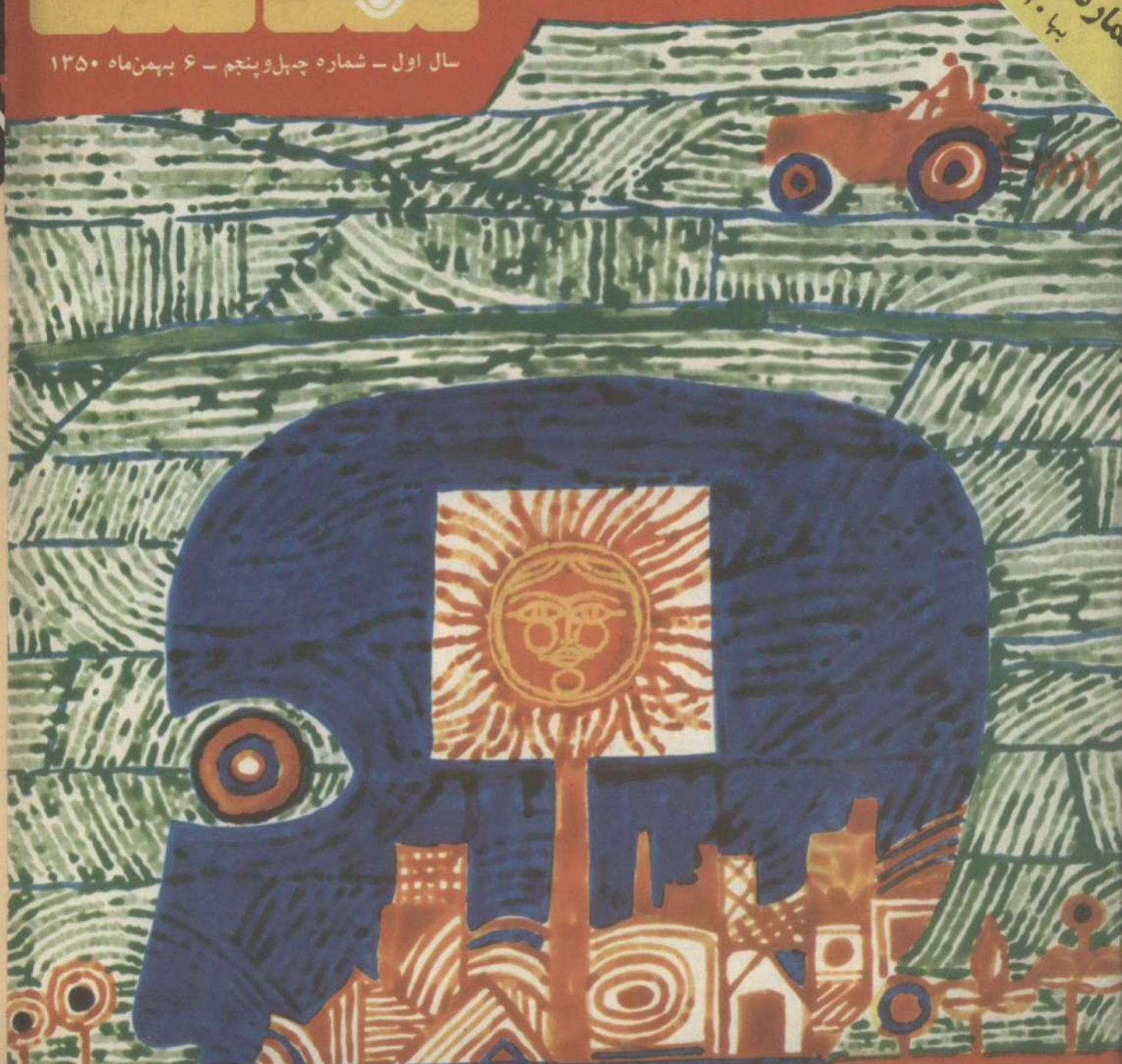


تقاشا

سال اول - شماره چهل و پنجم - ۶ بهمن ماه ۱۳۵۰

شماره مخصوص
بها ۲۰ ریال



انسان،
آرمانها
و ارزشها

۱۹۵۰



دست راست - داستانی از سولژنیستین

داستان

- دختری که می‌افتد... می‌افتد
- سوار برمادیان طلایی (پاورقی پلیسی)
- تعطیلات (افسانه علمی)
- جزیره آمبرن

موسیقی

- ارکستری جوان با آینده‌ای درخشان
- نسرین حکمت
- باب‌دیلن
- نقصدی پراپرای «قدرت سرنوشت»

تاتر

- آرابال
- معرقی: «حالت چطور، مش‌رحیم» و «گلدونه خانم»
- شهر کوچک ما
- در جهان تاتر

کتاب

- نقد کتاب‌های: عقاید یک دل‌تک - گیاهواره
- فصل سرخ - کتاب اول سینمای آزاد

تماشای نوجوانان

سینما

- هری کلرمن: دشمن‌درونی!
- افتاب سرخ
- نقد فیلم‌های: در تلاطم زندگی - تعقیب - شهر وحشی

گوناگون

- مسابقه: برنامه من در تلویزیون
- جدول کلمات متقاطع
- در چهار گوشه جهان
- میان پرده

ورزش

تماشای جهان در یک هفته

آقای تماشا



اشتراک تماشا
به درخواست عده‌ای از خوانندگان و دوستداران مجله تماشا که علاقه‌مند بودند مجله بطور مرتب بنشانیشان فرستاده شود، سرویس منظم آبونمان مجله تماشا تشکیل شده است و اینک داستانی که مایلند مجله در خانه یا محل کارشان مستقیم بدستشان برسد میتوانند بوسیله تلفن ۶۲۱۱۰۵ یا با مراجعه بدفتر مجله اشتراک سالانه یا شش‌ماهه مجله را بپذیرند.
حق اشتراک برای یکسال ۷۰۰ ریال - برای ششماه ۴۰۰ ریال است

● صاحب امتیاز و مسئول: رضا قلمی ● زیر نظر: ایرج مرعینی ● طرح و تنظیم: گروه گرافیک تماشا زیر نظر قباد شیوا
● دفتر مجله: خیابان تلویزیون، ساختمان تولید تلویزیون ● آگهی‌ها: دفتر مجله تماشا ● صندوق پستی: ۲۳-۲۰۰ ۶۲۱۱۰۵
● چاپ: چاپخانه پست و پنجم شهریور (شرکت سهامی افست) ● تلفن: ۲۵۲۰۵۹ ۲۵۲۱۶۹ ۲۵۲۱۶۸



انسان، آرمان‌ها و ارزش‌ها

دهه ۱۳۴۰ - ۱۳۵۰ در تاریخ ایران جایی بلند و فراموش نشدنی خواهد یافت، عصر انقلاب، دوران تحول یا هر نامی که بر آن نهند، این سالها سنگ‌های بنای آینده‌ای است که به گفته پیشوای ایران، شاهنشاه آرمانگر، «در آن غلوترین ایده - آلبا و بهترین ارزش‌ها حکمفرما خواهد بود...»

در دهه گذشته، بر ایران چه گذشت؟ در روابط طبقات اجتماعی ما چه دگرگونی‌هایی پدید آمد؟ سبای روستاها و شهرهای ایران چگونه تغییر یافت؟ دموکراسی اقتصادی چه سان پایه - های خود را در ایران استوار کرد، تا به دموکراسی سیاسی تحقق یابد؟ تجربه سپاهیان انقلاب، این پیام‌آوران عشق و امید و شادی برای روستاهای ایران، به چه نتیجه‌ای انجامید؟ ارمغان سیاست مستقل ملی ایران، در عرصه پر آشوب جهان دهه هفتم قرن بیستم، برای سرزمین ما چه بود؟ آرزوی کین و کینه برانداز «صنعتی شدن» تا چه حد تحقق یافت؟

تماشا در این شماره ویژه در آستانه دومین دهه انقلاب، به بررسی همه این مسائل می‌پردازد، به امید آنکه خوانندگان را به اندیشه دهه آینده درآورد، ده‌ای که نقش تعیین کننده در سرنوشت سرزمین ما خواهد داشت: دوران به نمر رسیدن پدر، و درویدن خرمن، دهه‌ای که در پایان آن درهای عصر تمدن بزرگ گشود خواهد شد، دوران آرمانها و ارزش‌های برتر.

بررسی‌های عمیق، مستند و آگاهانه این شماره تماشا، حاصل زحمات گروه تحقیق رادیو تلویزیون ملی ایران است که همراه مطالب گوناگون دیگر تقدیم شما میشود، با آرزوها و تمیتهای بسیار...



اگر تصور شما از «تلویزیون» فقط تلویزیون منزلتان است سخت در اشتباه هستید. با اگر فکر میکنید استفاده از «تلویزیون» برای کارهای دیگر، غیر از تماشا کردن کانالهای ۷ و ۹ و غیره گران تمام میشود، باز هم اشتباه میکنید. شما وقتی در آشپزخانه هستید می‌توانید با یک سیستم تلویزیون مدار بسته هم‌رنگی (تلفاز) فرزندانان مراقبت کنید. یا برای جلوگیری از دستبرد به خانه - کارخانه - ایستگاه - یا هر جای دیگر از سیستم‌های بردگستر مجوز به ویدئو لپ ریکوردر (Time Laps) تا به پس استفاده کنید و همینطور برای آموزش - کنترل ترافیک - و هزار کار دیگر... با این همه باید توجه داشته باشید که ابتکار از دست هر کسی ساخته نیست. ما بهترین افراد و بهترین وسیله را در اختیار داریم. کار شما هر چه باشد میتواند از «تلویزیون» برای بهتر کردن آن استفاده کنید. بیا مراجعه کنید.



شرکت سهامی مزدک

شماره ۴۶ خیابان مزین‌الدوله، خیابان قدیم شمیران، صندوق پستی ۱۲-۱۱۸۸، تهران تلفن ۷۵۲۱۴۰، نمایی تلگرافی ۴۴۶۶ تهران

ویدئو تپ ریکوردر تا به لیس تمام وقایع را بطور کامل ضبط میکند

سیستم‌های: مخازنی - اینترکام - پیام‌رسانی و بخش موزیک - تلویزیون مدار بسته رنگی و سیاه و سفید - سنجش الکتریکی و الکترونیکی



طرح: قباد شیوا
ایرج مرعینی

دنيا

از چشم تماشا

یادمن ترافاموش

همه در پی سرمایه‌اند: کشورهای کمونیست و دیگر کشورهای جهان. هر کشور که سرمایه‌اش بیش‌امکانش

یست. سرمایه خود شخصیت دارد، هوشمند است و از خطر میگریزد.

اگر چنین است چگونه سرمایه‌ها را بخطر می‌اندازند، جنگ می‌افروزند، شهرها را ویران می‌کنند و یا کودتا می‌سازند؟ این نیز سرمایه‌گذار است در راه دست یافتن بر سرمایه بیشتر:

«یک» هزینه جنگ و کودتا و «چند برابر» حاصل جنگ و کودتا برای سرمایه‌گذاران....

و یا در يك سرزمین جنگ و حادثه بپا می‌کنند تا برای تسلط بر سر زمین‌های دیگر پایگاه و قدرت یابند، افزایش‌دهند توان قدرتمند و غارتگر و افزایش مقاومت ملتها از دو سو، سود این سرمایه‌گذارها را کاسته است.

این چند سطر که به آسانی رقم رفت‌نمایانگارانه دشوار جهان امروز است.

بروشی دیگر نیز سرمایه میگذارند: ایتالیا دژشوری، آمریکا در فرانسه، آلمان در انگلستان.

ایتالیا نسبت به شوروی قصد تسلط ندارد و با خصلتی چنین است آنچه یس آمریکا و فرانسه، آلمان و انگلستان میگذرد، چرا؟ زیرا میدانند که با پول بازار برده - فروشی نیرووند و به حقوق یکدیگر اعتراض کرده‌اند.

سرمایه‌گذاری از نوع اول را سالهاست نظارتیم از آسیای جنوب شرقی تا مدیترانه و آفریقا که بپای دود کارخانه‌ها دود و آتشی از خانه‌ها بیاست و بوی باروت...

اما ، نوع دوم برای آسیا و آفریقا نیست و يك امای دیگر برای استعنا: هواپیماهایی که بپای بپ حاصل سرمایه‌هایی از این قبیل باشند، از اقیانوس کبیر، آسیای جنوب شرقی و آفریقا تا اقیانوس اطلس، برای تنستن رغبت ندارند، «قطعه» در فرودگاه تهران می‌نشینند، و این هواپیماها از شرق و غرب جهان سوی تهران پرواز می‌کنند؛ یکبار به نقشه نگاه کنیم تا مباد آنکه غلو کرده باشیم....

ویک لحظه درباره «قطعه» بیندیشیم. آیا میتوانیم ششم یمن ۱۳۵۰ را در آستانه دهمین سال انقلاب یکدیگر تبریک بگوئیم؟

چغفریان

درخبر رادیو و تلویزیون، تازه چه خبر؟

- چند بخش جدید خبری در تلویزیون
- دگرگونی اساسی در فرم و محتوی خبرهای رادیو
- تشکیل خبرگزاری رادیو تلویزیون ملی ایران

همزمان با انتشار این شماره مجله تماشا، در برنامه‌های رادیو و تلویزیون تغییراتی پدید آمده است که به برخی از آنها در شماره پیش اشاره کردیم. اما اساسی‌ترین این تغییرات را در برنامه‌های خبر رادیو و تلویزیون شاهد خواهیم بود.

تلویزیون

آیا تماشاگران تلویزیون به برنامه‌های خبری بیشتری نیاز دارند؟ آماري که در دست است نشان می‌دهد که برنامه‌های اخبار تلویزیون پیوسته از جمله برنامه‌های طرف توجه مردم ما بوده است، و تردید نیست که این توجه هرگز کاستی نخواهد گرفت، زیرا مردم به آگاهی از آنچه روی میدهد، و مسائلی که در پیرامون پدید می‌آید - و گناه آنچه که در پس، این رویدادها نهفته، علاقه و احتیاج دارند. توجه به این واقعیت سبب شد تا هم در کیفیت برنامه‌های موجود خبر تلویزیون و هم در کمیت آنها تجدید نظر شود.

در حال حاضر از برنامه اول (شبکه) تلویزیون ملی در ساعات ۱۳، ۴۵ - ۱۴ و ۳۰ - ۲۰ برنامه‌های خبری پخش می‌شود. از روز ششم یمن علاوه بر این سه بخش، در برنامه اول دوبخش جدید خبر در نظر گرفته شده است که یکی در ساعت ۱۸-۳۰ و دیگری در پایان برنامه (ساعت

فیلمبرداران تلویزیون همهجا هستند و شما را همراه خود همهجا می‌برند.



۳۰-۳۳) خواهد بود در برنامه دوم نیز دوبخش جدید خبر پیش‌بینی شده است. نخستین در ساعت ۱۹-۳۰ به‌نام آغاز برنامه، و دیگری در ساعت ۲۱- ۳۰ بمدت ۳۰ دقیقه بدین‌ترتیب افزایش بخش‌های اخبار، امکانات جدیدی را از نظر تقسیم نوع خبر بین ساعات مختلف به دست می‌دهد: در ساعت ۱۳، اخبار برنامه اول، شامل آخرین گزارش‌های سیاسی، و خبرهای فرهنگی، ورزشی و گوناگون خواهد بود بنحوی که مورد استفاده کامل محصلین و بانوان خانه‌دار قرار گیرد. در ساعت ۳۰ - ۱۴ بمدت ۱۰ تا ۱۵ دقیقه يك جمله خبری، شامل فیلمهای گوناگون در زمینه‌های مختلف پخش میشود، و اخبار ساعت ۱۴-۴۵ به بررسی مهمترین رویدادهای سیاسی اختصاص خواهد یافت.

بخش اصلی اخبار برنامه اول که در ساعت ۲۰-۳۰ هر روز پخش میشود، شامل گزارش‌های اساسی از سراسر ایران و جهان و خبرهای ورزشی است. در این برنامه سعی میشود تماشاگران بطور کامل در جریان مهمترین رویدادها قرار گیرند، اما در بخش اخبار ساعت ۳۰ - ۲۱ برنامه دوم، به تحلیل، بررسی و تفسیر این رویدادها توجه میشود. این برنامه، به اندازه‌ای از تماشاگرانی تعلق دارد که در پی کسب آگاهی بیشتر درباره وقایع مهم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی داخلی و خارجی‌اند، به‌علاوه چون در حال حاضر برنامه دوم تلویزیون در حقیقت برنامه پایتخت است، در این بخش خبر به مسایل شهری توجه اساسی می‌پذیرد و خواهد شد.

واحد اخبار تلویزیون علاوه بر برنامه‌های منظم خبری که در ساعات مابین پخش میشود، عمده خود را به تهیه برنامه‌هایی پیرامون مسایل مختلف سیاسی و اجتماعی و جنبه‌های گوناگون زندگی طبقات مختلف کشور، معطوف خواهد داشت.

رادیو

سرویس اخبار رادیو ایران هم تغییرات مهمی در وضع پخش و نیز بخش‌های اخبار خواهد داد که کاملاً با نحوه پخش خبر در گذشته متفاوت است.

مسئولین سرویس اطلاعات و اخبار رادیو، بعد از بررسی همه برنامه‌های خبری معتبرترین فرستنده‌های رادیویی جهان و نیز نحوه تنظیم خبر و بخش اخبار آنها، باین نتیجه رسیدند که خبرها باید کوتاه، خلاصه و حتی‌الامکان همراه با گزارش‌های کوتاه رادیویی از شهرستانهای داخلی و پایتخت‌های دیگر ممالک دنیا باشد.

با توجه به نتایج بررسی‌های چندین ماهه مسئولین سرویس اطلاعات و اخبار رادیو، از این‌پس در بخش‌های اخبار، گزارش‌های تلفنی از داخل و خارج، مملکت، رپرتاژهای مختلف از رویدادهای مهم، تفسیرهای کوتاه و مصاحبه‌های زنده و حضوری در زمینه کلیه مسائل روز با شخصیت‌های مملکتی و نیز پخش بسیار کوتاه، موزیک در فواصل مطالب و اخبار گنجینه‌ها خواهد شد.

نخستین بخش اصلی اخبار رادیو در ساعت ۷ با مبادا پخش خواهد شد و بعد از اخبار ساعت ۸ مطالب جراید و مجلات صبح تهران بررسی و نقل خواهند شد.

در بخش اخبار ساعت ۲ بعد از ظهر، علاوه بر پخش تازه‌ترین اخبار و گزارش‌های رسیده، بررسی مندرجات مهمترین و معتبرترین روزنامه‌ها و مجلات دنیا هم در نظر گرفته شده است در این بررسی از مقالات و مطالب هنری، سیاسی، اقتصادی مطبوعات جهان بحث و گفتگو خواهد شد.

بررسی جراید عصر تهران، و نقل مندرجات روزنامه‌های عصر در زمینه‌های مختلف، بعد از پخش اخبار ساعت ۸ بعد از ظهر صورت خواهد گرفت.



اخبار نیروی در استودیوی تلویزیون

علاوه بر پخش اخبار و بررسی مندرجات جراید داخلی و خارجی گزارش‌های متعدد رادیویی هم بصورت رپرتاژ، میزگرد، مصاحبه، و مباحثه‌هایی از برخورد آراء و عقاید طبقات مختلف مردم تهیه و پخش خواهد شد.

افزافه بر سه بخش اخبار مندرجات اخبار کوتاه مدتی هم که حاوی خلاصه آخرین و مهمترین اخبار خواهد بود در هر ساعت پخش خواهد شد در پخش اخبار کوتاه مدت سعی شده است که نوع اخبار مناسب با ساعت پخش آن باشد، مثلاً اخبار اقتصادی ایران و جهان در ساعت یازده صبح که قیمت خرید و فروش ارز در بانکها و بورس‌ها معین و مشخص شده است و ساعت فعالیت مراکز اقتصادی و کسبه‌های بازار است پخش خواهد شد و همچنین در اخبار ساعت ۱۲ که قرار است بعد از اذان ظهر پخش شود خبرهای دینی و مذهبی و اخبار مربوط به مراکز مذهبی جهان با اطلاع شنوندگان خواهد رسید و در بخش‌های دیگر اخبار ورزشی و هنری برای ورزش دوستان و هنر - دوستان پخش خواهد شد.

علاوه بر این تغییرات، در طرح جدید سرویس اطلاعات و اخبار قرار است برخلاف گذشته که آخرین بخش اخبار رادیو در ساعت ۲۴ به پایان می‌رسید، در فاصله نیمه شب تا شش با مبادا سر هر ساعت آخرین اخبار پخش شود. افزوده شدن این چند بخش خبر در ساعات نیمه‌شب تا صبح بیشتر بخاطر آشنایی شنوندگان است که بمناسبت و به مقتضای شغلی که دارند، شبها بیدار هستند و از برنامه‌های رادیو استفاده می‌کنند.

برنامه دوم (رادیو تهران) فرستنده‌ها با شنوندگان مشخص و هیئتگی خواهد شد.

برنامه دوم (رادیو تهران) که پیش از این در فواصل پخش‌های اول و دوم دوپوسوم سکوت‌های چندساعته داشت، از روز ششم یمن روزانه بمدت ۱۸ ساعت یکسره و بدون سکوت برنامه خواهد داشت.

سرویس اخبار رادیو، برای فرستنده برنامه دوم سه بخش اخبار شروح در نظر گرفته است که در ساعات ۷/۵ صبح، ۱/۵ و ۷/۵ بعد از ظهر پخش خواهند شد.

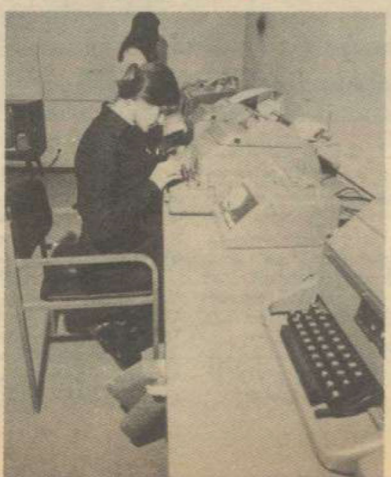
شنوندگان برنامه‌های رادیو تهران، با توجه به ساعات پخش اخبار این فرستنده فرصت خواهند داشت: صبح و بعد از ظهرها پیش از حرکت به طرف محل کار خود، که معمولاً از ۸ صبح و ۲ بعد از ظهر آغاز می‌شود، از تازه‌ترین، مهمترین و آخرین اخبار سیاسی، اقتصادی و هنری ایران و جهان مطلع شوند و در جریان وقایع و رویدادهای دنیا قرار گیرند.

اخبار شروح ساعت ۷/۵ بعد از ظهر هم برای آینده - ایکه می‌خواهند برای تماشای فیلم و نمایشنامه، به سینما و تئاتر بروند، فرصت می‌دهد که از آخرین اخبار داخلی و خارجی مطلع شوند.

با افزوده شدن سه بخش اخبار شروح، و با توجه به سطح برنامه‌های که برای پخش از برنامه دوم در نظر گرفته شده، بدون شك، فرستنده رادیو تهران در آینده، شنوندگان مشخص و معینی خواهد داشت که در تمام ساعات روز رادیو آنها روی فرستنده رادیو تهران تنظیم خواهد شد.

سرویس اطلاعات و اخبار رادیو، علاوه بر گروه‌های تهیه رپرتاژ و گزارش، خبرنگار و خبر گزار نویسندگان و مفسرین که با آنها مجوز خواهد شد، گروهی را هم برای خدمت در قسمت خدمات خواهد گذاشت، گروه خدمات، گزارش‌های مربوط به تشکیل نمایشگاه‌های هنری گزارش‌های ورزشی، اقتصادی، جوانان و دهقانان و کارگران و بانوان را با اطلاع شنوندگان خواهد رساند.

ایستگاههای گیرنده خبر



خبرگزاری

با بوجود آمدن سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، تاسیس يك واحد خبری نیرومند که بتواند نیاز - های خبری رادیو و تلویزیون را برآورده، بصورتی که آنها از لحاظ اخبار تا سر حد امکان بخود متکی باشند ضرورتی اجتناب ناپذیر میشود. بر اساس این ضرورت از تاریخ اول دیماه ۱۳۵۰ فکر تشکیل خبرگزاری مرحله عمل در آمد و پس از يك تعداد يك ماهه، از روز جمعه اول بهمن‌ماه که پخش اخبار رادیو از مرکز فرستنده رادیو تلویزیون ملی ایران آغاز شد خبرگزاری نیز تأمین اخبار رادیو و تلویزیون را بعهده گرفت.

خبرگزاری رادیو تلویزیون ملی ایران را هنوز يك تأسیس جوان هم نمیتوان نامید. در واقع نوزادی است که از هم‌اکنون سرشود آن تعیین شده و اجرای وظایف بزرگی بعهده‌اش محول گردیده است. بی‌شك خبرگزاری برای انجام این وظایف باید به نیروهایش را، متناسب با رشد تدریجی خویش بکار گیرد.

در حال حاضر خبرگزاری برای تأمین نیازمندی‌های خبری رادیو و تلویزیون بر چهار شاخه اصلی بشرح زیر تکیه دارد:

۱- شاخه خبرگزاری‌های خارجی که اینک عبارتند از: فرانس پرس، اسوشیتد پرس و روتتر. بزودی خبرگزاری یونایتد پرس نیز به این شاخه وصل خواهد شد.

این خبرگزاری‌ها علاوه بر ارسال اخبار مختلف از سراسر جهان از لحاظ عکس خبری و آرشيو - گزارش و فیلم تلویزیونی نیز خبرگزاری راتغه‌یه میکسیدو اسوشیتد پرس عکس رادیویی هم میفرستد. يك منبع اساسی دیگر کسب خبر، خبرگزاری پارس است، که مانند سایر کانتهایی که به خبر نیاز دارند، به خبرگزاری رادیو - تلویزیون نیز خبر می‌دهد.

۲- شاخه خبرنگاران داخلی: حدود ۱۵ خبرنگار اینک بصورت تمام وقت و نیمه وقت خبرگزاری را با منابع اصلی خبری پیوند میدهند این ۱۵ نفر در ۶ سرویس اداری - سیاسی - اقتصادی - آموزشی - اجتماعی و شهری فعالیت دارند.

۳- شاخه شهرستانی: مسئولان رادیو و تلویزیون در هر مرکز استان و شهرستان خبرگزاری را با نقاط مختلف کشور پیوند میدهند. اینان در آینده با تعیین نمایندگان از جانب خود در شهرستانهای مجاور که مرکز رادیو یا تلویزیون ندارد شبکه‌های گسترده در سراسر کشور برای کسب اخبار بوجود خواهند آورد.

۴- شاخه خبرنگاران خارجی: فکر تعیین نماینده‌ای در مراکز مهم خبری جهان از مدتها قبل مورد توجه سازمان تلویزیون ملی قرار گرفته بود و اینک این فکر با قوت بیشتری دنبال میشود. هدف نهایی آنست که امکان سرویس اخبار رادیو تلویزیون از لحاظ خبری به خبرگزاری‌های خارجی بتدریج گاهش یابد و در واقع به مسائل جهانی خبری القصدور دید ملی‌تری داده شود. خبر گزاران رادیو تلویزیون ملی ایران اینک در بیروت، پاریس لندن وین

تجربه تازه‌ای را در راه کسب اخبار بین‌المللی آغاز کرده‌اند و اتفاق میفتد ارتباط آنها با تهران از راه دستگاه تلکس گاه شامل اخباری است که از خبرگزاری‌های بین‌المللی جلوتر است. این امر در هفته گذشته دوبار اتفاق افتاد. در ماه‌های آینده شاهد تاسیس نمایندگانی تازه‌ای از خبرگزاری در پایتخت‌های دیگر جهان خواهیم بود.

شاخه‌های کسب خبر را در خبرگزاری گروه سر - دبیران - قسمت آرشيو - سان اخبارات و کادر فنی تکمیل میکنند و این مجموعه بر روی هم زیر بنای سازمانی است که در آینده از لحاظ نشر اخبار صحیح و دقیق و سریع بایستی وظایفی خطیر انجام دهد.

مترجمان و خبرنگاران خبرگزاری

بودجه آموزشی ایران ظرف ده سال گذشته سه برابر شده است

ملاحظه می‌شود ادامه پیدا می‌کند و در سال دخت: ۱۱۲۸۱۱۲ نفر، پس، ۱۸۷۷۴۴۴ نفر و جمعا ۳۴۱۵۶۵۰ نفر

نکته‌ای که اشاره به آن در این رهگذر ضرورت نیست آنست که بررسی تعداد دانش‌آموزان و توزیع آنان در شهر و روستا نمودار جری است که تا پیش از تحولات اخیر در جامعه ایران بی‌سابقه بوده است. یعنی هم‌رود با تغییر یافتن نسبت جمعیت شهرها به روستاها، تعداد هرچه بیشتری از کودکان روستایی به تحصیلات ابتدایی دسترسی می‌یابند. این نسبت که در سال ۴۱ - ۴۰ تنها درصد از کل دانش‌آموزان دوره ابتدایی را تشکیل می‌داد، در سال ۴۸ به ۵۲ درصد کاهش یافته است، ۶ درصد فزونی نشان می‌دهد. علاوه بر این در سال ۱۳۵۰ که قریب به ۳۰۰۰ مدرسه جدید در روستاها تأسیس گشته با شروع بهره‌برداری از آنها این نسبت با یک حرکت جهشی تغییر خواهد یافت.

همراه این رشد تحصیلات ابتدایی، تعداد آموزگاران و همچنین بودجه فرهنگ نیز فزونی یافته است. ارقام نشان می‌دهند که در طول این مدت بودجه وزارت آموزش و پرورش ۲/۳ برابر فزونی یافته و از رقم ۷/۴ میلیارد ریال در سال تحصیلی ۴۱ - ۴۰ به ۱۷/۲ میلیارد ریال در سال تحصیلی ۴۹ - ۴۸ رسیده است. تعداد آموزگاران نیز از ۵۴ هزار نفر به ۸۶ هزار نفر ارتقا یافته است.

مربوط دانست. دو ویژگی عمده تحولات سیاسی در جامعه ایران یکی این بود که به طبقه دهقانان مقام و شخصیت و حقوق اجتماعی بخشید و آنرا از قهر یک زندگی قرون وسطایی به تمدن تازه‌ی رهنمون شد. همراه با آن با اعلام داشتن پیوستگی همه فرقه‌های نادرست اجتماعی، که بهره‌کشی انسان از انسان را وسیله‌ی برای تأمین قشرهای معینی در جامعه می‌کنند، درصدد برآمد که به جامعه ایران وحدت بخشد. بدینگونه که در یک روند تدریجی به خلق امکانات برابر برای تمامی افراد جامعه همت کند. ویژگی دیگر این بود که تبعیضات اجتماعی میان زن و مرد را از میان بردارد و اینسهم با فرو ریختن نظام فئودالیسم بیوند داشت.

برای بررسی تحول آموزش و پرورش در ایران در سطوح مختلف لازمست آنرا از دو لحاظ کمی و کیفی مورد بررسی قرار داد.

آنچه قبل از همه اهمیت شایان می‌یابد، اوج گرفتن نسبت مبارزه با بی‌سوادی است که جداگانه مورد بحث قرار گرفت، لیکن نظری اجمالی به تغییرات کمی و کیفی در میزان باسوادی مردم روشنگر ابعاد این تحول تواند بود. آمار به دست آمده، جلوه‌گر این واقعیت است که در فاصله بین دو سر تحصیلی ۴۳ - ۴۲ تعداد دختران و پسران دبستانهای عادی به ترتیب به ۶۰۲۳۹۵ نفر و ۱۲۳۸۸۰۶ نفر و دانش‌آموزان سپاه دانش به ۱۰۵۹۹۹۵ نفر و جمعا ۱۹۴۷۱۹۶ نفر می‌رسد.

موضوع توسعه مسأله‌ی نیست که صرفاً جنبه اقتصادی داشته باشد، بلکه عوامل متعدد دیگری بغیر از این عامل در آن دخالت دارند. سرمایه اصلی این کار پول نیست. چیزی بسیار گران‌بازتر از آن، یعنی انسان است و این سرمایه‌ی بی‌قیمتی است که به مفهوم واقعی خود جز براساس آموزش و پرورش بکار نمی‌آید.

از سخنان شاهنشاه آریامهر هنگام گشایش کنگره جهانی مبارزه با بی‌سوادی ۲۷ شهریور ۱۳۴۴

این سخن را چنین تعبیر باید کرد که ملتی بی‌روزمند است که نهی جان خود را به علم، به شیوه‌های شناخت، به قدرت مقابله با مسایل فکری و به توانائی جسمانی مجتنب سازد.

آموزش و پرورش، به عنوان یکی از مظاهر حرکت یک جامعه، با بافت اجتماعی، مسایل سیاسی و اقتصادی آن جامعه ارتباط دارد. نه تنها یک وسیله برای رشد محسوب می‌شود، بلکه در عین حال محکمی است از حرکت درونی یک جامعه. اگر به پویانگی برخوردار می‌شود، خواه بود که از نظام پویای جامعه، واگر ایستگاهی نمودار شود، دلیلی بر فقدان رشد در دیگر جنبه‌های زندگی جامعه است. از همین روست که آن را با رابطه با مجموعه مسایل دیگر جامعه بررسی می‌کنیم.

اگر آموزش و پرورش در عین حال



در حال حاضر، طبق ارقام سال تحصیلی ۵۰ - ۴۹، ۴۴۵۳۱۳۴۴ دبستان در شهرها و ۱۰۷۲۹۹ دبستان در مناطق روستایی تأسیس گشته است. در این دبستانها مجموعاً در حدود ۵۶۵۰۰ کلاس یک پایانی و ۱۴۰۰۰ کلاس چندپایه‌ی وجود دارد که کلاس‌های چند پایه‌ی بیشتر ویژگی دبستانهای روستایی است.

پراکندگی روستاهای ایران، تفرق جمعیت در مناطق روستایی، به همراه گسترش سریع شهرها، جوانی جمعیت و هزاران مسأله گوناگون دیگر که در مقابل آموزش و پرورش در ایران نهفته است، که در سطوح بالاتر نمودارتر است، باعث گشته که هنوز رقم کودکان در حال تحصیلی کمتر از ۵۵ درصد مجموع کودکان واجب‌التعلیم باشد.

نمونه‌ی از این دشواری‌ها را در تعلیمات عشایری می‌باید جستجو کرد که قریب به ۱۳۴۰ نفر آموزگار عشایری در زیرچادرهای متحرک که همراه ایل‌ها از این دیار به دیاری دیگر کوچ می‌کنند به ۴۰۰۰۰ نفر کودک عشایری تعلیم می‌دهند.

باینسهم شک نیست که با چیرگی بر شیوه‌های مدیریت رسا و کاربردی، با بهتر سازمان دادن به نیروهای پورکرانی در خدمات آموزش و پرورش، ایران می‌تواند به هدف‌های انقلابی خود نایل آید و امکان تحصیلات ابتدایی را برای همه کودکان جامعه فراهم آورد. آنچه به دست آمده پیروزی بزرگی است و آنچه بعداً بدست خواهد آمد پیروزی عظیم‌تری خواهد بود.

اگر فقط به گسترش کمی دبستانها توجه کنیم و تلاش‌هایی را که برای بهبود کتابهای درسی و نشریات خاص نو آموزان انجام می‌گیرد در نظر بگیریم حق مطلب را ادا نکرده‌ایم کافست توجه کنیم که فقط در سال ۵۰ - ۴۹ تعداد ۱۷/۴ میلیون کتاب درسی دوره پنج ساله ابتدایی در ۲۴ جلد در بین دانش‌آموزان به‌رأیکان توزیع شده است.

نشریه یک کودک باتیراژ ۱۳۰،۰۰۰ نسخه، یک نوآموز برای کلاسهای نخست دبستان یا تیراژ ۲۵۴،۰۰۰ نسخه، یک دانش‌آموز برای سالهای آخر دبستان یا تیراژ ۳۱۰،۰۰۰ نسخه همراه منتشر میشود که کودکان را با مطالب عمومی در حد آنها آشنا می‌سازد.

بار سنگینی که بر عهده سازمان‌های آموزش و پرورش ایران گذاشته شده به بسط تعلیمات ابتدایی منحصر نمی‌شود، زیرا توسعه دبیرستانها، مدارس فنی حرفه‌ای، کلاسهای تربیت معلم در دانشسراها، بخشی دیگر از فعالیت‌های آموزشی است.

طبق آمار وزارت آموزش و پرورش رشد دانش‌آموزان دبیرستانهای مدارس حرفه‌ای و دانشسراها را در سالهای مختلف دهه اخیر به ترتیب زیر است.

در سال تحصیلی ۴۷ - ۴۶ تعداد دانش‌آموزان مدارس متوسطه عمومی، ۳۲۶۸۵۶ نفر بوده که از این تعداد ۹۸۳۸۳۳ نفر دختر و ۲۲۸۴۲۳ نفر پسر بوده‌اند. در سال بعد تعداد دختران به ۱۱۳۲۱۳ نفر، تعداد پسران به ۲۵۵۸۵۶ نفر و مجموع آنها به ۳۶۹۰۶۹ نفر افزایش می‌یابد و این افزایش با آهنگ مرتب ادامه پیدا می‌کند به طوری که در سال تحصیلی ۴۴ - ۴۳ جمع دانش‌آموزان به ۴۲۶۶۰۲ و در سال ۴۵ - ۴۴ به ۴۹۳۳۳۵ نفر بالغ می‌شود و بالاخره در سال تحصیلی جاری دانش‌آموزان دختر به ۳۳۴۷۵۷ نفر (بیشتر از مجموع دانش‌آموزان در سال ۴۲ - ۴۱)، دانش‌آموزان پسر به ۶۷۸۱۶۳ نفر و مجموع آنها به ۱۰۱۲۹۲۰ نفر یعنی بیش از سه برابر آغاز دهه اخیر می‌رسید.

در مدارس حرفه‌ای آهنگ و میزان



رشد، افزایش تعداد دانش‌آموزان در سالهای بعد هم تدریجاً ادامه دارد و این ارقام را تعداد دبیرستان و این که در حدود ۵۲ درصد نشان می‌دهد:

سال تحصیلی ۴۴ - ۴۳: دخت: ۶۶۵۶۰۵ نفر، پس: ۱۳۶۵۱۲۸ نفر، دانش‌آموزان مدارس سپاه دانش ۲۲۸۳۹۷ نفر، جمعا ۲۲۵۹۲۳۰ نفر

سال تحصیلی ۴۵ - ۴۴: دخت: ۷۳۹۶۲۸ نفر، پس: ۱۴۴۲۰۰۵ نفر، سپاه دانش ۳۶۵۸۱۳ نفر، جمعا ۲۵۴۷۴۴۴ نفر

افزایش دانش‌آموزان با آهنگی که

یک مسأله انسانی هم هست محتوای آن در یک جامعه باارزشی که آن جامعه به انسان و تسلط‌های آینده‌اش مینهد، رابطه دارد و اهمیت آموزش و پرورش، که پس از انقلاب مشروطیت ایران هویدا گشت، در دوران کنونی ابعادی تازه یافته است. چرا که دیگر نه فقط یک قشر یا طبقه اجتماعی بل تمام کودکان ایرانی مطرح گشته‌اند. این نگرش اجتماعی تا پیش از تحولات دهه اخیر نه عنایت داشت و نه از قدرت سیاسی مدد می‌گرفت.

ولی، به شک، تحول در آموزش و پرورش را با تحولات سیاسی و اقتصادی در ایران می‌باید



نیز که در آنها دختران تفوق عددی نسبت به پسران دارند بیش از ۲ برابر گشته‌اند و از ۵۷۷۹ نفر در سال ۴۱ به ۱۳۳۴۸ نفر در سال ۵۰ رسیده‌اند.

همه این ارقام نه تنها نمودار پیشرفت بل همچنین نمودار شکلاقی است که بر سر راه توسعه کمی و کیفی آموزش و پرورش وجود دارد. و بیشک جز با همکاری همه گروههای فرهنگی، با برنامه‌ریزی بهتر و یگانگی بخشیدن به جامعه ایران و آموزگاران به پیروزیهای بیشتر در آموزش و پرورش نمیتوان دست یافت. این مسئولیت‌سازمانهای آموزش و پرورش، مسئولیت‌جامعه‌آموزگاران و دبیران، مسئولیت اولیای دانش‌آموزان برای تقویت انجمن‌های خانه و مدرسه است که با وحدت عمل و همفکری، نسل جوان را از آموزش بهتر برخوردار سازند.

و بدین ترتیب در سال ۴۹ - ۵۰، مجموعاً ۵۰۸۸۶ نفر، با طی دوره دبیرستان در مقابل دانشگاه قرار داشتند. لیکن گسترش دانشگاهها و مدارس عالی به سهولت تعمیم بخشیدن به تحصیلات ابتدائی، یا ساختمان مدارس روستائی میسر نیست. در اینجا همه مساوی و دشواریها ابعادی تازه می‌یابند و با کیفیتی از گونه دیگری سروکار داریم. به همین سبب نظام دانشگاهی ایران، آنچنان که درخور نیاز - های انقلاب ایران باشد، و بتواند کادری و رزیده انسانی به جامعه تحویل دهد، لازمست در زمینه رابطه بین استاد و دانشجو، و یگانگی بخشیدن به جامعه استادان، تبدیل دانشگاه به محلی برای آموزش کادری و رزیده که رهبری و مدیریت امور مختلف مملکتی را در آینده در دست گیرند، ضرورتاً دچار تحولی عظیم گردد.

به همین سبب لازم بود که نظام دانشگاهی ایران، برای مقابله با نیازهای مادی انقلاب ایران و پرورش کادری

ورزیده‌ئی که بتواند رهبری و مدیریت امور مختلف مملکتی را در سطوح مختلف بعهده بگیرند، علاوه بر گسترش کمی دانشگاهها دچار یک تحول کیفی نیز بشود.

در سال ۱۳۴۱، ۵۳ درصد از رشته‌های مختلف دانشگاهی - ادبی، علوم انسانی و اجتماعی بود و ۴۷ درصد علمی و فنی محسوب میشد. مجموعاً ۲۴۴۵۶ نفر در دانشگاه تهران تحصیل میکردند و ۱۵۷۲ نفر استاد و معلم یعنی به نسبت ۶/۴ نفر دانشجو، یک معلم خدمت میکردند. بدینسان است که دانشگاه تهران به تنهایی نه میتوانست از عهده نیازهای روزافزون جامعه برآید و نه درست بود که در شهرهای صنعتی دیگر دانشگاههای تازه تاسیس نشود. طی دهه اخیر ۴ دانشگاه دولتی مشهد، تبریز، اصفهان و گندی شاپور بر مجموعه دانشگاههای دولتی ایران افزوده گشت و براینجا سه دانشگاه غیر دولتی پهلوی در شیراز، دانشگاه سلی تهران و دانشگاه آریامهر را میباید افزود.

در سال تحصیلی ۴۷ - ۴۶ تعداد ۵ دانشگاه دولتی، ۳ دانشگاه غیردولتی، ۶ مؤسسه آموزش عالی مستقل دولتی، ۱۰ مدرسه عالی آزاد، ۱۱ انستیتو تکنولوژی و ۴۵ واحد آموزشی عالی دیگر وابسته به دولت وجود داشت که جمعاً به ۸۰ واحد بالغ می‌شوند. اما در سال جاری با افزوده شدن ۱۷ واحد برمدارس عالی آزاد، و ۸ واحد برانستتوهای تکنولوژی جمع واحدها به ۱۰۵ رسیده است.

در همین دو مرحله، دانشجویان دانشگاههای دولتی ۵۱۸۵ نفر، دانشجویان دانشگاههای غیردولتی ۴۲۲۷ نفر، دانشجویان مؤسسات مستقل دولتی ۱۱۹۱۳ نفر و دانشجویان مدارس عالی ۶۴۲۱ نفر افزایش یافته‌اند.

نگاهی به این ارقام نشان می‌دهد که در سال تحصیلی ۴۹ - ۱۳۵۰ تعداد کل دانشجویان به ۷۴۰۷۰۸ نفر ارتقاء یافته

است. این رقم نسبت به سال ۴۱ سه برابر و نسبت به سال ۴۷ بیش از یک برابر نیم افزایش نشان می‌دهد. علاوه بر این تعداد دانشجویان دختر با آهنگ سریع‌تری رشد کرده است.

از این عده ۵۶ درصد در هشت دانشگاه، ۱۷ درصد در پانزده واحد آموزش عالی غیر دولتی، ۱۲ درصد در شش واحد مستقل آموزش عالی دولتی، ۹ درصد درسی و در واحد آموزش عالی دولتی یا وابسته به دولت به تحصیل اشتغال داشته‌اند.

تعداد رشته‌های دانشگاهی نیز ترقی یافته‌اند و اینک ۱۷۰ رشته مختلف در رشته‌های علوم انسانی، علوم تربیتی، هنر - های زیبا، علوم طبیعی، علوم اجتماعی، مهندسی، پزشکی و کشاورزی وجود دارد. در دانشجویان به نسبت پنجاه - پنجاه در رشته‌های مختلف ادبی و فنی و علمی تحصیل میکنند.

نگاهی به بوجه دانشگاهها درسالهای اخیر نمودار اینست که این گسترش با تحمل هزینه‌هایی سنگین بدست آمده‌است. در سال ۱۳۴۶ کل اعتباراتی که دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی از محل درآمد عمومی اختصاصی و وجوه عمرانی به مصرف رسانیده‌اند بالغ بر ۳۷۶۴ میلیون ریال شد.

در سال ۱۳۵۰، این رقم به ۷۶۸۸ میلیون ریال میرسد که نمودار افزایش برابری با ۱۰۴ درصد است. توزیع این اعتبارات بین تهران و شهرستانها در سال ۴۶ به نسبت ۴۲ و ۳۸ بود. این نسبت در سال ۵۰ به ۵۷ و ۴۳ تغییر یافته است که نمودار توجهی تازه به کانونهای آموزش دانشگاهی و عالی در شهرستانهاست. گسترش کمی دانشگاهها، بر آن که به کیفیت آموزش توجه شود و روابط جدیدی در سطح دانشگاه بین جامعه استادان و دانشجویان برپا آید، در بستری هموار حرکت نخواهد کرد. به همین سبب در سال

۱۳۴۷ نخستین کنفرانس انقلاب آموزشی تشکیل شد تا نظام آموزشی جدیدی را بریزد.

در مطلع منشور انقلاب آموزشی به این جمله برمیخوریم که تحول آموزشی باید فیه جوان ایران امکان بدهد تا استعدادها و مختلف آنان در رشته‌ئی با بهترین صورت به تجلی در آید و روح سازندگی و حس ابتکار و نوآوری و همکاری اجتماعی پرورش کامل یابد و هرکس در هر شغلی که به عهده میگردد تجسس و تخصص داشته باشد. و باید اصول جامعه ما بطور دایم خودش را با مقتضیات پیشرفت و تکامل تطبیق دهد بطوریکه همیشه از این لحاظ با مترقی‌ترین جوامع جهان همگام باشد.

در این منشور سخن از طرح‌ریزی آموزشی با توجه به آخرین روشهای آموزشی و پیشرفتهای علمی جهان و با دیدی وسیع و انقلابی، می‌رود. در این منشور توسعه کمی و کیفی دانشگاه مورد بررسی قرار میگردد و برای دانشگاه بعنوان مهمترین کانون پرورش علم و فرهنگ ملت ایران ارزش قایل میشود. انقلاب آموزشی ایران بر آن شد که با سپردن کلیه امور دانشجویان از قبیل رفاه دانشجویی، فعالیت‌های فرهنگی و هنری و علمی و ورزشی و غیره به انجمن‌های دانشجویان راه مشارکت زنده و سازنده جوانان را هموار کند.

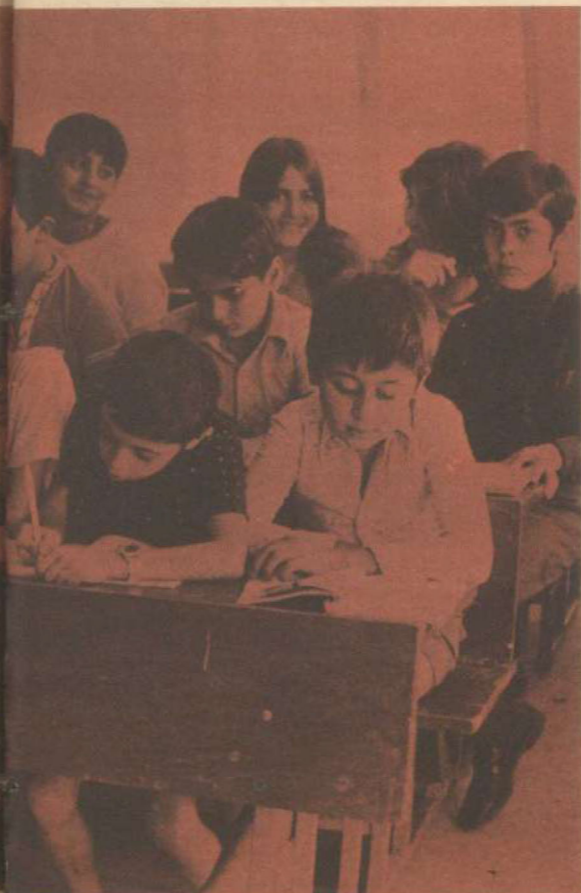
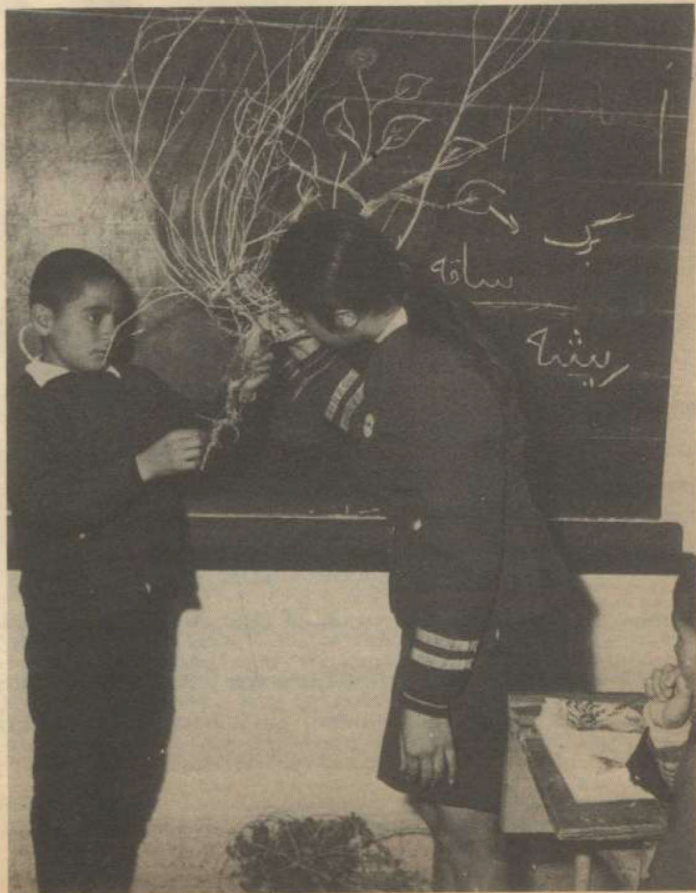
منشور انقلاب آموزشی در عین حال نظام تحصیلی جدیدی را برای دانش - آموزان پیش‌بینی کرده که از همین سال به مرحله عمل درآمده است. طبق این نظام با عهده جاگیر شدن آموزش ابتدائی، آموزش دوره راهنمایی ۴ ساله نیز تدریجاً برای همگان اجباری خواهد شد و بدین ترتیب ۹ سال تحصیل اولیه هر کودک را دولت تأمین خواهد کرد. این تلاش بزرگی از جانب مسئولان امور برای پیریزی نظام آموزشی جدید است که اگر با استقبال فصال و

شرکت مؤثر پدران و مادران در انجمن‌های خانه و مدرسه رو به رو نگردد از زیر و زیبا کیفی عظیم برخوردار نخواهد شد. زیرا آنجا که کار همگانی است همگان می‌باید در آن شرکت جویند.

همچنین است نظام دانشگاهی ایران که جز با وحدت یافتن جامعه استادان برای پیشبرد هدفهای انقلاب آموزشی، جلوگیری از به بیراهه افتادن دانشگاه در دام تحریکات سیاسی، و نشان دادن بیش از حد سیاست‌آگاهانه تر و شعور اجتماعی از جانب دانشجویان، دانشگاههای ایران مقام پاسدار فرهنگ ملی و حلال مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فنی مملکت را بدست نخواهد آورد. پرسشی که در مقابل دانشجویان هر دوره قرار دارد اینست که با تارک دانشگاه چه میراث معنوی برای وقفه نیفتادن در کار تحول دانشگاه بر جای میگذاردند؟ آیا دانشگاه، با نشان دادن درایت جمعی بسوی



استقلال و بلوغ اجتماعی حرکت میکند یا کودکی است که همیشه باید آن را مواظب بود تا دستخوش تحریکات سیاسی نگردد؟ آمار آموزش ابتدائی متوسطه و دانشگاهی همه نمودار رشد عظیم و پویایه در کار آموزش و پرورش در ایران است. شک نیست که تا حد کمال راهی دراز در مقابل ماست که نه تنها به کادری و رزیده، استادان کاردان، دبیران و آموزگارانی برنازل بلکه به سرمایه‌گذارهای جدید نیز نیاز دارد. در این برهه از زمان تحول بزرگی چشم می‌خورد و تحول عظیم‌تری که بیشتر به کیفیت مناسبات، وحدت بخشیدن به جامعه آموزگاران و دبیران و استادان و کارکنان سازمانهای آموزشی در سراسر کشور پیروزد به تلاش‌های عظیم نیازمند است که جز با پذیرش مسؤولیت اجتماعی از جانب همه کسانی که دست‌اندر کارند بدست نیآید.



سرگذشت انسان

ترجمه: تورج فرازمند



● نوع انسان نه تنها اندام و جسم خویش را از دوران طولانی گذشته به ارث برده بلکه مراکز عاطفی بسیار پیچیده‌اش را نیز از گذشته‌های دور دریافت کرده است.

● قریب پنجاه هزار سال است که انسان‌ها، با وجود تعداد قلیشان، تأثیر گذاشتن بر محیط اطراف خود را آغاز کرده‌اند.

از این شماره یکی دیگر از برجسته‌ترین و خواندنی‌ترین آثار فرهنگی و علمی جهان بنام «تاریخ رشد فرهنگی و علمی بشر» که در نه جلد به اهتمام «یونسکو» انتشار یافته و حاصل زحمات گروهی از زنده‌ترین دانشمندان سراسر جهان است بصورت پاورقی تقدیم خوانندگان گرامی مجله تماشا میشود.

ما این مجموعه را زیر عنوان «سرگذشت انسان» چاپ میکنیم و رادیو تهران (برنامه دوم) نیز هر شب بمدت نیمساعت - از ساعت ۱۸ تا ۱۸/۳۰ - زیر عنوان «تاریخ رشد فرهنگی و علمی بشر» (تمام اصلی کتاب) این کتاب را بصورت گفتار رادیویی تقدیم شنوندگان خود خواهد کرد. مجلدات این کتاب پس از بخش از رادیو و چاپ در تماشا بصورت مجموعه نقیسی از طرف سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران انتشار خواهد یافت.

انسان که اینک قدم در آستانه عصر تسخیر فضا گذاشته است بیش از هر زمان خواهان آنستکه از گذشته خویش، از راههای پریش و خم دوره‌های پیش و از مسیری که پیموده تا بجائی که امروز هست رسیده با خیر شود. گوئی به برقراری تعادل مرموزی بین «زمانی» که پشت سر گذاشته و «فضائی» که در پیش روی خود دارد، و میخواهد به اعماق آن راه یابد، احتیاج دارد: هر چه در فضا پیش تر می‌رود، میخواهد پیشتر از گذشته‌ها آگاه شود، میخواهد در آن واحد، هم سراسر فضا را در آغوش گیرد و هم تمام گذشته را در ذهن خود زنده کند.

تاکنون درباره تاریخ رشد فرهنگی و علمی بشر، کتابهای متعدد نوشته‌اند. اما کاری که در سالهای اخیر سازمان یونسکو در این زمینه انجام داده شاید در دنیای نظیر باشد...

دهه دانشمندی، از کشورهای مختلف جهان، با نظارت «کمیسون بین‌المللی یونسکو» اثری در چند هزار صفحه منتشر کرده‌اند که نام آن «تاریخ رشد فرهنگی و علمی بشر» است. در مقدمه این اثر بزرگ آقای رنه مانو R. Maheu مدیر کل یونسکو چنین نوشته است:

«این کتاب تاریخ بشریت از کتابهای مشابه خود بدلالی متمایز است: نخست اینکه هدف آن روشن کردن این نکته است که در جوامع اصلی مختلف‌الاشکال انسانی پیشرفت فرهنگ و دانش چگونه بوده است و در مرحله دوم اهمیت امر در این است که انتخاب چنین دیدگاهی برای مشاهده تاریخ بشر، بزاویه‌های دید معمول در علم تاریخ، فرقی نمکند و میدانی که تاکنون محرک اصلی بیان تاریخ، معلوم کردن عوامل سیاسی و اقتصادی و در مرحله آخر بیان تحولات مبتنی بر پیروزیهای نظامی بوده است و اینک، تاریخ بشر از آغاز تا امروز با دینی نو بررسی میشود»

در تألیف این اثر دانشمندان تمام کشورهای عضو سازمان ملل متحد از جمله دانشمندان از ایران ما کوشش کرده‌اند.

باشد که ترجمه این اثر گرانبها، در عصری که هنوز اوهام و خرافات و بندهاها، پراکنده انسان حکم فرماست راهی بسوی روشنی و نور، یعنی بسوی حقیقت باشد.

تورج فرازمند

بیان تاریخ بشر نیاز به این دارد که ابتدا پیدایش انسان را شرح دهیم باید «زمانی» را که انسان در روی زمین ظاهر شد بازگو کنیم و از آن پس، ماجرای اختراعات - مین - ترین ترقیاتش و همچنین دهشتناک‌ترین قساوت‌ها و ناتوانی - هایش را بیان کنیم. بنابراین نخستین کار ما تعریف و تشریح محیط طبیعی‌ای خواهد بود که انسان، با تمام ضعفها و درماندگی‌های خود به آن قدم گذاشت. انسان با کمک هوش و قدرت ملاحظت دادن خود با محیط توانست در سراسر کره زمین پخش شود، گرمای و سرمایهای سخت را تحمل گردد و در دشت‌ها و جنگلیا به‌همان آسانی زندگی کند که در فلات‌ها و کوهستانها. در آغاز، تعداد انسانها بسیار اندک و نیرویشان بسیار ناچیز بود. قرن‌های متمادی، اثری که انسان از خود بر زمینی که از لحاظ اشکال و انواع دیگر حیات بسیار غنی بود میتوانست بگذارد از ردهای خرگوشی در بیشه‌ای، بیشتر نبود.

انسان، چندین هزار سال بعد از آنکه بر تمام قدرتهای مادی و معنوی خود تسلط شد، بازم شیوه زندگی و سطح فرهنگش با طبیعت اطرافش مطابقت و همبستگی داشت. قرن‌های متمادی، همچنان سیاهی بود در میان شکارچیان دیگر. برای آنکه تغذیه کنند، همانطور که بسیاری دیگر از انواع جانوران چنین میکنند، قرن‌های متمادی میوه‌های بدین‌سبب، نخست به‌بیان زندگی انسان تا ده‌ها سال پیش خواهیم پرداخت که از آن پس در مناطق مساعد کشاورزی را شروع کرد و آنگاه به‌دورانی اشاره خواهیم کرد که انسان با رسیدن به مرحله تمدن کشاورزی، که وجود امروزی ما همچنان به‌آن استوار است، توانست نیروی معنوی خود را بکار آیداز و حاصلی آنچنان غنی و آنچنان متعدد و متمایز بار آورد که تمدن امروز بشر در اشکال تازه است و در خلال این مطالب خواهیم دید که چگونه محتوی این قرن‌های بسیار دور، بر بشر امروز، برتولیدش، رسوم و کردارهایش، تفکر و اعمالش و بر تمام زندگی‌اش اثر گذاشته و با آنها ارتباط دارد...

نقطه شروع

در آن زمان که بشر قدم به‌عرصه وجود گذاشت، وضع با امروز تا حدی تفاوت داشت اگر بخواهیم بدنیال آن نقطه شروع، آن مرحله نخستین که سرگذشت آغاز

شد، بگردیم و دور نمایش را به‌درستی و وضوح معلوم اجتماعی و محیط خانوادگی و وفاداری قومی آن دوران را همراه خود آورد. امروز بعضی‌ها معتقدند که این خاطرات درونی و تاریک یکی از غیرقابل‌دگرگترین و در عین حال گرانبهاترین میراث‌های انسان است و بعضی دیگر خلاف این را میگویند. این چنین خاطراتی، اگر وجود داشته باشد، نه تنها انسان‌ها را در عمیق‌ترین سطوح وجودشان بمناسبت مشابهت عکس‌العملهایشان در برابر تصاویر ذهنی متحد و متفق میکند و وحدتی بین آنها به‌وجود می‌آورد بلکه میتواند بدریافتن و درک میدانی که در تمام انواع اطراف خود را دگرگون کنیم و فرا گرفتیم که چگونه‌از مرزها و حدهای بگذریم. اما اقبانوسها، قاره‌ها، سلسله کوهها، رودهای بزرگ، و همچنین مناطق مختلف با آب و هوای مختلف پر وجود ما تأثیر کرده است و کیفیت جوامع مارا همین میگرد آری طبیعت بر ما مستولی بود.

درباره مفهوم تکامل هر عقیده و نظری داشته باشیم، این نکته را نمی‌توانیم منکر شویم که تکاملی روی داده است. اما اینکه بگوئیم عوامل اصلی و تعیین‌کننده تکامل، انتخاب طبیعی یا انتخاب بهتر، یا پیوند دگرگونی‌ها و تغییرات جسمانی بوده است جای گفتگوست. شاید این عوامل، عوامل ظاهری بوده و آن نیروی محرکه تکامل چیزی عمیق‌تر و مرموزتر از آن باشد که ما امروز بتوانیم به چگونگی آن دست یابیم... با این همه یک چیز روشن است: اجداد نخستین انسان، از موجودی به‌وجود آمده که می- ایستاده و خیلی پیش از انواع میمونهای بزرگ خلق شده بوده است. حال این موجود چگونه از مخلوقات نخستین موجود آمده بوده و در دوران دینوسورها، چگونه شاخ و برگ درختان را کنار زده و با ترس و وحشت به اطراف خود نگرسته، از حدود دانش ما خارج است. پیش از این مرحله فقط اندیشه میتوانست جنبش‌های آزاد بزرگ در طول زمان داشته باشد و به‌دوران ماها، پیش از آن، به‌دورانی که بین زمین و خورشید نخستین جرعه حیات ظاهر گشت توجه کند.

میراث انسان

یک چیز در اینجا شایسته یادآوری است: از دوران طولانی گذشته، نوع انسان نه تنها اندام و جسم خویش را، که مغزی در نهایت کمال سازمان یافته بر آن تسلط دارد، به‌ارث برده، بلکه مراکز عاطفی بسیار پیچیده و میراثی عجیب و قدیمی که به‌ضمیمه ناگهانش پناه برده‌اند نیز از گذشته‌های دور دریافت کرده است. انسان از آن هرج و مرج اولیه در حالی خارج شد



شیری از مرمر (طول ۱۱۰ میلیمتر) سری از امریک جغاری خیلی قدیمی از چهره انسان بنام (نوس دو براسمبو)

که نفرت، کینه، ترس، خشم و همچنین عشق و شادی اجتماعی و محیط خانوادگی و وفاداری قومی آن دوران را همراه خود آورد. امروز بعضی‌ها معتقدند که این خاطرات درونی و تاریک یکی از غیرقابل‌دگرگترین و در عین حال گرانبهاترین میراث‌های انسان است و بعضی دیگر خلاف این را میگویند. این چنین خاطراتی، اگر وجود داشته باشد، نه تنها انسان‌ها را در عمیق‌ترین سطوح وجودشان بمناسبت مشابهت عکس‌العملهایشان در برابر تصاویر ذهنی متحد و متفق میکند و وحدتی بین آنها به‌وجود می‌آورد بلکه میتواند بدریافتن و درک میدانی که در تمام انواع اطراف خود را دگرگون کنیم و فرا گرفتیم که چگونه‌از مرزها و حدهای بگذریم. اما اقبانوسها، قاره‌ها، سلسله کوهها، رودهای بزرگ، و همچنین مناطق مختلف با آب و هوای مختلف پر وجود ما تأثیر کرده است و کیفیت جوامع مارا همین میگرد آری طبیعت بر ما مستولی بود.

تثبیت محیط طبیعی

صحنه‌ای که سرگذشت انسان در آن جریان یافته، یعنی محیط طبیعی، خود مسأله‌ای پیچیده به‌وجود می‌آورد زیرا که ثبات چندانی نداشته است. در دوران نزدیک به اواخر دوران چهارم زمین‌شناسی، یعنی در آن هنگام که حضور انسان برای نخستین‌بار در روی زمین مشاهده میشود، جغرافیای کره زمین به‌بیان شکل و ظاهری که ما امروز می‌شناسیم وجود داشته است. با این همه، تغییرات کماهنگت دگرگونی میبایستی روی دهد که از آنجمله دگرگونی در سطح آب دریاها و شکل سواحل را میتوان نام برد. اما خشکی‌ها و دریاها از لحاظ کیفی همین بودند که امروز هستند و تمام کوهها و تپه‌های امروز به‌وجود آمده بود. عامل غیر ثابت و متغیر در واقع آب و هوا بود که در حیات انسان اثرش کمتر از سایر مشخصات جغرافیایی زمین نیست در تمام دوران پالئولیتیک Paleolithic با عصر حجر قدیم که در بیان صناعت بشری مطابق همان دوران پله‌ایستوسن Pleistocen یا قسمت آخر دوران چهارم زمین‌شناسان است و آب و هوای عمومی زمین در نتیجه‌سرمایه‌ای متناوب متعوش شده، سرمائی که خود نتیجه توسعه و پیشرفت یخ‌ها از مناطق قطبی یا سلسله جبال بزرگ بود.

بشروی یخ نه تنها مناطق وسیعی را غیرقابل زندگی میگرد بلکه تناسب مناطق طبیعی را نیز برهم میزد و مخصوصاً مناطق بارانی را تغییر میداد. این دگرگونی‌های سریع بی‌تردید بر بسیاری از مناطق زمین که شکارچیان در آنجا زندگی میکردند اثر گذاشت و احتمال دارد که در سرنوشت بسیاری از انواع انسان که برای برتری یافتن بر دیگران میازره میکردند تأثیر کرده باشد. مدت‌ها پس از پیروزی نهائی نوع کنونی انسان بر سایر انواع انسان باز هم دگرگونی‌های طبیعی ادامه یافت و این دگرگونی‌ها تا عقب‌نشینی قطعی یخ یعنی تا پایان آخرین دوران یخبندان تکرار شد و تا آن وقت عالی‌ترین مرحله تمدن دوران شکار ظاهر گردیده بود. ثبات طبیعی فقط از ده تا هفت هزار سال پیش از این یعنی هنگامیکه نخستین جوامع انسانی در آسیا کشاورزی ابتدائی را شروع کردند برقرار شد و وقتی سرانجام تمدن حقیقی شروع شد نه تنها او وسایین Homo Sapien و اساس کشاورزی حیثیت بطور نهائی تأبیت شده بود بلکه صحنه‌ای که تاریخ تمدن و فرهنگ و دانش بشر در آنجا جریان پیدا میکند یعنی محیط طبیعی او نیز تثبیت گردیده و به‌آن صورتی درآمده بود که امروز هست.

خاستگاه انسان

سالیان متمادی، قابل قبول‌ترین فرضیه درباره قدیمی‌ترین نژادهای انسانی این بوده که از آسیا برخاسته‌اند و به‌احتمال قوی زادگاهشان دامنه‌های جنوبی هیمالایا بوده است. امروز عموماً عقیده دارند که سرزمین آفریقا گهواره نوع انسان بوده است. تاریخ بشر باید نشان دهد که چگونه مخلوقاتی که مشخصاتشان در عین حال انسانی و میمونی بود در اواخر دوران چهارم زمین‌شناسی آفریقا میزیسته‌اند و چگونه نخستین موجوداتی که مشخصات جسمانی و توانائی تراشیدن سنگ و چوب در آنها را ما مجاز می‌کنند که انسانان بدانیم وجود آورده‌اند. برشک مدت زمان کوتاهی پس از پیدایش انسان و آغاز ساختن ابزارها قسمتی از این نژاد انسانی به‌طرف آسیای شرقی کوچ کرد و کانون جدیدی برای رشد جسمانی و توسعه معنوی یافت. در واقع ما به‌این نتیجه رسیده‌ایم که از دورترین زمان‌ها دو جریان در آفریقا، این دو سنت و شعب مختلف آن در سرحدی که مشتمل بر مناطق روسی از هند و اروپاست بیکدیگر میرسیدند و همانطور که نمونه‌های آن را در تاریخ جدید بشر هم دیده‌ایم، این برخوردها تحولات و پیشرفت‌هایی ایجاد

میکند که بسیار مفید است. چنین برخوردی همیشه واکنش‌هایی در میان گروه‌های انسانی بوجود می‌آورد. این گروه‌ها ناگهان می‌فهمند که شیوه‌های ابزارسازی، نوع تفکر و اشکال دیگری زندگی وجود دارد که بکلی با آنچه تا آن‌دور با ارزش و غیرقابل تغییر و جاگشتن نشدنی می‌دانستند فرق دارد. به این ترتیب است که تمدن‌ها در برخورد آرام یا خشونت‌آمیزشان از یکدیگر بسیاری چیزها وام گرفته‌اند، آفتاب‌گردانه، باهم مخلوط شده‌اند و حتی در راه‌های تازه افتاده‌اند. در پایان دوران یخبندان یعنی در حدود چهار هزار سال پیش برده ناگهان تغییر کرد و صحنه‌هایی ظاهر گردید؛ بهای برخوردی و واکنش‌های متقابل انواع مختلف انسانی بسیار متفاوت، یک نوع انسان بر سایر نژادهای انسانی فائق آمد و همه را از میان برد.

پیدایی احساس قومیت

نخستین سالهای دوران «نئولیتیک» یا عصر حجر جدید آغاز سرعت گرفتن جریان توسعه فرهنگ بشری است و از آن پس این سرعت همچنان ادامه پیدا کرده است. جریان این سرعت چندین بار دیگر، یعنی هنگام شروع تمدن «کشاورزی - گله‌داری» و پیدایش صنعت و تکنیک جدید ناگهان تغییر کرده است. اما آن سرعت نخستین عصر حجر، قدم اول و اساسی محسوب می‌شود. چنین نظر می‌رسد که این کام نخستین در سرعت گرفتن فرهنگ بشری، پیشرفتی بود که شکارچیان عصر حجر در بیان مشترک کردند. درباره منشاء و مبداء زبان هر چند در نظریات متناوب باشد، در این واقعیت کسی تردید ندارد که شکل صوتی و زبانی که به اشیاء و افکار داده شد مهم‌ترین عامل جوش فرهنگی نوع انسان بود. این تصویرها و این افکار با وجه اشتراک خود و با مداومتی که پیدا کردند اهمیت تازه‌ای یافتند. اختراع ابزار آذوقه و غله موجب شد که انسان محصول خود را ذخیره کند و عادت به زندگی روزبه‌روز از میان برود. اختراع پول موجب شد که انسان بتواند ثمره کار خود را در چیزی متمرکز کند و آن را در کارگاه جدیدی بکار اندازد. همینطور هم عمل بیان اندیشه و فکر موجب شد که انسان از تجربیات گذشته خود استفاده کند و آنها را از راه زبان بدیگری منتقل سازد و از این راه صرفه‌جویی کند و گذشته را به خدمت آینده درآورد.

سرعت پیداکردن پیشرفت و ترقی با دگرگونی ساختمان ابزارهای مختلف که بکار شکارچیان، ماهی‌گیران، سنگتراشان و چوب‌تراشان نخستین می‌آمد جنبه تازه‌تری بخود گرفت. تحول ابزار، در تحول هنر نقش عظیم پیدا کرد، کنده‌کاری‌ها و نقاشی‌ها و طراحی‌های بشر اولیه بر روی استخوان و چوب و دیواره غارها نشانه عالی‌بودن فرهنگ آن عصر است و احتمال قوی می‌رود که این اقوام، اشکال دیگری در بیان مکتوبات خاطر خود بکار می‌بردند و با رقص و شمع، عواطف خود را ظاهر می‌ساخته‌اند. این پیشرفت سریع و پیچیده مخلوق دست انسانی، موجب تحول تند فرهنگی در مناطق مختلف شد.

در نخستین سالهای عصر حجر، آنچه نشانه فرهنگ آن روز انسان بود، یعنی تیر سنگی بی‌دسته، در همه‌جا، در انگلستان، در گنیا در آفریقای جنوبی و در هند، یکسان ساخته می‌شد. ولی در عصر حجر جدید ما ناگهان در برابر فرهنگ‌های محلی متفاوت قرار می‌گیریم که هر یک در طریق خود سرعت پیشرفت میکنند، دیگر محال است آثار فرهنگی‌ای پیدا کرد که خصوصیات دبلیانی و همگانی داشته باشند. همین مشخص‌بودن و متعدد و متفاوت‌بودن آثار فرهنگی است که موجب پیدایش جوامع تازه‌گشت، انسان‌ها آگاهی پیدا کردند که به قوم واحدی بستگی دارند که با اقوام دیگر متفاوت است و در برابر آنها قرار گرفتند. تاریخ گواهی این است که از همان زمان انسان‌ها نسبتاً کسانی را که به گروه و جامعه خود آنها پیوسته بودند، پست‌تر میدانستند بلکه آنها را خطرناک و مفسر می‌پنداشتند. نخستین احساس قومیت از همان‌جا پیدا شد.

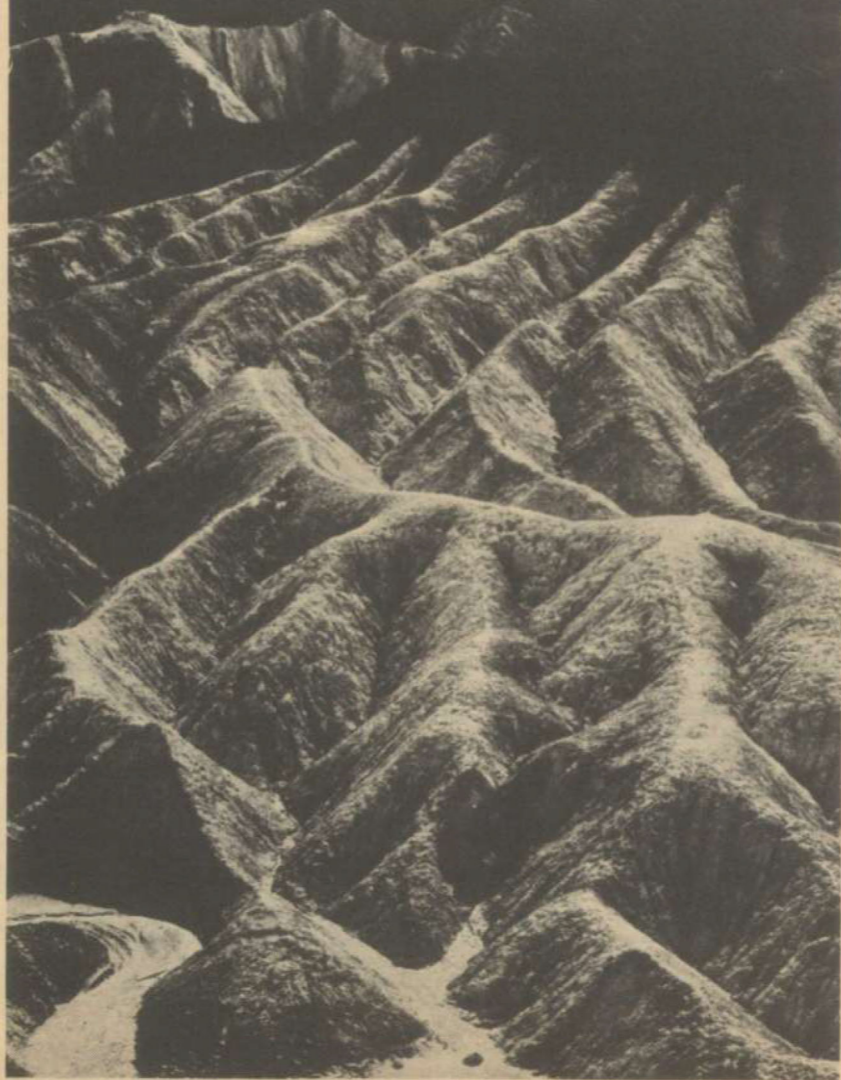
فرهنگ‌های محلی و شهرنشینی

برای عصر حجر قدیم مانند زمان حاضر، گفتن اینکه کدام تمدن دقیقاً به کدام گروه نژادی مربوط می‌شود، کار دشواری است. مذهباً در همان دوران بود که نژادهای عاقبت برتری خود را افعال کردند و مالک کره زمین شدند. گروه‌های مختلف نژادی که بمناسبت مواقع جغرافیایی یا حوادث قبلی و یا بسبب تفاوت‌های جسمانی که میراث گذشته‌های دور بود از یکدیگر جدا زندگی میکردند و از هم دور بودند بتدریج از هم متمایز شدند و عکس‌العمل‌های آنها در برابر محیط‌های متفاوتشان باهم فرق کرد بطوریکه در حدود بیست هزار سال پیش، تفاوت‌های خارجی و ظاهری و شاید هم تفاوت خلق‌وخوی بر وجه تمایزی که بین بهترین طبقه زندگی کردن آنها وجود داشت اضافه شد و همین اختلافات پیش آمد که امروزه حیات ما را از طرفی غنی می‌سازد و از طرفی شوش می‌کند و بین انسان‌ها تفرقه می‌اندازد.

آخرین سالهای عصر حجر قدیم مصادف با زمانی بود که نخستین گروه انسان در آمریکا استقرار یافت. چند گروه از مغولان خاورودور با استفاده از تنگه برینگ (Behring) در قاره‌ای که بعدها آمریکا نامیده شد پیش رفتند و بطرف جنوب رهسپار شدند. این‌سالها شاهد تفرقات تکنیکی انسان و مشخص‌شدن گروه‌های نژادی و توسعه آنها در دیاست. تاریخ‌نویس باید کوشش اقوام شکارچی را برای مطابقت یافتن با محیطی که تازه با آن آشنا می‌شدند بیان کند. در واقع فرهای آخرین دوران یخبندان، جنگل‌ها در مناطق متعدد گسترش یافت و آنگاه زندگی شنبلی و زراعتی شروع شد که چندی بعد انواع مختلف فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را به وجود آورد. در بسیاری از نقاط جهان، از جمله اروپا، انسان شکارچی تابع طبیعت بود ولی در جنوب شرقی آسیا انسان نقش مثبتی بازی کرد و بجای دفاع در برابر طبیعت به حمله به طبیعت پرداخت. حیواناتی چون چارپایان را اهل کرد و گندم و جو کاشت. از این لحظه که قریب ۸ تا ۱۰ هزار سال از ما دور است توجه ما باید به اقتصاد جدیدی جلب شود که پایه و اساس تمام تمدن‌های بعدی شد. از همان هفت هزار سال پیش نخستین جوامع روستایی در ایران و بین‌النهرین و فلسطین به‌وجود آمد این اقوام بسرعت گسترش یافتند و از طرفی تا هند و از طرف دیگر تا مصر و حوزه مدیترانه پیش شدند. در بعضی مناطق مثل اروپا زندگی شکارچیان به آرامی و کندی تغییر کرد، زیرا هزاران سال از برخوردی‌ها تند و شدید بر کنار بودند. از همان تاریخ انسان‌ها نسبتاً از لحاظ نژاد و سنت از هم متمایز شدند بلکه از جهت نوع کشاورزی نیز باهم فرق کردند و دوران نئولیتیک یا عصر حجر جدید شاهد متعدد شدن نوع کشاورزی بود. شکارچیان می‌بایستی از

نخستین سالهای دوران «نئولیتیک» یا عصر حجر جدید آغاز سرعت گرفتن جریان توسعه فرهنگ بشری است و از آن پس این سرعت همچنان ادامه پیدا کرده است. جریان این سرعت چندین بار دیگر، یعنی هنگام شروع تمدن «کشاورزی - گله‌داری» و پیدایش صنعت و تکنیک جدید ناگهان تغییر کرده است. اما آن سرعت نخستین عصر حجر، قدم اول و اساسی محسوب می‌شود. چنین نظر می‌رسد که این کام نخستین در سرعت گرفتن فرهنگ بشری، پیشرفتی بود که شکارچیان عصر حجر در بیان مشترک کردند. درباره منشاء و مبداء زبان هر چند در نظریات متناوب باشد، در این واقعیت کسی تردید ندارد که شکل صوتی و زبانی که به اشیاء و افکار داده شد مهم‌ترین عامل جوش فرهنگی نوع انسان بود. این تصویرها و این افکار با وجه اشتراک خود و با مداومتی که پیدا کردند اهمیت تازه‌ای یافتند. اختراع ابزار آذوقه و غله موجب شد که انسان محصول خود را ذخیره کند و عادت به زندگی روزبه‌روز از میان برود. اختراع پول موجب شد که انسان بتواند ثمره کار خود را در چیزی متمرکز کند و آن را در کارگاه جدیدی بکار اندازد. همینطور هم عمل بیان اندیشه و فکر موجب شد که انسان از تجربیات گذشته خود استفاده کند و آنها را از راه زبان بدیگری منتقل سازد و از این راه صرفه‌جویی کند و گذشته را به خدمت آینده درآورد.

یک منظره هوایی از دره مرگ در کالیفرنیا



مسابقه تازه تماشا برای شما

شما هفته‌ای نیمساعت برنامه در تلویزیون خواهید داشت

از این شماره مسابقه‌ای برای شما ترتیب داده‌ایم که حد و مرزی برای شرکت کننده و طرز تفکر، سن، تحصیلات، جنس طبقه و سلیقه او نمی‌شناسد. در این مسابقه همه می‌توانند شرکت کنند و بدون آنکه حتی به جنبه مسابقه‌ای آن تکیه داشته باشند، دست کم می‌توانند آنرا بعنوان اعلام نظریات و پیشنهادات برای ایجاد برنامه‌ای بهتر در تلویزیون تلقی کنند شرکت کننده این مسابقه ممکن است به عنوان نویسنده، طراح و یا تهیه کننده برنامه تلویزیون درآید و به جرگه همکاران تلویزیونی ما پیوندد.

موضوع مسابقه

همه روزه از تلویزیون برنامه‌هایی گوناگون پخش می‌شود که در عین حال که برای سلیقه‌ها و طبقات گوناگون است، محصول سلیقه‌های خاص نیز هست، زیرا که تهیه کننده، کارگردان و نویسنده به هر حال در عرضه کردن برنامه‌ها سلیقه خویش را اعمال می‌کند. بنابراین امکان دارد که شما هیچ یک از این برنامه‌ها را نپسندید و باخود بگویید که «اگر من بودم برنامه‌های بهتری اجرا می‌کردم». مسابقه ما درست‌جواب همین حرف احتمالی شماست. منتها ما به جای اینکه بگوییم: اگر شما بودید چه می‌کردید، آنرا قطعی‌تر کرده‌ایم و می‌گوییم:

تهیه‌کننده برنامه تلویزیون شما، برنامه‌تان را بنویسید، اجرا کنید یا تهیه کنید. این فرصتی است برای آنان که در خود ذوقی، اطلاعاتی، تجربی یا تجربه‌ای سراغ دارند و میل دارند که برنامه‌های تلویزیون بهتر شود. ما همه هفته نیم ساعت از وقت تلویزیون را در اختیار شما می‌گذاریم تا برنامه‌ای جالبی برای تماشاگران تهیه کنید. این نیم ساعت را چه روزی و چه ساعتی می‌خواهید؟ ما روز و ساعت دلخواه شما را در اختیارتان می‌گذاریم. حتی اگر در حال حاضر تلویزیون در آن روز و ساعت خاص برنامه‌ای نداشته باشد.

همه روزه از تلویزیون برنامه‌هایی گوناگون پخش می‌شود که در عین حال که برای سلیقه‌ها و طبقات گوناگون است، محصول سلیقه‌های خاص نیز هست، زیرا که تهیه کننده، کارگردان و نویسنده به هر حال در عرضه کردن برنامه‌ها سلیقه خویش را اعمال می‌کند. بنابراین امکان دارد که شما هیچ یک از این برنامه‌ها را نپسندید و باخود بگویید که «اگر من بودم برنامه‌های بهتری اجرا می‌کردم». مسابقه ما درست‌جواب همین حرف احتمالی شماست. منتها ما به جای اینکه بگوییم: اگر شما بودید چه می‌کردید، آنرا قطعی‌تر کرده‌ایم و می‌گوییم:

۱- برنامه‌های پیشنهاد شده‌ای که همان هیچ چیز تازه‌ای نداشته باشند در مسابقه شرکت داده نمی‌شود.
 ۲- برنامه‌هایی که در آنها چیز تازه‌ای به چشم بخورد، در تماشا از آنها یاد خواهد شد.
 ۳- برنامه‌هایی که صددرصد تازه باشند، علاوه بر مجله تماشا، در یک برنامه خاص تلویزیونی نیز مورد بحث قرار خواهند گرفت.
 در هر صورت برنامه شما فقط در صورتی جایزه می‌گیرد که قابل اجرا باشد و بتواند نیم ساعت ادامه یابد. برنامه‌ای یک هفته‌ای باشد و خواه دائمی.

پاسخ شما

جایزه‌های مسابقه همراه یک بار جواب‌های رسیده به وسیله داوران تماشا و تلویزیون به داوری گذاشته می‌شود و به بهترین برنامه‌ای که در طول ماه پیشنهاد شده مبلغ ده هزار ریال جایزه نقدی داده خواهد شد. علاوه بر این، اگر سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران آنرا برای اجرا بپذیرد، پیشنهاد کننده می‌تواند بعنوان یک تهیه‌کننده با تلویزیون همکاری کند. اگر پیشنهاد کننده خود نیز امکانات لازم برای اجرای برنامه را داشته باشد، سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران برنامه تهیه شده را از او خواهد خرید.

ارکان یک برنامه

ممکن است شما تا کنون برنامه‌ای به تلویزیون پیشنهاد نکرده باشید ما برای راهنمایی شما سؤال‌های مربوط به برنامه‌ها می‌نویسیم تا در هنگام شرکت در مسابقه به آنها پاسخ بگویید.

۱- هدف - حرف برنامه شما چیست؟ چه چیزی در اختیار تماشاگر خواهد گذاشت؟ اجرای آن چه لزومی دارد؟ محتوای آن برای کدام گروه یا طبقه است؟

۲- مشخصات برنامه - نام برنامه چیست؟ به چه صورت اجرا خواهد شد: در دکور یا فضای باز؟ اجراکنندگان آن چند نفرند؟ مشخصات اجراکنندگان چه باید باشد (جنس، سن و غیره)؟ وسایل مورد استفاده در برنامه چه چیزهایی است؟ بی در پی خواهد بود یا فقط یک برنامه است؟ اگر بی در پی خواهد بود چند هفته طول می‌کشد؟ چه روزی و چه ساعت پخش خواهد شد؟

البته این توضیح را نیز اضافه می‌کنیم که بر روی هم اگر شما فکر یک برنامه را در سر داشته باشید و نتوانید به همه این سؤال‌ها جواب بگویید، ما در تنظیم بقیه پاسخ‌ها به شما کمک خواهیم کرد. کافی است شما فکر خود را به صورت یک پیشنهاد مشروح پیاده کنید، و با توجه به قابل اجرا بودن آن، برای ما بفرستید.

داوری مسابقه

هرماه یک بار، هیات داوران طی جلسه‌ای، تمام برنامه‌های پیشنهادی ماه پیشین را رسیدگی می‌کنند و برنده آن ماه را برمی‌گزینند. حاصل این جلسه نیز از برنامه شما و تلویزیون یا یک برنامه خاص تلویزیونی پخش خواهد شد.

مناسبت پایان صدمین سال ولادت و آغاز پنجاهمین سال وفات مارسل پروست

مارسل پروست روز دهم ژوئیه ۱۸۷۱ در پاریس ولادت یافت. خانواده پدری شب کاتولیک داشت و خانواده مادری از قوم یهود بود. زندگی در محیط اندیشه‌گرانه و توانگری می‌گذشت که او را از هرگونه فقر مادی و معنوی مصون داشت و رفاه تعبیر آور و خارق‌العاده‌ای برای او فراهم آورد. دوره کودکی مارسل تا نسالگی خوبترین دوره‌های کودکی بود.

و در یکی از همان روزها که از گردش دورودرازی در بوادبولونی به‌خانه برگشت، ناگهان گرفتار حمله تنگ‌نفس شد... چندانکه نزدیک بود در برابر چشمهای پدرش که هیچ‌کاری از دستش بر نمی‌آمد، جان بدهد، و این ضعف و عجز پزشکی که آن روز به آن صورت دردناک آشکار شد، تقریباً مارسل را پای مرگ برد. بیماری او که آن روز بسوی دیپلماسی روی بیاورد... تنگ‌نفس خوانده شد اغلب به‌دردهای دیگری درآمیخت که گاهی جانفرسا بود... بمرور زمان رقت مرکز حواس بیمار شدت وحدت دیگری پیدا کرد. صد او در سال ۱۸۹۲ با پیروزی درخشانی حرکت هوا، کسالت‌های دردناکی برای او به‌بار می‌آورد، و این وضع منحوس و مرگبار چنان وسعت و شدت یافت که بیشتر دوستان، و حتی بهترین استوارترین دوستانش نیز، تاواپسین سالها، بیماری او را زاده خیال پنداشتند.

مارسل پروست طبق آئین کاتولیک، پرورده شد و مراسم نخستین تقدیس را به‌جای آورد. پدر و مادرش چندان به‌مذهب اعتنا نداشتند و او نیز در سرتاسر عمر خود به‌مذهب بی‌اعتنا ماند با اینکه چنین مینماید که اندیشه فوق‌الطبیعه، خدائی و یقین و حتی اندیشه گناه از ذهنش بیرون نرفت... آثاری که به‌جای گذاشته است بر این نکته گواهی می‌دهد.

مادرش را که مظهر ملایمت و مهربانی و حسامیت و لطف و ظرافت بود، بیشتر از هر چیزی در دنیا دوست می‌داشت... و شاید او یگانه موجودی باشد که پروست، واقعا - با عشق و علاقه و حسادت - دوست داشته است: زیرا که جز بدینگونه نمی‌توانست دوست داشته باشد، اما ناگفته نماند که این عشق و محبت، عشقی مطلق و پرستی‌نیکترچام و نیکوکارانه بود. تابستان هر سال با خانواده خود در ناحیه‌ای نزدیک شارتر می‌رسید. همه مناظر روستائی که آذین‌قسمت بزرگی از آثار او را به‌وجود می‌آورد، زاده همین ناحیه و مناظر آن است... و داستانهای سمع‌خانه سوان و سمع‌خانه گرمانت نیز زاده سفرهای روستائی است.

مادرش او را با خود به‌سواحل دریا برد... دریا برای او منبع نیرو بود... و پولیک و دوشیزگان دم‌بخت زاده این اقامت‌های پیاپی در سواحل

نرماندی هستند. مارسل پروست در مدرسه کندرسه درس خواند. رفقای دیرینش از علاقه آتشین او به تاریخ فرانسه و استعداد سرشارش در زمینه تاریخ طبیعی حکایتها گفته‌اند. این تمایل دوگانه منشاء کنجکاوی تند و تیز و پرتوقع او است... و همین کنجکاوی است که چون به جستجوی اجتماع‌اعیان و اشراف، «سالونهای» اشخاص وابسته به خانواده‌های کهنسال رفت، آسوبیس Snobisme خوانده شد... پروست، این مردها و این زنها را که با گذشته‌ای بی‌اندازه گرانها پیوندها داشتند، مثل «طبیعی‌دان» بررسی کرد. از علاقه او به‌شعرا و معرفت او بر احوال اینان نیز داستانها گفته‌اند.

مارسل پروست محض خاطر پدرش در صد برد آمد شغلی معمول و متعارف و سازگار با موازین طبقه بورژوازی پیدا کند... رنجوری‌اش مایه آن شد که نتواند کار پرکشش و کوششی که بسند خاطر خودش بوده پیش گیرد و مثلا به‌سوی دیپلماسی روی بیاورد... اگرچه مدتی در اندیشه اداره‌های بزرگ، دیوان محاسبات و با فروتنی بیشتری در اندیشه دفترداری بسر برد، سرانجام ادبیات بر همه چیز غلبه یافت. در سال ۱۸۹۲ با پیروزی درخشانی لیسانس ادبیات شد.

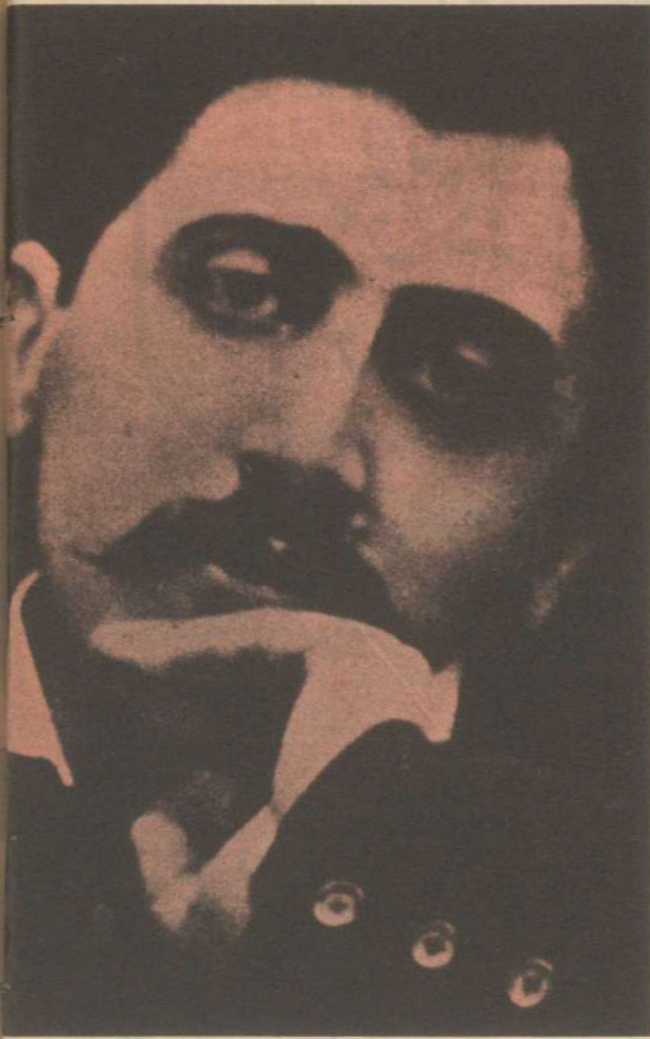
پانزده ساله بود که در سایه‌یکی از رفقای خود به‌سالون مادام اشتراوس، یکی از درخشانترین سالونهای پاریس، راه یافت. و می‌توان گفت که از آن روز تا روز مرگ مادرش، بزرگترین کارش این شد که به‌مطالعه احوال

سالونها و زندگی اعیان و اشراف بپردازد. منتقدی در این باره چنین گفته است: از پایافتن عادت‌های قرون گذشته در شخصیت‌های عصر خود، و در ادب و سلام و زبان ایشان لذت ماند با اینکه چنین مینماید که اندیشه فوق‌الطبیعه، خدائی و یقین و حتی اندیشه گناه از ذهنش بیرون نرفت... آثاری که به‌جای گذاشته است بر این نکته گواهی می‌دهد.

افسانه‌ای در زمان و مکان، و به‌زبان دیگر خوانده‌شدن برخی از مردم پیش پاافتاده آن روزگار به‌تاسهای افسانه‌ای دیروز، بر توم او لطمه می‌زد... اما

تحلیلی از زندگی و آثار و اندیشه

مارسل پروست



همین امر آتش کنجکاوی او را تیزتر می‌کرد و در اعماق حافظه او نظاره‌ها و مشاهده‌ها و ملاحظه‌هایی را به‌ودیمه می‌نهاد که مقدر بود مایه اثری بی‌سابقه شود.

مارسل پروست، در این دوره پرسمات جوانی خود، بی‌اندازه جذاب بود. همه شهادت‌هایی که از معاصرین به‌جای مانده است، او را از لحاظ جسمانی و روحانی، به صورت «افسونگر» نشان می‌دهد. طبع ظریف، سواد، نجابت، صورت زیبا، چشمان بیکران و لبخند ظریف و آمیخته به معما، او را به شکل شخصیتی سرشار از لطف و ملاحظت و اصالت و بداعت در می‌آورد. تصویری که از مارسل پروست در بیست و چهار سالگی به جای مانده است، جذبه خارق‌العاده او را نشان می‌دهد. در محافل اعیان و اشراف چنان وجهه و اعتباری داشت که هر کسی تابع توقعها و هوسهای او بود... یاه‌زیبائی دیگر تابعان چیزهایی بود که هوس پنداشته می‌شد. یکی از بازماندگان آلفونس دوده می‌گوید که چون مارسل پروست به «سالون» مادام آلفونس دوده رفت و آمد کرد، داستان نویسی و زتنش را یکباره تسخیر کرد... و آلفونس دوده که داوری خوب بود، همانند به‌نیوغ این جوان راه برد و مادام آلفونس دوده از همان زمان که پروست بیست و پنج‌ساله بود نامه‌های او را نگه داشت و در میان مجموعه دستبسته‌ها جای داد.

در سال ۱۸۸۹ برگن رساله خویش را درباره ضمیر انتشار داد و به‌حکم ازدواج خود خویشتن مارسل پروست شد. آیا برگن واقعا در مارسل پروست تأثیر کرد یا آندو درباره شخص، حافظه و پدیده‌های روانشناسی اندیشه‌های همانندی داشتند؟

در همان ایام چند جوانی که از شاگردان پیشین مدرسه کندرسه بودند مجله‌ای به‌نام ضیافت بنیادند و مارسل پروست در این مجله، مرتباً با فرنان گریگ، داتیل‌ماله‌وی، هانری باربوس و رویر دوفلر همکاری کرد. با اینکه مارسل پروست به‌حکم رفت و آمد به «سالونهای» ناگوارانه دستوب Snob «شمرده شد... و بدینگونه سوءتفاهم آغاز شد... و این سوءتفاهم تا انتشار دوشیزگان دم بخت، یعنی تقریباً تا روز مرگ نویسنده دوام یافت. او به‌نظر همه‌کس، پیش از هر چیز، اهل مجالس اعیان و اشراف بود... و دردناکترین لطمه‌ها برای او این بود که آماتورهای بیش به‌حساب نیاید...

در سال ۱۸۹۶ نخستین کتاب خود را به‌عنوان «خوشبها و روزها» انتشار داد و آناتول فرانس یکی از آن‌قدمه‌های مجامله‌آمیز و خست‌کننده‌ای را که برای نویسندگان جوان می‌نوشت، بر این کتاب نوشت... مدلین-لورس، نقاش آلامد آن‌روز، که سالون محل پذیرائی ته‌مانده اعیان و اشراف و هنرمندان و ادبای پاریس بود، تصویر هائی برای این کتاب کشید. این کتاب مجموعه‌ای از داستانهای دل‌غریب و

عجیب و غریب و آمیخته به‌تصنع و مجموعه بررسیها و مقاله‌ها و طرح سفید و مجله ضیافت انتشار یافته بود. اما کتاب شهرت‌آماتوری مارسل پروست را دوچندان کرد. با اینکه برخی از روشن‌بینان دریافتند که «کسی» در این میان هست. لئون پلوم چنین نوشت: سخت در انتظار کتاب آینده او هستیم... وقتی که آن استعداد نویسنده‌گی و آن روانی اندیشه در میان باشد که این کتاب بسیار طنز و بسیار خوشگل نشان می‌دهد، موهبت‌ها و قریحه‌هایی هست که نمی‌توان گذشت از میان آورد...

پندر پروست در سال ۱۹۰۲ درگذشت. برادرش سرگرم تحصیل رشته پزشکی بود. مادام پروست این اختیار را به مارسل داد که از وقت و ثروت خود بپسره بگیرد. مارسل پروست کمی سفر کرد، مدت کوتاهی در ونیز ماند و برای آنکه بررسیهای خود را درباره جان راسکین، منتقد هنری و جامعه‌شناس انگلیسی، پرمایه‌تر کند به جستجوی کلیساها رفت. چند اثری از آثار این فیلسوف «زیبائی» را ترجمه کرد و مرکر دو فرانس از سال ۱۹۰۰ این آثار راسکین را انتشار داد.

مارسل پروست در سال ۱۹۰۵ مادرش را از دست داد سی‌چهارسال داشت. و این مرگ درد تسکین‌ناپذیر زندگی او شد. آنگاه از اجتماع کناره گرفت و هر روز از شدت مبارزه با بیماری کاست.

در این مرحله بود که به‌زندگی گوشه‌نشیتانه خود رضا داد. دیگر درختان پرشکوفه سبب را جز ازبخت شیشه‌های کالسکه در بسته خودندید... هیچیک از دوستانش نه‌به‌این انصراف خاطر توجهی کردند و نه بیماری او و نه به‌کار او... نحوه زندگی‌اش تا روزی که طعمه مرگ شود، بر هیچکس روشن نشد... جز شامگاهان، جز شبانگاه، بیرون نمی‌رفت... و او آنهم بندرت...

اما مارسل پروست به‌سوی هدف خود پیش می‌رفت... چنین می‌پنداشت که مرگ، یارو هم‌راه آشنای اندیشه‌اش، ممکن است به‌او وقت بدهد، همان وقت سرشناسی و شکست‌ناپذیری که او به‌ایجاد روانشناسی‌اش پی برده بود... می‌خواست اثر خود، کتاب خود را انتشار بدهد. در سال ۱۹۱۱ گوشش به‌کار برد که آنچه آماده بود، به‌چاپ برساند. با آن ناگاه‌اش که از سادگی سرچشمه می‌گرفت، از تصور دشواریها بدور بود. نویسنده شناخته‌شده بود، نویسنده روزنامه‌فیکارو، همکار چند مجله بزرگ و مترجم آثار راسکین بود. دوستان و آشنایان درخشانی داشت که نیرومندشان می‌پنداشت. می‌توانست امیدببرد، گمان ببرد که ناشری داستانش را بپذیرد. برای این کار مؤسسه مجله نو فرانسه یا به زبان دیگر آن، ار. اف. NRF را بسبب کیفیت ادبی‌اش نیکوتر از مؤسسه‌های دیگر دید، گرچه باهمه سلیقه‌ها و

به‌های این مؤسسه موافقت نداشت... آندره ژید که کتاب برای بررسی به دستش سپرده شده بود، آن را نپذیرفت. این کتاب همان کتابی بود که می‌بایست سمع‌خانه سوان خوانده شود، پروست، به‌نظر ژید، آماتور، نویسنده منقور فیکارو آن روز وابسته‌ترین روزنامه‌ها به‌محافل اعیان و اشراف، و اهل بولوارهای پاریس بود... رأی محکمه داده شده بود.

پروست به‌سمت مرکر دو فرانس که ترجمه‌های خود را در آنجا به‌چاپ رسانده بود، روی آورد... مرکر نیز دست رد به‌سینه‌ی او زد. دوستانش به سوی مؤسسه‌های دیگر رفتند، نتیجه‌ای بدست نیامد. سرانجام، مؤسسه گراسه پذیرفت که «سوان» را به‌حساب نویسنده چاپ کند. سال ۱۹۱۲ بود.

کتاب انتشار یافت. روی هم رفته دنیای نقد در برابر آن خاموش ماند. تنی چند از دوستان مقاله‌هایی نوشتند... با اینکه پل‌سوده، منتقد روزنامه «تان»، بزرگترین - و شاید شایسته‌ترین منتقد ادبی آن روز، این اثر خارق‌العاده را خواند... و مقاله خود را سر تا پا وقف آن کرد. بدست برسک و جمله‌ها و جزئیات و انشای آن تاخت اما اصالت و بداعت تعبیر او این نویسنده عجیب و غریب را تأیید کرد. سپس، کم‌کم، چند مرد هوشمند از قبیل هانری گه‌نون و ژاک رویر سمت خانه سوان را خواندند و حیرت ناگهانی و خیرگی چشم ایشان بر مقاومت دوستانشان چیره شد... آندره ژید در اوایل سال ۱۹۱۴ به مارسل پروست چنین نوشت:

« چند روز است که دیگر کتاب شما را کنار نمی‌گذارم. با تشوه و لذت می‌خواهم از آن سیر بشوم... در آن شتار می‌شوم... افسوس!... چرا باید برای من که این کتاب را آنهمه دوست می‌دارم، اینهمه دوستداری، چنین دردناک باشد؟

انتاع از پذیرفتن این کتاب بزرگترین اشتباه آن، ار. اف. و یکی از سوزانترین تاسف‌ها و پشیمانیهای زندگی من خواهد بود... چه سرسام که تا حدود بسیاری من مسؤول این امتناع بوده‌ام.»

در ماه ژوئن و ژوئیه «مجله نو فرانسه» گزیده‌هایی از «سمع‌خانه گرمانت» را چاپ کرد و آمادگی خود را برای انتشار آن به‌نویسنده‌ناشناخته اعلام داشت. اوت سال ۱۹۱۴ بود. مارسل پروست بیشتر از هر زمان دیگر در تنهایی خود، در وصفی که از هروضع دیگر با وارسی ضمیر سازگارتر است و آنهمه قدیس متفکر و متأمل در دامن خود پرورده است، فرو رفته بود... و محیطی چون زندان مجرد برای خود فراهم آورده بود. فاجعه جنگ را روز بروز در زیر نظر داشت. برخی از کهنترین و دیرینه‌ترین و گرم‌ترین دوستانش جان دادند... زندگی، در میان بیماری، درد جسمانی از یکسو و افسردگی روحی از سوی دیگر، جز در سایه کار امکان نداشت، سلسله آلباره، مستخدمه شایسته

ستایشش در کنار او می‌زیست و پیچیدگیهای ادراک‌ناپذیری را که ناگاه‌اش از دشواریهای مادی برای او به‌بار می‌آورد، ساده‌تر می‌کرد.

در نوامبر سال ۱۹۱۹، در سایه مبارزه سرسخانه لئون دوده جایزه گنکور به‌پاس داستان «در سایه دوشیزگان دم بخت» که این بار از طرف آن، ار. اف انتشار یافته بود، به‌مارسل پروست تعلق گرفت.

شهرت ناگهان به‌سوی او روی آورد... همان شهرتی که آنهمه آرزو کرده بود... و آنهمه به‌سوی خود خوانده بود... دنیای نقد، سرانجام، علاقه پیدا کرد: مقاله‌های پرشور و اشتیاق بیشماری نوشته شد و آن هم به‌امضاء اشخاصی که نوشته‌های ملین‌ها برمی‌انگیخت... مقاله‌های خوشگیا‌نهای نوشته شد: «آکادمی گنکور جایزه خود را به‌نویسنده‌ای حقیقتاً گنم داد... نویسنده‌ای که گنم است و گنم خواهد ماند...» - هشتصد و هفتاد تیریک نامه به‌عنوان نویسنده... موهبی از مردم به دیدار او شتافتند. روزنامه‌ها، مجله‌ها و مؤسسه‌های نشر کتاب پیشنهادها دادند. اما شهرت، مرضی که روز بروز توقع بیشتری پیدا می‌کند، نگذاشت از فروغ و شادمانی آن سرخوردار شود... پروست که می‌دانست وقت - آن وقت از دست‌رفته و باز یافته - تنگ است... و آن را تا ابد از کف خواهد داد، در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ بسرعت، سمع‌خانه گرمانت و صدوم و عموره (سودوم و گومور) را بترتیب در دو سه‌مجله انتشار داد... و کار پایان یافت... حتی نتوانست به تصحیح نمونه‌های چاپی بقیه آثار خود نیز توفیق یابد.

مرگ و شهرت، پی‌همدیگر بودند... شهرت سعادت راستین و گرنامه‌های به او داد اما هیچ تأثیری در زندگی او نداشت و اجاق افسرده و مرده امید را دیگر روشن نکرد. واپسین نامه‌هایش که در ماههای ژوئیه و اوت سال ۱۹۲۲ نوشته شده است، میزان قطع علاقه و انصراف خاطر او را در آن روزها - و میزان شهامتی را که برای اتمام آثار خود تصحیح نمونه‌های چاپی صدوم و عموره به‌آن نیاز داشت، نشان می‌دهد. سختی غلبه‌ناپذیر، دل‌بستگی از همه چیز و همه‌کس، درد جسمانی بی‌انتفاع و تسکین‌ناپذیر، سرفه، تنگی نفس، ضعف و درد چشم، براو چیره شده بود... دیگر جز به‌یاری مواد مخدر خوابش نمی‌برد و بیداری‌اش نیز در میان مخمار می‌گذشت. زندگی را هر روز سنگینتر و بی‌بوه‌تر می‌دید... از سرگرفتن زندگی دیگری، برای او چون جهنم بود... از سرهمه چیز درمی‌گذشت، هر چیزی را که برای او در زمان پیشین مایه قوت قلب و روح بود، با شادمانی تلخی رها می‌کرد.

«به مردم می‌اندیشم و بسیار آسان از سرشان در می‌گذرم... می‌روم... و دیگر بر نمی‌گردم. دوستانم از شر من آموده می‌شوند... گاهی حتی از آثار

خودش نیز دل برمی‌کند... زیرا که به‌چندان چیزی اعتقاد نداشت ... و این نکته را، سرانجام، در نامه‌هایش باز می‌گوید ... و بحکم این بدبینی علاقه تلخی به‌تنهایی زیستن پیدا کرده، گرفتار شعلت تنهایی‌اش شد، در صورتیکه ظاهر معقل پرستانه‌اش او را ... سردی معاشر نشان می‌داد دوست می‌داشت که خودش را در میان مردم تنها بداند و حتی واپس رفتن‌اش برای داوری دربارهٔ دورنمای زمان هرگز تمایلی دردل او به‌امید بر نیانگیخت ...

بیماری، بدانگونه که گفته‌اند، علت آن دقت و توجه پراضطراب نبود.... بیماری، برای پرسوست، فرصتی فراهم آورد، این آثار بیان دردهایش بود... و این دردها را، بان وسیله، با شدتی ترسناک از نو در دل خود زنده کرده بود... «من بادهشت به‌زندگی خود می‌اندیشم»

در سال ۱۹۲۲ سرما خورد... سرماخوردگی ذات‌الریه شد، پان تن بی‌مقاومت و اصحاب فرسوده، مرگ را پذیرفت... اما تا واپسین ضربان قلب خود، هوش و حافظه و روشن‌بینی از کف نداد. پیشروی نزوع و احتضار را در خود برمی‌گرد... آن نمونهٔ چاقی را که وصف جان‌دادن برگوت بود، خواستار شد و چنین گفت: اکنون که من خودم به‌همان مرحله رسیده‌ام، حک واصلاحی باید در آن بعمل بیآورم ...

روز هجدهم نوامبر ۱۹۲۲، در پنجاه و یکسالگی از دنیا رفت.

در میان شهادت‌های بیشماری که در محاکمهٔ مارسل پروست داده شده است، در میان خاطرها و نامه‌ها و سیماهایی که از او نگاشته‌اند، هیچگونه ثابتی دیده نمی‌شود - همهٔ دوستان و رفقا و آشنایان و دشمنان، به‌اتفاق آراء او را موجودی یگانه، صاحب اصالت و بداعتی تشویش آور ... و مخلوقی می‌دانند که از هر لحاظ، هم از لحاظ روش‌زندگی، هم از نظر کارها و هم از لحاظ بیماری، و هم از لحاظ ذوق و رفتار عجیب‌وغریب‌بود، و همه ایشان به‌یک زبان می‌گویند که شیفتهٔ لطف و ملاحظت او بوده‌اند و این افسونگری و سحر وجدیه از دوران کودکی در او بوده است... و گوئی این افسونگری تا حدود بسیاری به موهبت جوانی و حتی به موهبت کودکی ارتباط داشته است. بچه بزرگ و روشن‌بینی بود که در خلال همه چیز شادابی و ساده‌دلی مقاومت ناپذیری داشت.

دربارهٔ سرعت تأثر او، تمایل طبیعی او به‌قهر و پس‌از آن آشتی سختیاب گفته و نوشته‌اند ... و این نازک‌دلی و زودرنجی پایدارترین علت در دورنج او بوده... حساسیت تندوتیزی داشت... حساسیتی که در همه زمینه‌ها، در زمینه جسم و در زمینهٔ روح و در روانشناسی روشن و موثکافانه‌ای داشت و در سایه آن به‌کشف اسرار

توفیق یافت. برخی گفته‌اند که طبیعتاً شکلی آرام و بیگران داشت ... آثار او بر این نکته گواهی می‌دهد، و این شك نتیجهٔ آن روشن‌بینی است که هرگز به‌خواب نرفت. ملن و طبع نقاد او نیز از این میان سرچشمه می‌گرفت. از قدرت تقلید بی‌کرانی برخوردار بود... اما این قدرت تقلید، از آن بازی‌های هنرپیشگی نبود ... قدرت تقلید او راه پردن به واقعیت شخص، از خلال رفتار و زبان و دیوانگیهای او و بیان زنده این واقعیت بود ...

اما آنچه در اعماق افسردهٔ روح او خفته بود، بدبینی بود، در زمینهٔ اصحابات بشری، دلیرانه این فرصت را غنیمت شمرد و در سایه آن از موهبت‌های اعجاز‌آمیز خود بهره بر گرفت... بیماری برای او فراغت و تنهایی فراهم‌آورد و در سایه این فراغت و تنهایی به‌کشف جهانهای تازه‌ای دست زد...

هنر...

هنر اسادهٔ زندگی است، هنرمند باید این زندگی، ابتدای زندگی خود و پس از آن زندگی دیگران، را به‌چنگ بیاورد ... باید کاری را که غرور ما، شهوت ما، حس تقلید ما، شعور مجرد ما، عادت‌های ما صورت داده‌اند، از سر پاژ کند، باید ما را به‌اعماق بازگرداند، به‌جایی که هرچه واقعا وجود داشته است، ناشناخته بر ما، در دانش غنوده است...

تنها بوسیلهٔ هنر است که می‌توانیم از خودمان بدرآیم و آنچه‌را که دیگران از این جهان، جهانی که با جهان ما یکسان نیست، می‌بینند بدانیم... وگر نه مناظر آن مثل مناظری که ممکن است در ماه وجود داشته باشد بر ما ناشناخته خواهد ماند.

اگر هنری برگردن هنرمند گذاشته می‌شود... ما آن را بعیل و اراده خودمان بوجود نمی‌آوریم... اثر هنری از پیش در ما وجود دارد، هم لازم است هم نیفته... و ما باید همچنانکه دربارهٔ قوانین طبیعت رفتار می‌کنیم، به‌کشف آن برویم.

قانون بیرحم هنر این است که موجودات بمیرند و ما خودمان پس از دیلن همه رنج‌ها و دردها بمیریم تا گیاه زندگی جاودانی، نه گیاه فراموشی، برود.

(از کتاب زمان بازیافته)
در داستان زمان بازیافته که باشتاب فراوان در واپسین سالهای زندگی‌اش نوشت و هرگز نمونه‌های چاپی آن را ندید (و می‌توان اعتراف نامهٔ او، پنداشت) چنین می‌گوید: بیجا در شهر شام می‌خوردم، مهمانان را نمی‌دیدم برای آنکه، هر وقت که گمان می‌بردم بایشان می‌نگرم، از ایشان عکس برمی‌داشتم... و مراد از این عکس برداری، رادیوگرافی است.

و اگر آثار او را بررسی کنیم، مومی می‌توانیم ببینیم که روانشناسی و پژوهش در اعماق روح تا کجا می‌تواند برود ... و او آفرینش ادبی‌خود را چگونه بر مایهٔ استقرار بنیاد می‌نهد...
خودش خوب می‌دانست چه‌کاره است و چه ارزشی دارد ... فروتنی راستین، یعنی عدم لاف‌زنی و عدم خودنمایی و حتی چنانکه خوش گفته است عدم «غرور» او را از بازشناختن خود باز نداشت. و در آثار او سطوح عجیب‌وغریبی هست که این نکته را ثابت می‌کند.
در سال ۱۹۱۳ که نخستین

کتابش از طرف گرامه انتشار یافت، پان ایمانی که به‌نوآوری و عظمت خود داشت، از مدیر روزنامه فیگارو خواست که سمت خانسوان در روزنامه از ستایشی که شایستهٔ آن است، بر-خوردار شود...
«خودتان می‌دانید که اگر رنج مردانه‌ای در میان نبوده باشد، من کسی نیستم که بخوام درباره‌ام حرف زده شود... اما این کتاب حقیقتاً مهم است... کتابی است که زادهٔ قدرت است و دست‌کم ادعای این قدرت را دارد...»

سعادت برای او چیزی چون «مطلق» و سعادت آسانی بود... و بدینگونه جز از راه تأمل و مراقبت نتوانست به‌آن دست بیابد... ابتداء ذره‌ذره، به‌یاری بارقه‌ها، سپس به‌حکم ندهایی مکتشف مانند زندگی خود را باز یافت و آنچه در پیرامونش بود، پشتیبان و زیور این زندگی و مایهٔ نویدی این زندگی شد... و بدینگونه

سعدت برای او چیزی چون «مطلق» و سعادت آسانی بود... و بدینگونه جز از راه تأمل و مراقبت نتوانست به‌آن دست بیابد... ابتداء ذره‌ذره، به‌یاری بارقه‌ها، سپس به‌حکم ندهایی مکتشف مانند زندگی خود را باز یافت و آنچه در پیرامونش بود، پشتیبان و زیور این زندگی و مایهٔ نویدی این زندگی شد... و بدینگونه

سعدت برای او چیزی چون «مطلق» و سعادت آسانی بود... و بدینگونه جز از راه تأمل و مراقبت نتوانست به‌آن دست بیابد... ابتداء ذره‌ذره، به‌یاری بارقه‌ها، سپس به‌حکم ندهایی مکتشف مانند زندگی خود را باز یافت و آنچه در پیرامونش بود، پشتیبان و زیور این زندگی و مایهٔ نویدی این زندگی شد... و بدینگونه

سعدت برای او چیزی چون «مطلق» و سعادت آسانی بود... و بدینگونه جز از راه تأمل و مراقبت نتوانست به‌آن دست بیابد... ابتداء ذره‌ذره، به‌یاری بارقه‌ها، سپس به‌حکم ندهایی مکتشف مانند زندگی خود را باز یافت و آنچه در پیرامونش بود، پشتیبان و زیور این زندگی و مایهٔ نویدی این زندگی شد... و بدینگونه

سعدت برای او چیزی چون «مطلق» و سعادت آسانی بود... و بدینگونه جز از راه تأمل و مراقبت نتوانست به‌آن دست بیابد... ابتداء ذره‌ذره، به‌یاری بارقه‌ها، سپس به‌حکم ندهایی مکتشف مانند زندگی خود را باز یافت و آنچه در پیرامونش بود، پشتیبان و زیور این زندگی و مایهٔ نویدی این زندگی شد... و بدینگونه

سعدت برای او چیزی چون «مطلق» و سعادت آسانی بود... و بدینگونه جز از راه تأمل و مراقبت نتوانست به‌آن دست بیابد... ابتداء ذره‌ذره، به‌یاری بارقه‌ها، سپس به‌حکم ندهایی مکتشف مانند زندگی خود را باز یافت و آنچه در پیرامونش بود، پشتیبان و زیور این زندگی و مایهٔ نویدی این زندگی شد... و بدینگونه

کونه دقایق نادر و کوتاه بود، بتدریج که از فطرت راستین آن آگاه شدم، درازتر و فراوان‌تر شد...
پروست، مثل اسپینوزا به خوشبختی، به‌خوشبختی فوق انسانی دست یافت ... و آن راه بردن به‌جوهر بدیمی، پس از پایان تحصیلات ابتدائی به‌دبیرستان دارالفنون می‌رود و دیپلم خود را از دارالفنون می‌گیرد و از آنجا که روحش تشنه کارهای ذوقی و هنری بود، در هنرکده هنرهای دراماتیک اسم می‌نویسد.

بدیمی در سایه کوشش و پشتکار شاکر ممتاز هنرکده می‌شود و افتخار شرفیابی به‌حضور شاهنشاه آریامهر و دریافت مدال طلا نصیبش میشود . پس از آنکه از هنرکده هنرهای دراماتیک فارغ‌التحصیل میشود، برای اینکه باز خوشه‌هایی از خرمن هنر بچیند و کار خود را در این زمینه گسترش دهد، وارد دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه طهران می‌شود و در آنجا دنباله تحصیل را می‌گیرد و پس از اخذ لیسانس از این دانشکده ، در سال ۱۹۵۵ مقدمات سفر طولانی خود را آماده می‌کند و زهسپار آمریکا می‌شود.

بدیمی در آمریکا وارد دانشگاه سیراکیوز میشود و در رشته سینما به‌تحصیل می‌پردازد و پس از دریافت دانشنامه لیسانس از این دانشگاه فعالیت‌های هنری خود را آغاز می‌کند.

رضا بدیمی چون از آغاز کار در رشته سینما و بخصوص در تکنیک فیلمبرداری مهارتی بسزا یافته بود، اولین تجربهٔ سینمایی خود را به مدد همین تکنیک قوی آماده کرد و درهای موفقیت را به روی خود گشود.
شرح اولین تجربه سینمایی چنین است:

آن روزها درهالیوود فیلمی تهیه می‌شد با شرکت راک‌هردسن و جینالولو بریچیدا بنام «سپتامبر پیا». بدیمی سر صحنه فیلمبرداری رفت و از طرز بازی بازیگران و تلاش کارگردان و فضای فیلمبرداری فیلمی تهیه کرد. چون در این فیلم، تکنیک فیلم برداری را به نحو احسن نشان داده بودند، کارش خیلی خوب از آب درآمد به طوری که همین فیلم بدیمی (فیلمی از فیلمبرداری سپتامبر پیا) را در تلویزیون آمریکا نشان دادند و از آن پس، فیلم‌های بدیمی یکی پس از دیگری برایش شهرت و موفقیت به‌بار آورد.

بدیمی پس از این تجربه دست به تهیه چند فیلم سینمایی زد تا آن‌ها را در فستیوال‌های جهانی عرضه‌کند. از جمله فستیوال‌های جهانی که فیلم‌های بدیمی در آنها به نمایش گذاشته شد از فستیوال میلان سال ۱۹۵۸ - فستیوال ادینبورگ سال ۱۹۶۰ - فستیوال برلین سال ۱۹۶۱ و فستیوال نیویورک سال ۱۹۶۱ میتوان نام برد.

یکی از علل موفقیت بدیمی در این فستیوال‌ها و همچنین کارهای

رضا بدیمی

کارگردان مجموعه های

تلویزیونی:

بالا تر از خطر

دنیا یك زن

هاوانی و ...

رضا بدیمی، کارگردان مجموعه تلویزیونی «دنیا یك زن» و نیز کارگردان و تهیه‌کننده فیلم‌هایی از سریال‌های «هاوانی» و «بالا تر از خطر» از جوانان هنرمند و باذوق ایرانی است که در عرصه هنر هالیوود خوش درخشیده است. و کارهایش مورد توجه و استقبال تماشاگران تلویزیون‌های آمریکا و جهان قرار گرفته است. اطلاعاتی که درباره رضا بدیمی و زندگی و کارهای او در اینجا از نظراتان میگذرد از تشریح یکی از کمپانیهای سازنده فیلمهای تلویزیونی ترجمه شده است.

ترجمه: بیژن سمندر

می‌کند و همین توجه است که کار بدیمی را از سایر هم‌عصرانش ممتاز و مشخص کرده است.
اولین کار بدیمی در آمریکا، خدمت در بخش پروژه‌های جدید کمپانی یونیورسال بود که در ضمن مشاور کمپانی در زمینه تکنیک جدید سینما و فیلمبرداری و سایر کارهای هنری نیز بود. او به‌تألیت آوستیاز رفت و مشاور سینمایی آن مؤسسه شد.

رضا بدیمی تاکنون بیش از پنجاه مجموعه تلویزیونی برای تلویزیون های آمریکا، کارگردانی و یا تهیه‌کرده است که عبارتند از تعدادی از مجموعه های: بالا تر از خطر - هاوانی - مانیکس - NIPD - اطلاق حقوقدان - بخش کید - پسران خوب - عاقل باش - چلیک‌خردشده - دوریس‌دی‌شو (دنیا یك زن) و O.U.T (يك فيلم پرحادثه و قهرمانی).

تازه‌ترین کار هنری رضابدیمی که در نیویورک فیلمبرداری شده فیلمی است که داستان آن را همسرش نوشته و خودش کار تهیه و کارگردانی آن را به‌عهده گرفته است و می‌گویند خیلی ارزان تمام شده یعنی در حدود يك میلیون دلار خرج تهیه آن شده است! رضا بدیمی از کارگردانان خوب، فهیم و تحصیلکردهٔ سینما و تلویزیون آمریکا و وابسته به انجمن کارگردانان و فیلمسازان شیکاگوست.

او در حال حاضر با همسر و فرزندانش در لوس‌آنجلس (کالیفرنیا) زندگی می‌کند، و هنوز عشق به ایران و مظاهر ایرانی در خودش موج می‌زند، خانه‌اش را در کالیفرنیا به‌سبک ایرانی و با وسایل ایرانی مبلمان تزئین کرده است و هر وقت فراغتی پیدا کند با دوستان ایرانی‌اش دور هم ایرانی را برپا می‌دارند و چند ساعتی به‌یاد وطن سر می‌برند.

بدیمی برای اینکه از صنعت فیلم برداری ایران و از تحول آن آگاه باشد، به‌تماشای فیلم‌های ایرانی که گه‌گاه در محل‌های مخصوصی در کالیفرنیا، برای ایرانیان نشان داده میشود می‌رود و امیدوار است که روزی کار سینما در ایران به‌درجه تکامل برسد.



و در همان‌جا بود که فکرش به تلویزیون معطوف گشت و تلویزیون را برای عرضه آثار هنری خود، برگزید. بدیمی در آغاز، به‌کار تهیه و کارگردانی چند مجموعه تلویزیونی پرداخت و چون هر کدام از آنها در نوع خود با موفقیت روبرو شد، بیش از پیش، فعالیت خود را در تلویزیون متمرکز ساخت.

مجموعه‌های خوب تلویزیونی که بدیمی در آن ایام ساخت و توفیقی برایش به‌رسمان آورد عبارتند از: فرارکن رفیق - مردوزن - پسران خوب و يك فيلم جالب ديگر به نام «حکمران و ج. ج» (فیلم «حکمران و ج. ج» محصول دوران همکاری بدیمی با همسر هنرمندش است که سناریوی آن را همسرش نوشته و کارگردان و تهیه‌کننده‌اش خود بدیمی است و در ضمن زن و شوهر نیز در آن بازی دارند) همسر رضا بدیمی، آمریکایی و خود از نویسندگان و بازیگران و دست‌اندرکاران سینما و تلویزیون آمریکاست. او نویسنده داستان فیلم (پتولا) است که در آن جرج سی اسکات - جولی کریستی - ایوت‌میو و ریچارد جمپرن بازی داشتند.

رضا بدیمی تاکنون بیش از پنجاه مجموعه تلویزیونی برای تلویزیون های آمریکا، کارگردانی و یا تهیه‌کرده است که عبارتند از تعدادی از مجموعه های: بالا تر از خطر - هاوانی - مانیکس - NIPD - اطلاق حقوقدان - بخش کید - پسران خوب - عاقل باش - چلیک‌خردشده - دوریس‌دی‌شو (دنیا یك زن) و O.U.T (يك فيلم پرحادثه و قهرمانی).

تازه‌ترین کار هنری رضابدیمی که در نیویورک فیلمبرداری شده فیلمی است که داستان آن را همسرش نوشته و خودش کار تهیه و کارگردانی آن را به‌عهده گرفته است و می‌گویند خیلی ارزان تمام شده یعنی در حدود يك میلیون دلار خرج تهیه آن شده است! رضا بدیمی از کارگردانان خوب، فهیم و تحصیلکردهٔ سینما و تلویزیون آمریکا و وابسته به انجمن کارگردانان و فیلمسازان شیکاگوست.

او در حال حاضر با همسر و فرزندانش در لوس‌آنجلس (کالیفرنیا) زندگی می‌کند، و هنوز عشق به ایران و مظاهر ایرانی در خودش موج می‌زند، خانه‌اش را در کالیفرنیا به‌سبک ایرانی و با وسایل ایرانی مبلمان تزئین کرده است و هر وقت فراغتی پیدا کند با دوستان ایرانی‌اش دور هم ایرانی را برپا می‌دارند و چند ساعتی به‌یاد وطن سر می‌برند.

بدیمی برای اینکه از صنعت فیلم برداری ایران و از تحول آن آگاه باشد، به‌تماشای فیلم‌های ایرانی که گه‌گاه در محل‌های مخصوصی در کالیفرنیا، برای ایرانیان نشان داده میشود می‌رود و امیدوار است که روزی کار سینما در ایران به‌درجه تکامل برسد.



دیدار شاهنشاه آریامهر با مارشال تیو

خوشبختانه آثار شوم مداخلات

بیگاتگان که همراه روح اجنبی‌پرستی، که یادگار دوره ضعف و زبونی ملت و چپالت افراد بوده، اکنون از میان رفته است. اگر هم هنوز عده معدودی باشند که به روش دوره انحطاط و اجتنال اخلاقی کشور، خیال نفع-پرستی را از دست نداده باشند، ملت ایران از این اشتخاص متفر و متزجر است و این ملت که باتمام قوا به اصلاح شوون مادی و معنوی خود پرداخته است هرگز اجازه ادامه چنین روش مذمومی را نخواهد داد.

بدینسی است که ما در زمینه امور اقتصادی با شرایط مناسوی با بیگاتگان دادوستد داریم و اصولاً در دنیای امروز هیچ ملتی بر نیاز از ارتباطات بین‌المللی نیست، ولی این معاملات بازرگانی و اقتصادی هیچگاه نتوانند مبنای مداخله بیگاتگان در امور سیاسی و داخلی کشور قرارگیرد و هیچ فرد وطن‌پرستی چنین اجازه‌ای را نخواهد داد. از فرمایشات شاهنشاه آریامهر: در شرفیابی انضای هیست‌های رژیمه مجلسین سنا و شورایملی ۱۴ مرداد ۱۳۴۴

سیاست مستقل ملی ایران و مظاهر آن

- ایران بسیاری از مسائل متعدد مرزی خود را حل کرده است
- ایران دارای يك موضع جهانی مترقی است
- ایران به همزیستی مسالمت‌آمیز اعتقاد دارد



ملاقات شاهنشاه آریامهر بازرز پنبیدی

کشورهای که مرز مشترك خاکی دارند، در سسد بر آسد تا اختلافات مربوط به تحدید فلات قاره را نیز از میان بردارد. نگاهی به معاهداتی که با کشورهای همسایه انعقاد یافته نمودار این گونه طرز عمل بشمار می‌رود. از این جمله‌اند قرارداد مرزی ایران و پاکستان که خط مرزی ایران و پاکستان را از خلیج گواتی تا کوه ملک‌سیاه تعیین میکند. قرارداد دیگر با کشور ترکیه است بر سر تعیین مرز در بستر رودخانه قره‌سو و میزان بهره‌برداری از آب این رودخانه، نکته مهم در این قرارداد اینست که با موازین حقوق بین‌المللی برای تعیین محل مرز در بستر رودخانه استوار است. طبق این قرارداد مقدار آبی که لازمت به خاک ایران راه یابد، حتی در مواقع خشکالی نباید کمتر از ۱۸۰۰ متر مکعب آب در ثانیه باشد.

علاوه بر این، قراردادهای ترانزیت که در دهه اخیر با کشورهای افغانستان، پاکستان و ترکیه منعقد شده است نموداری از تلاش دایمی ایران برای بهبود مناسبات همسایگی خود با دیگر کشورهای است. روابط مرزی ایران با همسایه شمالی خود نیز هرگز موضوعی برای جنجال سیاسی نبوده است. تلاش و ابراز حسن‌نیت از جانب ایران برای مشخص‌ساختن همه نقاط مرزی و رفع هر گونه ابهام، موافقتنامه‌های مربوط به حمل‌ونقل هوایی بین ایران و شوروی به منظور رفت‌وآمد و بهره‌برداری بازرگانی، موافقتنامه‌های مربوط به همکاری‌های فنی و بهره‌برداری مشترك از آب‌ها و امکانات يك رودخانه بزرگ مرزی - که ساختمان سد ارس و بهره‌برداری از آب‌های سبارشده نمودار توفیق در این تلاش است - پروتکل مربوط به اقدامات لازم برای جلوگیری از عبور - اما از مرزهای مشترك که در اسفندماه ۱۳۴۵ تصویب شد، همه نمودار این واقعیت انکارناپذیر است که ایران بعنوان يك کشور روبه‌توسعه نیک می‌داند که توسعه اقتصادی خود را فقط در شرایط استقرار صلح پامعه همسایگانش می‌تواند به‌پیش برد.

علاوه بر اینها می‌تواند به موافقتنامه ایران و عربستان سعودی دربارهٔ چگونگی حاکمیت بر جزایر فارسی و عربی و تعیین حدود فلات قاره به تاریخ ۲ آبانماه ۱۳۳۷ اشاره کرد. این موافقتنامه که در ۵ ماده تنظیم شده است حاکی است که مرزها بر جزیره فارسی و حاکمیت عربستان را بر جزیره عربی در وسط خلیج فارس به رسمیت می‌شناسد. طبق این موافقتنامه در مورد سایر جزایر براساس قوانین بین‌المللی عمل می‌شود. این موافقتنامه فقط به اختلافات مرزی محدود نمی‌شود بلکه چگونگی استفاده از معادن و ذخایر در قمر دنیا را نیز بر پایهٔ حقوق بین‌الملل در سمت خط مرزی هر یک به رسمیت می‌شناسد. قرارداد ترانزیت ایران با کویت در سال ۴۹ و موافقتنامه ایران با قطر و امیرشیران دیگر در خلیج فارس برای تعیین حدود فلات قاره در سال ۱۳۴۹ همه برسیاست خارجی ثابت ایران برای حل مسایل مرزی و ارتقاء روابط دوستانه دلالت دارد. حل مسالهٔ بحرین به طریق مسالمت آمیز و رجوع به آراء عمومی مردم بحرین و ارتقاء روابط دوستانه بین ایران و بحرین و از میان بردن هر گونه تحریکات نفاق‌افکنانه که از روابط غیر-دوستانه بحرین و ایران در گذشته سرچشمه می‌گرفت، شاهد دیگری بر تلاش‌های ایران در زمینهٔ قوام‌بخشیدن به مناسبات دوستانه، رعایت حقوق بین‌الملل و نظر مراجع باصلاحیت بین‌المللی است. بر شاک این تلاش‌ها به امنیت سیاسی در این منطقه از جهان کمک بزرگی کرده است. در چشم‌انداز مناسبات سیاسی ایران با کشورهای همسایه فقط يك کشور را می‌توان یافت که از این قاعده عمومی مستثنی گشته است. سالهست که مسالهٔ معوق‌ماندهٔ حل اختلافات مرزی ایران و عراق تبدیل به وسیله‌ای برای تحریکات سیاسی و نظامی علیه ایران شده است. شطالعرب، آن‌چنان‌که عرب می‌نامدش، همانند همهٔ رودخانه‌های مرزی دیگر مشمول قوانین بین‌المللی است. بویژه به هنگامی که

یادآوریم ۳۳ چشمهٔ این رودخانهٔ عظیم ازخاک ایران سرچشمه می‌گیرد. نمونهٔ اروپایی آن دانوب و نمونه‌های همانند آن در ایران ارس، هیرمند و قره‌سو است. ایران قراردادهای بسیاری در زمینهٔ همکاری‌های بازرگانی و ترانزیت با عراق داشته است بعنوان مثال از موافقتنامهٔ ترانزیت بین ایران و عراق میتوان یاد کرد که در آذرماه ۱۳۴۶ در بغداد به امضاء رسید. طبق این قرارداد ایران میتواند کالا‌های خود را از راه عراق به کویت و عربستان سعودی، اردن و لبنان و از طریق لبنان به کشورهای حوزهٔ مدیترانه حمل کند. و در عوض، بازرگانان کشور عراق نیز میتوانند متقابلاً کالا‌های خود را از راه ایران به کشورهای اتحاد جماهیر شوروی، افغانستان و پاکستان حمل کنند.

در همین سال قرارداد بازرگانی برای فروش هشتاد هزار تن گندم به دولت عراق و يك موافقتنامهٔ توریستی و فرهنگی بین دو کشور بسته شد. بنابراین، با توجه به کارنامهٔ سیاست‌های خارجی ایران در دههٔ اخیر اختلافات مرزی ایران و عراق از جمله مسایلی است که بر اساس قوانین بین‌المللی و ابراز حسن‌نیت قابل حل است. شک نیست که هر گونه نظریهٔ سیاسی، مبتنی بر حقوق بین‌الملل، نمیتواند منتهای درست برای حل اختلافات مرزی باشد. تلاش عراق برای بسیج افکار عمومی کشورهای عربی علیه ایران، به هنگام حضور نظامی ایران در جزایر هرمز، که خود میتواند در صورت ستی از جانب ایران یکی از موارد استعمار را در این منطقه همچنان برجای نگذارد، اعمال وحشیانه علیه ساکنان ایرانی در عراق و زیر پای گذاشتن همهٔ ضوابط بین‌المللی در مناسبات بین کشورها، و محترم‌شمردن حقوق اقلیت‌ها، و بر کشیدن علم بان‌عریب و سوجستن از هر گونه تحریک سیاسی و نظامی علیه موجودیت ایران، همه و همه پوششی است برای این واقعیت که عراق از حل اختلافات مرزی خود با ایران بر اساس حقوق بین‌المللی عاجز مانده است. و این حقیقت، را با هیچ گونه تبلیغات یا تحریکات نمیتوان پنهان کرد.

جلوهٔ دیگری از سیاست مستقل ملی ایران در موضوع عمومی ایران در مجمع بین‌المللی می‌توان یافت. ایران به عنوان کشوری صلح‌جو، مدافع پیدایش شرایط مادی مساعد به‌خاطر رشد همهٔ کشورهای رو به توسعه، مخالف همهٔ جنگهای منطقه‌ای و دخالت سیاسی و نظامی قدرتهای جهانی در این منطقه است.

نظر ایران دربارهٔ مخصصات جنگی در جزیرهٔ هندوچین دایر بر خروج همهٔ نیروهای نظامی خارجی از این شبه‌جزیره، نظر ایران دربارهٔ مسالهٔ کشمیر که در ۱۳۴۵ اعلام داشت و اعلامیهٔ ۹ ماده‌ای تاشکند را تأیید کرد. نظر ایران در سالهای ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ دربارهٔ مخصصات داخلی جزیرهٔ قبرس مبتنی بر خواستاری يك راه‌حل مسالمت‌آمیز بطوری که حقوق غیرقابل انکار مردم ترک‌نژاد قبرس در رسمیت شناخته شود، رای ایران در سال ۴۹ به نفع وحدت دو کشور و از میان رفتن مناقشات سیاسی و مخصصات نظامی بین دو بخش شمالی و جنوبی آن شبه‌جزیره، رای ایران در مورد اختلاف بین سلطان مسقط و امام عمان، بر اساس اصول سیاست‌های ضد استعماری خود و علیه مداخلهٔ قدرت خارجی در امور داخلی کشور دیگر، رای ایران در مورد آوارگان فلسطین و موافقت با کمک به آنها برای بازگشت به سرزمین موطن خود و پرداخت غرامت به آنان، و کمک‌های مالی دولت ایران به آوارگان فلسطین خارج از چهارچوب سازمان ملل متحد و ساختمان اردوگاه‌های موقت از جانب سازمان شیرخورشید سرخ ایران، رای دایمی ایران علیه هر گونه تبعیض‌نژادی، بویژه در مورد روزی، و خواستاری برای محترم‌شمردن حق حاکمیت اکثریت، و پشتیبانی ایران از آن ملل آفریقائی که برای بیدست آوردن حق



ملاقات شاهنشاه آریامهر با پرنس دنت نیکسون

تعیین سر نوشت خود به تلاش برخاسته‌اند، بویژه در سرزمین‌هایی که تحت حاکمیت دولت برتقال به‌سر می‌برند. رای ایران برای امحاء استعمار در سال ۱۳۴۹ و آزادی ۲۴ کشور دیگری که با جمعیتی برابر با ۱۸ میلیون نفر هنوز تحت سلطهٔ استعمار پسر می‌برند. رای ایران علیه کارشکنی‌های افریقای جنوبی در سال ۴۸ و به نفع اقدام سازمان ملل متحد جهت برستاندن يك هیات نمایندگی برای تهیهٔ قوانین و مقررات برای آن سرزمین، رای دایمی ایران در مورد اختلافات بین کشورهای عربی و اسرائیل و محکوم دانستن هر گونه تجاوز به خاک دیگران و اشغال نظامی قسمتی از آن، و بالاخره رای ایران به قطعنامهٔ کشور آلبانی برای ورود جمهوری خلق چین بسازمان ملل متحد، همه گواه بر این است که ایران در پی گریز سیاست مستقل ملی خود ثابت‌قدم بوده است.

سیاست مستقل ملی ایران، با گسترش مناسبات سیاسی، بازرگانی و فرهنگی ایران توأم بوده است. اینک هیچ گونه مانعی بر سر تحکیم دوستی ایران با دیگر کشورهای عربی نیست، بشرطی که اساس سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز را رعایت کنند و همکاری متقابل را وسیله‌ای برای دخالت در امور داخلی یکدیگر ندانند. گسترش جهانی روابط خارجی ایران، استقرار مناسبات جدید با اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی و توسعهٔ مناسبات اقتصادی و همکاری‌های فنی با این کشورها، فقط بر اساس ضوابط سیاست مستقل ملی ایران می‌توانست رخ دهد. علاوه بر اینها با بسیاری از کشورهای دیگر روابط جدید سیاسی مستقر گشته است. در شهریور ماه ۴۹ تهران و قاهره ضمن اعلامیهٔ مشتركی اعلام داشتند که دو دولت به‌تجدید روابط سیاسی پرداخته‌اند و به روابط گذشته، که نه می‌توانست درست باشد و نه به حال طرفین سودمند، خاتمه دادند. این اقدام گام مؤثری در جهت ایجاد تفاهم بین کشورهای بزرگ خاورمیانه بشمار می‌رفت. همچنین است برقراری روابط سیاسی با کشور بلغارستان در سال ۴۷. افتتاح سفارت ایران در پراگ در سال ۱۳۴۵ و برقراری روابط سیاسی با کشور یسوی در اواخر سال ۴۶، برقراری روابط سیاسی با سوئد در سال ۴۹، برقراری روابط سیاسی با مالاری در خردادماه سال

۴۹. افتتاح سفارت شاهنشاهی در بوادپست در سال ۴۸، استقرار مناسبات سیاسی با مغولستان خارجی، سنکال و آلبانی، استقرار روابط سیاسی با مکزیک در سال ۱۳۴۹ و ارتقاء مناسبات سیاسی ایران و برمه در سال ۱۳۴۹ به صلح سفارت. برقراری روابط سیاسی با بحرین و شناسایی فدراسیون امیرشیران خلیج فارس، همه نشانه‌های دیگری از گسترش مناسبات سیاسی ایران با کشورهای خارجی است. با وجود این گسترش سیاسی و حرکت دایمی به سمت ایجاد پیوندهای تازهٔ سیاسی و تحریک بخشیدن به پیوندهای گذشته، باز فقط يك مورد را میتوان مشاهده کرد که مستثنی است: عراق رابطهٔ خود را با ایران قطع کرد.

گسترش مناسبات سیاسی ایران با کشورهای خارجی فقط جنبهٔ کمی نداشته است بلکه جنبه‌های کیفی آن نیز شایان اهمیت است. بسط مناسبات بازرگانی خارجی با بسیاری از کشورهای آزدگاه شرق و غرب نمونهٔ گسترش کیفی مناسبات خارجی ایران است. از این جمله‌اند موافقتنامه‌های همکاری علمی و فنی سه ساله و موافقتنامهٔ بازرگانی و پنجساله بین دو کشور ایران و لیبستان و پرداخت اعتبار ۱۵ میلیون دلاری لیبستان به ایران. پروتکل ۱۳۴۸ حجم بازرگانی بین دو کشور را زبونی بخشید. در سال ۱۳۴۹ کمیتهٔ مشترك اقتصادی ایران و لیبستان تشکیل گردید. این روابط جدید نمودار موافقتنامهٔ مشترك اقتصادی ایران و لیبستان است که جز با پیگیری سیاست مستقل ملی امکان‌پذیر نمی‌شد. روابط ایران با مجارستان نیز به‌مدی تازه یافت. در سال ۱۳۴۶ يك موافقتنامهٔ همکاری اقتصادی و فنی بین دو دولت در تهران تنظیم گشت که به موجب آن مقرر میشد دولت مجارستان از سال ۱۳۴۸ به‌بعد سالانه يك میلیون تن نفت خام از ایران خریداری کند و در مقابل ایران ماشین‌آلات صنعتی و کشاورزی از آنجا وارد کند. همچنین مقرر شد که دولت مجارستان يك اعتبار ۴۰ میلیون دلاری با بهرهٔ ۲/۵ درصد در اختیار دولت ایران قرار دهد. این موافقتنامه در سال ۱۳۴۸ به امضاء رسید و حجم کل مبادلات بازرگانی دو کشور در مدت ۵ سال ۲۱۸ میلیون دلالتعیین شد. در سال ۴۹ موافقتنامهٔ های بازرگانی و فرهنگی جدیدی منعقد گشت.



روابط ایران با یوگسلاوی نیز وارد مرحله تازه‌ای گشت. در سال ۱۳۴۶ یک قرار داد اقتصادی بین ایران و یوگسلاوی منعقد شد. طبق این قرارداد دولت یوگسلاوی ۵۰ میلیون دلار اعتبار در اختیار دولت ایران می‌گذارد که برای ساختمان کارخانه کشتی سازی ایران، توسعه امور کشاورزی، جنگل‌کاری دامداری، آب و برق و همکاری‌های دیگر فنی در ایران به مصرف می‌رسد. و در عوض دولت ایران از سال ۱۳۴۷ سالانه مبلغ یک میلیون تن نفت به یوگسلاوی صادر میکند. علاوه بر اینها، قرارداد است که در زمینه همکاری‌های فنی، صنعتی و توسعه روابط اقتصادی بین ایران و یوگسلاوی در بلگراد به امضاء رسید. پروتکل ۱۳۴۸ درباره همکاری‌های بازرگانی، لغو رودیدین ایران و یوگسلاوی در سال ۱۳۴۹ موافقتنامه آبانماه ۱۳۴۹ با وزارت منابع طبیعی برای استفاده از جنگل‌های شمال ایران و تأسیس صنایع مجتمع چوب نمونه‌های دیگری از کیفیت روابط سیاسی ایران با یوگسلاوی است.

بلغارستان بر سر راه ایران به اروپا واقع شده است بدین جهت لغو کلیه حقوق و عوارض راه در سال ۱۳۴۶ که قبلاً از کامیون‌های ایرانی اخذ میشد اقدام مهمی محسوب میشود. در سال ۱۳۴۷ در زمینه استفاده از اعتبار ۱۰ میلیون دلاری بلغارستان مذاکراتی بعمل آمد و پروتکل همکاری بازرگانی و صنعتی با امضاء رسید. در سال ۱۳۴۸ موافقتنامه بازرگانی ایران و بلغارستان این موافقتنامه رقم پیشینی شده صادرات ایران به بلغارستان از چهار میلیون دلار به ده میلیون دلار افزایش یافت. در سال ۴۹ نیز مذاکراتی پیرامون بسط روابط اقتصادی و بازرگانی بین دو کشور انجام گرفت. روابط ایران با چکسلواکی نمونه دیگری از گسترش مناسبات اقتصادی و بازرگانی بدست میدهد. به موجب قرارداد ۱۳۴۴ که در سال ۱۳۴۴ به تصویب قوه مقننه رسید مقرر گشت که چکسلواکی برای تأسیس کارخانه‌های صنعتی در ایران و همچنین برای تهیه و تحویل تجهیزات ماشین آلات با ایران همکاری کند. در سال ۴۷ مقدمات ساختمان یک واحد بزرگ آسانسور سازی با کمک کشور چکسلواکی فراهم شد. بزرگترین طرح صنعتی مشترک ایران و چکسلواکی ساختمان کارخانه ماشین سازی تبریز است. مبادلات بازرگانی آسانسور سازی با کمک کشور چکسلواکی ۲۵۰ میلیون دلار میرسد. در سال ۴۸، به موجب دو موافقتنامه اقتصادی بین دو کشور یک اعتبار ۲۰۰ میلیون دلاری در اختیار ایران گذاشته شد.

نمونه‌ای از بسط مناسبات اقتصادی ایران با رومانی قرارداد تأسیس کارخانه تراکتور سازی در تبریز است. امضاء پنج قرارداد بازرگانی و همکاری فنی و اقتصادی در سال ۱۳۴۶، افزایش حجم مبادلات بازرگانی بین ایران و رومانی و پروتکل بازرگانی ۱۳۴۹ نمونه‌های دیگر از گسترش کیفی مناسبات ایران با رومانی است. علاوه بر اینها، گسترش مناسبات بازرگانی ایران با سیلان، برمه، هندوستان، مصر، مراکش و عربستان سعودی در دهه اخیر جالب توجه به نظر میرسد. از میان مجموعه بی‌شماری که در دهه اخیر منعقد شده است، تأسیس دانشکده پزشکی و ساختمان بیمارستان سمیه تختخواهی از طرف ایران در عربستان سعودی، شرکت ایران در ساختمان پالایشگاه نفت مدرس در هندوستان، سرمایه‌گذاری در ایجاد یک کارخانه کودشیمیایی در مازنی، خریداری سفات از کشور مغرب برای مجتمع بزرگ شاهپور و همکاری برای تأسیس کارخانه قیر سازی در محمديه، و موافقتنامه‌هایی برای همکاری علمی و فنی در امور کشاورزی و شرکت در کار ساختمان سد آیت عادل در مغرب و همکاری‌های فنی شرکت ملی نفت ایران و الجزایر، نکات بارز آن بشمار می‌رود.



زیارت شاهنشاه آریامهر با افتخار رئیس جمهوری چکسلواکی

آمریکایی، که معمولاً بازار بزرگ و توسعه یافته دیگر کشورهای صنعتی را در دست دارند برمی‌خوریم. این واقعات را نمیتوان یکجا به کناری گذاشت و آنها را مظاهر سیاست مستقل ملی ایران به شمار نیاید. در جهان سوم کمتر کشوری را میتوان یافت که گستردگی مناسبات سیاسی و بازرگانی آن بدین اندازه وسیع باشند، معمولاً به یکی از قطب‌های سیاسی و اقتصادی در جهان تمایلی آشکار دارند. آیا این گسترش مناسبات استقلال سیاسی ما را ضمانت

تلویزیون در خانواده و جامعه نو

اثر: انریک ملون مارتینز
ترجمه: جمشید آرجمند

در شماره گذشته تأثیر تلویزیون را بر سیاست و جریان انتخابات در کشورهای که آزادی در آنها اعمال می‌شود و فعالیت‌های سیاسی نامحدود است و انتخاباتی مستقر دارند بررسی و ارزیابی کردیم. اکنون می‌خواهیم تأثیر تلویزیون را در کشورهای دیگر بدانیم.

اگر دولت، تلویزیون را کنترل کند و آن را برای استفاده مستمر تبلیغاتی خویش به کار گیرد امکان تأثیر تلویزیون به گونه‌ای دیگر خواهد بود. در چنین موردی، اطلاعات، واقع‌بینانه نیستند و وقایع را به‌طور حقیقی منعکس نمی‌کنند، بخصوص اگر حوادث زندگی عمومی، چندان خوشایند دولت نباشد. دولت‌های این چنینی که وضع ثابت و مستقری ندارند، انحصار آنچه را که مساعد و خوب است مورد تأکید قرار می‌دهند و انتقادات و عدم موفقیت‌ها را به سکوت برگزار می‌کنند و به‌نحو عمل می‌کنند که تماشاگر هنگام خواب متقاعد شود که اوضاع کاملاً بروفق مراد است.

در موقع انتخابات یا مناسبات دیگر، هم طرفداران دولت و سیاست آن، و کاندیداهای مربوط از تلویزیون استفاده می‌کنند. در چنین کشورهایی تأثیر تلویزیون، تأیید و مبهم است. اما سنگین و توسعه فعالیت‌های کشاورزی با آمریکا در سال ۴۷، به قرارداد‌های و مذاکرات درباره اجرای طرح‌های فنی بین ایران و ژاپن، به مذاکرات تایران و اسپانیا برای توسعه بازرگانی خارجی در سال ۴۷، به قرارداد معافیت مالیاتی متقابل شرکت هواپیمایی ملی ایران و شرکت‌های هواپیمایی ایتالیا در سال ۴۸، به مذاکرات با مقامات فرانسوی برای سرمایه‌گذاری در ایران در سال ۴۸، به قرارداد نصب کارخانه بولرینگ سازی با سوئد در سال ۴۸ و تکرار قراردادهای همکاری‌های فنی و بسط مناسبات بازرگانی با بسیاری از کشورهای دیگر از جمله کانادا، به مناسبات جدید ایران و استرالیا، به قرارداد ۱۳۴۹ برای همکاری‌های فنی ایران و ایتالیا، و در همین سال اخیر به سرمایه‌گذاری‌های ژاپن در نفت و صنایع پتروشیمی ایران، به مشارکت سرمایه‌گذاران فرانسوی برای شرکت در توسعه اقتصادی ایران و به جلب سرمایه‌های

کشف‌کنند، اطمینان سیاسی‌شان ناگهان زیرورو می‌شود یا لااقل خوشبینی سیاسی‌شان دستخوش تردید می‌گردد. علیرغم همه اینها، تأثیرات عملی مشاهده‌شده تلویزیون در این گونه کشورها محدود است. البته محدودیت کمتری از آمریکا یا کشور-هایی با رژیم مشابه آن دارد ولی باین حال محدود است زیرا افراد تماس مستقیم با واقعیت‌ها دارند و می‌توانند ادعاهای تلویزیون را آزمایش کنند؛ آنها همچنین روزنامه‌های مختلف و رادیو را در اختیار دارند که قادرند کمپین تبلیغاتی انجام‌شده توسط تلویزیون را خنثی کنند. با توجه به آمار معلوم می‌شود که فرانسویها امروز اخبار و «وقایع تلویزیونی» را کمتر از گذشته تماشا می‌کنند (نویسنده، رژیم فرانسه را لااقل به اندازه آمریکا دمکرات نمی‌داند و در تقسیم بندی خود، این کشور را جزو کشور-های گروه دوم، غیردمکرات حساب می‌کند) مثلاً در ۱۹۶۲ نزدیک ۸۶ درصد تماشاگران لاقول روزی یک بار وقایع تلویزیون را نگاه می‌کردند که ۹۶ درصد این عدد، در ساعت ۸ شب به تماشا می‌نشستند در پایان سال ۱۹۶۸، متوسط تماشاگران ساعت ۸ این برنامه ۴۸ درصد است که تازه شاخص رضایت آنها ۵۱ است.

در فرانسه در ۱۹۶۲ ژنرال دوگل، رنه رنمون بعد از مقایسه تعداد گیرنده‌های تلویزیون برحسب مناطق، با تعداد فرانسویانی که به‌طرفداری از دوگل رای دادند به این نتیجه رسید که مردم بعضی مناطق که تلویزیون در آنها توسعه بیشتری پیدا کرده، مثل منطقه پاریس و «پوش - دو - رون» (جنوب فرانسه)، رای منفی داده‌اند. یعنی هیچ رابطه منطقی بین تلویزیون و نتیجه نظرخواهی به دست نیامده است.

در آلمان، در انتخابات ۱۹۶۱ نسبت رای‌دهندگان که تلویزیون می‌توانست رویشان تأثیری داشته باشد فقط ۲ درصد بوده است. در اکتبر ۱۹۶۵ مؤسسه نظریه عمومی فرانسه، پیش از شروع انتخابات جمهوری دست به یک نظرسنجویی زد. نسبت رای‌دهندگان که

موافق دوکل اظهار نظر کردند ۴۳ درصد بود، برای فرانسوا میتران ۱۵ درصد، برای ژاک لوکاتوئه ۳ درصد، و برای دو تن دیگر به ترتیب ۱ و ۱ درصد، ۲۵ درصد هم نظری ندادند. نظرسنجویی دیگری که بعد از نقل معروف ۴ نوامبر ژنرال دوکل به‌عمل آمد این نسبت‌ها را به دست داد: ۳۸ درصد موافق دوکل، ۱۵ درصد موافق میتران، ۴/۵ درصد موافق لوکاتوئه و برای دو کاندیدای دیگر هم به ترتیب ۴ و ۵/۵ درصد. ۳۸ درصد هم نظری نداشتند.

باین حال فقط ۲۵ درصد رای‌دهندگان، ژنرال را بر تلویزیون دیدند و ۴۱ درصد، صدایش را شنیدند. ۹ درصد آنها که ژنرال را دیدند یا شنیدند تأثیر خیلی خوب داشتند، ۲۸ درصد «مایل به خوب»، ۱۳ درصد «مایل به بد»، ۴ درصد «خیلی بد» ۱۲ درصد بدون نظر بودند. در جواب این سؤال که «آیا نقش ژنرال دوگل شما را به رای‌دادن به او برمی‌انگیزد یا به کاندیدای مخالفش یا به هیچکدام؟» این جوابها داده شد: «رای‌دادن به او» ۲۹ درصد «رای‌دادن به کاندیدای مخالف او» ۱۸ درصد، و «به هیچکدام» ۲۷ درصد و «بدون نظر» ۲۶ درصد.

با این حال در ۲۴ نوامبر همان سال، بعد از شروع فعالیت‌های انتخاباتی و تبلیغات تلویزیونی آن در سازمان رادیو تلویزیون فرانسه، مرکز اطلاعات تلویزیون، یک نظرسنجویی به وسیله تلفن از نمونه‌ای وسیع به‌عمل آورد. نتایج در دست‌آمده ابتدا نشان داد که تقریباً همه افراد مورد سؤال، مصمم به رای‌دادن هستند. از میان همه، حتی آنهایی که می‌خواستند رای ندهند، ۶۴ درصد برنامه‌های انتخاباتی را در تلویزیون و ۳۶ درصد در رادیو تعقیب می‌کردند. در برابر این سؤال که آیا برنامه‌های تبلیغاتی رادیو - تلویزیونی عقیده سیاسی مردم را تغییر داده‌اند، ۲۹ درصد جواب مثبت دادند و ۶۴ درصد جواب منفی.

به این ترتیب معلوم می‌شود که تلویزیون عقاید سیاسی را واژگون نمی‌کند، یا لااقل آن‌طور که قبلاً هم گفتیم تأثیری روی افراد مردم یا بدون

کشف‌کنند، اطمینان سیاسی‌شان ناگهان زیرورو می‌شود یا لااقل خوشبینی سیاسی‌شان دستخوش تردید می‌گردد. علیرغم همه اینها، تأثیرات عملی مشاهده‌شده تلویزیون در این گونه کشورها محدود است. البته محدودیت کمتری از آمریکا یا کشور-هایی با رژیم مشابه آن دارد ولی باین حال محدود است زیرا افراد تماس مستقیم با واقعیت‌ها دارند و می‌توانند ادعاهای تلویزیون را آزمایش کنند؛ آنها همچنین روزنامه‌های مختلف و رادیو را در اختیار دارند که قادرند کمپین تبلیغاتی انجام‌شده توسط تلویزیون را خنثی کنند. با توجه به آمار معلوم می‌شود که فرانسویها امروز اخبار و «وقایع تلویزیونی» را کمتر از گذشته تماشا می‌کنند (نویسنده، رژیم فرانسه را لااقل به اندازه آمریکا دمکرات نمی‌داند و در تقسیم بندی خود، این کشور را جزو کشور-های گروه دوم، غیردمکرات حساب می‌کند) مثلاً در ۱۹۶۲ نزدیک ۸۶ درصد تماشاگران لاقول روزی یک بار وقایع تلویزیون را نگاه می‌کردند که ۹۶ درصد این عدد، در ساعت ۸ شب به تماشا می‌نشستند در پایان سال ۱۹۶۸، متوسط تماشاگران ساعت ۸ این برنامه ۴۸ درصد است که تازه شاخص رضایت آنها ۵۱ است.

در فرانسه در ۱۹۶۲ ژنرال دوگل، رنه رنمون بعد از مقایسه تعداد گیرنده‌های تلویزیون برحسب مناطق، با تعداد فرانسویانی که به‌طرفداری از دوگل رای دادند به این نتیجه رسید که مردم بعضی مناطق که تلویزیون در آنها توسعه بیشتری پیدا کرده، مثل منطقه پاریس و «پوش - دو - رون» (جنوب فرانسه)، رای منفی داده‌اند. یعنی هیچ رابطه منطقی بین تلویزیون و نتیجه نظرخواهی به دست نیامده است.

در آلمان، در انتخابات ۱۹۶۱ نسبت رای‌دهندگان که تلویزیون می‌توانست رویشان تأثیری داشته باشد فقط ۲ درصد بوده است. در اکتبر ۱۹۶۵ مؤسسه نظریه عمومی فرانسه، پیش از شروع انتخابات جمهوری دست به یک نظرسنجویی زد. نسبت رای‌دهندگان که

موافق دوکل اظهار نظر کردند ۴۳ درصد بود، برای فرانسوا میتران ۱۵ درصد، برای ژاک لوکاتوئه ۳ درصد، و برای دو تن دیگر به ترتیب ۱ و ۱ درصد، ۲۵ درصد هم نظری ندادند. نظرسنجویی دیگری که بعد از نقل معروف ۴ نوامبر ژنرال دوکل به‌عمل آمد این نسبت‌ها را به دست داد: ۳۸ درصد موافق دوکل، ۱۵ درصد موافق میتران، ۴/۵ درصد موافق لوکاتوئه و برای دو کاندیدای دیگر هم به ترتیب ۴ و ۵/۵ درصد. ۳۸ درصد هم نظری نداشتند.

باین حال فقط ۲۵ درصد رای‌دهندگان، ژنرال را بر تلویزیون دیدند و ۴۱ درصد، صدایش را شنیدند. ۹ درصد آنها که ژنرال را دیدند یا شنیدند تأثیر خیلی خوب داشتند، ۲۸ درصد «مایل به خوب»، ۱۳ درصد «مایل به بد»، ۴ درصد «خیلی بد» ۱۲ درصد بدون نظر بودند. در جواب این سؤال که «آیا نقش ژنرال دوگل شما را به رای‌دادن به او برمی‌انگیزد یا به کاندیدای مخالفش یا به هیچکدام؟» این جوابها داده شد: «رای‌دادن به او» ۲۹ درصد «رای‌دادن به کاندیدای مخالف او» ۱۸ درصد، و «به هیچکدام» ۲۷ درصد و «بدون نظر» ۲۶ درصد.

با این حال در ۲۴ نوامبر همان سال، بعد از شروع فعالیت‌های انتخاباتی و تبلیغات تلویزیونی آن در سازمان رادیو تلویزیون فرانسه، مرکز اطلاعات تلویزیون، یک نظرسنجویی به وسیله تلفن از نمونه‌ای وسیع به‌عمل آورد. نتایج در دست‌آمده ابتدا نشان داد که تقریباً همه افراد مورد سؤال، مصمم به رای‌دادن هستند. از میان همه، حتی آنهایی که می‌خواستند رای ندهند، ۶۴ درصد برنامه‌های انتخاباتی را در تلویزیون و ۳۶ درصد در رادیو تعقیب می‌کردند. در برابر این سؤال که آیا برنامه‌های تبلیغاتی رادیو - تلویزیونی عقیده سیاسی مردم را تغییر داده‌اند، ۲۹ درصد جواب مثبت دادند و ۶۴ درصد جواب منفی.

● تلویزیون وسیله قاطعی برای تغییر عمیق و کامل نظریه عمومی نیست
● هر چه اخلاقیات سیاسی مستقر تر باشد تأثیر تلویزیون کمتر خواهد بود

عقیده است. پس هرچه اخلاقیات سیاسی مستقرتر و ثابت‌تر باشد، تأثیر تلویزیون کمتر خواهد شد. در موارد خیلی حساس که دو طرف مخالف، اختلاف کمی دارند و در حقیقت در سرحد یکدیگر هستند، مثل مورد مبارزه نیکسون و کندی، نقش تلویزیون می‌تواند قاطع باشد. محتمل است که بدون تلویزیون، کندی هرگز نمی‌توانست رئیس جمهوری آمریکا شود. قبل از آن که کندی برپرده تلویزیون ظاهر شود، اندکی جوان و کم‌تجربه‌تر از حریف خود به نظر می‌رسید. تنها، صرف قرار گرفتن او در کنار نیکسون، اعتبار او را بالا برد.

اما صرف ظاهر شدن بر تلویزیون، طرفداری تماشاگر را به‌طور خودبه‌خود ایجاد نمی‌کند. نمونه جالب، مساله سناتور مک‌کارتی است (همان که با تشکیل کمیسیون رسیدگی به فعالیت‌های ضدآمریکایی سالیهای وحشت‌انگیزی را در آمریکا به‌وجود آورد) در سال ۱۹۵۴. اکثریت افراد بالغ (۵۱ درصد) مباحثه او را در مجلس سنا به‌طور مستقیم از تلویزیون دیدند و ۲۲ درصد فیلم خلاصه آن را شب هنگام تماشا کردند. نتیجه این شد که سابقه و حرفه سیاسی سناتور مک‌کارتی در یک روز از بین رفت! چرا؟ به این خاطر که به قول پیر لازارف «تلویزیون تنها معلی است که در آنجا دروغ گفتن مجال است.»

در تلویزیون کوچکترین جزئیات، یک نگاه، یک حرکت نااشیانه، یک تردید، یک تبسم و درحالی درجه‌ها، می‌تواند حقیقت یا دروغ را نشان دهد. موریس سومان می‌گفت: «اگر قبیل از جنگ در آلمان تلویزیون وجود داشت هیتلر در این حرکات دیوانه‌وارش هرگز در آن ظاهر نمی‌شد، چهره‌اش مردم را می‌ترساند. مردم دوست ندارند هرکسی را در خانه خود راه دهند! آنها می‌خواهند آسوده باشند و طرف محبتشان در عین حال دوستانشان باشد. به این خاطر است که همه رجال سیاسی، با دقت تمام برپرده تلویزیون ظاهر می‌شوند و بروضع ظاهر، لجه و کلام خود مراقبت می‌کنند و گاه مشاورانی تلویزیونی هم دارند. مثل رابرت مونتهگمری که مشاور مخصوص آیزنهاور بود.

تلویزیون می‌تواند وسیله‌ای برای آشنایی بیشتر سیاسی باشد اما وسیله قاطعی برای تغییر عمیق و کامل نظریه عمومی نیست. اگر تلویزیون، وسیله همیشگی تبلیغاتی باشد این خطر را دارد که در مدتی طولانی، ملتی را به خواب فرو برد. اما اگر خوب مورد استفاده قرار گیرد می‌تواند نقش بسیار مثبتی در زمینه سیاسی داشته باشد و گذشته از پخش اطلاعات صحیح و واقعی و مورد لزوم گسترش و رشد انسانی، مباحثه‌ای عمومی بین دولت و اقلیت را ایجاد کند.

«ناتام»

«تمدن»

ترجمه: دکتر حسن برندی

ماد دیگری قهرمانی قسمت آخر

بشر با کمک ماشین در دو جنگ گذشته بیشترین تلاش خود را برای انهدام خویش بکار بست.

میتوان به آینده خوشبین بود اما نمیتوان از دورنمایی که در برابر ما قرار دارد خوشحال بود

دهقانان چگونه میمیرند؟

قهرمان ون گوگ، که قهرمان تقریباً همه جوانمردان اواخر قرن نوزدهم نیز بود، تولستوی بود. تولستوی که آرزو داشت به مردم دسترسی داشته باشد، از سینما استقبال کرد، دلش میخواست یک فیلمنامه بنویسد. دیگر دیر شده بود، اما لااقل از خود او فیلمبرداری کردند. ما می‌توانیم او را در فیلم ببینیم، که چوب اره می‌کند و احساس خود را مینویسند. باید در زندگی مردم زحمتکش شریک شد نشان می‌دهد. دلایل این احساس یکی نوعی کفاره دادن برای سالیهای ستم‌پسندی بود و دیگری برای آن بود که زندگی باید به واقعیات وجود بشری نزدیکتر باشد. می‌توانیم او را ببینیم که با دهقانان حرف می‌زند، سوار اسب می‌شود، و حتی بادلخوری همراه همسرش کنس راه می‌رود. تولستوی نیز مانند دانتو، میکلائو و...

بشپوون، در قله رفعت عصر خویش قرار داشت. داستانهای او عجایب تخیل‌آفت‌ناپذیر هستند. اما زندگی او پراز تناقض است. او می‌خواست فردی باشد که با دهقانان سر کند، اما همچنان زندگی در جهان اشراف را ادامه داد. محبت جهانی را موعظه می‌کرد، اما با همسرش چنان مناقشات زردآوری داشت که در هشتاد و دو سالگی از همسر و خانه گریخت، و پس از یک سفر کابوس‌مانند در یک ایستگاه راه‌آهن کوچک دور از شهر از پا درآمد. او را در اتاق رئیس ایستگاه بریستری خوابانند. آخرین کلماتش تقریباً این چنین بود «دهقانان چگونه میمیرند؟» و همانجا مرد. خبر مرگش پاسروندا در جهان خارج از ایستگاه پخش شد. پس از مرگش وقتی دهقانان برایش نوحه می‌خواندند، قزاقان را باشمشیرهای آخته به سراغ آنان فرستادند تا از موییدن در سوگ کافری خرابکار دست بردارند. با این همه راهی برای جلوگیری از تشییع جنازه او نبود، از این تشییع جنازه نیز ما فیلمی در دست داریم که صف طولانی دهقانان گریان را به هنگام پیچیدن در دره‌ای همراه با رفت و آمد سرگردان دلشکسته او نشان می‌دهد. این نوعی جدید از اسناد تاریخی است که از همه تکان‌دهنده‌تر است.

این صفحه در ۱۹۱۰ رخ داد، در عرض دو سال بعد از آن راترفورد Ruther Ford و اینشتین Einstein نخستین کشف خود را کردند و عصر جدید، عصر اتمی، حتی پیش از آنکه جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ آغاز شود، آغاز شد، این عصری است که ما هنوز در آن زیست می‌کنیم. البته علم در قرن نوزدهم پیروزی فراوان یافت، اما تقریباً همه آن پیروزیها با پیشرفت‌های علمی و تکنیکی توأم بود، مثلاً ادیسون Edison که اختراعاتش به اندازه هرمخترع دیگر به‌آسودگی زندگی مادی ما کمک کرده، ابداً به معنی رایج دانشمند نبود، بلکه مردی عمل‌گرای درحد عالی و خلف صدق پنج‌مین فرانکلین بود. اما از زمان اینشتین، نیلز بوهر Niels Bohr، آزمایشگاه‌کاوندیش علم دیگر برای سرآوردن نیازهای بشری وجود ندارد بلکه برای شناختن کائنات است و به راه خود می‌رود، وقتی دانشمندان توانستند افکار ریاضی را برای دگرگون کردن ماده به‌کار بگیرند، همان رابطه شبه جادویی را که هنرمندان یا جهان مادی دارند، با این جهان برقرار کردند. به‌عکس که کارش Karsh، از اینشتین گرفته نگاه کنید، (شکل ۲۱۷). این چهره را ما قبلاً کجا دیده‌ایم؟ همان رامبراند سالخورده است.

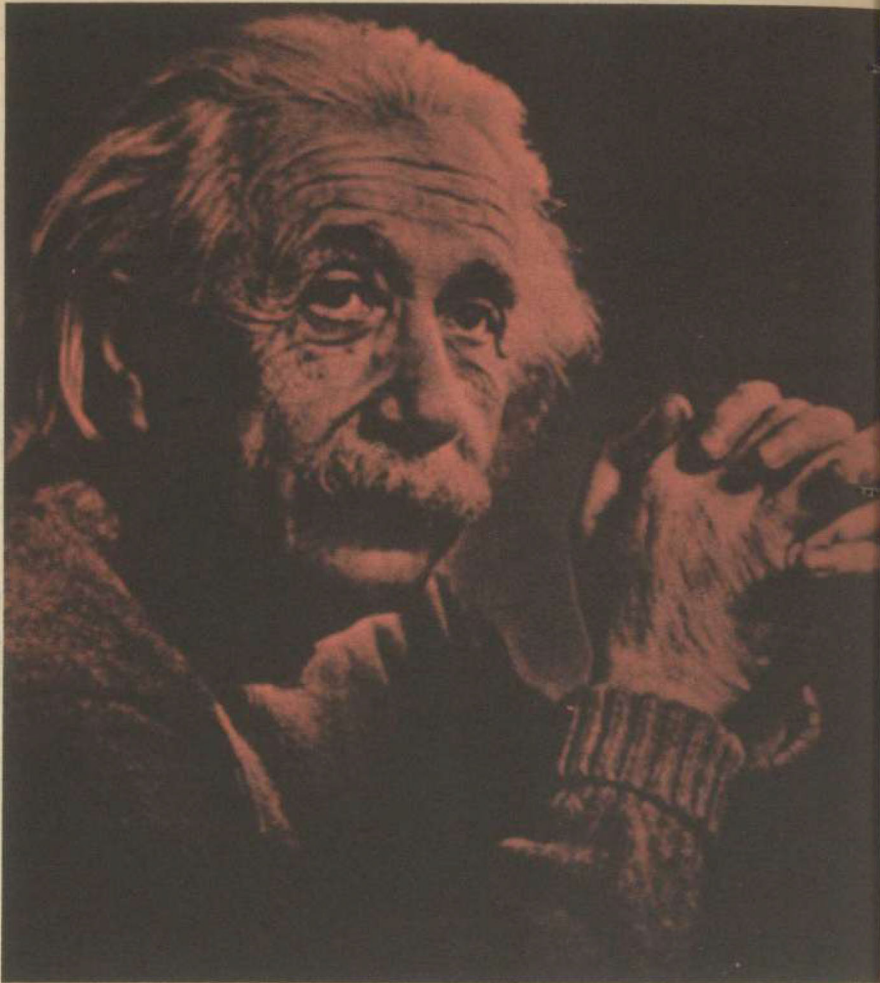
تلاش برای انهدام

من در این فصول نشیب و فراز تمدن را از لحاظ تاریخی دنبال کردم و کوشیدم نتایج و علل آنرا بازنمایم. خوب، اما دیگر این کار را نمی‌توانم بکنم. ما تصویری درست از این‌که به‌کجا می‌رویم نداریم و نگارش و مقالات قاطع و حاکی از اطمینان درباره آینده به‌نظر من از نظر فکری، بی‌اعتبارترین شکل اظهارنظر در ملاء عام است. دانشمندانی که برآستی صلاحیت دارند در این‌باره سخن بگویند مهر سکوت بر لب زده‌اند. پروفیسور هالدین Haldane این وضع را چنین توضیح داده: «هن شخصی من آن است که جهان نه فقط شگفت‌تر از آن است که ما تصور می‌کنیم، بلکه از آنچه ما می‌توانیم تصور کنیم نیز شگفت‌تر است.» همو می‌گوید: «من آسمانی تازه و زمینی تازه دیدم، زیرا آسمان کسین و زمین کسین از میان برخاسته‌اند.» این گفته ما را به یاد کایناتی می‌اندازد که به‌روشنی در کتاب «کاشف یوحنا» آمده است و بسیار شگفت است، اما با کمک رموز و کنایات می‌توان آنرا وصف کرد، درحالی‌که کاینات، راحتی بطور رمزی و کنایی نمی‌توان شرح داد. این قضیه بر همه ما بیش از آنچه تصور می‌کنیم اثر دارد. مثلاً هنرمندان که کمتر زیر نفوذ نظام اجتماعی قرار دارند، همیشه بطور غریزی به‌تصورات موجود درباره شکل کاینات واکنش نشان داده‌اند. غیرقابل درک بودن کیهان جدید به‌نظر من دلیل‌فانسی آن آشفته‌گی است که در هنر مدرن می‌بینیم. من تقریباً از علم هیچ سرم نمی‌شود، اما عمر خود را در راه آموختن هنر گذرانده‌ام و از آنچه امروز رخ می‌دهد، کاملاً به‌حیرت افتاده‌ام. بعضی وقتها از آنچه می‌بینم خشم می‌آید، اما وقتی آثار منتقدان مدرن را می‌خوانم، می‌فهمم که خوش‌آمدن‌های من تصادفی بوده است.

با این همه در جهان عمل چند چیز روشن است، آنقدر روشن است که من در تکرار آنها تردید دارم. یکی اتکاف روزافزون به‌ماشین است، ماشین‌ها دیگر ابزار کار ما نیستند، بلکه شروع کرده که به ما فرمان دهند، و ما را رهبری کنند. متأسفانه ماشین‌ها از مسلسل ماکنیم گرفته تا حسابگر الکترونی، بطور عمده وسایلی هستند که اقلیتی به‌کمک آنها می‌تواند مردم را در انقیاد نگه دارد. تخصص دیگر ما تلاش برای انهدام است. ما با کمک ماشین در دو جنگ گذشته بیشترین تلاش خود را برای انهدام خویش کردیم و با این کار سیلی از شراب شیطانی براه انداختیم، و هوشمندان عصر ما کوشیده‌اند با ستایش خشونت و ایجاد «تاثیر شدت» آنرا توجیه کنند.

براین گفته، خاطره آن مصاحب سایه‌وار ما را بیفزایید، که مانند یک دیو نگهبان همواره با ماست، خاموش، نامرئی و تقریباً پاورنگردنی است - اما بی‌شک همراه ماست و آماده است با فشار دکمه‌ای وارد کار شود: سلاح اتمی رامی‌گویم - باید قبول کنیم که آینده تمدن چندان درخشان به‌نظر نمی‌رسد. با این همه وقتی من با توجه به‌گفتارهای گذشته به‌پیرامون خود می‌نگرم، به‌هیچ‌روی حس نمی‌کنم که ما وارد عصر توحش جدیدی می‌شویم. آنچه قرون تیره‌ها چنین تیره‌کرد، جدایی، فقدان تحریک، فقدان کنجکاو و نا امید می‌کنند وجود ندارند.

وقتی فرصت می‌یابم از یکی از دانشگاه‌های جدیدمان دیدن کنم بنظر می‌رسد که این وارثان فاجعه‌های ما شاد و خندان به‌نظر می‌آیند. دیبچ



مردودشان شمرده، این‌ها جزئی از چیزهایی هستند که انسان در هزار سال اخیر بدست آورده است. در این راه عقبنشینی‌ها و انحرافها، حداقل همانقدر ویرانگر که در عصر ماست، بوده است. تمدن در واقع يك سلسله تجدید ولادت است، این به‌یقین به‌ما اطمینان به‌تفس می‌بخشد.

در آغاز این کتاب گفتم فقدان اطمینان و اعتماد بیش از هر چیز دیگر گذشته تمدن است. ما می‌توانیم با بی‌اعتقادی و سرخوردگی خود رانابود کنیم، همانطور که با سبب اتمی می‌توانیم این‌کار را بکنیم. پنجاه سال پیش بیتز Yeats شاعر، که بیش از هر کس دیگری که من می‌شناسم به‌منش توابع نزدیک است شعری پیامبرانه سرود:

همه چیز به‌هم می‌ریزد، دیگر مرکزی را نمی‌توان نگه‌داشت.
هرج و مرج در جهان لجام گسیخته است.
موج خون رها شده است و در هر جا
مناسک معصومیت غرقه می‌شود،
بهترین مردم فاقد هر اعتقادی هستند، و
بدترین آنها،
سرشار از شور و شدت هستند.

بی‌شک این گفته در مورد وضع جهان‌بین دو جنگ درست بود و همین وضع نزدیک بود ما را به‌انهدام بکشد اما وضع کاملاً چنین نبود، زیرا بسیاری از مردم خوب، عده نسبتاً زیادی، دارای عقاید پارچا بودند، اشکال کار در این است که هنوز مرکزی و پایگاهی وجود ندارد. نارسانی اخلاقی و فکری مارکسیسم سبب شده است که جانشینی برای مادگیری قهرمانی نداشته باشیم. می‌توان خوشبین بود، اما دقیقاً نمی‌توان از دورنمایی که در برابر ما قرار دارد خوشحال بود.

«پایان کتاب»

«تمدن» پاورقی فرهنگی ما و یکی از سازش‌ترین آثار سالیهای اخیر در اینجا پایان می‌پذیرد. از خوانندگان باذوق و صاحب‌نظری که به‌مناسبت چاپ این کتاب در مجله، همیشه ما را مورد تشویق قرار میدادند و همه خوانندگانی که با علاقه این مقالات را دنبال کردند صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم و از ترجمه دانشمندان این کتاب نیز که لطف و همکاریشان موجب توفیق ما در انجام این خدمت شد بسیار متشکریم.

در اینجا مژده‌ای داریم برای علاقمندان این اثر: فیلم تمدن در ۱۲ قسمت از بهمن ماه مجدداً از برنامه اول تلویزیون ملی ایران پخش خواهد شد.

و وعده‌ای برای خوانندگان: تمدن بسزوی بصورت کتابی جالب و نفیس از طرف مجله تماشا منتشر خواهد شد.

در این‌جا باید خودم را آنچنانکه مستم‌بنمایم، من در این میانه گیر کرده‌ام. عقایدی دارم که شاداب‌ترین عقول عصر آنها را مردود می‌شمارند. عقیده دارم که نظم بهتر از هرج‌ومرج و آفرینش بهتر از انهدام است. آرامی را برخشونت و عفو را برانتقام ترجیح می‌دهم. بطورکلی عقیده دارم آگاهی و معرفت برجهل مرجع است و یقین دارم که همدردی انسانی ارزشمندتر از مسلک و مرام است. من عقیده دارم که علیرغم پیروزیهای علم، آدمیان دردهزار سال اخیر چندان تغییری نکرده‌اند و به‌این جهت هنوز باید از تاریخ چیزها بیاموزیم. تاریخ خود ما هستیم.

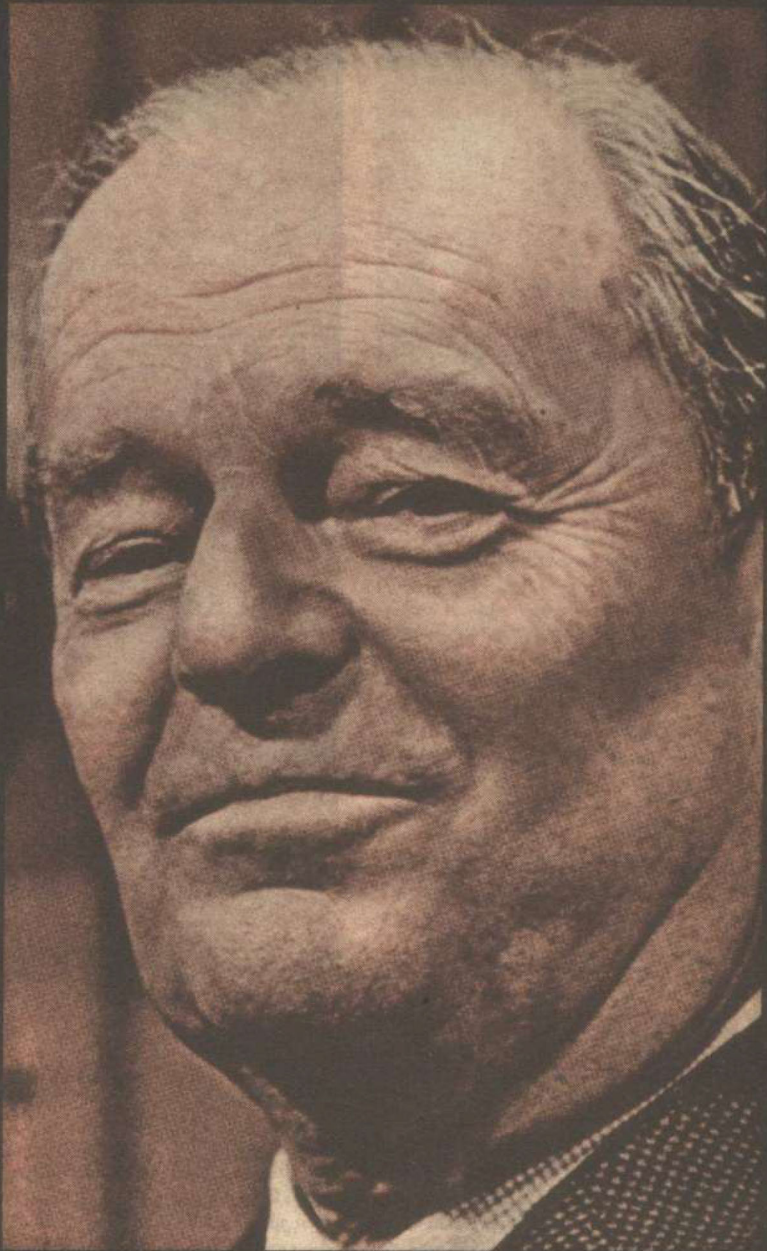
یکی دو عقیده دیگر نیز دارم که بیان مختصر آنها دشوار است. مثلاً من به‌حسن معاشرت عقیده دارم یعنی به‌مراسم و مناسکی که ما بوسیله آنها از رنجاندن احساسهای دیگران برای ارضاء نفس خویش پرهیز می‌کنیم. فکر می‌کنم باید بیاد داشته باشیم که ما جزئی از یک کل عظیم هستیم که برای راحتی به‌آنان نام طبیعت داده‌ایم. همه موجودات زنده برادران و خواهران ما هستند. از همه بالاتر من به‌نبوغ‌خدا دوبرخی افراد باور دارم و برای جامعه‌ای که وجود زندگی آنها را امکان‌پذیر سازد ارزش قائلم. این گفتارها از آثار نوانوع‌در معماری، مجسمه‌سازی، نقاشی، فلسفه، شعر و موسیقی، علم و مهندسی، سرشار بوده است. این‌ها هستند و نمی‌توان

روی افسردگی رومیهای اواخر دوران امپراطوری یا گل‌های غم‌زده که تمثال‌هاشان به‌ما رسیده درآنان دیده نمی‌شود.

در واقع من شک دارم در هیچ عصری مردم به‌این خوبی تغذیه کرده، درس‌خوانده، ذهن روشن داشته یا کنجکاو بوده باشند، پایه‌اندازه جوانان ما نظر انتقادی داشته باشند.

البته باید بگویم که در راس مخروط اجتماعی اندکی سطحی‌بودن چشم می‌خورد، اما می‌دانید که نباید در فرهنگ آن کسانی که پیش از دو جنگ اخیر «بالانشین‌ها» نامیده می‌شدند نیز می‌الفه کنیم. آنها رفتار خوش‌آیند و جذاب داشتند، اما جاهل بودند، اندکی از ادبیات، مقداری کمتر از موسیقی، اطلاع داشتند، در‌باره نقاشی هیچ نمی‌دانستند و درباره فلسفه کمتر از هیچ اعضای یک گروه هنری در یک دانشگاه شهرستانی ده‌برابر آنها آگاهی و هشجاری دارند.

طبعاً این جوانان روشن‌رأی نظر خوشی در باره نظامات موجود ندارند و می‌خواهند آنها را براندازند. لازم نیست آدم جوان باشد تا از برخی نظامهای اجتماعی بدش بیاید، اما یک حقیقت تلخ را باید به‌خاطر داشت که حتی در تاریک‌ترین اعصار، نهادها و نظامها بودند که جامعه را به‌کار می‌کشاندند و اگر قرار است تمدن باقی بماند جامعه باید بطریقی بکار انداخته شود.



کنت کلارک

مردی برای تمام زمینه‌ها

نوشتهٔ پیتر کنل
سردبیر ماهنامه انگلیسی «تاریخ امروز»

KENNETH CLARK

من هواره کنت کلارک را مردی دیده‌ام بیش از اندازهٔ غایب متعادل و آرام، ولی حتی خود او نیز اقرار دارد که موفقیت عظیم سریال تلویزیونی اخیر او در میان مردم، ویرا گیمگاه منجیب و حتی هراسان کرده است. تمدن نخستین بار در پاییز ۱۹۶۹ در وقت تلویزیونی ویژهٔ دانشگاه نیویورک و مؤزۀ متروپولیتن نیویورک و نیشنال گالری واشینگتن برای تماشاگران آمریکایی نشان داده شد. در ۱۹۷۰ به مدت سیزده هفته از حدود ۴۱۰ فرستندهٔ گروه «پابلیک برود کاستینگ سرویس» بخش شد، جایزهٔ «بیبیدی» را برد و با تحسین بی‌شمار منتقدان روبرو شد. در انگلستان دوبار بخش شد، یکبار از بی‌بی‌سی ۴، و بار دیگر از بی‌بی‌سی ۱ که تماشاگرانی بیشتر، اما در سطح‌دانش پایین‌تر، دارد. پیش ازینست

فرستندهٔ تلویزیونی از ژاپن و آفریقا تا اسکاتلندیای نیز در همین مدت امتیازبخش این برنامه را به دست آوردند. کتاب تمدن نیز، که من سریال بود، با استقبال پرشور روبرو شد. از نوع جلد مقوایی این کتاب ۴۴۰۰۰ نسخه در آمریکا و ۱۴۵۰۰۰ نسخه در انگلستان به فروش رفت و ناشر انگلیسی آن به من اطلاع داد که تقاضای این کتاب هنوز هم افت نکرده است. واقع اینست که کنت کلارک نسبت به موفقیت بیگانه‌نمود. پس از ترک آکسفورد، وجهی وی به عنوان نویسنده، سخنران و مدیر قوس صعودی سریعی را بیسود، بااین وجود، برای بسیاری از هیولان‌ش چهره‌ای دور از ذهن باقی ماند و در زمینهٔ فعالیت‌های مطبوعاتی جدید دست به کاری نزد که «تصور» خاصی از او باقی نماند. اما اکنون

اشرافی که در جنوب فرانسه در کپ‌مارتین ساخته بود، می‌گذراند. در جوانی مونت‌کارلو، بخش بزرگی از زندگی خود را صرف قمار کرد، زنتش نیز در این سرگرمی اشرافی به او پیوست. کنت کلارک می‌گوید: «والدین من، دو تا از بی‌مسئولیت‌ترین مردم دنیا بودند.» مسلماً عده‌ای از معاصران آنها غنی‌تر بودند، اما کنت کلارک فکر می‌کند که هیچکس به تن‌پروری آنها نبود. کلارک بزرگ، در زمان زندگی خود، دو سوم ثروتی را که به ارث برده بود پایمال کرد. این ثروت را جیمز کلارک، پدر جد نویسنده، بنیاد نهاده بود. وی دهقانی اسکاتلندی بود که در نبروشایر می‌زیست و در سال ۱۸۱۴ قرقرهٔ نخ را اختراع کرد و سپس یک بازرگان معتبر و کارخانه‌دار منسوجات نخی شد. پدر کنت کلارک، پیش از به دنیا آمدن تنها پسرش، ادارهٔ مؤسسه را رها کرده بود، اما درآمد این مؤسسه اقتدر بود که وی بتواند زندگی انتخابی خود را بگذراند و باخترهای کلان سرمایه‌های قمار را بردارد. وی از همان افرادی بود که انگلیسی‌ها با تحسین به آنها «شخصیت» می‌گویند. پسرش می‌گوید که یک بار پدرش تصمیم گرفت تا به کلیسای مصلحان برود، اما پیش از یکی دو دقیقه از نشتش نگذشته بود که حس کرد تا همانجا کافی است، بدین جهت از جا برخاست و بی‌توجه کلیسا را ترک کرد.

کلارک، در یکی از مقالات مشهورش، «جانب دیگر آلد» که حدود هشت سال پیش همراه با مقالات دیگری در یک مجموعه به آهنگساز می «بنامین برتین» تقدیم گردید، گوشه‌هایی از روزگار پرغفلت، و در عین حال شادمان، کودکی خود را برای ما باز گفته است. این خاطرات مربوط به زمانی است که وی در «سادبورن‌هال» می‌زیست، باهم سن و سال‌های خویش تقاسمی نداشت و زیر نظر یک پرستار اسکاتلندی روزگار می‌گذراند. وی می‌نویسد: «پدر و مادرم اول اکبر، که موقع شکار کبک است. از اسکاتلند آمدند و هفته دوم زانویه برای رفتن به مونت‌کارلو از من جدا شدند.»

در آن چند ماه، سادبورن‌هال به‌صورت شکارگاه اشراف در می‌آمد، و پسرک آزاد بود تا به مجامع آنان رفت و آمد کند و از وفور نعمت لذت برد. در نظر وی، منظرهٔ مزارع موروث لذتی بیشتر داشت: «همانان معمولاً روز شنبه پراکنده می‌شدند تا از یک نواختی بکشنه‌ها» شور باشند، و پدرم به مشغولیات «دیگرش در سادبورن می‌پرداخت: به «جانوران با ارزشش. این جانوران، «پایوهای پاکوتاه سفوک گلهٔ گاو «دروید»، و خوک‌های سیاه بودند. «پایوهای سفوک راصح بکشنه دیدیم... «جانگه‌هایشان در اطراف پستک «پراکنده بود... و آن جانوران عزیز، «چنان تربیت شده بودند که چون «رقاصان محلی پیش می‌آمدند و به «سوی ما قدم برمی‌داشتند. آنگاه نرد «پدرم می‌رفتند تا جایزه‌شان را، که «چنان تربیت شده بودند، از دست او بگیرند... این گیاه آنازا به‌عطف معروف چینی شده بودند که چون پر از استعدادهای نوپای نویسندگی بود. در آن زمان چهار نفر، که بعدها از نویسندگان بزرگ شدند، در کالج‌های کمبریج بودند:

«زیبائی‌های بیکر تراشی را در من بیدار کردند. خاطرهٔ بیکر بهم فشرده و «محکم آنان، و پوست قهوه‌ای «درخشانان.. هنوز هم ممکن است «در قضاوت‌های هنری من مؤثر باشد. «من همچنین شفتهٔ خوک‌های سیاه «بودم....»

هنگامی که والدینش بار سفر، کپ‌مارتین را بستند، پسرک و پرستارش بار دیگر در سادبورن تنها ماندند. اگر چه پدرش از او غفلت می‌کرد، اما وی از خود غافل نبود. پیش از آنکه والدین به‌علاقه‌های هنری پسرشان بی‌برند. وی هفت ساله شد و باذوق خویش پدر و مادر را به حیرت آورد. پدرش مجموعه‌گر مکتب بازیرو بود، اما از روی تصادف محض یک آلبوم از آثار هنری قرن هجدهم به پسرش داد و همین آلبوم پایه‌ای شد برای تمام مجموعه‌های بعدی وی. کمی بعد از آن بود که این مجموعه‌گر جوان دست به جمع‌آوری نقاشی‌های اصیل هورگوسای (۱) زد و سرمایه‌ای صرف این کار ساخت. اما معاملهٔ مهم او، در مقام یک دانش‌آموز، خرید مجسمه‌های کوچک بود از عاج که به سبک مجسمه‌ساز قرن شانزدهم فرانسه زمین پیلون ساخته شده بود. وی هنوز هم این مجسمه را دارد. برای کنت کلارک، همچنانکه برای دیگر مردان با استعداد، روزگار مدرسه، روزگاری بی‌اهمیت بود. در ونچستر - که جنبهٔ اشرافی آن کمتر از آتون و کار آن



کنت کلارک در یک صحنهٔ فیلمبرداری

اولین وو. گراهام گرین، هنری گرین، و آنتونی پاول. از کسانی که بعدها منتقد، تاریخ‌دان و مقاله‌نویس شدند، جز کنت کلارک، اینان نیز در آکسفورد بودند: سیریل کانالی، دیوید سیسل، ریچارد پیرز، و هارولد اکتون. جاه‌طلبی‌های روشنفکرانهٔ ما در سطحی بالا بود و معیارهای اخلاقی‌مان در سطحی پایین. زمانه‌ای بود در هم که میخوارگی رسم بود و زیاده روی از محسنان به حساب می‌آمد. بسیاری از ما با افکار خویش می‌زیستیم، ضیافت‌های شبانهٔ پر سروصدای فراوانی برگزار می‌شد که گاه به‌خیابان‌های آکسفورد کشانده می‌شد و توأم بود با آوازه‌های هرزه، فحش‌های رکیک و صدای رنجه‌آور شکستن شیشه‌ها. اما، در آن حال که ما دوران بلوغ را بدان گونه جلوه می‌دادیم، کنت کلارک در میان ما نمونه‌ای بود نادر از شکباتی و خوشن‌داری. از آن به بعد، نام او هواره در کتاب‌های معمولی راهنمای مراجعه آمده است. هنگامی که در آکسفورد بود، در طول دوره‌ای که باید در گالری‌های مؤزۀ اشمولین می‌گذراند، با مؤزهدار آنجا، می. اف. بل، آشنا شد و این بل بود که کلارک را به برنارد برنسون معرفی کرد. مدت دو سال، کلارک و زن جوانی - در سال ۱۹۲۷ با یکی از هم‌دوره‌های زیبای آکسفوردش ازدواج کرده بود - در خانه‌ای در انتهای باغ برنسون ساکن بودند و در همین جا بود که به چیزی «عبر دنیایی» بداند. نویسندهٔ «تمدن بدون شک مردیست متعلق به این جهان-جهان را می‌فهمد، لذت‌های آن را احساس می‌کند و برای استانداردهای اجتماعی آن داوری بزرگ است.

بسیاری از آثار هنری، اگر از نزدیک مورد دقت قرار گیرد، یقین است که ژاندهٔ یک کشمکش درونی است؛ نویسنده، نقاش، یا موسیقیدان معمولاً انسانی است تقسیم شده. در شخصیت کلارک نیز آثار این کشمکش به روشنی دیده می‌شود و همین کشمکش است که به سبک و روش او شکل می‌دهد. تصادفاً من دربارهٔ پدر او اشتباه می‌کردم. اما تصور می‌کنم که دربارهٔ کوشانی او به‌خطا رفته‌ام. اگر جدش مردی کوشا بوده است او نیز هست. و اگر پدرش در این‌میان استناست، این را به‌این‌حساب می‌گذاریم که عفت پسندیدهٔ نیای او، به‌واسطهٔ پدرش، مستقیماً به او به ارث رسیده است.

با آنکه کلارک، بدون شک، در مواردی خشن است، در برخورد با مسائل مربوط به زیبایی شناسی قرحمی خاص دارد، همراه با دقتی باور نکردنی. هنوز یادم زرقهٔ است که سال‌ها پیش تازه تعطیلات لذت‌بخش را در ویز گذرانده بودم و با او داشتم دربارهٔ تابلو زیبایی که تصادفاً دیده بودم صحبت می‌کردم - تابلو کاراباجو (۳) بود از دو فاحشهٔ ویزی که بر روی ایوانی آفتابگیر نسته‌اند. من مدعی نیستم که منتقد هنری هستم، زیرا حرفهٔ من تاریخ هنر است. آنچه در آن تابلو توجه مرا جلب کرده بود فریندگی ادیبانهٔ آن بود. من با یک نگاه به تابلو به اتماع زندگی آن دو زن فرو رفته، یکیشان در فضای رخت حرفه‌ای خویش پیچیده شده بود و دیگری با بیسودگی با سبک کوچک خود

ور می‌رفت. حرارتی که من در تشریح تابلو به خرج می‌دادم، با شنیدن اظهار نظر دقیق آن متخصص فروکش کرد. کلارک گفت: «خیلی خوب کپی شده است.» و من ترجیح دادم که مطلب را همانجا درز بگیرم.

با این وجود، این رنگ خنوت در برخورد دیگرتی را با کلارک به یاد دارم که در نشان گالری رخ داد. هنوز مدت زیادی از پایان جنگ گذشته نگذشته بود، اواخر ۱۹۴۵ بود که مجموعه‌های این گالری هنوز از آثارها برکنده بود و دره‌های گالری بسته بود. من به عنوان خیرنگار بربرسی رفته بودم تا با کلارک مصاحبه کنم. هنگامی که در سالن خالی جلو گالری مشغول صحبت بودیم، پرده‌های بسیار عرض باز شد که جلو تمام پنجره‌های بزرگ سالن را می‌پوشاند، بر روی این پرده زنی جذاب نقاشی شده بود با بازوانی سیال. از وی پرسیدم که آیا مصرف چنین تصویری را در گالری تأیید می‌کند. گفت که مطمئناً تأیید می‌کند، «زیرا که ما در گالری خود جوانی و زیبایی را به نمایش نمی‌گذاریم و لازم است که وقتی کسی می‌خواهد از آن خارج شود با دیدن این پرده، گرمی و جذابیت آن را حس کند، همچنانکه بعد از مدتی ماندن در هوای سرد لازم است که زمانی نیز در کنار آتش بنگردد.



من هر زمان که به صفحات کتاب «تمدن» نگاه می‌کنم اظهار نظر بالا را به یاد می‌آورم. این کتاب اثباته است از احترام به زندگی، همان زندگی که راسکین می‌شناخت، اما از آن بیم داشت و منتقد بود: آب و رنگ لذت جسمی جهان وجود، زیبایی کفرآمیز گوشت، احساسی واو (۴) برای «نابیداری» و درعین حال، جدی بودن لذت. حتی نقاش براهیمی چون مورولوژان به چنین ستایشی نیست یافته است. کلارک می‌نویسد که مورو در یک عصر هنری که شاردن (۵) تنها نابغه زمانه بود، هنرمندی شد «که به ثبت صحنه‌های معاصر خویش راضی بود و بدین جهت هنوز پس از دوست سال برای ما جالب است - حال آنکه هنرمندانی که می‌کشند خود را تشریح کنند چنین نخواهند بود.» آنچه مورو از زندگی می‌دید شادی بود و بی‌دوگمی.

«نقاشی‌هایش تمام لحظه‌های زندگی «یک زن جوان را به ما نشان می‌دهد: «چگونه جوراب‌هایش را در برابر آتش می‌پوشد، به ملاقات دوستی می‌رود که در شرف بچه‌دار شدن است... به بچه‌ها خیردوخ می‌دهد... «یک جبه قند را در قیوه می‌خساند... «از یکی از شیفتگانش بلیت اپرا «به او می‌رسد، با لباس فاخر در اپرا حاضر می‌شود. و در انتها خواب‌آلود «به بستر می‌رود. چرا ما پرده‌ها را به مخالفت او برمی‌خوریم؟ زیرا تصور

«می‌کنیم که این تصویرها بر پایه «بهره‌گیری خود او استوار است؟ «آیا به راستی تا این حد پیش می‌رویم؟ «اما تمام جامعه ما بر روی انواع «گوناگون بهره‌گیری‌ها استوار شده است. یا شاید به این علت است «که فکر می‌کنیم این نوع زندگی «مبتدل و سطحی است؟ اما این هم «درست نیست. مردانی که از این «نوع زندگی لذت برده‌اند احمق «آنها که زندگی قرن هجدهم فرانسه «را تجربه کرده‌اند. معنی لذت‌زدگی «را درک کرده‌اند. و می‌دانیم که «تالیان از باهوش‌ترین مردانی است «که سیاست را پیش ساخته است.» این حساسیت کلارک است نسبت به لذت زندگی که وجه تمایز او از راسکین است، هر چند با این تفاوت شدید، وی در احساسات اخلاقی بی‌غیر غصه و یکتوریا شریک است، اینجا جای آن نیست که به بررسی کتاب او پردازیم. بلکه می‌خواستم بگویم در میان صفات ویژه‌ای که نیم میلیون خواننده کتابش را به وجد آورده است یکی هم هدیه اوست از تصویر تاجسی تجربه‌های بشری بخش از تمدن نشان دهنده مستحل شدن بخش‌هاست درختی که در پی آن می‌آیدساین تجربه‌ها تصویرکننده نیروی عظیم زندگی روح خلاق بشر است و ادامه پیشرفت‌های تاریخی آن که زمان ما و تمدن ما را به صورت امروزی درآورده است. با این وجود، کتاب تمدن برای آنها که دوروبر خود جز هرج و مرج ندیده‌اند، پیام‌آور امید و آرامش است. کلارک می‌گوید آنگاه نامه تحسین‌آمیز برای او رسیده‌است که امیدی به پاسخ دادن همه آنها ندارد.

کلارک اکنون با توجه به اینکه سرگرم نوشتن چهار کتاب تازه و تهیه دو سریال تازه است، مری کاملاً مشغول به حساب می‌آید، یکی از این دو برنامه تلویزیونی او دربارهٔ پیشروان نقاشی مدرن است و آن را پس کوچک ترش کارگردانی می‌کند. اکنون نوزده سال است که کنت کلارک در کاخ سالت‌وود که جایی است سخت‌زینا و رعایتیک به سر می‌برد و غالباً کارهای خود را نیز در آنجا انجام می‌دهد، اما چون به جایی کوچک‌تر و ارزان‌تر نیاز دارد همین‌روها درصدد نقل مکان است. در همین قصر سالت‌وود بود که در سال ۱۷۷۵ میلادی دلاوران هانری دوم اقدام به قتل توماس بکت کردند.

من در آوریل گذشته چند ساعتی در همین قصر مهمان کلارک بودم. کلارک در شصت و هشت سالگی - تولدش در ۱۴ ژوئیه ۱۹۰۴ است - چهره‌ای فعال و آراسته است، با دماغی خمیده، دهان و آرواره‌هایی توانا و چشم‌های هوشیار قهوه‌ای رنگ که در زیر ابرواتی پریشتر قرار گرفته است. او مدیست - اما نه مدیستی که از آخرین مدهای مربوط به مردان نروتمند استفاده کند، بلکه مدیست نجیب‌زادهٔ دوروبرسانی. اطاق کوچک نشین، کلم نهار را در آن خوردیم، مجموعه‌ای از نقاشی‌های برجسته را در خود دارد: دورنمایی از کانسابل (۶) شاهکاری از سورا (۷) اثری قدیمی از میس (۸) تابلوی طبیعت بی‌جان از فرانسیسکو زورباران (۹) که فنجانی

است و گلی تنها، و منظره‌ای روستائی از ساموئل پالمر (۱۰). دورنمای کانسابل، با آنکه در قرن نوزدهم از آن نسخه برداری شده، تاکنون به نمایش در نیامده است. موضوع آن «اسپانول‌ها» است، قهوه‌خانه‌ای است در هامپستدین، در فضائی طوفانی با ابرهائی غمبار که از روزن‌های آن شعاع‌های نوربیرون زده است، و دلچالی به سوی یاتین تپه در حرکت است. تاریکی دارد فرو می‌افتد، اما در زیر شعاع‌های نعیف آفتاب، کلرک از کنار چانه دیده می‌شود و زنی در برابر آن. کانسابل این کلمه را با رنگ زرد ضعیف تصویر کرده است.

کنت کلارک در خانه خود، گوینده اینست راحت و آزاد، حرف‌هایش زیاداست، خیلی خوشش می‌آید که دربارهٔ زندگی گذشته و برنامه‌های آینده‌اش صحبت کند اما خیلی زود وارد جزئیات می‌گردد و از مطلب به دور می‌افتد. با آنکه مطالعاتش بیشتر بر روی هنرهای مسیحی است، هیچ‌گاه در زندگی پایند تعصبات مذهبی نبوده است. هنگام گفتگو دربارهٔ تمدن جدید، نه خوشبین است و نه یک سره بی‌امید. اگر لحظاتی هست که یک سره بی‌امید می‌نماید، زمانی نیز هست که وی با توجه به جوانان سرزنده، صمیمی و خوش فکری که در سفرهای در انگلستان می‌بیند، بار دیگر به ایمان خوشی باز می‌گردد. کلارک به جوانان بسیار معتقد است، اما مشکلات جوانان هنرمندی را که نظم کلاسیک را یک سره دگرگون کرده‌اند دست کم نمی‌گیرد. می‌گوید کار این جوانان به کنار آن مجسمه‌سازی می‌ماند که از کار «آما تور» به عنوان اینکه کلاسیک است خودداری می‌کند.

هر چند از هنر پاپ چندان دل خوشی ندارد و با شدت آنرا رد می‌کند، بسیاری از نقاشان و مجسمه‌سازان مدرن در عهد زیبایی شناسی او جا باز کرده‌اند - از رفکان موندریان، دیوید اسمیت و چکسون بولاک (که نخستین بار وسیلهٔ پتی گوگن‌هایم به او معرفی شد) و از زندگان هنری مور و دوست قدیمی و هم‌خانه زمان جنگتنی گراهام سارتلند. کلارک مردیست از قرن حاضر، از فرصت ظاهر شدن در تلویزیون استقبال می‌کند زیرا که آن را وسیله‌ای در روش‌های ارتباط جمعی می‌داند که در عین بخش سریع مطلب، شخصیت اجتماعی وی را نیز در معرض قضاوت مردم قرار می‌دهد.

کلارک نیز مانند هر نویسندهٔ حرفه‌ای دیگر، از تجربه کردن سبک‌های تازه لذت می‌برد، و پس از آن که به تکنیک‌های تلویزیون عادت کرد، متوجه امکانات فوق‌العاده‌ای شد که در کار با تلویزیون وجود دارد. وی اکنون بدین نتیجه رسیده است که آمیختن «واژه و موزیک» و رنگ و حرکت» می‌تواند «تجربه‌های آدمی را در راهی توسعه دهد که واژه تنها از آن عاجز است.» کلارک می‌گوید: «به این علت، من به تلویزیون اعتقاد دارم... و دو سال وقت صرف کردم تا بینم با آن چه می‌توان کرد»

کلارک در مقدمهٔ تمدن توضیح می‌دهد که سریال چگونه شروع شد، این نیز مانند بسیاری از چیزهای خلق‌الساعهٔ دیگر، محصول مفقودی تصادف بود: «بربرسی می‌خواست یک سریال رنگی

نسرین حکمت

هنرمندی ایرانی در سطح بین‌المللی

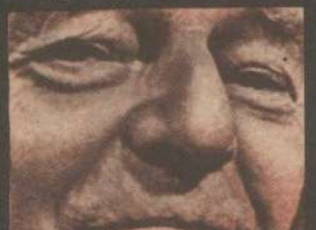
● چگونه درجه شرایطی بسوی هنر اپرا گرایش پیدا کردید؟

نسرین فرخ - من از کودکی به تاتس و رقص، علاقه زیادی داشتم. مدت‌ها پیش وقتی تهران بودم. باله کار می‌کردم و این هنر را در آمریکا هم‌ادمه دادم و رقص‌های مدرن تمییزی Interpretingdance نیز توجه مرا جلب کرد. در همان سالها بود که صدای من برای اپرا مناسب تشخیص داده شد و موسیقی ناکهان بیشتر از هر هنری مرا گرفت و سرشارم کرد، ولی احساس من در این مورد که نمی‌توانستم، موسیقی، رقص و نمایش را از هم جدا کنم، همچنان باقی بود تا اینکه اپرا همه آنها را یکجا بمن داد و من بسوی اپرا رفتم.

در مورد کارگردانی اپرا هم، علاقه من به تاتس سبب شد که این رشته را دنبال کنم وقتی در آمریکا بودم، در شب‌های سال نو از من درخواست می‌شد که در برنامه‌های ایرانی شرکت کنم. و من هم استقبال می‌کردم، البته کار من کارگردانی برنامه‌ها بود و همچنین تهیه برنامه‌ای که من به آن نام، تابلو موزیکال داده بودم. این برنامه از چند قسمت، مختلف، روی

● تا به حال در چه اپراهایی شرکت داشته‌اید؟

نسرین فرخ - من در اپراهای زیادی شرکت کرده‌ام. اصولاً زمینه‌کار صدای من نقش «وزالینا» در اپرای «دون ژوان» اثر موتزارت، ریش‌تراش سویل (روسینی) اکسید عشق الس «دونیزتی» و چند اپرای دیگر است. در آمریکا در اپرای «فلوت سحرآمیز»



یک سوژه ایرانی، (یک افسانه یا یک غزل) تنظیم می‌شد و دانشجویان ایرانی زیر نظر من آنرا اجرا می‌کردند. این برنامه از چند قسمت مختلف، روی یک ایده‌های من در آن به‌شمار می‌رسید. در این تابلوها، رقص، آواز، و تاتس در کنار هم اجرا می‌شد. اجرای این تابلو موزیکال بود که سبب شد من بکار کارگردانی اپرا تشویق شوم و رسماً در ایتالیا شروع کردم.

● می‌خواهید؟

نسرین فرخ - اجرای من «کلواتور سوپرانو» است و این مشکل‌ترین نوع صدای اپرایی است و سالها تحصیل لازم دارد تا خواننده بتواند صدایش را در کنترل خود درآورد.

● نظر شما در مورد هنر اپرا در ایران چیست؟

نسرین فرخ - هنر از نظر من یکی از راه‌های بزرگ بیداری و آگاهی ذهنی مردم است و از نظر تعلیم و تربیت بزرگترین نقش را دارد و ما جوانه هنر تکامل یافته، یعنی اپرا را

در ایران داشته‌ایم. «تعزیه» که هم تاتس است و هم موسیقی ...

من بسوی اپرا رفته برای اینکه دیدم تاتس روی مردم تاثیر فوق‌العاده‌ای دارد. وقتی تاتس با موسیقی و رقص توام شود و اپرا بوجود آید، تاثیرش دو برابر یا بیشتر است. این موضوع که اپرا بصورت پیشرفته‌اش یک هنر غربی است قابل قبول است ولی باید به اصالت این هنر در کشور ما نزد، باید در سطح جهانی تعقیب شود. ما می‌توانیم بررسی کنیم که غربی‌ها در اپرا چه کرده‌اند و چه می‌کنند - بعد می‌توانیم در ایران اپرا داشته باشیم و روی اپراهای ایرانی با شکل و فرم ایرانی کار کنیم. خود من بسیار مشتاقم تا اگر وقتی پیش آمد روی اپراهای ایرانی کار کنم.

بظن من لازم نیست که اپراهای ایرانی کاملاً از فرم غربی تقلید کند، ما می‌توانیم مثلاً از تعزیه ایده بگیریم و با کارهای مدرن راهی در آن پیدا کنیم. چیزی که نه تنها متن بلکه فرم آن خاص خودش باشد. در حال حاضر خود غربی‌ها هم دنبال راه تازه و فرم نو می‌گردند، ای‌کاش در ایران هم

● نظر شما در مورد هنر اپرا در ایران چیست؟

نسرین فرخ - هنر از نظر من یکی از راه‌های بزرگ بیداری و آگاهی ذهنی مردم است و از نظر تعلیم و تربیت بزرگترین نقش را دارد و ما جوانه هنر تکامل یافته، یعنی اپرا را

بقیه در صفحه ۹۷



دیانا - نیک‌سجل

با تقویت شبکه رادیویی، صدای ایران در آن سوی خلیج فارس و شمال آفریقا شنیده میشود پنجاه درصد از سراسر کشور زیر پوشش امواج تلویزیونی قرار گرفته است

- به طور متوسط هر ساله يك میلیارد تومان هزینه راهسازی شده است
- ۱۲ فرودگاه، ۴ بندر، ۳۱ اسکله و نزدیک ۵ میلیون تن اضافه ظرفیت تخلیه و بارگیری نمودار کوشهای دهه اخیر است
- شبکه جدید راهها و بنادر، ایران را به قلب شوروی، دریای بالتیک و دریای مدیترانه وصل کرده است
- در عرض ۵ سال ۱۵ ایستگاه تلویزیونی تأسیس شده و ۳۰ ایستگاه هم در دست اقدام قرار دارد
- شبکه سراسری ماکروویو ارتباط سریع تلفنی داخل و خارج کشور را مقدور می سازد



برای حمل مسافر و بار، راه آهن دولتی ایران دارای ۷۰۷۰ دستگاه واگن باری و ۳۵ اسکله دریايي به ۴ اسکله دریايي به ۳۵ اسکله و ۴۲۸ دستگاه واگن مسافری و ۲۸۷ دستگاه لوکوموتیو دیزل است.

به همراه توسعه راههای داخلی، ام ندهاند. مثلا از ویژگی شاهراه باری و شرق تونل قافلاتکوه است بطول ۱۳۰۰ متر و بل شیلی که به ارتفاع ۴۹ متر احداث شده است. به طور متوسط همه ساله در حدود يك میلیارد تومان هزینه راهسازی بوده است.

شبکه راههای آهن ایران نیز گسترش یافته که سه خط:

تبریز - ترکیه بطول ۲۲۴ کیلومتر
 یاد - اصفهان ۲۷۷
 سبزی - کرمان ۵۷۰

نمودار فعالیت های ساختمانی در این زمینه هستند. در طول این شبکه ۱۵۰ هزار متر مکعب بتن ریزی شده است، ۲۷ میلیون متر مکعب خاکبرداری شده است، ۱/۹۶۵ میلیون متر مکعب بالاست ریزی و ۶۰۰ هزار متر مکعب سنگ بنایی به کار رفته است. در طول این خطوط جدید ۱۵۴ ایستگاه مسافری، ۴۳۰ دستگاه ساختمانی، سه هزار و یکصد پل بادخانه‌هایی بین ۱ تا ۶ متر، ۳۶۰ پل با دهانه ۸ تا ۱۰ متر و ۲۲۶ پل بزرگ احداث گردیده است.

در حال حاضر طول خطوط راه آهن دست بهره‌برداری ۴۵۶۰ کیلومتر است و

راهها و وسایل حمل و نقل، وسایل ارتباطی و مخابراتی، چگونگی رشد توسعه کمی و کیفی آنها نمودار دیگری از تحولات درونی يك جامعه به دست میدهد. زیرا، همچنان که در برنامه عمرانی چهارم کشور آمده است، توسعه اقتصادی، با افزایش حجم تولید محصولات صنعتی و کشاورزی و معدنی و بسط بازرگانی - از طریق ایجاد میادلات بیشتر این کالاها و توزیع محصولات و خدمات اجتماعی بین مناطق مختلف کشور - بستگی دارد. و تأمین این هدف بدون ایجاد ارتباط و وسایل حمل و نقل در داخل مناطق مزبور امری غیر ممکن است.

بعلاوه، به نقش وسایل ارتباط جمعی در کشوری روبه توسعه چگونه میتوان بپای کمی داد، بویژه در کشوری چون ایران که ارشاد و هدایت مردم، برخلاف مسئولیت اصلی وسایل ارتباط جمعی در کشورهای صنعتی شده توسعه یافته، وظیفه اصلی آنست و با توجه به امر بسط فکری و سیاسی مردم یعنی پانویجه به عمومی شدن آزمان - های ملی به کار گرفته میشوند، اما این کار بدون گسترش کمی وسایل ارتباط جمعی میسر نکرده.

نخست راهها و وسایل ارتباطی را مطالعه کنیم و آنگاه به وسایل مخابراتی و وسایل ارتباط جمعی در ایران امروز بپردازیم.

راه سازی در کشوری پهنای چون ایران، یا مناطق گسترده کوهستانی، کویری، جنگلی، درکناره رودخانه‌های پیچایی یا از دل کوهها یا حفر تونل‌های بلند کاریست نه چندان آسان، و چون به یاد داشته باشیم که تراکم جمعیت نیز در هر کیلومتر مربع، اندک است، سرمایه گذاری بسیار و پانویجه نسبی کم از ویژگیهای کلی راهسازی در ایران محسوب میشود. مثلا طبق ارقام سال ۴۵، جمعیت برای هر کیلومتر راه قابل رفت و آمد در تمام فصول ۸۵۱ نفر و طول راه برای صد کیلومتر مربع وسعت کشور، ۱/۹ کیلومتر بوده است. کافی است که سطح کویرها را در این محاسبه منظور نکنیم تا رقم اخیر به ۲/۶۵ کیلومتر برسد.

براین همه می باید افزود که نگاهداری - راههای ایران کاری دشوار و هزینه‌های که برای آن می باید صرف گردد نیز گزافی است. اما راهسازی در ایران، بویژه در دهه اخیر آهنگ سریعی یافته است. فقط طول جاده‌های آسفالت به دورابر و نیم رسیده است و از ۴۲۶۰ کیلومتر به ۱۱۳۶۵ کیلومتر در سه سال گذشته است. همچنین است راههای شوسه و راههای خاکی که به تدریج از خاکی به شوسه شنی و از شوسه شنی به آسفالت تغییر کیفی میدهند. طبق



شیکه جدید راهها و بنادر، ایران را از طریق بنادر شمال به راه آبی ولگادن و از آنجا به دریای بالتیک و از طریق راه - آهن ترکیه به بندر اسکندرون در ساحل دریای مدیترانه متصل میکنند.

علاوه بر این بندر عباس میتواند به عنوان بندر مادر برای دریافت کالا و صدور آن به بنادر شمالی کشور به کار رود.

در این رهگذر به یاد داشته باشیم که نه پیروزی آسان به دست آمده و نه حفظ و گسترش آن کاریست آسان، زیرا مشکلات عظیمی بر سر راه بوده‌اند که اینک جز با کار بهتر و سازماندهی مؤثر، مرتفع نمیکرد. مثلا در ارزیابی برنامه سوم درمی یابیم که کمبود کادر فنی متخصص، مدیران کاربر - و بکنارید بنا براین - فقدان پیش سیاسی لازم در میان مجریان باعث به وجود آمدن نواقصی بوده است و آنچنان که باید از این تاسیسات عظیم نگاهداری و بهره‌برداری اصلی نمیشده است. کادر فنی متخصص را در ایران می باید پرورش داد و مدیران کاربر و کاردان فقط در جریان کار خلق در ایران به وجود می آیند و نواقص و نارسائی‌ها فقط با اتخاذ تکرشی سازنده به جامعه قابل رفع است، و اینهمه، به سراسر جامعه و به همه افراد مسئول در مقابل مسئولیت جامعه ایران ارتباط می یابد.

گسترش هوایی ملی ایران و به همراه آن ایستگاههای هواشناسی نمود دیگری از تحول در وسایل ارتباطی ایران امروز است.

در سالهای اخیر ۱۲ فرودگاه در مناطق مختلف کشور تأسیس گشته است و تعداد فرودگاههای ایران به ۲۴ فرونی یافته‌اند که تهران و آبادان و شیراز و بندر عباس فرودگاههای بین‌المللی محسوب میشوند. بنابر این شبکه راههای هوایی داخلی ایران جانی تازه گرفته است.

این فرودگاهها مجموعا ۲۶۷ میلیون تومان هزینه برداشته‌اند

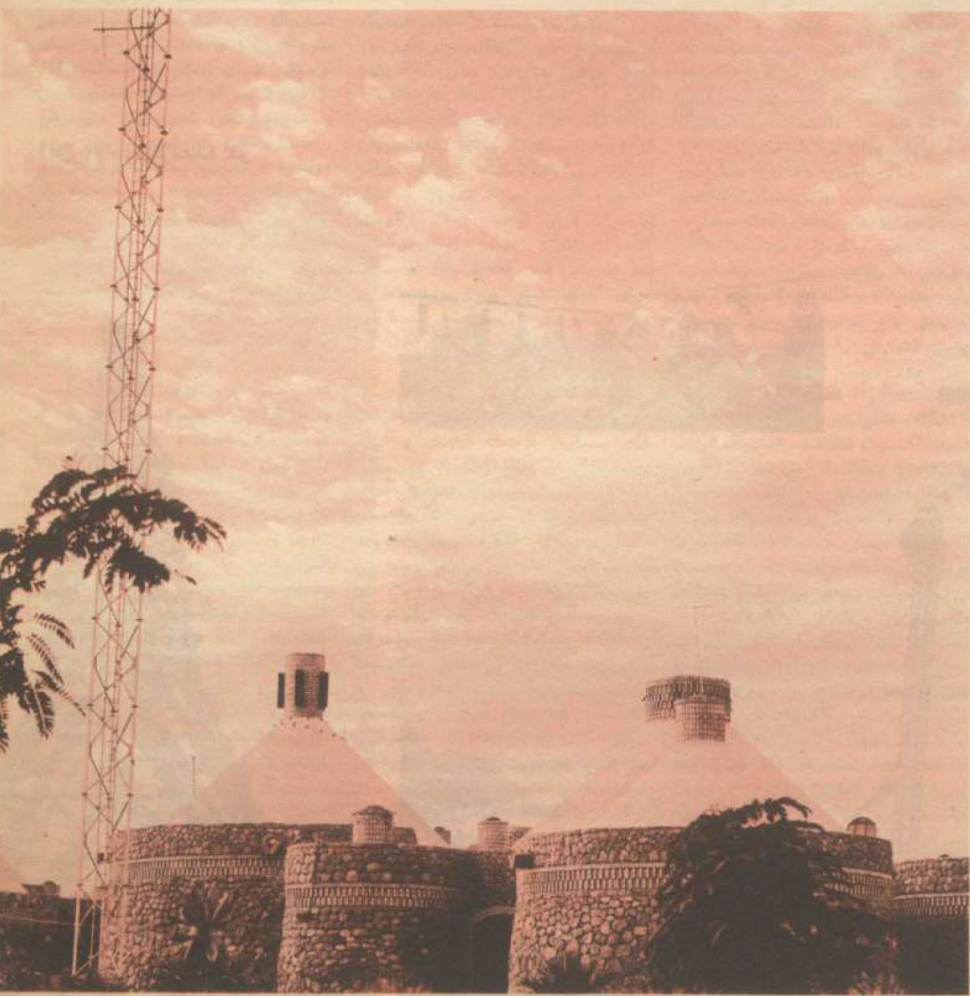
با توسعه فرودگاهها، بر تعداد مسافران شرکت هوایی ملی ایران و مقدار کالا - هایی که توسط این شرکت حمل میشود افزوده گشته است.

تعداد مسافران داخلی و خارجی در طول ۹ سال فعالیت شرکت هوایی ملی هها به ۳ برابر افزایش یافته است. و مقدار محصولات بستی و بار نیز افزایش قابل - ملاحظه‌ای نشان میدهد. نکته‌ای که توجه بآن ضروریست این است که به خصوص مسافران داخلی شرکت هوایی ملی ایران اکثرا کسانی هستند که با دستیابی به رفاه بیشتر از خدمات هوایی ملی استفاده میکنند. در ۱۳۴۱ تنها ۱۳۰۰۰۰ نفر مسافر داخلی، ۲۵۰۰۰ نفر مسافر خارجی و ۱۳۰۰۰۰ تن بار به وسیله شرکت هوایی ملی حمل شده‌اند. اما در سال ۱۳۴۹ همین تعداد به ترتیب به ۵۳۵۰۰۰ نفر مسافر داخلی، ۲۰۶۰۰۰ نفر مسافر خارجی و بیش از ۴۵۰۰۰۰ تن بار رسیده است.

فرهوند با اینهمه، ایستگاههای هوا - شناسی نیز گسترش یافته‌اند هواشناسی ایران اکنون در ۷ منطقه هواشناسی در نقاط مختلف کشور فعالیت میکند تعداد ایستگاههای باران سنجی از ۷۶ در سال ۱۳۴۳ به ۶۰۰ واحد در سال ۵۰ رسیده، ایستگاههای کلمیاتولوزی از ۱۴۲ واحد به ۳۷۰ واحد، ایستگاههای سنوتیک از ۴۰ به ۴۴ و ایستگاههای جویا از ۲ به ۸ واحد افزایش یافته‌اند

ایستگاههای کلمیاتولوزی به اقلیم - شناسی مربوط میشود و ایستگاههای سنوتیک به اندازه‌گیری عوامل مختلف جوی میپردازند.

علاوه بر این، اخیرا ایستگاه گیرنده خودکار تصویر اقماع مصنوعی هواشناسی در مهرآباد آغاز بکار کرد. کارشناسان



فرستنده تلویزیونی

ارکستری جوان با آینده‌ای درخشان

يك موفقیت بزرگ:



در زمینه موسیقی معاصر کشور ما، این حادثه کم اهمیتی نیست، فستیوال رویان محل هنرنمایی معروفترین و با اعتبارترین گروههای موسیقی جهان است، شرکت کنندگان در این فستیوال از جمله سختگیرترین و خردبینترین شئونندگان موسیقی و کنسرت‌اند، که کمترین لغزش و خطا را از جانب رهبران ارکستر، و نوازندگان نمی‌بخشند و تا آنجا که بیاد داریم، این نخستین بار است که یک ارکستر مجلسی از این منطقه جهان به این فستیوال دعوت می‌شود. قرار است رهبری ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران را در این فستیوال فرهاد مشکوه عهده‌دار شود.

مدیر ارکستر این هفته رسماً اعلام کرد که برای آماده کردن ارکستر و بدلیل تمرین‌های سخت و دشواری که در پیش است، دو کنسرت ارکستر در بهمن و اسفند که قرار بود با شرکت دو تکنواز برجسته بین‌المللی: «رافنی پطرسیان» و «بکه لوند» اجرا شود، برگزار نخواهد شد، و اینک گفتگوهایی در جریان است تا این دو نوازنده بدعوت سازمان رادیو-تلویزیون رسیته‌هایی در تهران اجرا کنند.

شرکت ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران در فستیوال رویان (فروردین ۱۳۵۱) بدون شك برای این گروه جوان شهرت بین‌المللی فراهم خواهد آورد، و راه صحنه‌های اروپا و قاره‌های دیگر جهان را برای این ارکستر هموار خواهد کرد. بی‌تردید تمرین‌های منظم در طول ماه‌های آینده نقایص اندکی را که در کار ارکستر وجود دارد برطرف خواهد کرد. دست‌آوردان موسیقی در ایران، از هم اکنون به‌تایید نخستین سفر یک ارکستر مجلسی ایرانی برای برگزاری کنسرت در اروپا چشم دوخته‌اند.

هیجان و احساس بر من دست یافته باشد... کنسرت بیست و ششم دیماه در تهران (تالار دانشکده هنرهای زیبا) پایان خوشی برای این سفر موفقیت‌آمیز و پر خاطره بود، در آنشب، مانند غالب کنسرت‌های ارکستر مجلسی در تهران، سالن از جوانان و دانشجویان لبریز بود، سولیت برنامه خانم منصوره قصری مورد تشویق بسیار حاضران قرار گرفت، و در پایان کنسرت، داوید رهبر دائمی ارکستر سه بار بر اثر کف‌زدن‌های حاضران برای ادای تشکر بروی صحنه آمد، و ارکستر در پاسخ به احساسات تشویق‌آمیز مردم، قطعه‌ای نواخت.

ارکستر مجلسی جوان تلویزیون ملی ایران در سالهای اخیر موفقیت‌های بسیاری بدست آورده. و نژاد دوستداران موسیقی کلاسیک و موسیقی معاصر مقام برجسته‌ای یافته است. پیشرفت ارکستر مرهون تمرین‌های دائمی و بدون وقفه و توجه منظم و کاهش‌ناپذیر سازمان رادیو-تلویزیون ملی ایران به وضع ارکستر است، در پنجمین جشن هنر که این ارکستر به رهبری فرهاد مشکوه دو شب به اجرای دو برنامه متفاوت پرداخت، منتقدان مقالات ستایش‌آمیزی درباره کار آن نگاشتند، یک منتقد معروف بین‌المللی تأکید کرد که دست‌آوردان موسیقی در اروپا بزودی این ارکستر را در میان خود خواهند یافت و نوشت «این ارکستر است که جهان دیر زمانی از آن بی‌خبر نخواهد ماند...» این پیشگویی خیلی زود به تحقق پیوست: هفته گذشته اعلام شد که از ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران دعوت شده است تا در فستیوال معتبر «رویان» (سال ۱۹۷۲) به اجرای کنسرت بپردازد.

هفته گذشته ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران از یک سفر موفقیت‌آمیز و پر هیجان به تهران بازگشت. ارکستر روز بیستم دیماه در اصفهان کنسرتی برگزار کرد. سالن محل اجرای کنسرت گنجایش ۵۰۰ نفر را داشت، ولی استقبال دانشجویان چنان بود که بیش از ۷۰۰ نفر در سالن حضور یافتند و منظره‌ای دیدنی پدید آمد: دانشجویان و علاقه‌مندان، روی زمین، پله‌ها و دست‌مندانلی‌ها، تنگنهم، با گرمی و صمیمیت به آثار یوهان سباستین باخ، موتسارت، پاییزیلو، ویوالدی، کارل فلیلیپ اماونل باخ گوش سپردند. اصفهان چنین کنسرتی را بیاد نداشت.

روز بیست و یکم دیماه، این صحنه در اهواز تکرار شد. در تالار دانشگاه چندپشاپور ششصد نفر به شنیدن کنسرت شتافتند، استقبال شور-انگیز بود، استاندار خوزستان، رئیس دانشگاه چندپشاپور و مقامات محلی در میان حاضران بودند. دانشجویان با علاقه بسیار در پایان کنسرت توماس کریستیان داوید رهبر ارکستر و نوازندگان را در میان گرفتند، و سبدهای گل فراوانی به ارکستر هدیه شد. فردای آنروز ارکستر میهمان مردم آبادان بود. در سالن دانشکده نفت صدها دانشجو، و علاقه‌مندان فراوان موسیقی کلاسیک در آبادان به شنیدن کنسرت آمده بودند. یکی از اعضای ارکستر در بازگشت به تهران گفت: «ما تا کنون در فرصت‌های بسیار، از جمله جشن هنر به اجرای کنسرت پرداخته‌ایم، ولی آنشب در سالن دانشکده نفت، گرمی استقبال دانشجویان، و علاقه و صمیمیت آنان بحدی بود، که ما را دستخوش هیجان کرد، کمتر بیاددارم که زیر فشار احساسات حاضران و محبت آنان بعنوان یک نوازنده، چنین

ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران در فستیوال «رویان» شرکت خواهد جست

تلویزیون ملی ایران در سال ۱۳۴۵ پدید آمده در عمر کوتاه خود، به پیروزیهای بزرگی دست‌یافت. در ۱۳۴۵ تنها ۱۲ ایستگاه فکری در جامعه ایران پیرزاد و نقش هر چه مؤثرتری در بخشیدن آگاهی سیاسی به مردم و وحدت بخشی به اندیشه و عمل قشرهای مختلف ایفا کرد.

در پنج سال گذشته ایجاد شبکه‌های تلفن خودکار در ۳۵ شهرستان آغاز شد. در حال حاضر ساختمان شبکه‌های تلفن خودکار در ۱۴ شهرستان پایان یافته و ۹۰ درصد بقیه طرح نیز اجرا شده است. برای طرح شبکه‌های تلفن خودکار ۶۰۸ میلیون تومان اختصاص داده شده است.

توام با گسترش شبکه‌های تلفن خودکار در سالهای اخیر طرح ایجاد شبکه سراسری ماکروویو برای ارتباط وسیع تلفنی در داخل کشور و همچنین در خارج به موقع اجرا گذاشته شد. هم‌اکنون ۹۰ درصد طرح شبکه سراسری ماکروویو به انجام رسیده است برای اجرای این طرح در برنامه چهارم عمرانی کشور ۲۷۰ میلیون تومان اعتبار تخصیص داده شد.

با بررسی ارتباطات جدید، و به همراه آن توسعه شبکه رادیو تلویزیون و مکرروویو، این قسمت از تحولات در بخش زیر بنایی اقتصاد ایران اکنون نمودار است. از این پیروزیها آسان دریغ نداریم. که هر مرحله آن با کوشش، صرف هزینه‌های سنگین و بالاتر از همه وقت گرانهای ملت ایران بدست آمده است.

کانال که در حال حاضر مورد استفاده ایستگاه اسدآباد است با مراکز لندن، پاریس و نیویورک میتوان تماس برقرار کرد. این ایستگاه مجموعاً ۲۴ کانال دارد. آنتن عظیم ایستگاه ماهواره، سی متر قطر دارد و از ارتفاع ۱۸ متری روی یک پایه چرخدار متحرک قرار گرفته است. این ایستگاه ۹۰ میلیون تومان هزینه برداشته که ۸۷ میلیون تومان صرف تأسیسات فنی و لوازم علمی آن گشته است.

گسترش شبکه رادیویی و تلویزیونی کشور، در دهه اخیر، تحولی چشمگیر داشته است. از سال ۴۱ به این سو، در طول برنامه عمرانی سوم شبکه رادیویی کشور به ۳- فرستنده ۱۰۰ کیلوواتی، یک فرستنده ۳ هزار کیلوواتی و ۱ فرستنده ۳۵۰ کیلوواتی ۸- دستگاه فرستنده ۱۰ کیلوواتی ۳- دستگاه فرستنده ۱۰۰ کیلوواتی، یک فرستنده ۱۰۰- اف به قدرت ۱۰ کیلووات مجهز شد.

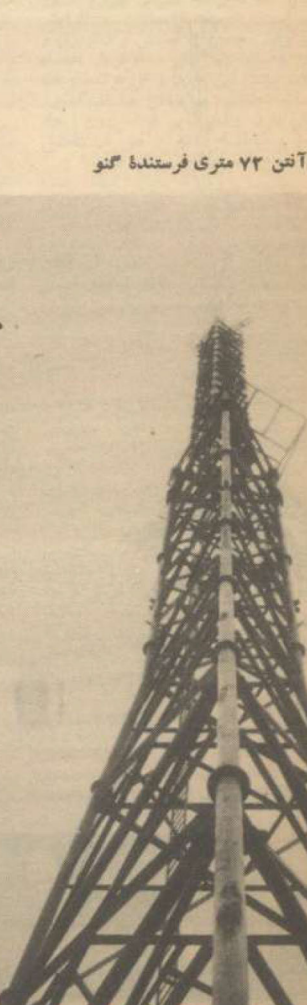
جمع قدرت فرستنده‌های کشور در پایان برنامه سوم عمرانی از ۶۰۰ کیلووات به ۳۵۳۵/۵ کیلووات افزایش یافت. در طول برنامه چهارم عمرانی با تقویت شبکه رادیویی، بویژه در جنوب کشور، قدرت فرستنده‌های رادیویی ایران به ۴۸۳۵/۵ کیلووات بالغ شد. بنابراین نه تنها در سراسر کشور استفاده از رادیو میسر گشت بل صدای ایران در کشورهای همسایه، سواحل دیگر خلیج فارس، و شمال افریقا شنیده میشود.

همیای گسترش شبکه رادیویی، شبکه تلویزیونی نیز پس از آن که سازمان

هواشناسی ایران با مطالعه عکس‌هایی که اقامت مصنوعی هواشناسی، به هنگام عبور از آسمان ایران مخابره میکند، در جریان تغییرات جوی قرار میگیرند. این دستگاه علاوه بر آتری که بر پیش‌بینی وضع جوی در ایران دارد، سلامت پروازهای داخلی در کشور نیز کمک میکند. سومین گیرنده از نوع خود در جهان است و در این منطقه از جهان، ایران تنها کشوری است که به آن مجهز گشته. در این چشم‌انداز کلی از تحولات اخیر ارتباطاتی در ایران هنوز نمودهای دیگری وجود دارد که بدانها اشاره نکردیم. کفایت که به یاد آوریم حفظ امنیت این راهها خود چه ساله و مسولیت عمده‌ای است، کفایت به یادآوریم که ایستگاههای مختلف راه و خدمات بندری خود متضمن صرف چه هزینه‌ای است و این میراث بزرگی است برای نسل امروز و نسل فردا.

۴- مخابرات و وسایل ارتباط جمعی گسترش شبکه رادیو-تلویزیون ملی ایران، طرح ماکروویو، و تأسیس ایستگاه زمینی ارتباط با ماهواره در اسدآباد همدان، از ویژگی‌های عمده تحولات در زمینه گسترش سیستم مخابراتی و وسایل ارتباط جمعی است. ایستگاه مخابراتی اسدآباد دارای ۸ گیرنده است که دو تای آن تلویزیون و یکی مخصوص بخش برنامه‌های تلویزیونی است. ۵- گیرنده دیگر به تلفن، تلگراف و تلکسی اختصاص دارد. به کمک این ایستگاه از طریق ۱۹

آنتن ۷۲ متری فرستنده گنو





منوچهر آتشی

گپ و گفتی با منوچهر نیستانی

آتشی: جناب نیستانی، با آنکه ما با هم خیلی دمیخور بوده‌ایم. خیلی پرسه‌زدنهای شاعرانه داشته‌ایم. باوجود این من از این سکوت و مردم‌گریزی تو سر در نیاورده‌ام. البته انزوای توئی‌لاک خود بودن خصوصیتی است که بسیاری از شاعران آن را خوش دارند و در هر حال - شاعران را نرنذا - اما اگر این گوشه‌گیری به غیبت شعر هم بینجامد قبولش دشوار است. با آنکه می‌دانم از شعر گفتن فارغ نبوده‌ای، و شعرهای فراوانی هم داری، اما چرا تا حالا - بعد از «خراب» که سیزده چهارده سال از چاپش می‌گذرد، کتابی چاپ نکرده‌ای ثانیاً چرا خود را در معرض قضاوت - یا برکرسی قضاوت - قرار نمی‌دهی، آیا در این حکمتی است؟

واما سوال یعنی - شعر امروز ما - البته چهره‌های متعددی دارد - اما کلا به گمان من از نظر زمانی و از نظر شکل بیرونی و ذهنی شعر، شعر ما دو مرحله با ویژگیهای مختلف را گذرانده تا به امروز رسیده. یکی از نیما تا سالهای چهل و چهل‌دو که در سلطه همان چهره‌های مشخص است - امید، شاملو، فروغ، خودت، رؤیا و... و... یا شعری که زبانی سالم و وابسته به بدعت ریشه در سنت نیما دارد و محتوای اجتماعی - عاطفی... مرحله دیگر، اگر نه زیر سلطه، مغلوب هاپیوها و حرکت‌های درمت و نادرست، و هجوم نوعی مدرنیسم است. حتماً در جریان آن بوده‌ای، امیدت به کدام مرحله است، آیا آنطور که بعضی‌ها ادعا می‌کنند: نیما کهنه شده و شعر ما نیاز به دگرگونی خاصی - بر کنار از شیوه متداول، دارد؟

آیا تو هم - چون جناب شاملو - امیدواری که همچنانکه از آشفته بازار دادا و سایر عصیانهای ادبی‌فرانسه، شاعران بزرگی چون -الوار، مالارمه، آراگون و آپولینر پیدا شدند، جنبش‌ها و موجهای تازه شعر ما نیز خالق شگفتیهای باشند...

در مورد غزل‌هایت هم چیزی بگو، چون تو به افراط به این قالب روی می‌آوری، و غزل خوب می‌گویی، اما آیا می‌توان باطمینان همچنان این قالب را رایج نگه داشت؟

نیستانی: از آن روزها گفتم، از روزهای دور، و از پرسه‌زدن‌ها مان - با تردیدی اندک -

و یا نه بی هیچ تردیدی - بگویم یادش بخیر! هرچه بود گرفتاری‌ها مان کستر بود، و یا از نوعی دیگر، و «ان مرغ طرب، که نام او بود شیاب» نه در اسارت ما، که با ما - در همان مسیر گویا - در پرواز، و مهیتر از همه، فاصله‌ی ما تا آخر خط، خیلی بیشتر از حالا بود، شاید نزدیک به بیست منزل.

بگذریم. از «سکوت و مردم‌گریزی» من گفته بودی.

در همان سالها که ذکر خیرش بود، من زیاد چاپ می‌کردم. دوتا کتابچه یکی سال ۳۴ و یکی دیگر هم پشت بندش سال ۳۷ با پول خودم و باچه زحمتی چاپ زدم، و هر هفته هم باطیلی، به مقتضای احوال آن روزهای خودم، و آن روزهای روزگار، در مجله‌ها می‌پراکندم. و مقادیری هم توی کتابچه‌های دستنویس در خانه می‌ماند و پساد می‌کرد. بطوریکه بعضی از بچه‌ها مرا بغاظر این پرکاریم ملامت می‌کردند. و بیش از همه «بریری» که یادش بخیر، در هر کجا که هست.

و اما امروز، والله خودم هم خیلی دنیال جوابی برای این سوال بوده‌ام. بسیار، و بارها، و جواب آخر این که: «این «خصوصیت» یا در فطرت من است، و یا اگر نیست «عادت» بوده که فقط در «طبیعت» من نشسته، و جا خوش کرده.

شاید هم گذشت سالهاست که به من آموخت که بیشتر گوش کنم و کمتر بگویم. و تمرین گوش کردن مبالغه بسیاری از وقت مرا می‌گیرد. شاید هم نتیجه‌ی کم‌کردن نقد نیروی جوانی باشد.

و یا - شاید - بیماری. بیماری جسم و بدنیاال آن روح. که به تاریکی می‌گریزاندم. یا: تنبلی صمیمه تباری ما خاندان... یا شاید بی نظمی و بی انضباطی - که بیخود از آن، در مدرسه نمره‌های ۱۷ - ۱۸ گرفته‌ام - و این از عوارض تربیت بد است حتماً. درخانه. و این می‌آزاردم، جیب‌هام شلوع است و آنباشته از کاغذها و یادداشت‌ها و نمره تلفن‌ها، و اتاقم بهم ریخته، و کیفم آنبائی از آشفته‌گی‌ها، و کتابهام، و کتابم و کتابخانه‌ام... و بیش از همه ذهنم. و اینها رنجم می‌دهد. نمونه‌اش: شعری داشتم تازه، که می‌خواستم بتو بدم، هرچه دنیالش گشتم ندیدمش و این هم، از بی نظمی من بود، و هم از شتاب تو.

راستی، تا بهار چقدر مانده؟

و دلیل دیگر: این «انزوا» که امیدوارم «شکو‌روار» نباشد. چرا که در بیرون آفتابی نیست - همین است که در بیرون آفتابی نیست. پس در تاریکی سرگردان بودن، و سر به دیوار کوبیدن، چرا؟ و برای چه؟ در اتاق روشن خود می‌نشینی و با بچه‌ها حرف می‌زنی، بهتر نیست؟

گفتی «مردم‌گریز» سعی می‌کنم که نباشم. یعنی مردم‌گریز نباشم. و شاید این سوال بدلیل حاکمیتی بی تردید روحیه تبلیغات، و تبلیغاتی‌گری باشد بر عصر و زمانه، که من از آن بدور مانده‌ام، نه بوسی خودم. بلکه به فرمان فطرت، و من و سالم.

چرا نمی‌خواهم در «معرض قضاوت» باشم. می‌خواهم، و اگر نیستم بیشتر بدلیل وجود همان عوامل است که گفتم، و تازه من از مردم و از قضاوتشان بر کنار نمانده‌ام یعنی نمیتوانم بمانم - چرا که - خودت می‌دانی که - من معلم هستم و یک «معلم» همیشه در انتظار، و در معرض قضاوت است، خودش را هم بکشد نمی‌تواند «تنها و منزوی» باشد، حتی اگر «تنهایی و انزوایی» از آن نوع - که تو می‌گویی دلخواه خیلی از شاعران است.

و من با «حقوقی» - که با من یکجا کار می‌کند - همیشه بر سر این دردها و مسائل گفتگو داریم.

اما ابراز نگرانی کرده بودی که نکند که این «غیبت» من - که غیبتی هم نیست بخیال خودم - نکند که به غیبت شعرم بینجامد، گیرم که بینجامد. عیبی نیست، چرا که با مال مال خواهد انجامید. و گاهی بیشتر فعل و انفعالات ناگوار روحی من - و حتی جسمی‌ام - زایدیة همین توهم است.

و من، چقدر از این «من» گفتن‌ها - از خود گفتن‌ها - اگره و ایسا دارم و بیشتر گریزم از برخورد‌های آن چنانی، بیشتر بهمین دلیل است، و می‌بینم که این بار باین بلا گرفتار آمده‌ام.

بهرحال من شعرهام را - هر وقت که شعری باشد در مجله‌ها چاپ می‌کنم، لایذ ندیده‌ای - ولی کمتر می‌خوانم - مقداریشان را هم کتاب کرده‌ام که چند وقت دیگر در می‌آید؛ و اسمش را هم گذاشتم: «دیروز، خط فاصله» خیلی از بچه‌ها را دیدم که برای من دل می‌سوزانند که به تو «ظلم» شده، آنطور که باید بت توجه نشده، و از این حرفها.

و این حرفها برای من دردناک، و گاهی ساده لوحانه است. انگار در «تقسیم غنایم» دیر رسیده‌ام.

واقعیت اینست که حضرات مثل شک کوچولو، از ساقه ترد لوییایی که تا آسمانها قد کشیده - یعنی همین شهرت‌های دو روزه مجله‌ای - بالا می‌روند بسوای دیدن خانه غول و آن کنج‌ها و دنیاهای آسمانی که در قصه خوانده‌ایم - و وقتی که از بالا نگاه می‌کنند ما را در زمین سیا نمی‌بینند، یا بی نهایت کوچک و توسی‌خورده - و بخیال خودشان «مظلوم» می‌بینند. بین منوچهر جان! شعر باید برای خود با انصاف آدمیزاد - اگر نه تسلی‌بخش، دست کم رضایت‌بخش باشد. اگر بود چه بهتر، غنیمتی است، و اگر نه، غبن این از این.

و اما سوال بعدی

۲- در اصالت و حقانیت اولی‌ها شک نیست، و این اعتقاد من شاید بیشتر بدلیل آن باشد که می‌شناسمشان، باشان زندگی کرده‌ام و یا از شعرها - شان شعرهای آن روزهاشان - خاطره لذتی از دسترس بدور مانده، در ذهن دارم.

و دومی‌ها اگر در میان آنها اشخاصی سالم و صالح پیدا شود - و من گشتم‌ام و بسیار کم دیدم - مسلماً به جایی خواهد رسید، و در این حرفی نیست بخصوص که - خودت گفتی - شاملو چنین اعتقادی دارد، و رای شاملو البته صاحب‌است و من در بست باو، و شعر و نظرش اعتقاد دارم.

ببین، من «نیوع» در شعر فارسی را منهای تجربه، مکاشفه، و بقول فضلا «مطالعه» همه‌جانبه و بخصوص شناخت جمیع جوانب شعر و تاریخ شعر و امکانات زبان فارسی و گذشته و حال آن، منهای همه اینها - و خیلی چیزهای دیگر، افسانه می‌بینم.

ذهن، «تعریف ساز» و «بی‌تردیده»، می‌خواهد اسب به میدان ادب جهانیدن، و یک انسان که سیال است و شاعر که سیال‌ترین سیاله‌ها، چگونه می‌تواند به شکی که در دقایق بعدی - چون مه، اعتقاد اکنون او را لغزنده، بسی ثبات و گاه معو می‌کند تعریف، و آنهم تعریف علمی امروزی بدست‌دهد؟ این، دل و جرات می‌خواهد، شاید من ندارم - و باین که این بار به تکلیف تو «خطر» کردم.

بنابراین مساله پیشنهاد، یا اعتقاد می‌ماند. یا برای همیشه، و یا برای بعد و در مورد غزل‌هایم. یا تشکر از نظر تو، آنها را غزل به معنی متداول آن نمی‌دانم بلکه اینها شباهتی ظاهری با غزل دارند، با سعی در جدایی از سانی‌مانتالیسم، تکرار، اسارت و انقیاد موسیقی ایرانی، و بی‌وزنی، و پرگویی.

(تنظیم اینها با خودت)

منوچهر نیستانی

لولی و شی مغنوم باشعری که: معجونی است از کلاسیسیسم، مدرنیسم و فولکلور



نیستانی زرمه‌گر غمگنی‌ها و غمگساریهای روشنفکرانه، روشنفکری است مینوت و نومیدوار - نه نومید - که الف‌های باز و بزرگ - و احیاناً روشن - را با رنج گوشه میخانه، یا کشادگی پنجره - ای که در قاب آن طرح لبخندی به‌شاعه نیلوفری آویخته، معامله کرده است.

نیستانی شاعر دهه شکفتگی شعر معاصر است. یعنی بلوغ شعری او در فاصله سالهای (۳۰-۴۰) بوده و از سرچشمه پر احساس ویژه و پر هیاموی آن دهه - سیراب گشته است. دهه‌ای که متن عاطفی گسترده و پر شیب و فرازش، بر هر چیز خم شده بود و صداها و شعرها به هم می‌مانست.

ویژگی زبان و کلام

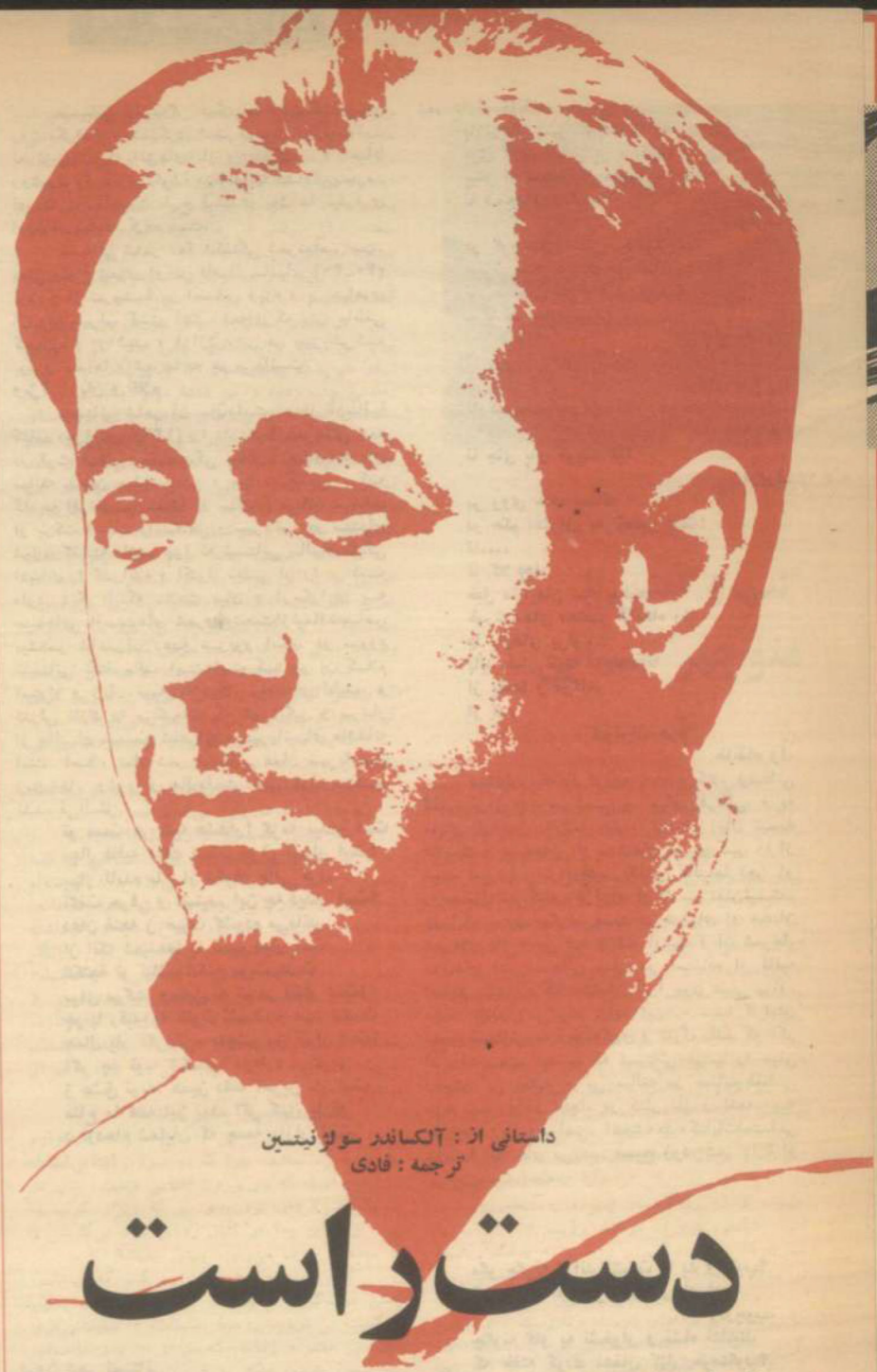
نیستانی شاعر آن سالهاست، و از آن سالها کتاب «خراب» (۱۳۳۷) را دارد. با شعرهایی همه در قوت کلام و سنجیدگی بیان - بدون ذره‌ای مباله - این حیثیت ادبی و مهارت کلامی - که گاه به افراط بر سلیقه او سنگینی می‌کند - شاید از برکت ادبیات دانشگاهی و سیروغور در سنتهای شعری گذشته باشد. چرا که نیستانی سالهای طلبگی ادبیات را گذرانده و اکنون معلمی آن را بر ذمه دارد. دیگر اینکه سلامت بیان و ارجمندی به جنبه‌های از سنت‌های شعری به‌تبعیت از نیما اختصاص بیشتر شاعران دهه مزبور است. در مورد نیستانی نکته جالب اینست که در آن کلام استوار و زبان نیمه کلاسیک، زرمه‌های لطیف، و تغزلی نازک را می‌گنجاند که شورانگیز و سرشار از حالت‌های صمیمی شاعرانه و مهربانیهای عاشقانه است. اصلاً تمام شعر نیستانی همان مهربانیها، زرمه‌ها و شور و حال‌هاست. این غزل منتشر نشده فی‌المثل.

تو مست هر شبه هشدار! گزمه بیدار است مجال قافیه تنگ است، حرف بسیار است! بهار نامده باغ از شکوفه خالی کرد، تکفت حرفی و نشنید، این چه دیدار است؟ دهان غنچه ز حیرت گشوده می‌ماند. از آنکه شعیدهاها بی نسیم عیار است. شکنجه تو نباشد شکنج مویت هست برای مرگت، وسایل نه کم در انبار است! چو با رقیب به خلوت نشست و عهد شکست جمال یار اگر گل، به چشم من خوار است! اگر چه توبه شکستم، دوباره می‌گویم ز عشق توبه! همین دفعه آخرین بار است متاع ما همه این بود، اگر کین یا تو درازدم شمایان که جمعه بازار است.

شعر تازه «خاقانه» را بخوانید
بازارهای شهر کوچک ما را
بوی کلاب قمصر پر می‌کرد،
پیش از تسلط گل ماهوتی.
تا شمع‌های رنگی،
فانوس‌ها،
در کوچه‌های خالی، خاموش‌اند.
حیرت میاد مردمک بی گناه را
تا نعره‌های سرخ قرق می‌کنند
- تا نعره‌های ممتد -
هر چار راه را،
تا باغبان، کلون بست،
درهای باغ را،
تا کشت سنگباران،
هر چلچراغ را
تا جای پای کوچک تو،
در بر
بر روی خاک نمناک
در حکم اعتراف به تقصیر است؛
تا...
تا کلاغ‌ها،
خیل مشایعان سیه پوشند
خورشیده‌های مختصر شاهگاه را؛
با بال‌های برقی،
باید غبار کینه برویند
از پله‌ها و درگاه،
از در،
کیوتران حرم
خاقانه را،
همانطور که در توجیه زبان و کلام نیستانی
گفتم، برای او، مدرنیسم به معنای افراطی، و به
معنای گرایش به شعر ناب، نیست؛ زبان نیمه
کلاسیک و جنبه‌هایی از سنت‌های شعری کهن را از
دست نمی‌نهد، برای شعر گفتن، قالب‌ها ذهن او
را مشغول نمی‌کنند، غزل‌های او از سر تقن نیست -
چونانکه برای دیگران هست - غزل‌های او همان
شعرهای باز و بی قید و بند اوست و آن شعرها،
غزل‌های او. نیستانی چنان در استفاده از قافیه
اصرار می‌ورزد که منتقدان آنرا چون عیبی بر او،
مکرر یادآور می‌شوند شاید این به سبب گرایش
شدید نیستانی به زرمه‌گری و تغزل باشد که ذکر
آن رفت. مهم اینست که نیستانی غزل‌ها را خیلی
راحت، بی تمقید و بی مباله در منابع لفظی
می‌نویسد، و در آن‌ها، در کنار ناز و نغمه، به
صراحت و بی‌وسواسی، اندیشه‌ها و کنایات اجتماعی
خود را نیز جای می‌دهد؛ مسیح زرده، شعر تازه او
از این دست است.

**مگو چگونه تواند نشست با بد و خوب؟
که مشتش آهن سرد است و پای او
[از چوب.
چگونه گاو به نشخوار و نشاء نشیند
که خفته کودک دهقان کنار خرمنکوب؟
هنوز چشم وی از خواب ظهر سنگین است
که زاغ خوشخبر آید که:
«وای بر مغلوب!»**

**چو کاه زرمه‌گر جسم‌ها، که در رقص‌اند
به کهربای تگاهی ز هفتمین اشکوب
بیارو - بیش بیار - ابر عابر
[از بردشت
به داغ کهنه آله‌های سرخ جنوب
چو ماهتاب برآید ز پشت خرمن‌ها،
مسیح زرده، دگرپاره می‌شود مصلوب
چگونه دل، به طلوعی دوباره خوش تکم؟
که گرگ و میش به یک‌بره می‌رسندغروب..**



داستانی از: آلکساندر سولژنیسین
ترجمه: فادی

دست راست

آن سال زمستان، وقتی به بیمارستان تاشکند رسیدم یک پیام لب گسور بود، خوشبختانه آنها توانستند پای دیگرم را نجات بدهند. یک ماه گذشت. بعد ماه دیگر و بعد ماه دیگر بهار تاشکند به پایان میرسد و تابستان آغاز می‌گردد. همه چیز سبز و زیبا و نمناک بود و من برای اولین بار با پاهای بیمار و ناتوان خویش از بیمارستان خارج میشدم و به گردش میرفتم. هنوز جرات نداشتم تصور کنم که بهتر شده‌ام. فقط در اعماق رؤیاهای تاریک خویش، جرئت میکردم تعداد ماههایی را که برای باقی‌مانده بود بشمارم. به سنگینی پاهایم را روی ششها یا اسفالت خیابان‌بندی باغ بیمارستان می‌کشیدم. اینجا این بود که زودتر سلامت خود را باز یابند، اما

برای من هیچ آرزویی وجود نداشت و دلیلی نمیدیدم که چنین هدفی داشته باشم. در آن موقع سی و پنج سال داشتم و در این دنیای بزرگ، حتی گریه‌ای هم نداشتم که دوستم بدارد. حتی شناسنامه وسایل اوراق شناسنامه را نیز برام نفرستاده بودند و اگر هم بیهود می‌یافتم می‌بایست این باغ زیبا و سرسبز را ترک کنم و به بیابانی که محکوم بودم همیشه به حال تبعید در آن بسر برم برگردم. در این بیابان مدت‌ها هم که امید به زنده ماندن نبود می‌بایست هرپانزده روز یک بار به پلیس سربرده بودم. حتی در آن ایامی که به اقامت خود در بیمارستان ادامه میدادم. در آن روزها تنها دلخوشیم اندیشیدن به سالیانی بود که پشت سر گذاشته بودم. از آن روزها خاطرات خوشی داشتم و بیشتر از همه اینکه اکنون خوب باین حقیقت پی برده بودم که چه چیزهای کوچک و بظاهر بی‌اهمیتی کافی است که آدم را متوجه ارزش زندگی بکند. مثلا همین راه رفتن لنگان، یا همین تنفس هوای تازه و یا یک قطعه سیب زمینی که آدم در بشقاب سوپ خود می‌یابد. و بدین ترتیب با وجود همه دردهائی که از آن رنج می‌بردیم، بهار آن سال، زیباترین بهار عمرم بود.

همه چیز برام تازه و جالب می‌نمود: مثل همین بستنی‌فروش دوره‌گرد یا چرخ کوچکش. یا ماشینهای بزرگی که خیابانها را آب‌پاشی میکردند، یا زن سبزی‌فروش و یا کره‌اسی که بیرون می‌گریخت تا علفهای سرسبز بهاری را امتحان کند. هر روز اندکی دورتر میرفتم. عمارت بیمارستان آجری بود و با باغ بزرگ اطرافش در اواخر قرن گذشته ساخته شده بود. در انتهای چند خیابان کوتاه که همه به خیابانهای عرض می‌پیوست و به در ورودی بیمارستان منتهی میشد یک مجسمه بزرگ سنگی استالین با لیختن و سیبل میدرخشید. و بعد از آن، به فاصله‌های یکنواخت و مرتب مجسمه‌های نیم تنه کوچکی تا جلوی بیمارستان قرار داشت.

اندکی دورتر یک مغازه لوازم التحریرفروشی و یک چاپخانه به چشم می‌خورد. در آنها دیوارها بلند بود و بیماران حق نداشتند از آن حد فراتر روند. در پشت این دیوار بلند گورستان بزرگ شهر قرار داشت و روزی دوسه بار آهنگهای عزا در فضا می‌پیچید و به گوشمان می‌خورد. این آهنگها همیشه حالتی غم‌انگیز داشت. اول برای لفظه‌ای کوتاه ارکستر بصدا درمی‌آمد و بعد بدنبال سکوتی ممتد، جز صدای یکنواخت طبلها که ظاهر آه‌های بهریم آن‌قدر بر میداشتند صدائی بگوش نمی‌رسید. اما این آهنگهای شوم، تأثیری در وضع کسانی که در باغ گردش میکردند نداشت. آنها که حالشان خوب بود لفظه‌ای سرشان را بر میگردداند و بعد برای خود ادامه میدادند. بیماران مدت بیشتری توقف میکردند و عده‌ای نیز که در اطاق بیمارستان بودند از پنجره‌ها به بیرون خم میشدند.

هرچه بیشتر احساس میکردم که بیماری از وجود ما پس می‌کشد غمگین‌تر میشدم. از اینکه بزودی مجبور بودم این محل را ترک کنم تأسفی بمن دست میداد. در انتهای باغ، در عمق یک سرایشی تند چشمه شور آب معدنی می‌جوشید. درختهای بلوط کهنسال و تنومند بر باغ سایه می‌افکند و در وسط یک آب‌نمای بزرگ، از هشت فواره آبی که بصورت گردی تفره‌ای درآمده بود به هوا برمی‌خاست. و از همه دلپذیرتر چمن زیبا و سرسبزی که همه‌جا را پوشانده بود. چیزی که من در دوران تبعیدم بکلی وجود آن را از یاد برده بودم. در تبعیدگاه ما هرگز جز علف چیزی نمی‌روید که آن را هم می‌بایست بسوزانیم. ساعتها روی چمن دراز می‌کشیدم و به آسمان

زیبای آبی چشم میدوختم. تنها نبودم. دانشجویان پزشکی دختر و پسر، مدام در آمدورفت بودند. قدم می‌زدند. می‌ایستادند و روی کتابهای قطور خم می‌شدند. عده‌ای دیگر، که ورزشکارتر بودند، با قدسبای شناور و محکم بطرف استخر میرفتند و کیفبائی را که لوازم شنا در آن بود تکان میدادند. شبها دختران دانشجو، دورم جمع میشدند. اینطرف و آنطرف میرفتند و گاهی میان انبوه درختان گم میشدند. چقدر من بحال دوستان از دست رفته‌ام تأسف می‌خوردم. آنهایی که در جیبهای جنگ گلوله خورده بودند، یا در برف و یخ‌بندان منجمد شده بودند یا در اردوگاههای مرگ تازیها اثری از خود بجا نگذاشته بودند. تأسف می‌خوردم که چرا آنها نیستند و چرا این دخترها نمیتوانند از آن‌ها باشند و یا تأسف از اینکه چرا نمیتوانم سرگذشت غم‌انگیز خودم را برای آنها تعریف کنم. هرروز انبوهی از زنان در بیمارستان گرد می‌آمدند. زنان جوانی که تازه دکتر شده بودند. زنان پرستار، تکنیسین‌ها، زنهایی که در قسمت اداری بیمارستان کار میکردند. زنهایی که اطفاقها را تمیز میکردند و زنهایی که برای ملاقات بیماران آمده بودند. با لباسهای سفید یا رنگی، گشاد یا چسبان و عده‌ای که مطابق مد آن زمان، چترهای ظریف و رنگین آفتابی با دسته‌های خیزران بلند بدست داشتند... و بعد بهمین سرعت که آمده بودند و محیط بیمارستان را گرم و شلوغ کرده بودند، ناگهان غیبشان میزد و فقط رؤیا و خاطره‌ای از خود باقی می‌گذاشتند. و من چقدر دلم میخواست از آنها آشنا میشدم. اما هیچیک از آنها کوچکترین توجهی بمن نمی‌کردند.

حق داشتند. حال و قیافه‌ای نداشتم که توجه کسی را جلب کند خاطرات تلخ سالهای گذشته اثرات نامطلوبی بر چهره‌ام بجای گذاشته بود. چینه‌های عمیق صورتم را پوشانده بود. پوستم بد رنگ و فرسوده بنظر میرسید. زهر آرام بیماری همراه با زهرهای دیگری که پزشکان در جسم ریخته بودند تا بیماریم را برطرف کنند، آخرین آثار طراوت و حیات را از چهره‌ام زوده بود. برای آنکه خودم را از ضربه‌هایی که هر لحظه ممکن بود بر پشتم فرود آید حفظ کنم همیشه قوز میکردم و بهمین جهت اکنون پشتم دوتا شده بود. لباسی که در بیمارستان بمن داده بودند و شباعت زیادی به لباس دیوانگان داشت برام تنگ و کوتاه بود. شلوار آن بزحمت پشت را می‌پوشاند و تا بالای قوزک پایم میرسید. کالسهای بدریخت و گشادی که بپا داشتم نمیتوانست پاهای من به‌راستی را پنهان کند و یقین داشتم که اگر سیراغ زشت‌ترین زنهای پر دم حاضر به مصاحبت با من نخواهد شد، خوشبختانه خودم نمیتوانستم خودم را بیینت ولی چشمانم نمیتوانستند با همان حرص و اشتیاق دیگران، زیباییهای باغ را تماشا و تحسین کنند.

یک روز عصر در نزدیکی در بزرگ بیمارستان ایستاده بودم. مردم در آمدو رفت بودند. چترهای رنگین در هوا میرقصیدند. روسری‌های رنگارنگ، لباسهای قشنگ و کفشهای برای. مرد کوتاه‌قدی که قیافه گداها را داشت به‌ترنده‌های آفتنی باغ تکیه داده بود و لایتنقطع به‌اشخاصی که از مقابلش می‌گذشتند التماس میکرد: «رفقا... رفقا...» اما هیچکس توجهی باو نمی‌کرد. همه غمناک و گرفتاریهای خودشان را داشتند. من باو نزدیک شدم و گفتم:

— پدر جان، چه دردی داری؟
مرد شگمی بزرگ و برآمده داشت. برآمده‌تر از شکم یک زن آبدستن. آنقدر بزرگ که در شلوارش جاگرفته و تقریبا روی کمر بندش فرو افتاده بود. پوتین‌های بزرگ و کثیفی بپا داشت و باوجود گرمای تابستان، پالتوی گشاد و بلندپشمی فرسوده‌ای روی شانه‌ها انداخته بود. بر سرش کلاه

امتداد این مجسمه‌ها.

اما بخوبی پیدا بود که مرد قدرت راه رفتن ندارد و بکلی توانائی خود را از دست داده است. آنوقت باو گفتم:

— بسیار خوب پدر. بیا، من دنبالت می‌آیم. این بسته‌ای را هم که داری بمن بده.

بسته‌اش را بمن داد. بعد تمام وزن بدنش را روی من انداخت و پاهایش را به‌دنبال من روی اسفالت خیابان کشید. و بدینگونه مثل دو گدای ولگرد در خیابانهای که دوطرفش درختهای بلند سایه افکنده بود براه افتادیم و من در عالم خیال چنین پنداشتم که بازو به بازوی زیباترین دختران تاشکند قدم می‌زنم.

از مقابل همه مجسمه‌های سنگی گذشتیم. در انتهای راه یک نیمکت قرار داشت. مرد خواهش کرد بنشینیم. من هم خسته شده بودم. این وزن بیش از حد تحمل من بود. نشستیم. استخر بخوبی پیدا بود. از لحظه حرکت شروع به حرف زدن کرده بود و اکنون نیز بعد از چند لحظه استراحت به حرف ادامه میداد. در ابتدا قرار شده بود او تا منطقه اورال برود و در آنجا خودش را به مقامات دولتی معرفی کند. اما بدبختی از همانجا آغاز شده بود. در «تاشانتسا» (که یادم می‌آید و در آنجا کانالی می‌ساختند) بیمار شده بود. در «اوگرانک» او را یک ماه در بیمارستان بستری کرده بودند و آب‌پاها و شکمش را کشیده بودند. بعد از آن حس کرده بود که حالش بدتر شده است. آنوقت از بیمارستان مرخصش کردند. بعد با قطار خودش را به «کارژنو» و سپس به «اورستوآووسکا» رسانده بود. او را در بیمارستان قبول نکرده بودند و گفته بودند که باید به اورال برود و خودش را به مقامات دولتی معرفی کند. اما او دیگر رمقی در تن نداشت که بتواند این راه طولانی را طی کند. بعلاوه پولش هم کفاف خریدن بلیت قطار را نمیداد. سرانجام در تاشکند، بعد از دو روز تقاضا و التماس توانسته بود اجازه دخول به بیمارستان را بگیرد.

من از او پرسیدم که برای چه راهش را کج کرده و سراز جنوب درآورده است. طبق گواهی‌های پزشکی که در دست داشت بسیار عجیب و پیچیده بنظر میرسید. من تا آنوقت با بیماران زیادی روبرو شده بودم اما هیچکدام را مثل او مایوس ندیده بودم. او برآستی هرنوع امید و علاقه به زندگی را از دست داده بود. دهانش همیشه نیمه‌باز بود و حرفهایش را بزحمت میشد شنید. مثل اینکه چشمانش را پرده‌ای فروپوشانده بود. خیلی پیر نبود. حتی یک موی خاکستری نداشت. رنج و بیماری او را چنین فرسوده و ناتوان ساخته بود.

گردنش بصورتی پاورنگردنی پارک بود. مثل گردن یک مرغ. عجیب بود که چنین گردنی میتواند وزن سر را تحمل کند. شاید بهمین جهت نیز وقتی نشستیم سرش روی سینه فرو افتاد. من نگاهم را به فواره‌ای دوخته بودم که آبی چون گرد نقره به آسمان می‌پاشید. اندکی آنطرفتر دو دختر جوان قدم می‌زدند. چقدر دوستشان داشتم. مرد آه عمیق کشید. سرش به یک طرف کج شد. پلکهای سنگین و خاکستری‌اش را بلند کرد و باچشمان بی‌فروغش بمن نگریست.

— رفیق! یک سیگار نداری بمن بدهی؟
با عصبانیت گفتم:
— دیوانه شده‌ای، فکر نمیکنی با این حالی که تو داری اگر سیگار نکشی برایت بهتر باشد؟ یک کمی به حال خودت فکر کن. یک سیگار! من یک ماه پیش بزحمت سیگار را ترک کرده‌ام.

چند لحظه ساکت ماند. بعد مثل سگی خسته مجدداً پلکهای سنگین خود را بلند کرد و با چشمان زردش بمن خیره شد و گفت:

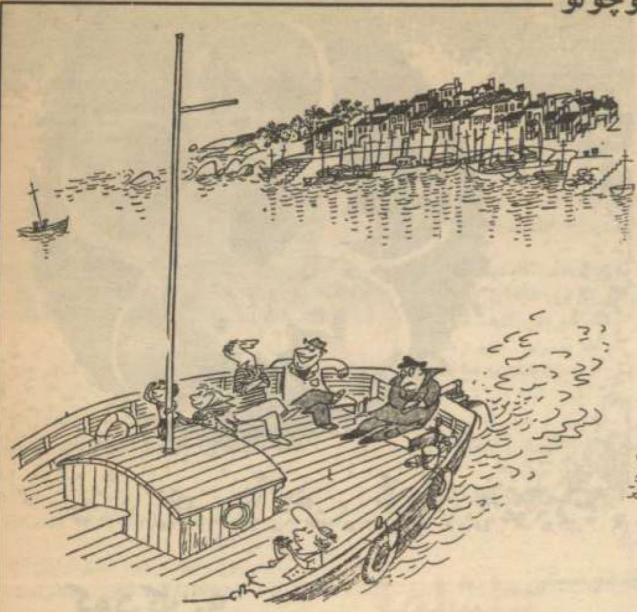
— پس لااقل اگر داری سه روبل بمن بده. بفکر فرورفتم. آیا میتوانستم چنین پولی باو



کاسکت کهنه‌ای دیده میشد. در مقابل سؤال من دستش را بلند کرد. قطعه کاغذ نمناک و چروکیده‌ای را که در دست داشت گرفتم. این تقاضائی بود که با خطی بد برای پذیرفته شدن در بیمارستان نوشته شده بود و در ذیل آن دو خط دیگر نیز نوشته بودند. یکی با جوهر آبی و دیگری با جوهر قرمز. با جوهر آبی دلایل عدم پذیرش او به بیمارستان نوشته شده بود و با جوهر قرمز به بیمارستان دستور داده شده بود که او را بپذیرند و بستری کنند. تاریخ نوشته آبی شب قبل بود و تاریخ نوشته قرمز همان روز. با صدائی بلند، مثل اینکه با آدم گری حرف می‌زنم، گفتم:
— شما باید به قسمت پذیرش بیماران مراجعه کنید. نگاه کنید آنجاست. در ساختمان اولی. در

جزیره آمبرن

اثر گوسینی کاریکاتورها از سامپه



این که خستمن.
جزیره آمبرن جلمون بود،
هنوز دور بود و چه خوشگله تماشای
موجا با اون کف سفیدشون، اما آقا
آقای لانترو زرد زیر خنده، به
بابا گفت:
- شما از مرضی دریا می-
ترسین!
بابا گفت:
- مرضی دریا؟ شوخی می‌کنین.
من طاقت ملوانا رو دارم. شرط می-
بندم که شما زودتر از من مرضی دریا
می‌گیرین لانترو.
من پرسیدم:
- ماما، مرضی دریا چیه؟
حرفو نشنید چون دستاشو گذاشته
بود رو گوشاش، لابد واسه خاطر یاد.
آقای لانترو به بابا گفت:
- ماما این که یخورده رنگتون
پریده، به کاسه گنده چربی ولرم
گوسفند حالتونو خوب می‌کنه.
بابا گفت:
- آره، با صدف و شکلات داغ
بدتمی‌شه.
جزیره آمبرن حالا دیگه خیلی
نزدیک شده بود. آقای لانترو به بابا
گفت:
- نزدیکه پیاده شیم، چطور
فوری، پیش از پیاده شدن یه تیکه گوشت
سرد یا ساندویچ بخورین؟
بابا گفت:
- حتما، هوای وسیع و صاف،
آدمو گشته می‌کنه!
بابا زنبیل پیک نیک رو برداشت
و بعدش برگشت طرف صاحب قایق
و بهش گفت:
- پیش از پهلو گرفتن یه
ساندویچ می‌خورین؟
اما به جزیره آمبرن نرسیدیم
چون وقتی صاحب قایق ساندویچو
دید، حالش بدجوری بهم خورد،
مرض دریا گرفت و مجبور شد هرچی
زودتر برگردد به بندر.

خورد خیط شد، چون خیلی کوچولو
بود. اسمش «لاژان» بود و یه کله گنده
قرمز داشت با یه کلاه بره رو کلهش و
اونیفورم و یه عالمه پراق طلائی نداشت
که وقتی برگشتیم مدرسه برای بچه‌ها
تعریف کنم، اما عیبی نداره، باین
حال تعریف می‌کنم، مگه چطو می‌شه؟
آقای لانترو گفت:
- خوب ناخدا، همه چی آماده‌ه؟
صاحب قایق پرسید:
- توریستا، سی‌ریس جزیره
آمبرن؟ و بعدش ما رفتیم بالا رو قایقش.
آقای لانترو سر پا و ایستاد داد زد:
لنگرها بالا! بادبانها پرافراشته!
به پیش!
بابا گفت:
- این جور ی تون تون نخورین،
میندازینمون تو آب!
مامان گفت:
- آره، احتیاطا کنین آقای لانترو،
و بعدش یه خنده کوچکی کرد و دستمو
سفت فشار داد و بهم گفت که نترسم.
ولی من همونجوری که بعداً تو مدرسه
تعریف می‌کنم، هیچ وقت نمی‌ترسم.
آقای لانترو به ماما گفت:
- ترسین خانوم عزیز، من یه
ملوان قدیمی‌ام.
بابا پرسید:
- شما ملوان بودین؟ آقای لانترو
جواب داد:
- نه، ولی تو خونمون، سر
گوشت سرد و ساندویچ و تخم‌مرغ
سفت و موز و شراب سفید از هتل
اومدیم بیرون. عالی بود. و بعدش
آقای لانترو یه کلاه سفید ملوانی
سر رسید، من یکی از اونا می‌خوام،
و اون گفت: «بسیار خوب، تقصرت
آماده سوار شدن به کشتی؟ به پیش، یک
دو، یک دو، یک دو، یک دو، یک دو! بابا یه
چیزی با صدای یواش گفت و ماما
بیش چشم‌فره رفت.
روی عرشه وقتی قایقو دیدم یه



نگاه نفرت‌آمیزی به سراپای محقر من کرد.
دریچه‌ای که پرستاری پشت آن نشسته بود کوفتم.
پرستار جوانی که بینی ظریف سر بالا و لبهای
سرخ رنگ داشت دریچه را گشود.
- کاری داشتید؟
از دریچه بداخل نگاه کردم. مثل اینکه مشغول
خواندن داستان مصوریکی در مجلات فنگی بود.
چه چشمهای قشنگی داشت.
تقاضانامه را که توصیه لازم زیر آن نوشته
شده بود باو دادم و گفتم که تا چند لحظه دیگه
خود بیمار را هم که نمیتواند به تنهایی راه برود
به اینجا خواهم آورد...
زن جوان با بیحوصلگی حرفم را برید و
گفت:
- خوب، کافی است. مگر نمیدانی که موقع
پذیرش بیمار، ساعت نه صبح است.
این اولین باری بود که چنین چیزی می‌شنیدم
بعد از گفتن این سخنان خواست دریچه را ببندد
اما من پیشدستی کردم و دست راست و سرم را از
دریچه بداخل بردم. بعد لب پائینم را مثل لب
گوریل پیچ‌و تاب دادم و با غرشی بلند نظیر آنچه در
تبعیدگاه از جنایتکاران یاد گرفته بودم گفتم:
- هیچ از این رفتار خوش نیامد!
از دیدن قیافه من خودش را عقب کشید.
اندکی نرم شد و حالت دوستانه‌تری بخود گرفت و
گفت:
- اجازه‌نامه‌های امروز تمام شده است فردا
صبح ساعت نه.
با همان حالت خشونت‌آمیز به تند ی گفتم:
- اگر سواد داری این را بخوان.
توصیه‌ای را که زیر تقاضانامه نوشته بود
خواند و گفت:
- بسیار خوب، ولی حالا می‌خواهی چکار کنم.
مقررات برای همه یکسان است. گذشته از این
اصلا تخت خالی نداریم. امروز صبح هم نداشتیم.
حالا دیگر حالت پیروزمندانهای بنود گرفته بود.
خوشحال بود از اینکه میتوانست حرفی روی حرف
من بیاورد.
- ولی آخر این مرد اهل اینجا نیست. هیچ
جائی برای رفتن ندارد.
سر و دستم را از دریچه خارج کردم. دیگر
حالت جنایتکاران را هم نداشتیم. پرستار دوباره
همان حالت پرخاشجوی اولین را بخود گرفت.
- بمن مربوط نیست، خیلی‌ها مثل او هستند.
امشب میتوانم در جای دیگری اطاق بگیرم.
- پس لاقال نگاه کن به او بکن. صبر کن
بباید و ببین در چه حالی است.
- گفتم که بمن مربوط نیست. من برای
معاینه بیماران اینجا نیستم. وظیفه جمع و جور
کردن بیماران را هم ندارم.
حالا دیگر تقریباً فریاد می‌زد. من هم صدایم
را بلند کردم:
- پس برای چه اینجا نشسته‌ای؟ پس کارت
چیست؟
سپس مشت محکمی روی میز کوفتم:
- اصلا برای چه در این بیمارستان را نمی-
بندی؟
- این فضولیا به تو نیامده است. بدبخت!
بعد از جا برخاستم. میزی را که پشت آن
نشسته بود دور زد و بطرف من آمد:
- اصلا تو کی هستی؟ به چه حقی این حرفها
را می‌زنی؟ من فقط مأمور تنظیم برنامه کار
آمیولانسها هستم.
اگر آن روز زشت را به لبهایش نمالیده
بود و ناخناش را آنطور قرمز نکرده بود زن
زیبائی بود.
گفتم: پس تو فقط مأمور آمبولانس هستی.
خوب، اگر فرضاً یکی از آمبولانسها نقش او را
از خیابان جمع کند مجبوری قبولش کنی؟

بدم؟ آنهم پولی که با آن زحمت بدست آورده
بودم. در تبعیدگاه سالها بدون هیچ دستمزدی جان
کنده و کار کرده بودم و بعد از آن همه که بالاخره
موافقت کرده بودند دستمزدی بمن بدهند آنقدر به
عناوین مختلف از قبیل پول‌بردی و مخارج اردوگاه
و سگهای نگهبان و خرجهای اداری از آن کم کرده
بودند که دیگر چیزی باقی نمانده بود.
با وجود این از جیب کتم کیف پارچه‌ای
کوچکی درآوردم و پولهایی را که برایم مانده بود
شمردم. بعد با حسرت سه‌روبل از پولهای عزیزم را
به پیرمرد دادم.
- متشکرم!
و بعد بزحمت دست خود را بلند کرد. پول‌را
گرفت و در جیب گذاشت و دستش سنگین و بیحال
روی زانش فروافتاد. دوباره سرش به یک طرف خم
شد. چند لحظه‌ای هردو ساکت ماندیم.
زنی از مقابلمان گذشت. بعد دو زن دیگر.
با چشم تعقیبشان کردم. همه آنها را دوست
میداشتم. سالهای درازی از شنیدن صدای آنها و
حتی شنیدن صدای پاشنه کفش آنها محروم مانده
بودم. سپس بطرف پیرمرد برگشتم و گفتم:
- شانس آورده‌ای که چنین توصیه‌نامه‌ای
داری. باین سفارش‌نامه میتوانی مدت‌زیادی در اینجا
بمانی. من این‌را خوب میدانم. خیلی‌ها راضی‌شانم
که از این توصیه‌ها داشته‌اند.
آشکارا کوششی بکار برد که سرش را بطرف
من برگرداند. اکنون چشمهایش روشن‌تر شده بود
و دستهایش کمتر میلرزید و حرفهایش را آسانتر
می‌فهمیدم.
- گوش کن پسر. مرا بخاطر فداکاریهایم
در زمان انقلاب به اینجا فرستاده‌اند. یاد می‌آید
که «تساریستین» بود که «کیروف» شخصاً دستم را
فشار داد. قرار بود مستمری مادام‌العمری برایم معین
کنند.
ناگهان چهره‌اش درخشان‌تر شده بود. مثل
اینکه در یک چشم برهم‌زن سرخی ملایمی سر
گونه‌هایش که ریشی چند روزه بر آن روئیده بود
پدید آمده بود. یک نوع لبخند غرورآمیز برچهره-
اش نقش بسته بود. نگاهی به لباسهای مفلوکش
کردم و گفتم:
- پس چرا معین نکردند؟
آهی کشید و گفت:
- خودت که میدانی... حالا دیگر هیچکس
حاضر نیست به حرف من گوش بدهد. از کجا
میتوانم شهادتی برای خدمت‌ها و فداکاریهایم
بیایم؟ اشتباهم در این بود که هیچ نوع
تصدیقی و گواهی‌نامه‌ای برای خود نگاه نداشتیم.
فقط یک چیز برایم مانده است.
دست راستش را بزحمت بطرف جیب برد.
اما در این لحظه ناگهان شعاعی که برای مدت
کوتاهی وجودش را گرم و روشن کرده بود خاموش
شد و دوباره دست و سرش فرو افتاد.
خورشید در پشت ساختمان بیمارستان پنهان
میشد. میبایست زودتر خودمان را به قسمت پذیرش
برسانیم. بیست از صد قدم با آنجا فاصله نداشتیم
و خوب میدانستم که چه آشکالتراشیائی در انتظار
مان است. بستری شدن در بیمارستان کار آسانی
نبود.
شانه‌هایم را گرفتم و گفتم:
- پدر جان، بیدار شو. آن در را می‌بینی؟
خوب نگاه کن. می‌بینی؟ من میدوم که قبل از تعطل
شدن خودم را به آنجا برسانم. تو هم سعی کن
تنها بیایی. اگر نتوانی خودت را بموقع برسانی...
صبر کن. آن بسته‌ات را بمن بده.
بزحمت از جا برخاستم و من با تمام قدرت
و سرعتی که در پاهایم داشتم حرکت کردم.
قسمت پذیرش بیماران معمولاً شلوغ بود.
گاهی میشد که بیش از صد نفر در انتظار رسیدن
نوبت در آنجا صف می‌کشیدند. اما این بار باکمال



کودکان و نوجوانان عزیز تماشای نوجوانان

زیر نظر لیلی گلستان

از این هفته دو صفحه از مجله تماشا را به شما اختصاص داده‌ایم. این دو صفحه از قسمت‌ها و مطالب مختلفی تشکیل شده و ما سعی کرده‌ایم سلیقه‌های مختلف و توقعات و خواسته‌های شما را بنوعی احسن رعایت کنیم. بخش‌های مختلف این دو صفحه از این قرار هستند!

بخت کتاب: هربار کتابی را انتخاب می‌کنیم و از چند نوجوان علاقمند می‌خواهیم که آن را بخوانند و بعد جلسه‌ای ترتیب می‌دهیم و درباره کتاب به بحث می‌پردازیم. البته از نویسنده کتاب اگر ایرانی باشد سوای مترجم آن خواهش می‌کنیم که در صورت امکان در این بحث‌ها شرکت کنند.

نقد فیلم‌های سینمایی مخصوص کودکان و نوجوانان: فیلم‌های مناسب برای کودکان و نوجوانان را می‌بینیم و شما را با خوبی و بدی و یا نکات جالب فیلم آشنا می‌کنیم.

داستان نویسی: از شما می‌خواهیم داستان‌هایی را که خودتان نوشته‌اید برای ما بفرستید تا با نام خودتان چاپ کنیم، فقط امیدواریم که این داستان‌ها را از جایی اقتباس نکنید و یا از بزرگترها نخواهید تا برایتان داستان بنویسند. ترجیح می‌دهیم که داستان‌ها بابتان صحنه‌های زندگی روزمره خودتان را تعریف کنند مثل واقعه‌ای در مدرسه و یا در اتوبوس، در خیابان و یا در خانه.

شعر و موسیقی: برای علاقمندان به شعر و موسیقی، هر هفته یکی از شعرهای کارگاه موسیقی را چاپ می‌کنیم تا بچه‌ها با یاد گرفتن آن شعرها بتوانند به‌نگام تماشای برنامه کارگاه موسیقی که جمعه‌ها بخش می‌شود با بچه‌های کارگاه همراهی کنند.



نوجوانان و کتاب

افسانه - ولی من نمی‌دانستم که این کتاب درباره یک شاعر است بلکه فکر کردم که داستان پسری است که خیلی به آفتاب علاقه دارد و دلش می‌خواهد ببیند چه چیزهایی از آفتاب سرچشمه می‌گیرند. مهربخت - و منم فکر کردم که چون پسرک توی تاریکی نمی‌توانسته رنگ‌ها را مشخص ببیند، می‌خواسته آفتاب را بگیرد و ببرد خانه‌شان.

تماشا - پس شما هیچکدامتان متوجه این نشدید که این کتاب داستان زندگی نیما پوشیج بوده است. راستی شما نیما را میشناسید؟

افسانه - اسمش را شنیده‌ام. حتی میدانم که دوازده سال پیش فوت کرده. این را چند وقت پیش در روزنامه‌ای خواندم. اینرا هم میدانم که اهل مازندران بوده. ولی اگر جای نویسنده بودم لاف‌لاقی در ابتدای کتاب در مقدمه‌ای می‌نوشتم که این کتاب درباره نیما است تا بچه‌ها بهتر متوجه شوند.

بابک - یا اگر من جای نویسنده بودم بجای «پسر» می‌نوشتم «نیما»، اینکه بهتر بود. مگر نه؟

سدر - آخر کتاب از نیما شعری نوشته بود. شما توانستید معنا و مفهوم آن را خوب بشمید؟

در این هفته کتاب شاعر و آفتاب نوشته سیروس طاهباز مورد بحث ما است این کتاب را کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتشر کرده و نقاشی‌های آن را بهمن دادخواه کشیده است.

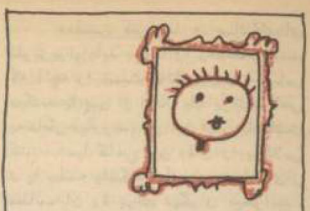
در بحث این هفته ما این افراد شرکت کردند: افسانه زندی کلاسی چهارم دبستان بابک ابوالعالی کلاسی چهارم دبستان مهربخت مهرورزی کلاسی پنجم دبستان سیامک گودرزی کلاسی پنجم دبستان

و یاد صدای خروس را همه‌جا برد، همه‌جا صدا پیچید، آفتاب با پسر حرف زد همه درخت‌ها شنیدند. همه سبزه‌ها شنیدند. همه درخت‌ها به پرندوها گفتند. همه پرندوها به سنگ‌ها گفتند. همه سنگ‌ها به آب گفتند. همه آب‌ها به خاک گفتند.

پسر، باز بالای کوه، راهی خانه شد. سبزه‌ها پیش پایش راه باز کردند. درخت‌ها شاخه‌هاشان را برایش تکان دادند. پرندوها برایش آواز خواندند.

و او دیگر زبان پرندوها را میدانست، زبان درخت‌ها را میدانست، زبان سنگ‌ها را میدانست، زبان آب‌ها را می‌دانست.

تماشا - بچه‌ها این چند خط قسمتی از کتاب «شاعر و آفتاب» است که سیروس طاهباز آنرا برای شما کودکان و نوجوانان نوشته است و من فکر می‌کنم که شما پیش از هر کسی دیگر صلاحیت قضاوت درباره آن را دارید. منظور اصلی نویسنده شناساندن «نیما پوشیج» شاعر و بنیان‌گذار شعر امروز ایران بوده است. حالا از شما می‌خواهم که نظراتان را درباره این کتاب بگوئید.



نقاشی

نقاشی‌های فراوانی برای ما رسیده که به ترتیب هر هفته یکی از آن‌ها را چاپ می‌کنیم. آقای پرویز فریدی پنج نقاشی برای ما فرستاده‌اند که در این هفته یکی از آن‌ها را چاپ می‌کنیم. در انتظار نقاشی‌های دیگری از شما هستیم.



گروه بان آتامی حسین حسینی نقاشی از پرویز فریدی



موسیقی

برنامه‌های قشنگ کارگاه موسیقی را جمعه‌ها ساعت یک تا یک و نیم بعد از ظهر برنامه اول می‌بینید و حتماً خوشتان هم می‌آید.

خیلی از شما برای ما نوشته‌اید که دوست دارید شعرها را بلد باشید تا بتوانید از توی خانه‌تان بایچه‌هایی که در تلویزیون آواز می‌خوانند همراهی کنید. ما این خواهش شما را بستوان کارگاه موسیقی گفتیم و آن‌ها بما قول دادند که هر هفته یکی از شعرهایشان را بما بدهند تا برای شما در صفحه‌تان چاپ کنیم. البته این شعرها را برای آهنگ‌های مشخصی ساخته‌اند و بهتر است شما آهنگ‌ها را هم بلد باشید، برای یادگیری آهنگ‌ها باید برنامه کارگاه موسیقی را با دقت گوش کنید.

در ضمن بگوئید که اشعار کارگاه موسیقی را خانم آذر آریان پور می‌سرایند.

اینهم شعر این هفته‌ها:

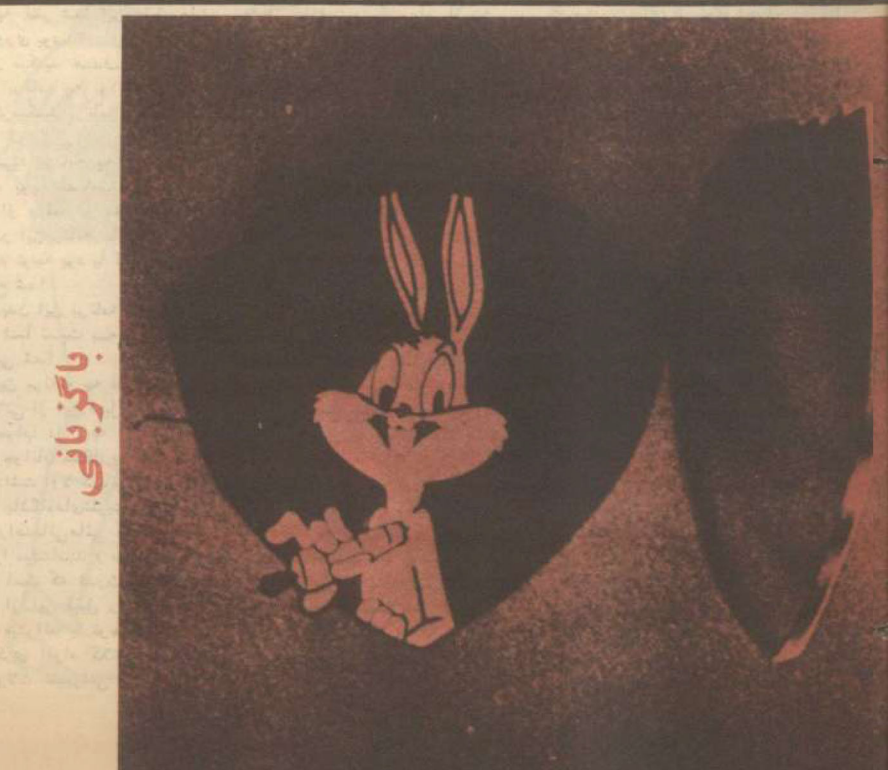
دنیای موسیقی

وقتی که تنهایی، تنها و تنها سرشار از غمهایم، غمها و غمها به موسیقی رو می‌آورم. * * *

پنجه برتارهای جنگم می‌کنم می‌خوانم تا غم شود فراموشم به موسیقی رو می‌آورم. * * *

دنیای موسیقی لبریز از رؤیاست آسمانی و پرشکوه و زیباست به موسیقی رو می‌آورم. * * *

شب سرود تارم تابان میشود قلب چون سنگم مهربان میشود به موسیقی رو می‌آورم.



خانم پروین صدیگری برنامه ما و شما

گفتگو

با گزبان



گفتگوی این هفته ما با یکی از چهره‌های آشنای برنامه کودکان یعنی احترام پروین است.

خانم پروین در سرعادت به دفتر مجله آمد و بعد از سلام و احوال‌پرسی گفتگورا شروع کردیم.

می‌پرسم «چند برنامه در تلویزیون اجرا می‌کنید؟»
می‌گوید سه برنامه. اسم اولیش که مربوط به بچه‌ها نیست زنان روستایی است. دومیش هم کودکان روستایی و سومی ما و شماست. که دواتی آخری برنامه‌های کودکان و نوجوانان هستند.

می‌پرسم «بیشتر دوست دارید برای کودکان و نوجوانان برنامه اجرا کنید یا برای بزرگترها؟»
جواب می‌دهد «البته برای بچه‌ها. قبل از این هم که گوینده تلویزیون شوم، معلم کودکان عقب افتاده بودم. بعد که ازدواج کردم مجبور شدم آن کار را رها کنم.»

شما در برنامه‌ها و شما هر هفته جواب خیلی از نامه‌ها را می‌دهید. هر هفته چند نامه برای این برنامه می‌رسد؟
- خیلی زیاد. بین چهارصد تا پانصد نامه.

- چند سال است با برنامه‌های کودکان و نوجوانان همکاری دارید؟
- تقریباً سه سال و نیم.

خانم پروین يك پلوس زرشکی و راه راه و يك شلوار پوشیده است.

می‌پرسم «بچه‌ها برای خودتان برنامه می‌نویسند؟»
جواب می‌دهد «زیاد. یکی از بچه‌ها برایم نوشته بود چرا تنها فامیل‌های خودتان را در برنامه شرکت می‌دهید.»

- وقتی از پشت تلویزیون یا بچه‌ها صحبت میکنند فکر میکنید یا دوستانان حرف می‌زنید یا با شاگردانتان؟
- حس می‌کنم با دوستانم حرف می‌زنم.

او کمتر می‌خندد و قیافه‌اش خیلی جدی بنظر می‌رسد.

می‌پرسم «اگر قرار باشد کار گویندگی را کنار بگذارید، فکر می‌کنید چه کار دیگری انتخاب می‌کنید.»
- هیچ کار. فکر می‌کنم در خانه بنشینم و خانه‌داری کنم.

- شما وقتی در خیابان راه می‌روید بچه‌ها شمارا می‌شناسند؟
جواب می‌دهد «بله و اکثر مرا صدا می‌زنند. بعضی‌ها اسم مرا صدا می‌زنند و بعضی‌ها هم به من می‌گویند خانم ما و شما.»

انجام پروژه و تکالیف

زمانیکه گفتگو با اطفال درباره تلویزیون، بصورت يك فعاليت جدي آموزشی تعقيب ميشود، ميتوان غير از انجام برنامه سوال و جواب که در شماره پيش بان اشاره کردیم، روشهای ديگری را نیز بکار بست.

در مسالکي مثل انگلستان که موضوع تلویزیون و برنامه های آن مورد توجه مسئولان آموزشی قرار گرفته، انجام پروژه ها و تکالیف خاص بدانش آموزان پیشنهاد ميشود و سپس نتایج بدست آمده، بشکل های مختلف مورد بررسی و تجزیه و تحليل قرار ميگيرد. بطور مثال، در مورد برنامه های مستند و آموزشی (غيرمستقيم) که معمولاً از دایره توجه اطفال و نوجوانان بحدود ميانم، اين روش با نتایج قابل ملاحظه ای بکار بسته شده است.

معلم کلاس تلویزیون، در این مورد مینویسد: «برنامه کار را ميتوان با تعريف لغات «مستند» و «آموزشی» که بی تردید برای بسیاری از اطفال ناآشناست آغاز کرد. بعد از اینکه تماشاگران خردسال متوجه شدند چنین برنامه هایی با چه هدف هایی از تلویزیون اجرا ميشود باید از آنها خواست، در طول هفته، اسامی و مشخصات کلیه برنامه های را که با این خصوصیات از کانالهای مختلف پخش ميشود بروی کاغذ بیاورند و در حقیقت لیست جامعی از آنها تهیه کنند.

مشخصاتی که حتماً باید مورد توجه نوجوانان قرار بگيرد زمان اجرا، مدت برنامه، واسم تهیه کننده و اجرا کننده هر برنامه است. بدینال انجام این کار، که ممکن است یکی دو هفته طول بکشد و بی تردید توجه اطفال و نوجوانان را به برنامه های غیر از آنچه بتمشایش عادت کرده اند جلب ميکند، ميتوان کلاس یا جلسه باشگاه را به چندین گروه تقسیم کرد و هر دسته یا گروه را مأمور دیدن یکی دو برنامه ساخت. در این حالت تمام اطفال و نوجوانان شرکت کننده در کلاس یا باشگاه، اکثر برنامه های مستند و آموزشی تلویزیون را خواهند دید. معلم کلاس یا باشگاه، از اعضای هر گروه ميخواهد به سئوالاتی در اطراف آنچه ميبینند پاسخ گویند. البته زمانیکه درک و اندیشه اطفال و نوجوانان در مورد تلویزیون به سطح قابل ملاحظه ای رسيد، گاهی طرح سئوالات را نیز

ميتوان برعهده آنان گذاشت. با اینهمه، از آنجا که معلم با هدف اصلی و نهائی بحث و گفتگویی که باید درگيرد، بیشتر از هر کس ديگر آشناست، توصیه ميکنیم که خود او سئوالات اولیه را مطرح سازد و در اختيار افراد گروه قرار بدهد. البته ميتوان اعضای کلاس یا باشگاه را از علت طرح سئوالات با خبر ساخت.

نمونه ای از سئوالات مطرح شده در مورد برنامه های مستند و آموزشی را ميتوان بصورت زیر پیشنهاد کرد:



تلویزیون و اطفال

چگونه ميتوان با تشويق بچه ها به تکرار برنامه های تلویزیونی به صورت نمایش و ایفای نقش در آنها، از سوء تأثیر حوادث اینگونه برنامه ها در فکر و روح کودکان و نوجوانان پیشگیری کرد؟

و صلاح میداند بدهد، از این گذشته گفتیم که سئوالات برای گروه های مختلف طرح ميشود و افراد هر دسته باید با کمک دوستان خود و پس از بحث و گفتگوي فراوان جواب این سئوالات را تهیه کنند.

در پایان هفته، هر گروه گزارش پروژه خود را به کلاس میدهد و دانش آموزان به کمک و راهنمایی معلم در اطراف آنچه دیده اند به بحث و گفتگو ميپردازند. از این طریق ميتوان اطفال و نوجوانان را در تجزیه و تحليل يك معلمین کلاس ها و باشگاه های تلویزیونی باید بچه ها را راهنمایی کنند که آنچه را نسبت به تلویزیون احساس ميکنند یا پس از دیدن يك برنامه خاص به خاطر میآورند، در این دفتر یادداشت کنند آنها گاهی این دفتر را به کلاس و یا جلسه باشگاه میآورند و پارهای از مطالب آن را برای دیگران ميخوانند. معلم ميتواند در ابتدا، برای تشويق کلاس، نمونه های آماده ای را به شرکت کنندگان نشان بدهد و یا خود نیز دفتری تهیه کند که حاوی اطلاعات

در این برنامه، چه مسائل اساسی و اصلی مورد توجه و بررسی قرار گرفت؟

آیا به نظر شما این موضوعات مهم و ضروری بودند؟

فکر ميکنید هدف از تهیه و اجرای این برنامه چه بود؟

آیا فکر ميکنید برنامه به هدف خود رسيد؟

در تهیه برنامه چه روشی بکار گرفته شده بود: مصاحبه؟ سخنرانی؟ تهیه فیلم از واقعه در محل؟

آیا در این برنامه خاص، تنها يك نظریه مورد توجه بود یا کلیه نظریات ممکن مطرح شد؟

آیا دیدن این برنامه باعث تغییر طرز فکر شما نسبت به موضوع و مساله خاصی شد؟

از این برنامه چه آموختید؟

سئوالاتی از این قبیل ممکن است دشوار و جواب دادن به آنها بوسیله اطفال و نوجوانان مشکل به نظر برسد. باید توجه داشت اولاً کسانی که در این کلاس ها و باشگاه های تلویزیونی شرکت ميکنند با راهنمایی هایی که دیده اند تلویزیون را ميشناسند و سطح اطلاعات آنها بحدی است که قدرت پاسخگویی به مطالبی از این قبیل را دارند، در ثانی معلم ميتواند با توجه به توانایی ذهنی و فکری افراد کلاس، در نوع کیفیت سئوالات تغییراتی را که لازم

برنامه خاص راهنمایی و آماده کرد. از این بگذریم که شرکت در تهیه چنین پروژه های دستجمعی تا چه اندازه ميتواند فواید و بهره های آموزشی و تربیتی داشته باشد. کمترین فایده آن اینکه بچه ها از ابتدا شرکت در بحث و همکاری در بدست آوردن نتیجه را فرا ميگیرند.

پروژه و تکالیف کلاس و باشگاه تلویزیون، ميتواند دستجمعی یا فردي باشد. اطفال و نوجوانان ميتوانند آلبوم ها و دفتر خاطراتی درباره تلویزیون و برنامه های آن تهیه کنند که منعکس کننده طرز فکر و سلیقه آنها نسبت به تلویزیون خواهد بود. این آلبوم ها که در ابتدا بعنوان يك وسیله سرگرمی به اطفال و نوجوانان پیشنهاد ميشود معمولاً شامل نظریات و خاطرات تماشاگران خردسال است.

در ابتدا پدر و مادر ميتوانند در تهیه این دفتر به بچه ها کمک کنند اما باید امیدوار بود ادامه آن کم کم بوسیله خود کودکان صورت گيرد. مطالعه این دفترها یا آلبوم ها بوسیله محققین که ميخواهند با اثرات تلویزیون بر روی اطفال آشنا بشوند، بوسیله مسئولین مدارس و مؤسسات آموزشی، و بوسیله پدران و مادران که دو دسته اخير همیشه تلویزیون را موجد مشکلات بزرگی برای اطفال و نوجوانان دانسته اند بیش از اندازه مفید خواهد بود.

نفوذ قهرمان و موضوع این برنامه بچه ها کارهایی را بشدت تقلید ميکنند. معلم ميتواند نمایش این برنامه را به کلاس پیشنهاد کند و بی تردید مورد موافقت آنها قرار خواهد گرفت.

بچه ها برای اینکه از عهده این کار مهم و جالب برآیند لازم است برنامه را خوب بفهمند. بهتر است گروهی که مأمور این کار شده چند برنامه از سریال یا همان برنامه مخصوص را بدقت ببینند و سپس، قبل از هرگونه اقدامی، آن را در کلاس مورد بحث و

گفتگو قرار بدهند. اظهار نظر کلاس و راهنمایی های معلم باعث آشنایی گروه با برنامه خواهد شد.

یکی از افراد گروه به کمک دیگران خلاصه داستان را مینویسد و سپس نمایشنامه ساده ای از روی آن نوشته ميشود. اطفال نقش مورد علاقه خود را انتخاب ميکنند و در جلسات متعدد با حضور تمام اعضای کلاس یا باشگاه، نمایشنامه را تمرین ميکنند. معلم در تمام این مراحل آنها را راهنمایی خواهد کرد و بدون اینکه عجله ای برای

مرحله نهائی (اجرای برنامه) داشته باشد، سعی ميکند هر جلسه را برای تمام افراد کلاس بصورت يك دروس آموزنده و مفید درباره تلویزیون درآورد. بچه ها نقش خود را در جلسات تمرین اجرا ميکنند و از طرف بقیه مورد پرسش قرار خواهند گرفت. هر کس باید بتواند احساس خود را نسبت به شخصیت قهرمانی که برعهده دارد بدیگران منتقل سازد و راهنمایی معلم، در صورت لزوم مرهبي تأثیر مدرسه و باشگاه، مفید خواهد بود.

در تقسیم نقش، گاهی باید بچه ها را وادار ساخت در قالب کسی فرو بروند که شخصیت او مورد علاقه آنها نیست و حتی امکان دارد از او بترسند و متنفر باشند. در غیر اینصورت اکثر بچه ها تنها به ایفای نقش قهرمانان مورد علاقه خود (شخصیت های مثبت و محبوب) ميپردازند در حالیکه هدف نهائی از اجرای این برنامه، درک خصوصیات تمام شخصیت هاست و در بسیاری از موارد تجربه ثابت کرده که در وقت اطفال نقش قهرمانان منفور و مطرود را به عهده ميگیرند کمتر تحت تأثیر جاذبه دروغین آنها قرار خواهند گرفت.

نمایشنامه، در مرحله نهائی بصورت يك کار هنری اجرا خواهد شد. منتهی بلافاصله معلم از بازیکنان و تماشاچیان خواهد خواست نظر و عکس العمل خود را نسبت به اجرای برنامه ای که قبلاً در تلویزیون اجرا شده و هم اکنون با آن تماس و آشنائی مستقیم تری پیدا کرده اند ابراز دارند. معلم باید با طرح سئوالاتی، کلاس را بطرف دو هدف راهنمایی کند: اول اینکه اطفال و نوجوانان با تجزیه و تحليل يك درام تلویزیونی بتوانند جنبه های غیرواقعی و مبالغه آمیز آن را بشناسند و این شناسائی را بتوانند به سایر قبیلها و برنامه های نیز تعمیم بدهند. در ثانی کسی هم با دنیای نمایش و تخیل که اساس تهیه اکثر آثار تلویزیونی است آشنا شوند. هر دو هدف به آنها کمک ميکند اولاً ضمن سرگرم شدن یا تلویزیون، تحت تأثیر و نفوذ برنامه های نمایشی آن قرار نگیرند، ثانیاً در نقش يك تماشاگر آگاه و تربیت شده، عاملی برای پیشرفت تلویزیون باشند.

از آنجا که «بازیگری» بصورت يك روش روان درمانی، مفید شناخته شده و بخصوص در زمینه معالجات روانی اطفال و نوجوانان بکار گرفته ميشود، ميتوان امیدوار بود اعضای کلاس ضمن شرکت در این برنامه، بسیاری از ترس ها و نگرانی های خود را از وقایع و حوادثی که بر صفحه تلویزیون مشاهده کرده اند در اجرای نقش خود منعکس سازند و با راهنمایی به موقع معلم، از رنج آنها خلاص شوند. روانشناسان، با توجه به این جنبه از روش فوق توصیه ميکنند اطفال و نوجوانان حتی گاهی اجرای برنامه ها و داستانهای تلویزیونی را بآلبدها و بدون تهیه مقدمات به عهده بگيرند. بطور مثال وقتی در يك جلسه بحث و گفتگو، صحبت از يك فیلم و برنامه بیجان میآید و معلم مشاهده ميکند عده ای از اطفال، بیش از اندازه تحت تأثیر يك شخصیت دروغین یا واقعی مبالغه آمیز، قرار گرفته اند، از آنها ميخواهد ضمن تکرار نقش، احساس خود را بیان دارند. این قبیل اطفال در ابتدا از انجام آنچه به ایشان پیشنهاد شده وحشت دارند اما دیرری نخواهد گذشت که با کلاس همکاری ميکنند و با تکرار نقشی که آنها را متأثر ساخته احساسات سرکوفته خود را آشکار خواهند ساخت.

ادامه دارد»



جواب به يك نامه

«روش مثبتی که به نظر شما ميتواند از تأثیر نامطلوب تلویزیون بر آنها ناگه و تربیت نشده بکاهد، بحث و گفتگو و سئوال و جواب با اطفال و نوجوانان است. به نظر شما آیا لازم است طفلی را که در مورد آنچه می بیند کنجکاوی فراوان ندارد و در صدد پرسش و سئوالی نیست، بی جهت بفکر انداخت و از او خواست در مورد هر چه در تلویزیون می بیند با دیگران بحث و گفتگو کند؟

پ - گودرزیان»

● طفلی با این خصوصیات که سئوال نکند، استثنائی است مگر اینکه غیرمستقیم از برخورد با محیط خود یاد گرفته باشد که کنجکاوی و پرسش او مورد توجه و اعتنا قرار نخواهد گرفت. بهرجهت، بهتر است طرح سئوال از طرف بچه ها باشد، اما پدر و مادر در مواردی که احساس ميکنند بحث و گفتگو مفید است و نکاتی را روشن خواهد کرد، ميتوانند غیرمستقیم یا پیش کشیدن موضوع مورد علاقه فرزندانشان، در مورد تلویزیون بقول معروف سر صحبت را با او باز کنند. در ضمن، آنچه ما پیشنهاد کرده ایم روشن است که ميتواند در سئاله اطفال و تلویزیون بشرط ضرورت مورد استفاده پدران و مادران و مسئولان سیستم های آموزشی قرار گيرد اما این تنها روش موجود نیست و جنبه اجبار و تحمیل نیز نباید داشته باشد.

ترجمه و تألیف

دکتر ابراهیم رشیدپور

در مقابل خواست کشورهای توسعه‌جو برای صنعتی‌شدن، مشکلات عظیمی وجود دارد که بر بعضی از آنها به آسانی نمیتوان غلبه کرد. صنعتی‌شدن يك کشور مستلزم وجود امکانات عینی مادی، دسترسی به سرمایه‌های اولیه، راهیابی به بازار جهانی برای فروش کالا و برخورداری از بازار داخلی است. بدون این عوامل تعیین‌کننده، صنعتی‌شدن، گرچه خواستی است، توانستنی نیست، بر این عوامل مادی، عوامل دیگری را نیز، که با سیاست‌های يك کشور ارتباط دارد، مبیاید افزود. در جامعه‌یی که نظام سیاسی عقبمانده‌یی بران فرمان براند، صنعتی‌شدن و به رقابت صنعتی برخاستن کاری عبث است.

در جامعه‌یی که سیاست استعماری بران چیره باشد، تحول صنعتی و رشد صنایع سنگین عملی نخواهد بود، چرا که صنعتی‌کردن يك کشور خود يك سیاست ضداستعماری است. به همین سبب است که تا پیش از تحولات دهه اخیر و فروریختن حاکمیت سیاسی و اقتصادی فئودالیسم در ایران و بابودن نفوذ سیاست‌های استعماری، گرچه ایران از امکانات بالقوه برای صنعتی‌شدن برخوردار بود، نمیتوانست در این راه گام نهد. مخالفان رشد ملی ایران، برآن بودند که کشور ما مبیاید همچنان به شکل يك کشور کشاورزی بماند و کشاورزی خود را به کمک ماشین‌آلات کشاورزی که از خارج تهیه میشود و سرمایه آن از طریق صدور نفت خام به دست میاید رونق بخشد.

این شعار نادرست، در کشوری که منابع آب و زمین‌های زراعی اندک است و در مقابل از معادن زیرزمینی و نیروی کار قابل‌ملاحظه‌ای برخوردار است، جز مبین سوهنیت نمودار چه چیز دیگری میتواند باشد؟ به همین سبب‌چرا آغاز تحولات جدید، شاهنشاه نیز این نکته را تذکار میدهند.

«تا چندی پیش تحت تأثیر مکتب اقتصادی کلاسیک قرن نوزدهم و گاه هم برای اغراض خاص، ایران را فقط يك کشور کشاورزی میدانداشتند و از اهمیت صنعتی‌شدن و امکانات وسیعی که کشور ما در این زمینه دارد، غافل بودند، ولی اکنون ما تصمیم داریم از این امکان و شرایط برای صنعتی‌کردن مملکت حداکثر استفاده را بکنیم.»

و این سخن، نه فقط نمودار يك عزم، بل سرآغاز يك تحول بود. شك نیست که صنعتی‌شدن را از مرحله‌یی ابتدایی مبیاید آغاز کرد و به مراحل عالی‌ترین آن دست یافت. باز شك نیست در میدانی پیشرفت‌سریع حاصل خواهد آمد که هم دسترسی به مواد خام صنعتی میسر باشد و هم توانایی برای ورود به بازارهای جهانی وجود داشته باشد.

بنابراین، هر صنعتی که با صنایع نفت ایران، یعنی تکامل یافته‌ترین و مجهزترین صنعت ایران، ارتباط یابد، بی‌شک آسان رونق خواهد گرفت.

به همین سبب است که گسترش صنایع پتروشیمی در ایران، همراه با ساختمان صنایع پولادسازی اهمیتى شایان مبیاید.

این رشته‌های جدید صنعتی در ایران راههای تازه‌یی را در مناسبات اقتصادی ایران و جهان‌خارج می‌گشاید. هدف ایران امروز اینست که با تولید فرآورده‌های پتروشیمی، از يك سو بر مواد خام نفتی که در ایران تهیه میشود بیافزاید و بجای اینکه همچنان مصرف‌کننده بسیاری از فرآورده‌های صنایع پتروشیمی بماند، تولیدکننده آنها شود، تا جایی که نه فقط بازار داخلی را اشباع کند، بلکه با صدور این فرآورده‌ها به منابع ارزی تازه‌یی دست یابد.

اما، همچنان که بسیاری از طرح‌های عمرانی، بیش از تحولات دهه اخیر تحقق‌پذیر نبودند، گسترش و توسعه صنایع پتروشیمی ایران نیز محصول همین دوران است.

مجموع پتروشیمی شاپور که در سال ۱۳۴۴ ساختمان آن شروع شد نمودار این مشی است. بهره‌برداری از این واحد بزرگ صنعتی در ۱۳۴۸ آغاز گشت و اینک ۱,۳۳۸,۰۰۰ تن فرآورده‌های گوناگون تولید میکند که مصارف صنعتی و کشاورزی دارند.

محصولات این کارخانه: روزانه ۱۵۴۰ تن گوگرد، ۱۰۰۰ تن آمونیاک، ۵۰۰ تن اوره، ۴۸۰ تن اسیدسفریک، ۴۰۰ تن سوپرفسفات پرتیل و ۱۲۲۰ تن اسید سولفوریک است.

ماده اولیه مجتمع شیمیائی شاپور

از گازهای اسیدی مسجدمسلمان تأمین میشود که بیش از ۲۵ درصد دارای هیدروژن سولفور است.

برای تأمین‌گاز موردنیاز مجموعاً ۵ حلقه چاه حفر شده است. گاز مورد نیاز که به حدود روزانه ۱۵۰ میلیون فوت مکعب بالغ میشود، بوسیله يك لوله ۲۰ اینچی از مسجد سلیمان به کارخانه حمل میشود.

طول این خط لوله ۱۸۰ کیلومتر است. مجتمع شیمیائی آبادان، که برای تأسیس آن ۲۴۷ میلیون تومان سرمایه‌گذاری شده، واحد دیگریست که ۷۴ درصد از سهام آن را شرکت ملی صنایع پتروشیمی در اختیار دارد. این مجتمع اینک سالانه ۵۴ هزار تن فرآورده‌های مختلف تولید میکند. ماده T.V.C. که در لاستیک‌سازی به کار میرود به مقدار ۲۰ هزار تن در سال و همچنین ماده مؤثر پودرهای شوینده به مقدار ۲۰ هزار تن در سال اقلام عمده آن را تشکیل میدهند.

ابتدا تصور میشد که این مقدار تولید براضی نیازهای بازار داخلی را تأمین کند، لیکن در اثر رشد اقتصادی قابل ملاحظه کشور، همچنان که تقاضا برای همه‌گونه محصول افزایش یافته، این کارخانه نیز در صدد است عرضه کالاهای خود را دو برابر کند.

مجتمع شیمیائی خارك، واحد دیگریست که ۳۴۵ میلیون تومان برای آن سرمایه‌گذاری شده است. در این واحد صنعتی سالانه ۶۰۰ هزار تن گوگرد و ۸۰۰ هزار بشکه گاز مایع تولید میشود. با بهره‌برداری از این مجتمع، ایران در شمار صادرکنندگان بزرگ گوگرد در جهان و بزرگترین

صادرکننده این ماده در خاورمیانه درمیاید.

این آغاز گسترش صنایع پتروشیمی در ایران است، چرا که در این زمینه از صنعت، بیش از ۲۰۰۰ نوع فرآورده صنعتی تولیدمیتوان کرد. و ایران با داشتن مواد اولیه، و گسترش نیروی کار ماهر، هیچ‌گونه مانعی در راه توسعه صنایع پتروشیمی خود نمی‌بیند.

به همین سبب است که اخیراً قراردادهای تازه‌یی در جهت توسعه صنایع پتروشیمی کشور با سرمایه‌گذاران ژاپنی منعقد شده است. در نتیجه این قراردادها مجتمع بزرگی در کنار مجتمع شاپور ساخته خواهد شد که شامل واحدهای اصلی تولید مواد الفین به میزان پانصد هزار تن در سال (با دستگاه کراکراتیلن به ظرفیت سیصد هزارتن)، مواد اروماتیک به میزان ۴۵۰ هزارتن در سال و سود محرق به میزان ۳۵۰ هزارتن در سال است. در طرح اولیه این مجتمع، فرآورده‌های مشتقه از مواد اصلی فوق از قبیل اتیلین دیکراید پلی‌اتیلین از دو نوع تولیدخواهد شد. سرمایه‌گذاری برای این مجتمع بزرگ ۱۵۸ میلیون‌دلار برآورد میشود.

کارخانه کودشیمیائی شیراز- که قبل از دیگران شروع به‌کارکرد- مبیاید براین مجموعه افزود. ماده اولیه مورد استفاده این کارخانه از کارخانه گاز گیساران به وسیله لوله‌یی به طول ۳۲۰ کیلومتر به‌محل کارخانه در مرودشت انتقال مبیاید. این کارخانه منحصراً به تولید کودشیمیائی اشتغال دارد و روزانه ۱۳۵ تن آمونیاک، ۱۹۵ اکتون بیش از هشتصد هزار تن است،

تن اوره و ۱۲۰ تن نترات آلومینیم تولید می‌کند.

باین ترتیب مصرف کودشیمیائی در داخل کشور از سال ۴۷ به این‌طرف از رشد قابل‌ملاحظه‌یی برخوردار گشته است. این رشد مصرف از اینقرار بوده است: سال ۱۳۴۷ - ۱۵۰۲ تن، سال ۱۳۴۸ - ۱۸۴۶۷۵ تن، سال ۱۳۴۹ - ۲۸۴۹۷۵ تن و سال ۱۳۵۰ - ۲۸۴۹۷۵ تن.

پیش‌بینی میشود که این رقم در سال ۱۳۵۱ به ۳۵۱۲۵۰ تن برسد. گذاران ژاپنی منعقد شده است. در نتیجه این قراردادها مجتمع بزرگی در کنار مجتمع شاپور ساخته خواهد شد که شامل واحدهای اصلی تولید مواد الفین به میزان پانصد هزار تن در سال (با دستگاه کراکراتیلن به ظرفیت سیصد هزارتن)، مواد اروماتیک به میزان ۴۵۰ هزارتن در سال و سود محرق به میزان ۳۵۰ هزارتن در سال است. در طرح اولیه این مجتمع، فرآورده‌های مشتقه از مواد اصلی فوق از قبیل اتیلین دیکراید پلی‌اتیلین از دو نوع تولیدخواهد شد. سرمایه‌گذاری برای این مجتمع بزرگ ۱۵۸ میلیون‌دلار برآورد میشود.

کارخانه ذوب‌آهن با ۴۹۱۵ میلیون تومان سرمایه اولیه در دیماه ۱۳۵۰ با تولید چدن شروع به‌کار کرد. در سال اول تولید آن ۶۳۰ هزار تن شمش‌های چدنی، پروفیل، آرماتور، و نوارهای فولادی است. این رقم در سال ۱۳۵۴ به ۱۹۰۰ تن و در يك دهه بعد به ۴۰۰۰ تن افزایش خواهد یافت. میزان مصرف بازار داخلی هم- اکتون بیش از هشتصد هزار تن است،

و واردات آهن هم اکتون ۱۴/۳ درصد کل واردات کشور تشکیل میدهند. این رقم قابل ملاحظه‌ای است. بنابراین تولیدپولاد در ایران در ابتدا عبارتست از صرف‌جوئی در مصرف ارز خارجی، پرورش کادرفنی، بدست آوردن سابقه و تجربه کار، و در مرحله دوم رقابت با محصولات خارجی و نفوذ به بازارهای این منطقه از جهان.

بیاد داشته باشیم که بدین‌وسیله راه برای سرمایه‌گذاری در صنایع وابسته هموار خواهد شد، چرا که منابع ارزی، که در عین حال با صادرات نفت پیوند دارد، نه اندک است و نه تا نیمترن دیگر تمام‌شدنی. شواهد امر دلالت‌دارد بر این‌که هر سر راه گسترش صنایع پولاد سازی ایران هیچ‌گونه دشواری ذاتی موجود نیست، زیرا منابع سنگ آهن در ایران غنی است و برای بهره‌برداری از معادن نیز به تأسیسات گسترده‌یی نیاز نیست. از همان لایه‌های بیرونی میتوان شروع به استخراج کرد. علاوه براین، چه در مورد سیستم برق کارخانه، چه در مورد سیستم تبدیل چدن به پولاد یا اسلوب تهیه شمش، همه روش‌های اتخاذ شده نوست، یعنی فقط در سه چهار سال اخیر در دنیا متداول گشته‌اند.

کارخانه ذوب‌آهن ملی ایران، در ۲۳/۲۴۸ نفر بکار اشتغال دارند. از این عده، ۷۰۰ نفر دارای تحصیلات فنی دانشگاهی، ۱۱ هزار نفر تکنیسین و کارگر فنی و ۵۴۸ نفر کارشناس هستند.

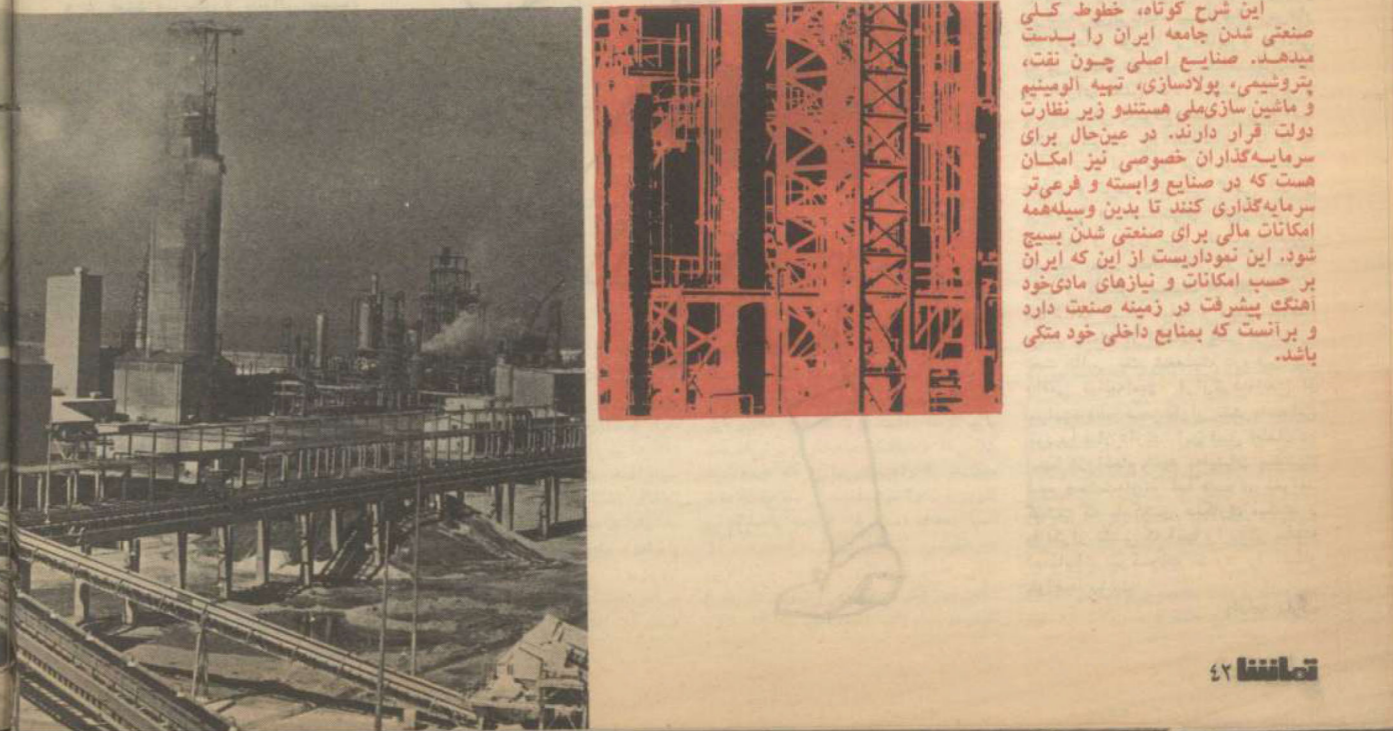
بسیاری از کارگران ماهرکنونی را از مطح کارگران ناماهر ساده‌پرورش داده‌اند. و همچنان که در همه حیطه‌های زندگی يك کشور توسعه‌جو میتوان

جامعه ایران با گام‌هایی بلند بسوی صنعتی شدن پیش میرود

ایران، با منابع سرشار زیرزمینی و نیروی کار خلاقه خود، استعداد و توانایی شگرفی برای تبدیل به يك کشور صنعتی دارد

و در این راه با موفقیت گام بر میدارد

صنعتی شدن کشاورزی، راه استفاده بهتر و بیشتر از منابع طبیعی کشور را هموار میسازد



مصرف داخلی دارند. ۵۵ هزار تن از محصولات کارخانه برای کشیدن خط شاه لوله گساز مصرف شد. کارخانه همچنین توانسته است ۱۲۰۰ هزار دلار از فرآورده‌های خود را به خارج از کشور صادر کند.

گروه صنعتی شهریار ازدو قسمت کارخانه‌های نورد و ذوب تشکیل می‌شود. دو کارخانه ذوب‌آهن‌های قراضه، به نام‌های شهریار و شوش که مجموعاً ۴۰۰/۰۰۰ تن ظرفیت دارند مقدار مواد خام مورد نیاز کارخانه‌های نورد را تولید می‌کنند.

کارخانه نورد شهریار با ظرفیت ۶۵ هزار تن، آهن گرده، آهن نشی و آهن سیری تولید می‌کند. کارخانه نورد شاهین نیز با ظرفیت ۸۵ هزار تن تولیدات مشابهی دارد.

کارخانه‌های نورد-شاهرخ، شهباز، شهرام، شهپر و شهپاد، اجزای دیگر این گروه صنعتی را تشکیل می‌دهند، و مجموعاً ۳۵۰ هزار تن ظرفیت دارند که تیرآهن، مفتول‌های کلاف، الکتروود، پروفیل، سیم‌های گالوانیزه، سیم‌های خاردار، توری‌های سیمی مخصوص بتون مسلح و انواع میله گرد تولید می‌کنند.

شرکت سهامی کارخانجات نورد و لوله اهواز واحد صنعتی دیگریست که تولید سالانه آن در حال حاضر به ۱۴۰/۰۰۰ تن ورق پولادی و ۴۰/۰۰۰ تن لوله سیاه گالوانیزه از قطر نیم اینچ تا ۲ اینچ و ۲/۵ اینچ تا ۶ اینچ است. این کارخانه طی دو سال آینده ظرفیت تولید ورق‌های فولادی خود را به ۳۰۰/۰۰۰ تن در سال و تولیدات لوله سیاه و گالوانیزه را به

۱۰۰/۰۰۰ تن خواهد رسانید و خواهد توانست انواع فولادهای سخت را نورد کند و در حدود اندازه‌های تولید خود موارد نیاز صنایع واسطه‌یی را که احتیاج به ورق‌های فولادی مخصوص دارند تأمین کند چون ورق‌های فولادی برای شاسی اتومبیل، کامیون و تریلی و یا برای ماشین‌سازی، تراکتور و ساختمان‌های فلزی.

نگاهی به توسعه صنایع سنگین در اهواز نمودار این است که در این مجتمع به کمک کوره‌های الکتریکی به تنهایی سالانه ۴۰۰ هزار تن آهن قراضه ذوب می‌شود، که با محصول کنونی ذوب‌آهن ملی ایران، به یک میلیون تن در سال می‌رسد. علاوه بر این، مجموع کارخانه‌های نورد و لوله سازی اهواز سالانه ۹۰۰ هزار تن فرآورده‌های مختلف پولادین تهیه می‌کنند. اینها در کشوری که تا چند سال قبل یک کیلو از این فرآورده‌ها را نمیتوانست تهیه کند پیروزی بزرگی محسوب می‌شود که بیشک سراغاز تحولات آتی تواند بود.

سازمان گسترش صنایع و نوسازی کشور یکی دیگر از تأسیسات بزرگ در ایران کنونی است که کار ساختمان صنایع عظیمی چون ماشین‌سازی و تراکتور سازی تیریز و ماشین‌سازی و تولید آلومینیم اراک را زیر نظر خواهد داشت. اینک ۱۵ شرکت در بخش‌های مختلف صنایع سنگین، صنایع سبک، معادن و خدمات با سرمایه‌ای که تا پایان سال ۱۳۵۰ به ۱۲۵۰ میلیون تومان می‌رسد، فعالیت دارند. با این حساب دو شهر دیگر ایران - اراک و تیریز - نیز به قطب‌های

صنعتی بدل خواهد شد و گسترش عظیمی خواهد یافت.

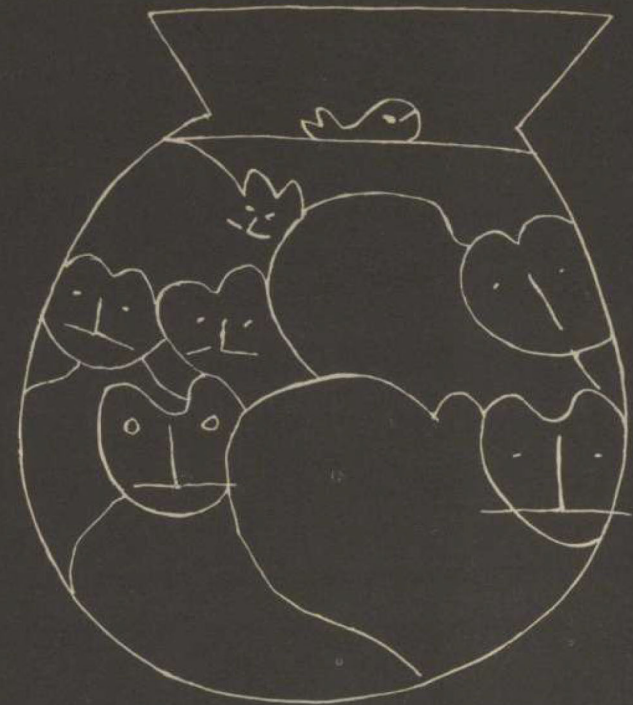
ماشین‌سازی تیریز در سال ۱۳۴۸ بهره‌برداری از آن آغاز گشت، پمپ‌آب، الکتروموتور، مته و تسه تولید می‌کند که مجموعاً به ۸ هزار تن بالغ می‌شود. در سال ۱۳۴۹، ۸۸۰ نفر در این کارخانه شاغل بودند.

تراکتورسازی ایران در تیریز نیز کار خود را در سه مرحله آغاز می‌کند. در مرحله نخست ۵ هزار تراکتور در سال مونتاژ می‌کند به همراه ساختن قطعات مختلف تراکتور، در مرحله دوم ۵ هزار تراکتور تولید می‌کند و در مرحله سوم ۱۰/۰۰۰ تراکتور خواهد ساخت.

ماشین‌سازی اراک به سرمایه‌گذاری نهائی ۵/۹ میلیارد ریال قادر است سالانه ۳۰ هزار تن ماشین آلات مختلف از قبیل دیک‌های بخار، انواع جرثقیل‌ها، تسمه‌های نقاله، لوازم کشاورزی، معدنی و صنعتی تهیه کند.

طرح تهیه آلومینیوم در ایران بعلت در دسترس بودن نیروی برق ارزان و فراوان گام مؤثر دیگری در جهت تنوع بخشیدن به صنایع سنگین در ایران است. کارخانه تولید آلومینیم در ۵ کیلومتری شهر اراک قرار دارد و میتواند سالانه ۴۵۰۰۰ تن آلومینیم تولید کند. کل هزینه ساختمان آن ۲۷۵ میلیون تومان پیش‌بینی می‌شود و امید است که بهره‌برداری از آن در آغاز سال آینده شروع شود.

اجرای این طرح‌ها، با در نظر گرفتن منابع محدود و ارزی، کمبود نیروهای ماهر و گهگاه عدم دسترسی به

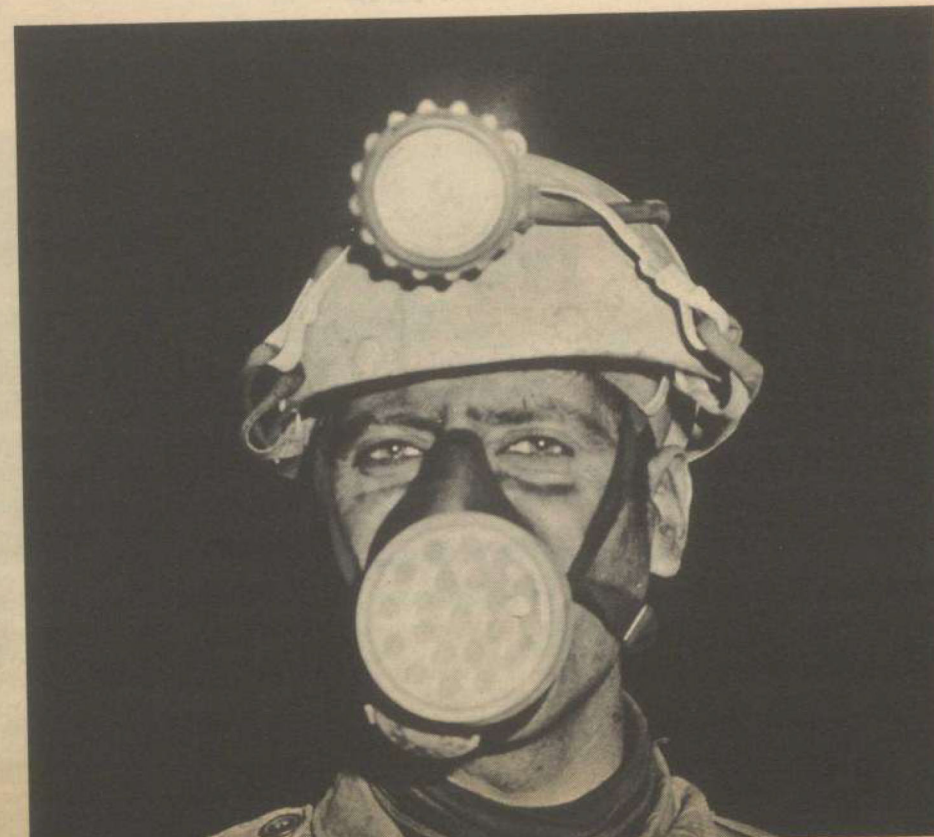
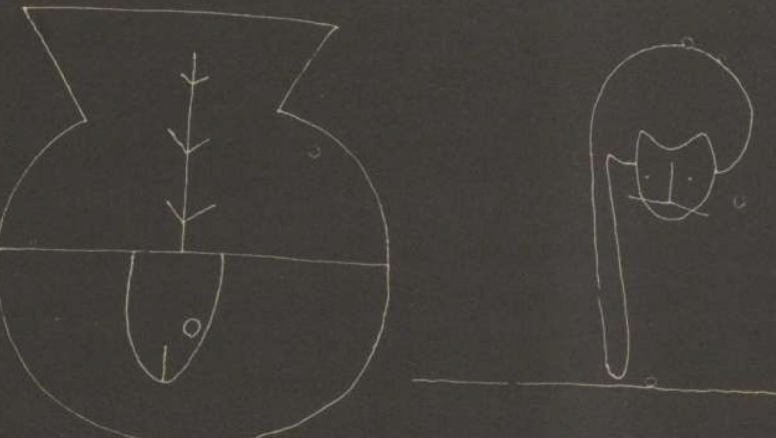


- یکبار با میکربی رویوسی کردم و یکسال مریض شدم.
- میکربی را می‌شناسم که آزمایشگاهی دایر نموده است.
- هر وقت از ماقبل تاریخ صحبت میکنم حرف‌هایم بصورت گردو غبار از دهانم خارج می‌شود.
- زمان باندازه‌ای دیر میگشت که حوصله من و ساعت سر رفته بود.
- میلیارها خورشید در مغرب سقوط کرده‌اند.
- در پایان زندگی، تمام ساعتها با هم می‌خوانند.
- اسکلم، به چهار زبان مرده دنیا تکلم می‌کند.
- شخصی که خودکشی می‌کند، تاریخ فوتش را خودش تعیین می‌کند.
- معشوقه‌ام را با قلبم محک می‌زنم.
- بالاخره نصیبم «شب» بین دو روز قرار گرفته یا «روز» بین دو شب.
- ابر، ماه و ستارگانرا از تخته سیاه شب پاک نمود.
- هرگز هنگام مستی ساعت را کوه نمی‌کنم چون عقربک‌هایش، تا ۲۴ ساعت تلو تلو می‌خورند.
- ماهی‌های بد اخلاق به «سگ ماهی» موسومند.
- برنده یا قطره بارانی که در منقار داشت، می‌گاردم را خاموش کرد...
- تکان نخوردن مجسمه‌ی آزادی مرا به شک انداخته است.
- بغاطر سفیدی چشم سیاه‌بوستان هم که شده، سفیدبوستان باید با آنها مهربان باشند!
- وقتی چشم ساعت به ساعت زنانه می‌افتد، نیشش تابناکوش باز می‌شود.
- خورشید افسار روز را بدنیال می‌کشید.
- ادم خوشبین، روی پای مصنوعی خود بیشتر از پای طبیعی‌اش حساب می‌کند.
- جسم و روح وقتی بیکار می‌شوند سر به سر یکدیگر می‌گذارند.
- وقتی جسم و روح باهم دعواشان می‌شود، اعضای داخلی‌ام را به سرو کله یکدیگر پرتاب می‌کنند.
- بزرگترین پالایشگاه دنیا هم قادر نیست خونم را تصفیه کند.
- مدت‌بایست که آینه، تصویرم را به اقامت اجباری مجبور کرده است.
- ترس، قفسی است که شجاعت در آن مجبوس است.
- تصویر معشوقه‌ام را از قله قلبم پائین کشیدم.
- روزنه امید، مقبره‌خانوادی آرزوهاست.
- مرگ در گورستان زندگی می‌کند.
- روی قبرم «سنگ تمام» گذاشته‌ام.

کار یکلماتور

از: پرویز شاپور

- یکبار با میکربی رویوسی کردم و یکسال مریض شدم.
- میکربی را می‌شناسم که آزمایشگاهی دایر نموده است.
- هر وقت از ماقبل تاریخ صحبت میکنم حرف‌هایم بصورت گردو غبار از دهانم خارج می‌شود.
- زمان باندازه‌ای دیر میگشت که حوصله من و ساعت سر رفته بود.
- میلیارها خورشید در مغرب سقوط کرده‌اند.
- در پایان زندگی، تمام ساعتها با هم می‌خوانند.
- اسکلم، به چهار زبان مرده دنیا تکلم می‌کند.
- شخصی که خودکشی می‌کند، تاریخ فوتش را خودش تعیین می‌کند.
- معشوقه‌ام را با قلبم محک می‌زنم.
- بالاخره نصیبم «شب» بین دو روز قرار گرفته یا «روز» بین دو شب.
- ابر، ماه و ستارگانرا از تخته سیاه شب پاک نمود.
- هرگز هنگام مستی ساعت را کوه نمی‌کنم چون عقربک‌هایش، تا ۲۴ ساعت تلو تلو می‌خورند.
- ماهی‌های بد اخلاق به «سگ ماهی» موسومند.
- برنده یا قطره بارانی که در منقار داشت، می‌گاردم را خاموش کرد...
- تکان نخوردن مجسمه‌ی آزادی مرا به شک انداخته است.
- بغاطر سفیدی چشم سیاه‌بوستان هم که شده، سفیدبوستان باید با آنها مهربان باشند!
- وقتی چشم ساعت به ساعت زنانه می‌افتد، نیشش تابناکوش باز می‌شود.
- خورشید افسار روز را بدنیال می‌کشید.
- ادم خوشبین، روی پای مصنوعی خود بیشتر از پای طبیعی‌اش حساب می‌کند.
- جسم و روح وقتی بیکار می‌شوند سر به سر یکدیگر می‌گذارند.
- وقتی جسم و روح باهم دعواشان می‌شود، اعضای داخلی‌ام را به سرو کله یکدیگر پرتاب می‌کنند.
- بزرگترین پالایشگاه دنیا هم قادر نیست خونم را تصفیه کند.
- مدت‌بایست که آینه، تصویرم را به اقامت اجباری مجبور کرده است.
- ترس، قفسی است که شجاعت در آن مجبوس است.
- تصویر معشوقه‌ام را از قله قلبم پائین کشیدم.
- روزنه امید، مقبره‌خانوادی آرزوهاست.
- مرگ در گورستان زندگی می‌کند.
- روی قبرم «سنگ تمام» گذاشته‌ام.



مخلوطی از سکس، محبت، خشونت، ابتذال و رنگین کمافی از احساسات در نمایشنامه‌های

آرابال

هسته کتی کلیه‌مانند رنگ سیاه با حاشیه‌های زردوزی شده می‌پوشد. دستها را در جیب میکند و تند تند راه می‌رود. از چهره‌اش در میان ریش و موهای بلند بیهم پیوسته‌اش فقط یک عینک ظریف پستی‌است که بیش از همه به چشم می‌خورد. مثل بسیاری از نویسندگان و دلفکسها (گروک، پیکاسو) آرابال هم اسم کوچکش را فراموش کرده است. فقط دو زن، دو «فرناندو» می‌خواند. یکی از این دو زن که در خانه‌ای سفید و در زیر آفتاب تابان اسپانی بسر می‌برد مادر اوست و دیگری که لحظه‌ای از آرابال جدا نمی‌شود و با هم در آپارتمانی در بولوار استراسبورگ پاریس بسر می‌برند، زن اوست: لوس.

در باره اولی، خود آرابال می‌گوید: «مادرم زن عجیبی است. حتی در مواقعی هم که همه وسایل زندگی مدرن را در اختیار داشتیم او ترجیح میداد آب وان حمام را با

یک میله آهنی که به دو سرش سیم‌برق بسته شده بود گرم کند. یکی از اطلاقهای منزل را از زغال و نخود و لوبیا آبلانته بود. روزگاری دراز من نسبت به او عشقی که با نوعی نفرت آمیخته بود داشتم. اما حالا عقیده دارم که او یک دیوانه کامل است.»

و همین زن که روزگاری سابقه‌های پای خود را می‌پوشاند تا در پارکهای شهر چشم نامحرم به آنها نیفتد، در نخستین روزهای جنگهای داخلی اسپانیا در سال ۱۹۳۶، با به‌پای میرغضبیهائی که برای توقیف پدر آرابال آمده بودند به پیکار برخاست و به مخالفین شوهرش پیوست و شش سال بعد در ۱۹۴۳، بی‌مه پنه‌هایش لباس عزیمت را زیرا پدرشان برای گریز از زندان خودش را به دیوانگی زده بود!

چهره آشفته، خسته و پریشان و غرق در غرق و بوی سرکه و نمک همین زن است که آرابال در بسیاری از آثار خود و از جمله «دو میرغضبیه» و «تشریفات بزرگ» و «گورستان اومیلیا» بنا آن استادی و دقت ترسیم کرده است.

و زن دیگر، همسرش «لوس»، در زندگی آرابال حالت سایه‌ای را دارد که

هر قدر نور فرو می‌نشیند درازتر می‌شود. زنی است ساکت و آرام و خود دار که از بعضی جهات ظاهری به فرانسوآ ساگان بر شباهت نیست. در زبان اسپانیایی استاد صاحب‌کرسی است و در نظمی و تصحیح نمایشنامه‌های آرابال به‌او کمک میکند و غالباً پرسونلاهای زن نمایشنامه‌های آرابال، اسم او را یا چیزی شبیه آن دارند: لوس، لیس، لیز، آریس و شیر.

آپارتمان کوچک او در بولوار «استراسبورگ» نمونه دیگری از تضادها و آشفتنگی‌های روحی آرابال است به‌دیوارها، تابلوهائی که غالباً خود یا قهرمانان نمایشنامه‌هایش را نشان میدهد نصب شده و از همه جالب‌تر تابلویی است از خود او که دارد یک آرابال دیگر استراغ میکند و خود این آرابال نیز مشغول بالا آوردن آرابال سوم است و سومی مشغول استراغ چهارمی و همینطور... و باز تابلوهایی عجیب و غریب و ترس‌آور فراوانی از نقاشیهای نقرین شده، نقاشی‌هایی که در همه آثارشان چیز شوم و زشت و ملال‌انگیز وجود دارد. در انتهای راهروی ورود به آپارتمان دفتر کار او قرار دارد. اطاقی که اوراق روزنامه و مجلات در اطراف آن پراکنده است و روی میز تحریر مجسمه‌ای مربوط

به سال ۱۹۵۵ باغضا، و جوارچی منلاشی شده و از هم در رفته، و در همین اطاق است که آرابال ساعتها روی میله نظمی را حتی آن فرو می‌رود و در حالیکه دختری بر لبهایش ماسیده است چندان ناقدش را به نقطه‌ای بیهم بندد و آتوق است که آدمی که با او روبرو میشود و این نگاه و لبخند را می‌بیند بازش می‌آید که این مردی که با نمایشنامه‌های جنجال برانگیزی از قبیل «الایرت» و «سال گذشته در بروکسل» و «سپیده‌دم سرخ و سیاه» در اروپا و آمریکا چنین شهرتی به‌رسانده فقط سی و هفت سال دارد.

از آرابال تاکنون بیست‌نمایشنامه چاپ شده و تقریباً همین تعداد نیز چاپ نشده دارد علاوه پنج رمان و یک فیلم بنام «باغ لذت» و یک کارگردانی «کلودزی». و همین‌مرد است که یکی دیگر از نمایشنامه‌های آرابال را بنام «آنها به گلبه دست‌بند زنده» کارگردانی کرده است. نمایشنامه‌ای که برای عنوان آن آرابال از «گاریس‌الورکا» الهام گرفته است.

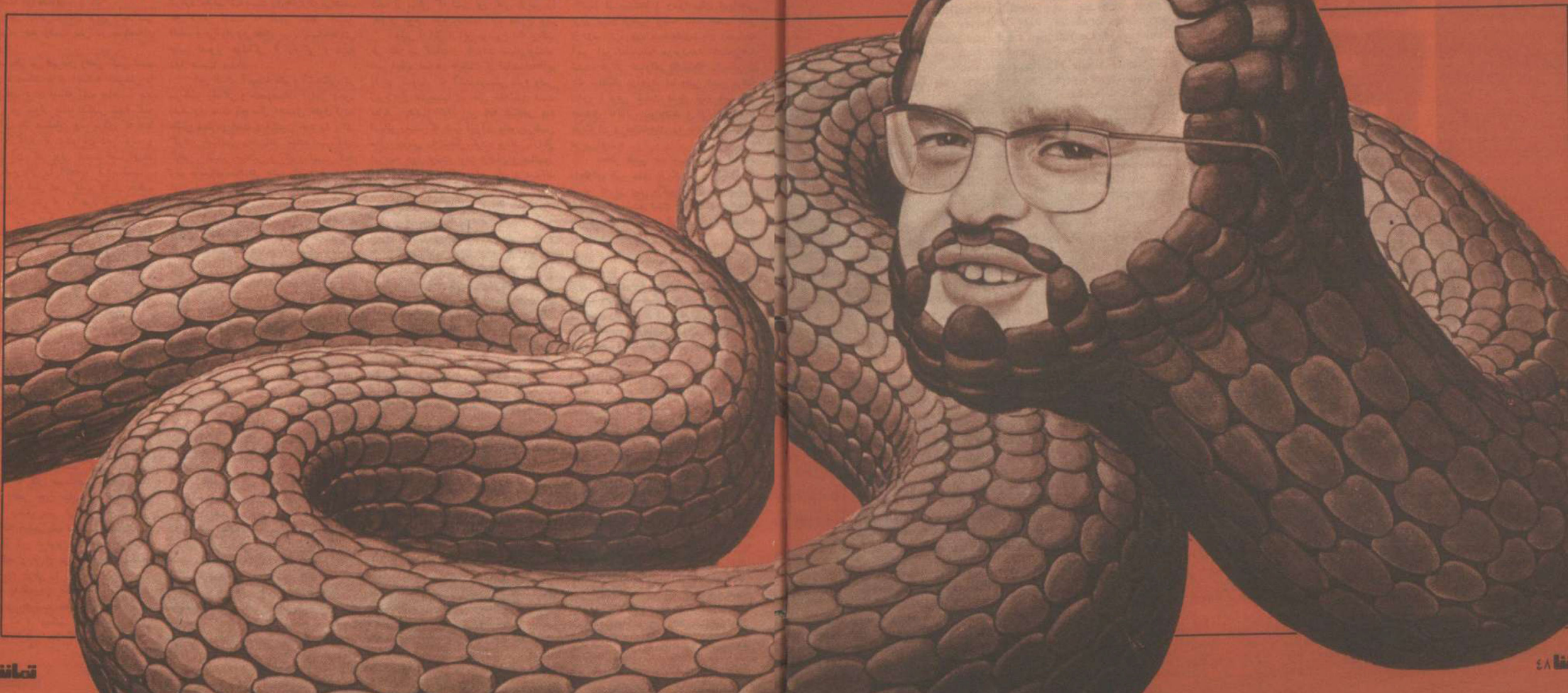
قرار بود اصالت نیز فیلم دیگری از آثار او تهیه شود. اما آرابال هیچکدام از آثارش را برای فیلم مناسب تشخیص نداد و گفت: «تولیم چیزی است که مدت‌ها میماند

و احتیاج به یک سوزن فلزی دارد و این همان چیزی است که من از آن وحشت دارم. من نمی‌خواهم هیچ کار فلزی و مطنش و شرفایی نسیمی‌بکنم. دوست‌دارم مدام مشکلات نازکی برای خودم ایجاد کنم.»

اصولاً برای آرابال، موفقیت معنا و مفهوم زیادی ندارد. البته شاید در اعصاب قلبش بدش نیاید که روزی یکی از نمایشنامه‌های او را در «کمدی فرانسه» بروی صحنه بیاورند و یا خودش را بعنوان یکی از اعضاء خارجی آکادمی فرانسه انتخاب کنند... اما در حقیقت اینها آخرین رؤیاهای او و آرزوهای مردی می‌تواند باشد که وقتی در سال ۱۹۵۵ به پاریس قدم گذاشت برای گرم کردن خود فقط یک شال بزرگ اسپانیولی داشت که هر وقت زتش بدان احتیاج نداشت می‌توانست از آن استفاده کند.

در کوی دانشجویان دانشگاه پاریس، آرابال با نقاشی هم اطاق بود که پیوسته در دنیای تانزیاتیک غوطه‌ور بود و در و دیوار اطاق را با قطعات اسکلت انسانی پوشانده بود. برای آرابال، موفقیت نه خوب خوردن است و نه خوب زندگی کردن زیرا او هرگز هنرش را بعنوان حرفه‌ای که از آن

ترجمه: ف. جلوه



یول دریاورد بکار نگرفته است. درباره شهرت میگوید: «بک شب با یونسکو صحبت میکردیم. او بمن گفت گاهی از خود می-برسم که آیا تا چند سال دیگر باز هم کسی نمایشنامه‌های مرا بازی خواهد کرد؟» وبعد آرابال می‌افزاید: شاید چنین حرفی از جانب مردی که تأثر معاصر را زیور کرده باور نکردنی به نظر بیاید. اما حقیقت است. وباز آرابال درباره یونسکو می‌گوید:

– موفقی رسید که یونسکو تصمیم گرفت منزل بزرگی بخرد و بدین منظور خانه‌ای را در نظر گرفت که روزگاری متعلق به «اسائگتری» هنرمند معروف تأثر فرانسه بود و اینک به وارث او تعلق داشت. در بهای این خانه پول گزافی پرداخت بطوریکه دیگر چیزی برای میله کردن آن برایش باقی‌نماند. آنوقت یونسکو به دوستانش گفت: این هم يك نوع نذری است که آدم آخر عمری به پادشاه خالی و بی‌اثاث برود.

هنگامیکه آرابال با شما حرف میزند ناگهان ساکت میشود. سرش را بلند میکند و مدتی بدقت گوش میدهد و بعد میگوید: «کیوترها! خوب گوش کنید...» و راست میگوید. کیوترهايي که در اطلاق مجاور دفتر او بسر می‌برند و باوتعلق دارند بصدا درآمده‌اند.

آرابال ارزش زیادی برای زندگی قائل است. چند وقت پیش در مصاحبه‌ای گفته بود:

– بنظر من قبرمان واقعی کسی است که مبارزه میکند برای اینکه خودش را نجات بدهد. برای اینکه زنده بماند... چند روز قبل من سوار يك تاکسی شدم که راننده آن يك مسلمان بود. تاکسی که انتها میکرد روزگاری از یشوایان دین بوده و جز از آن کار پولی بدست نمی‌آورده شغل تاکسیرانی را انتخاب کرده است. بعد راننده تاکسی بمن گفت که در مذبح اسلام مردانی مثل او را مرد خدا می-خوانند. گوش میکنید دوستان! من مدت نیم ساعت سوار يك تاکسی بودم که راننده آن يك مرد خدا - بتجوی خود خدا بود. مردی که دیناری پول نداشتنم زنده بود و سعادت زنده بودن را درک می‌کرد. مرگ نیز از چیزهایی است که در نظر آرابال بسیار اهمیت دارد. میگوید:

– مرگ چیز وحشتناکی است که اندیشه آن نوعی عکس‌العمل ترس و وحشت در آدم بوجود می‌آورد... و بعد درباره تمدن مدرن امروزی چنین اظهار عقیده میکند:

– ما در تمدن امروزی حل شده‌ایم. من که خودم زندگی در مثلا سیسیل یا هر جایی را که زندگی بدوی‌تری داشته باشد ترجیح میدهم. فرانسوی‌ها احمقانه می‌خندند وقتی در يك قلمب می‌بینند که مردی زن بیوفایی را به قتل میرساند. اینجا است که ارزشهای واقعی چون حیایی میرتکد و نابود میشود... چندی پیش از رادیو حکایتی شنیدم که خیلی بد من اثر گذاشت. حکایت از این قرار بود که خانمی به پزشک تلفن میکند و از او می‌رسد چه میتواند بکند تا يك طوطی را که تازه خریده‌است مجبور به غذا خوردن بکند! این خالم می-گفت: «من هر شب مقابل طوطی می‌ایستم و صدبار تکرار میکنم: «کوکو، چیزی بخور!» اما طوطی اصلا گوش به حرف من

نمیدهد».

آرابال میگوید:

– به عقیده من امتناع طوطی از غذا خوردن این بود که حس میکرد صاحبش، یعنی این خاتم، قلباً از او نفرت دارد و سرانجام نیز آنقدر در امتناع خود بافتاری کرد که مرد. در زندگی نیز در مقابله با ناکامیها و رنجها، فقط عشق است که میتواند همه چیز را نجات بدهد.

و بعد آرابال تکرار میکند:

– من يك آدم احساساتی و رقیق‌القلب هستم و باکی ندارم که باین نازک‌دلانتراف کنم.

و این موضوع کاملاً حقیقت دارد. آرابال بارها در نمایشنامه‌هایش، دردیاوگها یا مونولوگها، احساساتی و نازک‌دل بودن خود را ثابت کرده است. بخصوص در مورد اشخاصی که بقول خودش سر نوشت و پیش آمد آنها را دریده و با نازیانه قبر و ستم نواخته است.

یکی از خصوصیات آرابال اینست که اشخاصی که از نزدیک او را می‌شناسند براحتی میتوانند تحملش کنند و قبولش دارند. اما همین اشخاص وقتی یکی از یسپای او را می‌بینند دچار تبوع میشوند و درباره حقیقت شخصیت وی به‌تردید می‌افتند. باورکردنی نیست که آدمی بظاهر چنین افتاده و بی‌آزار و بی‌دفاع، در نمایشنامه‌هایش چنین تصویر هولناکی از زندگی و مردم دنیا بدست میدهد.

این تضاد، آمیخته نظم و آشفتگی، در سرتاسر زندگی و خصوصیات آرابال وجود دارد. وی مدت پنج سال تحصیل حقوق کرده عاشق شطرنج است و اکنون خود را برای گرفتن لیسانس ریاضیات آماده می‌کند. گاهی آنقدر خجالتی و کمرو است که دخترخانمهای سالهای پیش را بخاطر می-آورد و زمانی چنان خشن میشود که آدم وحشت می‌کند.

یکی از معروفترین نمایشنامه‌های آرابال، «گریکا» است که از تابلوئی بهمین نام که یکساکو از فجاجع جنگهای داخلی اسپانی کشیده الهام گرفته است. در تابلوی یکساکو همه چیز از درد و وحشت فریاد می-کند و این صحنه دردآلود حتی از سر يك گاو نیز شبیه يك اسب نیز بگوش میرسد. اما آرابال از همه شخصیت‌های تابلو، فقط فریاد وحشت يك پیرزن و يك پیرمرد را می-شنود. پیرمردی که در زیر ویرانه‌های يك سقف فرود آمده بر خود می‌چیند و زتنش در گیر افتاده است. این فریاد وحشتی است که آرابال می‌شنود. فریادی که هیچ نوع زیبایی ندارد اما قابل لمس است و عظمت دارد. و این عظمت را آرابال چنین توصیف می‌کند:

– عظمت مرگ بخاطر مبارزه‌ای است که تا آخرین نفس برای زنده ماندن می‌کنند، می‌خواهند بهر قیمتی شده زنده بمانند، که در این مبارزه بین مرگ و زندگی، آخرین چیزی که بدو می‌اندازند زندگی است... فریادی است که برای مغلوب کردن مرگ از سینه برمی‌آوردند و حتی بعد از آن هم که مرگ به سرانجامش آمد، ظنین این فریاد درفضا باقی میماند. در «گریکا» من خواستم! همین فریاد را منعکس کنم. خودم هم نمیدانم پیرمرد مرده است یا نه.

اما اثر فریاد او سربازی را که خانه را بر سرش خراب کرده دیوانه میکند. همه کس در مقابل عشق به‌زندگی، دیوانه میشود. آرابال هرگز يك مرد سیاسی نبوده است. یا شاید سیاست را به آن معنی که ما می‌شناسیم نپذیرفته است. حرفهای او درباره سیاست چیزی شبیه سخنان «ژوزف کسل» است که یکبار در جواب کسی که نظرش را راجع به سیاست می‌برد گفت:

– «اگر معنی توجه به سیاست اینست که آدم در يك حزب بخصوص اسم میتویسد و فقط يك دکترین خاصی سیاسی را درست بداند و قبول داشته باشد، باید بگویم که من هرگز اهل سیاست نبوده‌ام. اما غیر از اینها مسائل دیگری هست که من بدانها اعتقاد دارم. من از ایده‌آل‌های منفرم و بخصوص از بالاترین نوع آن که نژادپرستی و دیکتاتوری باشد. اما در عرف امروزی باین چیزها سیاست نمی‌گویند. احساسات می-گویند».

سال گذشته، برای اولین بار دولت ژنرال فرانکو اجازه داد که نمایشنامه «نو میرتیب» در مادرید روی صحنه بیاید. قبل از آن در بسیاری موارد حتی خواندن نمایشنامه‌های این فرزند رانده شده از موطن که شهر نور یعنی پاریس را بعنوان موطن خود انتخاب کرد ممنوع بود. وقتی آرابال از این موضوع اطلاع یافت طی نامه سرگشاده‌ای به دولت اسپانی نوشت: «من اجازه نمیده هیچک از نمایشنامه‌هایم را در کشوری که آنقدر دوستش دارم ولسی زیر یوغ فاشیستها در حال خفه شدن است نمایش دهند». اتفاقاً این نامه هنگامی به اسپانی رسید که شب قبل آن مأمورین پلیس سالن نمایش را اشغال کرده بودند. آرابال در نامه خود نوشته بود: «زندان و سانسور تنها پاداشی است که دولت مادرید میتواند به‌ترندی بدهد».

درباره‌خدا و مذهب آرابال می‌گوید:

– من می‌کرده‌ام بین خدائی که یادگار دوران تفتیش عقاید اسپانی است و خدای خودم حد فاصلی بوجود بیآورم. من از آن خدای دوران انگلیزیسیون و مذهبی که باو نسبت میدهند نفرت دارم. وقتی که در بیجگی در مدرسه «برادران اسکولایوس» در مادرید درس می‌خواندم، فکر میکردم که اگر زیاد به بدن خود توجه کنم شیطان می‌آید و مرا باخود می‌برد. اما حالا من خدا را قبول دارم. فکر می‌کنم که هر شب خدا به من هم مثل میلیونها و میلیونها انسان دیگر نگاه می‌کنند... به عقیده من آدم در زندگی خود خیلی هم اختیار انتخاب چیزی را ندارد. فقط مقدار اندکی «اسیدنوکلیک» کمتر یا زیادتیر در مغز انسان حرفی است که آدم يك احمق یا يك نابغه بشود.

آرابال در سال ۱۹۶۷ در اسپانی به زندان افتاد زیرا در مجلسی گفته بود که از همه چیز، حتی از خدا و وطنش نفرت دارد. وقتی از زندان آزاد شد ریش انبوهی بر چهره داشت و از آن پس نیز این ریش را همچنان نگاه داشت. ریش شخصیت او را تکمیل میکند و باو حالت جدی‌تر میدهد. خودش می‌گوید: «ریش هم مانند موی سر يك نوع حالت هدایت‌کننده در حساسیت آدم دارد. بعلاوه این دیگر از نشانه‌های برتری مردان بر زنان است...» راجع به موی بلند عقیده دارد: «این يك نوع حالت دفاعی در

مقابل گرفتاریهای دنیای عهد ماست و برای همین است که نسل امروز، تا این اندازه در بلند نگه داشتن موی سر اصرار دارد».

چندی پیش آرابال سفری به آمریکا کرد. در آن موقع نمایشنامه‌های «گریکا» و «یک‌نیک در بیلا» را که هر دو از معروفترین آثار اوست نمایش میدادند. آخرین باری که آرابال به آمریکا رفته بود در حدود پانزده سال پیش بود. در آن موقع آمریکا، سرزمین مذهبی و محافظه‌کار و سخت‌پای‌بند عفت و عصمت اخلاقی (ولو بصورت ظاهر) بود. اما آمریکائی که اینک آرابال کشف میکرد يك آمریکای دیگر بود. آمریکائی پیریندوبار که حتی نمایشهایی از قبیل «اوه، کلکته» و «پسران باند» را منعقد و عتب افتاده میدادست و مردم مشتاقانه به تماشاخانه‌هایی میرفتند که مدت‌دوستانه، بازیگران غریبان باهم عشق‌بازی میکردند. آرابال همه این نمایشها را دید و از هر کدام یادداشتی برداشت بدون آنکه از هیچکدام به‌تمامی خوشش آمده باشد. از مجموعه این یادداشت‌های خود در بازگشت بیس «آنها به‌گلها دست‌بند می‌زنند» را نوشت و خود کارگردانی آنرا بعداً گرفت. طبعاً این بیس آرابال، يك نمایشنامه بسیار بی‌برده و جنجال برانگیز و جوروانه است. اما بپرسورت نمایشنامه‌ای است که با الهام از سنت‌ها و وسواسهای اسپانیائی برای مردم فرانسه نوشته شده است. یکی از دوستانش درباره صحنه‌های غریبان و جسامت آیز این نمایشنامه می‌نویسد: «هدف‌برهنه شدن، هرگز نمیتواند يك زیاده را بصورت يك شاهکار درآورد. اما وقتی همین برهنه شدن با نوعی کیفیت هنری توأم باشد بعد جدیدی به‌تأثر می‌بخشد و ارتباط میان بازیگران و تماشاچیان را به‌صورت تازه‌ای در می‌آورد».

بخاطر همین بعد جدید، و ایجاد رابطه‌ای تازه میان بازیگران و تماشاچیان است که در بیس «گورستان اتومبیلها» ترتیبی داده شده است که مردم در میان بازیگران باشند و بازیگران در میان تماشاچیان متفرق شوند.

آرابال مرد ساده‌ای است. اجتناع دوست دارد نویسندگان و هنرمندان پیشرو و افرای را، قبل از آنکه مردم را دگرگون کنند، مقهور سازد. اما آرابال از آن گروه هنرمندانی است که آنقدر سریع می‌روند که جامعه‌های محتاط و آهسته‌روئی مثل فرانسه کمتر بدانها میرسند. بخصوص که آرابال، مردم و تماشاچیان خود را از میان نسلی جوان برگزیده است.

آرابال برای نمایشنامه‌های خویش، بیشتر بسراغ همان تبه‌های کهن، یعنی ارتش و مذهب رفته است. تبه‌های خطرناک و قابل انفجار... و بصورتی ظاهراً بی‌آزار با این مواد منفجره خطرناک که پوششی غیرمطمئن دارند بازی میکند. زبان نمایشنامه‌هایش عامیانه است که در میان آنها ناگهان يك تکه عمیق یا يك لحظه تیوع‌میدرخشد و بر زمین بین می‌شود. متأسفانه آرابال نمیتواند آنچه را که در دوتوی می‌جوشاند و ترتیبی بدهد. اما همین مایه‌جوشانی که بیرون میدهد، تصویر تلخیص شده يك جوشانده فهم و فرهنگ عصر ماست. مخلوط از سکس، عشق، محبت، خشونت، ابتذال و رنگین‌کمانی از احساسات...

معرفی

از: احمد هاشمی

«حالت چطور، مش‌رحیم» قصه‌ی تحلیل رفتن يك آدم است در زندگی غبار گرفته. قصه‌ی يك خواب است، خواب مش‌رحیم؛ خوابی که در آن آدم همه چیز را درست نمی‌بیند.

دنیای مش‌رحیم از دنیای ما جدا نیست همان دنیای آشنای خود ماست که از این سو در حال فروریختن است و از آن سوی دیگری زیاد هم مطمئن نیست. مش‌رحیم باید برود. و این جبر است. او گمان نمی‌کند که دارد اندک اندک به‌نور میرسد.

«اسماعیل‌آقا: نور دیگه آقا! آدم... آروم آروم به‌نور میرسه. توی خواب این طوره...» حالا مش‌رحیم منتظر کسی است که بیاید و او را باخودش ببرد. و چون وقتی قرار است بیاید، می‌آید. و وقتی آمد، مش‌رحیم هم می‌رود. راه برگشتی هم نیست.

پایه‌ی نمایش بر ذهنیت و درون کاوی استوار است که بوسیله‌ی آدم‌های آشنا، قابل لمس، صمیمی، و گفتگوهای روزمره بیان میشود. بدون هیچ فلسفه‌ی پافی و بدون هیچ اندیشه‌ی جدی‌افته شده‌که موجد رابطه بین ذهنیت و عینیت و همچنین بازیگر و تماشاگر است. مش‌رحیم در تمام مدت نمایش خوایش را که از ذهنیت فردی خود او سرچشمه میگیرد بازگو می‌کند و این ذهنیت‌در دیگر آدم‌های نمایش و تماشاگر تعمیم میپذیرد. در ذهنیت مش‌رحیم و همه، این خواب مرگ است. و وقتی خواب به بازگشت به‌کودکی یادها و ذهنیت‌آدم‌ها را میسازد.

«حالت چطور، مش‌رحیم» و «گلدونه خانم»

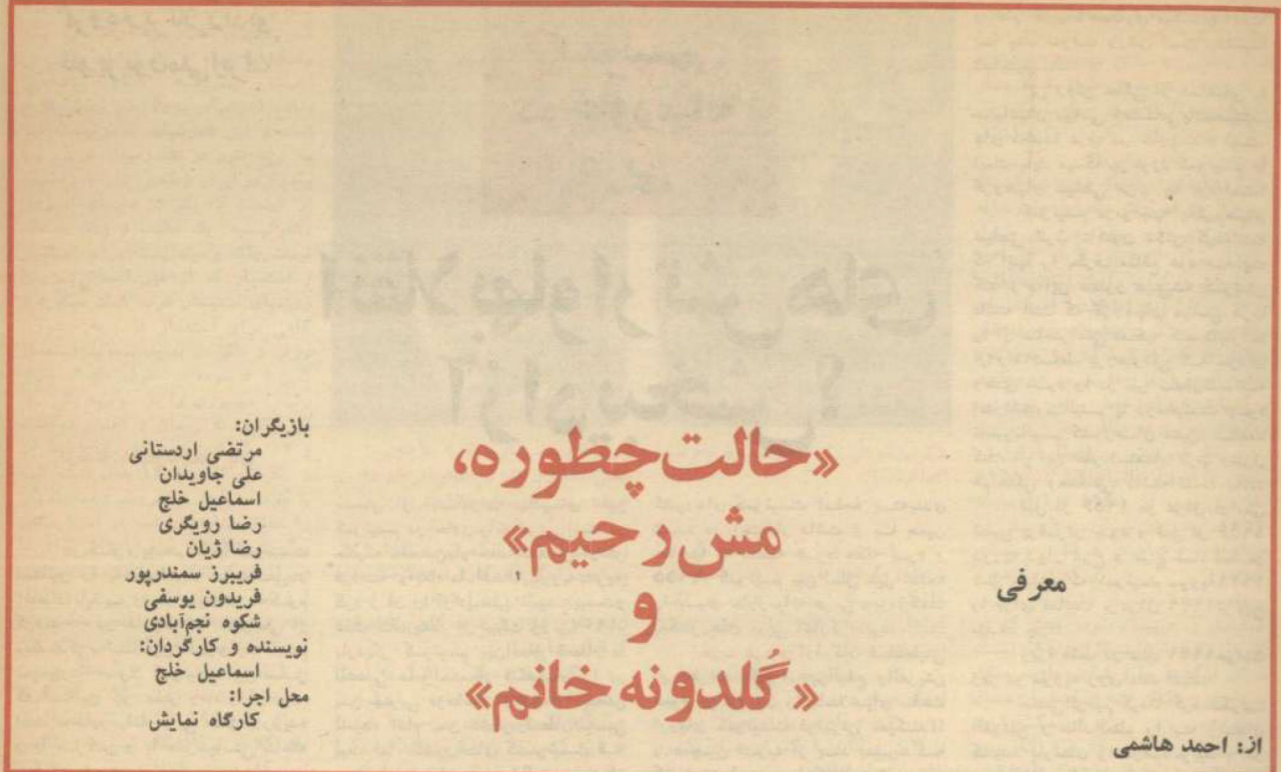
همون‌طور آروم. مثل اینی‌که اصلاً راه نمی‌رفت. به‌طوری بود که آدم خیال می‌کرد روی هوا س. من میخواستم سه‌کاری بکنم. گفتم قرار. مش‌رحیم! دیگه داره بهت می‌رسه. فاصله‌های هم تا چاه بعدی نبود. اون داس بدست چند قدمی بیشتر یا من فاصله نداشت. زیر دهنی‌چاه که رسیدم، گسون کردم که بالا برسم. فاصله‌های دهنی‌چاه‌رو گرفتیم که برسم بالا. اون داس بدست درست‌پشت سرم بود. آره درست پشت سرم. من دهنی‌چاه‌رو گرفتیم بالا رفتم. به‌پایتین نگاه کردم. دیدم داس بدست هم‌بالای سرمه. گفتم من تسلیم. من با جون ودل قبول می‌کنم. گفتم بالاخره که بایستی. حالا که بایستی پس چرا...»

مش‌رحیم اکه‌دیگه همدیگر روندیدیم، دیدار به‌بهشت. اسماعیل‌آقا: زیاد هم مطمئن نباش.

مش‌رحیم: آره نبایستی زیاد مطمئن بود. مخصوصاً به‌بهشت.

آدم‌ها در کودکی چیزهایی دارند که در بزرگی بخاطر درگیری با زندگی و آلودگی بان، از دست میدهند و این بازگشت به‌کودکی یادها و ذهنیت‌آدم‌ها ناگهان بخود می‌آیند یا از خود می-آیند.

آدم‌ها در لحظه‌های تنهائی وقتی به‌آنچه از دست‌داده‌اند و یامیخواسته‌اند و بدست نیآورده‌اند فکر می‌کنند و به احتمال اشک در چشم‌هایشان می‌نشیند؛ ناگهان بخود می‌آیند یا از خود می-آیند.



بازیگران:
مرتضی اردستانی
علی جاویدان
اسماعیل خلج
رضا رویگری
رضا ژبان
فریبرز سمندرپور
فریدون یوسفی
شکوه نجم‌آبادی
نویسنده و کارگردان:
اسماعیل خلج
محل اجرا:
کارگاه نمایش

گریزند. این آنچه و این خواسته‌های دست‌نیافتنی «گلدونه» است. زری میخواست است برای خودش «گلدونه» باشد، اما حالا نیست. قهوه‌چی میخواست است، پیاز فروش و آقارضا هم میخواست‌اند یا «گلدونه» باشند؛ و این‌یک چرا را مطرح میسازد. چرا...؟

قهوه‌چی، پیازفروش و آقارضا برای رهائی از یادها و ذهنیت خود سعی می‌کنند «گلدونه» را به‌فراموشی بسپارند، «گلدونه» را میبرند، به تاریکی پیوند میزنند و این «گلدونه» خاطره‌ها و آرزوهای دست‌نیافتنی‌است که در ذهن این آدم‌ها میچیرد.

«گلدونه» همه سلام می‌داد اما از هیچ کس خداحافظی نمی‌کرد. این اونا بودن که ارزش خداحافظی می‌کردن. اون همه را دوست می‌کنی. تو گناهانم رو می‌ریزی. تو پاکم می‌کنی. تو آروم می-کنی. تو همه چیز منی. تو تنها چیزی هستی که من دارم. آه گلدونه! چی بودی؟ چی شدی؟ چی میشی؟»

ضمناً تلاش و کند و کوا کارگاه نمایش برای رسیدن به‌هدفش که امکان دادن برای تجربه کردن و آزمایش تأثیر است امیدوارکننده و درعین‌حال تشکر انگیز است. همچنین اجرای این دو نمایشنامه.

کمونیسم
در خاورمیانه
عربی

انقلابها و ارتش‌های آزادبخش؟

نوشته: محمود جعفریان

بخش از ابتکارات سالهای اخیر کمونیسم در خاورمیانه عربی است در حالیکه نخستین بار خالد بکدش ارتش فرانسه را به ادامه اشغال سوریه تشویق کرد و آن را آزادیبخش نامید، بیست و هفت سال بعد، از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، باردیگر کمونیسم بین‌الملل قطعان - الشعبی عامل استعمار انگلستان را در یمن جنوبی فرمانده ارتش آزادیبخش نامید، امام یمن دشمن قطعان الشعبی بود، اما، کشورهای کمونیست قیلا دست دوستی به سوی امام یمن دراز کرده و او را با پول و اسلحه نواخته بودند



امام احمد تصور میکرد که کمونیستها او را پسندیده‌اند و برگزیده‌اند، اما، نمیدانست که بعد از ارتش آزادیبخش سوریه بدست نمایندگان تشکیل شد سوریه بدست نمایندگان حکومت ویشی اداره میشد، در عراق که جانبدار آلمان نازی بود، آلمان با انگلستان و شوروی می‌جنگید لذا انگلستان و شوروی در برابر آلمان جنبه گرفته بودند، رشیدعالی گیلانی نیز باید کمک‌های آلمان در شمال عراق قیام کرد و علیه نیروهای انگلستان در نبرد شد، در این شرایط که حکومت رشیدعالی گیلانی قیام و استقرار نداشت مورد توجه کشورهای مختلف جهان نبود، اما، هیتلر آرزو داشت که به او کمک کند و باینکه در یونان و اروپا سخت درگیر بود چند هواپیما به عراق فرستاد و در چهار دیوار امکاناتش به یاری رشیدعالی گیلانی شتافت ، استالین نیز به رشیدعالی گیلانی دست دوستی داد و با او رابطه سیاسی برقرار کرد. عده‌ای در تحلیل این حادثه معتقدند که کمونیسم در جستجوی جای پا و پایگاه در خاورمیانه عربی با هرکس و هر نیرویی که مفید باشد دست‌اتفاق میدهد لذا تأیید شخصیت مورد تأیید نازیها نیز در اجرای این سیاست بوده است چنانکه چندی بعد کمونیسم بین- الملل ادامه اشغال سوریه را به وسیله ارتش استعمارگر فرانسه نشود و خالد بکدش رهبر حزب کمونیست سوریه نیروی نظامی استعمارگران فرانسه را ارتش آزادیبخش نامید، شاید عده‌ای گمان برند که اصطلاح ارتش آزادی-

بخش از ابتکارات سالهای اخیر کمونیسم در خاورمیانه عربی است در حالیکه نخستین بار خالد بکدش ارتش فرانسه را به ادامه اشغال سوریه تشویق کرد و آن را آزادیبخش نامید، بیست و هفت سال بعد، از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، باردیگر کمونیسم بین‌الملل قطعان - الشعبی عامل استعمار انگلستان را در یمن جنوبی فرمانده ارتش آزادیبخش نامید، امام یمن دشمن قطعان الشعبی بود، اما، کشورهای کمونیست قیلا دست دوستی به سوی امام یمن دراز کرده و او را با پول و اسلحه نواخته بودند

امام احمد تصور میکرد که کمونیستها او را پسندیده‌اند و برگزیده‌اند، اما، نمیدانست که بعد از ارتش آزادیبخش سوریه بدست نمایندگان تشکیل شد سوریه بدست نمایندگان حکومت ویشی اداره میشد، در عراق که جانبدار آلمان نازی بود، آلمان با انگلستان و شوروی می‌جنگید لذا انگلستان و شوروی در برابر آلمان جنبه گرفته بودند، رشیدعالی گیلانی نیز باید کمک‌های آلمان در شمال عراق قیام کرد و علیه نیروهای انگلستان در نبرد شد، در این شرایط که حکومت رشیدعالی گیلانی قیام و استقرار نداشت مورد توجه کشورهای مختلف جهان نبود، اما، هیتلر آرزو داشت که به او کمک کند و باینکه در یونان و اروپا سخت درگیر بود چند هواپیما به عراق فرستاد و در چهار دیوار امکاناتش به یاری رشیدعالی گیلانی شتافت ، استالین نیز به رشیدعالی گیلانی دست دوستی داد و با او رابطه سیاسی برقرار کرد. عده‌ای در تحلیل این حادثه معتقدند که کمونیسم در جستجوی جای پا و پایگاه در خاورمیانه عربی با هرکس و هر نیرویی که مفید باشد دست‌اتفاق میدهد لذا تأیید شخصیت مورد تأیید نازیها نیز در اجرای این سیاست بوده است چنانکه چندی بعد کمونیسم بین- الملل ادامه اشغال سوریه را به وسیله ارتش استعمارگر فرانسه نشود و خالد بکدش رهبر حزب کمونیست سوریه نیروی نظامی استعمارگران فرانسه را ارتش آزادیبخش نامید، شاید عده‌ای گمان برند که اصطلاح ارتش آزادی-

نیز هواپیماهای اعطائی کمونیستها فرصت خواهند داشت که به سرزمین- های اطراف یمن هجوم برند و فعالانه در جنگها شرکت کنند، اما نه بسود امام یمن

اگر نخستین بار کمونیسم بین- الملل دست دوستی بطرف اسرائیل دراز کرد و عرب را متجاوز و نژادپرست نامید نباید تعجب کرد و همچنین تعجب آورتیست که بن گوریون ۱۹۵۵ از پرورش و تأیید شخصیت‌هایی از قبیل عزیز شریف در عراق که با عبدالکریم قاسم، سرهنگ مهادوی قصاب عراق همکاری میکرد و اینک نیز همکار عالی‌رتبه البکر است نباید به اپورتونیسم کمونیستها در خاور- میانه عربی تعبیر شود زیرا اصولا کمونیسم در خاورمیانه عربی و کشور- های عرب مدعی جز تسلط ندارد لذا با نازیها، فرانسیها، انگلیس‌ها، قطعان‌ها

و امام احدهما همکاری میکند چنانکه با چند نمونه روشن این روشها شناختیم

این روش حاکی از هماهنگی با جریانهای سیاسی و همگامی با شخصیت- های مختلف عرب در خاورمیانه است، اینک باید دید که برخورد کمونیسم با گروههای سیاسی عرب چه بوده است؟

کمونیسم در مواجهه با گروههای سیاسی عرب تاکنون تلاش کرده است که آنها را بطرف منافع خود هدایت کند و به این منظور همیشه کوشش داشته است که گروههای سیاسی عرب را از عناصر ملی تصفیه کند تا بتواند از راه تسلط بر رهبرانی که سودای وطن خود را در سر ندارند به انترناسیونالیسم یا درحقیقت بسود ناسیونالیسم کشورهای معین خدمت کند، از این نظر استعمار غرب و شرق هم‌آهنگی و همگامی داشته‌اند

قبل از ۱۹۵۶ در عراق آرامش نسبی برقرار بود و قبل از ۱۹۵۶ سوریه دچار هرج و مرج شد، لذا در عمل میبینیم که کمونیسم سوریه ۱۹۴۹ را برای فعالیت برعراق ۱۹۴۹ ترجیح میدهد چرا؟

زیرا فقط در سال ۱۹۴۹ حوادث زیر در سوریه روی داده است:

حسینی الزعیم کودتا کرد، شکری- القوتلی و خالدالمظم را به زندان کشید، پارلمان را درهم کوبید و در همین سال سامی الحناوی یک شبه به حکومت رسید، حسینی الزعیم را کشت، بجای او نشست و در همین سال ادیب‌الشیشکلای بار دیگر یکشبه به حکومت رسید. سامی الحناوی را از پای درآورد یعنی سال ۱۹۴۹، این افراد یکی بعد از دیگری در سوریه حکم رانده‌اند: شکری القوتلی، حسینی- الزعیم، سامی الحناوی، ادیب‌الشیشکلای، چهار رئیس‌جمهوری در یکسال

سوریه در شرایطی چنین مورد توجه کمونیسم بین‌الملل قرار گرفت زیرا کمونیستها میتوانستند به آسانی بر هرج و مرج سوریه بیفزایند و این وظیفه‌ای بود که به حزب کمونیست سوریه محول شده بود نکته جالب این است که حکومت‌های چند روزه خاورمیانه که هنوز و تا امروز در تزلزل بسر میبرند و نمونه آن عراق در همسایگی ایران است هر یک اعلامیه- های خشن و انقلابی نیز صادر میکنند

در اعلامیه سرهنگ حناوی علیه حسینی الزعیم چنین گفته شده بود:

«بان هذالعمل قام به الجیش بتحقیقاً لاهداف الانقلاب الذی کان الزعیم و حکومته قد خاناهاء» یعنی قیام ارتش علیه حسینی الزعیم بمنظور تحقق بخشیدن به هدفهای انقلاب بود، انقلابی که زعیم و حکومتش به آن خیانت کردند

کدام انقلاب؟ با کدام هدف و به چه منظور؟

کس کسی میتواند به این سؤال پاسخ دهد.

چهار رئیس‌جمهوری در یک سال یکدیگر را خائن نامیده بودند و

هر يك با حدت و سرسختی جانبدار انقلاب خود بودند و هر يك ديگران را ضد انقلابی و خائن مینامید، چگونه يك ملت میتواند در طول یکسال چهار «انقلاب» را با چهار «مکتب فکری» متضاد تحمل کند، کدام فکر و کدام اندیشه و کدام مکتب؟! و قتیکه استعمار غرب در کمال بیرحمی و قساوت ملتهای خاورمیانه عربی را بیسازي میگرد و در طول یکسال برای آنها چهاربار کودتا میسازد و هر کودتا را يك انقلاب مینامد و در جریان این انقلابها انسانهای پاک و ملی سرکوب میشوند باید انتظار داشت که کمونیستها نیز به سود خود از این هرج و مرج‌ها بهره‌برداری کنند و آنها نیز برای حفظ منافع خود حزب و عامل سرسپرده بیافرینند

اگر کمونیسم بین‌الملل از آرامش نسبی عراق تا سالهای قبل از ۱۹۵۸ ناراضی بوده، از ۱۹۵۶ تا ژانویه ۱۹۷۲، یعنی از چهارده سال پیش در عراق به رضایت خاطر رسیده است در کشتارها و هجوم بر ملیون با استعمار فرسوده غرب ممدست و هم‌پیمان بوده است که دو نمونه روشن آن پشتیبانی حزب کمونیست عراق از کشتارها و شکنجه‌های سرهنگ مهادوی و البکر به فاصله دهسال است ممکن است عده‌ای تصور کنند که چرا کمونیسم در عراق پراشتراب و تپ کرده ۱۹۵۸- ۱۹۷۲ از حکومت‌های حمایت کرده است که در شرایط مناسب کمونیستها بی‌تفاوت می‌شود، این حفظ لوله‌های نفت و سایر منابع آنها تفنگ‌بندوش میگرد تا بتوانند از راه این همکاری‌ها زمینه همکاری قدرت استعمارگر را با قدرت‌های کمونیست جهان فراهم‌سازند: بدیهی است که در دوران توافق دو



شکری القوتلی را حسینی الزعیم به زندان انداخت



... و ادیب شیشکلای یکشبه جانسین سامی الحناوی شد که حسینی الزعیم را به‌دیار نیستی فرستاده بود

استعمار شرق و غرب کمونیستها از شرایط مساعد زندگی و همکاری در حکومت بهره‌میرند و در دوران اختلاف، دو قدرت استعماری شرق و غرب گاهی به تصفیه گرفتار می‌آیند.

۴- نوع دیگر توافق به این ترتیب وجود دارد که استعمار شرق خون عمال یا کمونیست‌های سرسپرده خود را در این کشورها به حکومت‌های غرب‌گرا می‌فرشد و در برابر آن امتیازاتی برای خود کسب میکند.

لذا در شرایطی که ذکر شد جای تعجب نیست که قاسم و البکر مورد حمایت کمونیستها قرار گیرند و کمونیستها را نیز به اعدام و زندان محکوم کنند

برای کمونیسم بین‌الملل نه



۱- شرکت در باندهای کودتا بمنظور گرفتن سهم از قدرت حکومت. هائیکه وسیله استعمار غرب در الشر کودتا به مردم خاورمیانه عربی تحمیل میشوند.

۲- برانگیختن نفاق‌های داخلی و ایجاد هرج و مرج.

۳- همکاری با استعمار غرب ، در این همکاریها کمونیست‌های کشور های خاورمیانه عربی نسبت به منافع استعمار کشور استعمارگر غرب بی‌تفاوت می‌شود، این حفظ لوله‌های نفت و سایر منابع آنها تفنگ‌بندوش میگرد تا بتوانند از راه این همکاری‌ها زمینه همکاری قدرت استعمارگر را با قدرت‌های کمونیست جهان فراهم‌سازند: بدیهی است که در دوران توافق دو

برای پاسخ به این سؤال قبل از هر چیز باید به یک امر واقع و تأثیر- انگیز توجه کرد:

همچنانکه صهیونیسم دست پیروز اروپائی را برای تسلط بر یهود آسیائی و آفریقائی باز گذاشته تا برترها پس کمترها حکم برانند کمونیسم بین‌الملل نیز نسبت به اجزای کمونیست کشور- های مختلف روش‌های متفاوت و متضاد دارد:

کمونیسم بین‌الملل در آسیا و آفریقا و بخصوص در خاورمیانه عربی عملاً نشان داده است که تا چه حد آسان و بدون قید و شرط میتواند جان هزاران کمونیست را دست بسته و بی‌زبان بپای منافع خود قربانی کند؛ در چه شرایطی؟

اگر در ژوئیه ۱۹۶۸، عراق بدلیال‌سه رئیس‌جمهوری چهارمین را در طرف‌دهسال روی کار آورده بود، در همین ژوئیه فاصله یک هفته دوبار کودتا شد که یکبار عبدالرزاق نایف نخست‌وزیر بود و یکبار از صدارت بریز.

قاسم و البکر مطرح است و نه کمونیست‌های خاورمیانه عربی که رنگشان تیره و زیبانشان عربی است بلکه هدف تأمین منافع قدرتهای بزرگ کمونیست مطرح است و این قدرتهای کمونیست نیز به توبه خود در خاورمیانه عربی یا یکدیگر درگیری و دشمنی دارند و مقصود آن اینست که دیگر در دنیای امروز «کمونیسم» یک عقیده و یک هدف نیست بلکه وسیله‌ایست برای استعمار و استعمار که از غیر انسانی‌ترین روش‌های استعمار غرب کمک میگیرد و گاهی برای استعمار غرب به صورت روش و الگو در می‌آید بنحویکه استعمار کهن و فرسوده در ظرف یکسال چهار رئیس‌جمهوری را در سوریه یکی بعد از دیگری به زندان و اعدام میکشاند و نگرانی است و ۱۴ سال است که با کودتا می‌آیند و می‌روند و همه یکدیگر را خائن مینامند و همه از انقلاب‌سخت می‌گویند حال آنکه حاصل این بی‌لباتی‌ها ویرانی و گرسنگی است که سرزمین‌های ثروتمند خاورمیانه عربی را در کام خود فرو برده است و آدمی سخت به حیرت مینشیند که چگونه توده‌های این سرزمین‌های غنی و پر نعمت چنین مصیبت‌زد و محرومند مثل چراوچگونه عراق از ۱۹۵۹ تاکنون نتوانسته است يك کلاس برداشگاه نیم‌بند و ناقص این کشور در بغداد و بصره بیفزاید اما، دهها هزار قبر برای دهها هزار عراقی که در کودتاهای پی در پی بعنوان خیانت نابود شده‌اند تأمین کرده است اگر در ژوئیه ۱۹۶۸ ، عراق بدلیال سه رئیس‌جمهوری چهارمین را در طرف دهسال روی کار آورده بود در همین ژوئیه فاصله يك هفته دوبار کودتا شد، که یکبار عبدالرزاق نایف در آن نخست‌وزیر بود و یکبار از صندلی صدارت بریز

اگر در داخل این حکومتها عزل و اعدام بایکدیگر همراه است به این علت است که زیر عنوان حزب، يك پاند حکومت میکنند و افراد این پاند که با مردم پیوند ندارند سخت از یکدیگر در هراسند و هر يك تلاش میکنند که بنحوی بصورت دیکتاتور شماره ۱ درآیند لذا اگر امروز دیکتاتور شماره ۱ عراق صدام حسین تکریتی است باید حردان تکریتی را که ۱۹۶۹ در ردیف دیکتاتورهای شماره ۱ بود در قبر جستجو کرد و اگر فردا از میان دارو دسته و پاند حاکم عراق دیکتاتور دیگری زمامدار شود جای صدام حسین در کنار حردان تکریتی خواهد بود

این فجایع و بی‌لباتی‌ها به استعمار شرق و غرب و کمونیسم بین‌الملل که وسیله تثبیت قدرت استعمار شرق است امکان فعالیت میدهد و این فعالیت‌های ضد ملی نه تنها سرزمین‌های خاورمیانه عربی را بخاک و خون میکشد بلکه گاهی میتواند از این سرزمین‌ها بسود استعمار شرق و غرب علیه نهضت‌های ملی کشورهای دیگر منطقه خاورمیانه بصورت پایگاه و سنگر سودجوید

گروه پیاده



- اعضای این گروه را جوانان مشتاق وسخت کوش تشکیل می دهند
- کار با پیترو بروک و بازی در نمایشنامه‌هایی برجسته پشتوانه هنری این گروه است

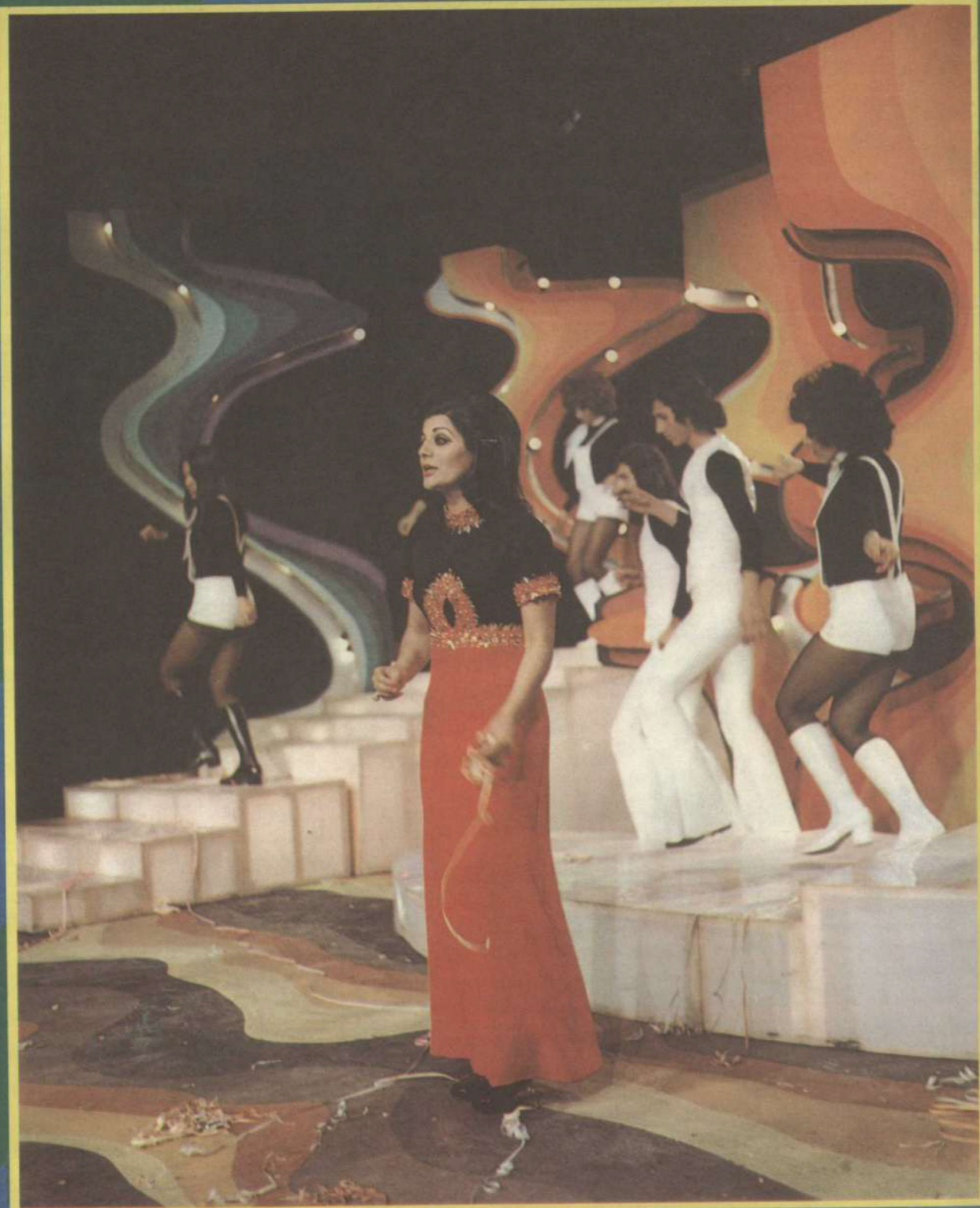
گروه تئاتر پیاده گروهی است آزاد و مستقل که از سال ۱۳۴۷ با دو نمایشنامه تک پرده‌ای خودکشی نوشته چخوف و ماشین نویس‌ها نوشته «موری شیکال» کار خود را آغاز کرد و سپس نمایشنامه‌های ماجرای باغ وحش از ادوارد لیبی و دامپوتو نوشته هارولد پینتر، باختم بیادار نوشته جان آزیل و پروخ نوشته مهدی هاشمی و نظاره مرگ که چندی پیش اجرا شد و درحال حاضر پیس شهر کوچک ما از تورنتول و ایلدر درام نویس معاصر آمریکا را برای اجرا آماده میکند و این حاصل گفتگویی است با چند نفر از این گروه ۱۸ نفری که در آغاز کار اعضای آن سه نفر بودند.

گروه تئاتر پیاده بیشتر از دانشجویان رشته تئاتر دانشکده هنر-های زیبا تشکیل شده و با اجرای پیس-هایی که ناشان رفت صمیمیت و شوق خود را در این هنر ثابت کرده‌اند. این گروه درحال حاضر دارای سه کارگردان است که عبارتند از پرویز پورحسینی، داریوش فرهنگ و مهدی هاشمی.

پرویز پورحسینی را ما در نمایشنامه‌های شش شخصیت در جستجوی نویسنده، مرغ دریایی لئوکادیا، آندروا، پژوهشی ژرف... ویس ورامین، ارگاست، نظاره مرگ، دیده‌ایم. کار تئاتر را از سال ۱۳۴۰ شروع کرده و در حال حاضر دانشجوی سال سوم تئاتر هنرهای زیبا است

در تلوویزیون و رادیو

تماشا



«چون ما بادت‌خالی و بدون هیچ کسکی این گروه را تشکیل دادیم باین علت نام گروه را پیاده گذاشتیم چون بمانند سپه پیاده که آغازگر بازی شطرنج است مامم آغازگر کارهای نوئی در تئاتر باشیم.»

فرهنگ میگوید: «من از بچگی به کارهای هنری علاقه داشتم و هدف اصلیم سینماست». میپرس: پس چرا تئاتر کار میکنی؟ جواب میدهد: «فکر نمی‌کنم بین تئاتر و سینما فاصله زیادی باشد و گمان کنم بشود تجربه‌های تئاتری را در سینما پیاده کرد.»

یکی دیگر از اعضای فعال تئاتر پیاده **مهدی هاشمی** است که خودش نمایشنامه‌ای بنام **پروخ** نوشته که اجرا شده است در جواب اینکه چرا پیس شهرما را انتخاب کردید. میگوید: «این کار برای ما تجربه بسیار خوبی است و دست ما را کاملا باز گذاشته است و ما در این پیس از فرمهای تکراری رئالیسم کمتر می‌بینیم، من فکر میکنم شهرما میتواند ما را ارشاد کند.»

داریوش فرهنگ در جواب همین سؤال میگوید: «زمینه‌ی وسیعی برای هر نوع تجربه دارد. در این پیس ما از خود بازیگران برای افکتهای مختلف و موزیک استفاده کرده‌ایم. موزیک صحنه مربوط به صحنه است و صحنه رابطه‌ای است میان همه بازیگران صحنه.»

مهدی هاشمی کار تئاتر را با نمایشنامه دیکته و زاویه از دکتر ساعدی و یکارگردانی دود رشیدی شروع کرده و درحال حاضر با **فرهنگ** شهر کوچک ما را کارگردانی میکنند او میگوید: «مشکل ما نبودن نمایشنامه خوب ایرانی است که همین مشکل باعث شده ما اغلب بطرف نمایشنامه-

پای من است.



برنامه‌های هفتگی تلویزیون و رادیو

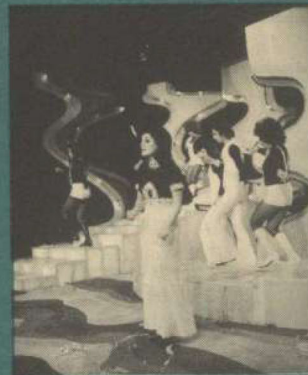
از چهارشنبه ۶ بهمن تا ۱۳ بهمن ۱۳۵۰

تلویزیون

- برنامه اول (شبکه)
- برنامه دوم
- برنامه مراکز استانها
- تلویزیون آموزشی
- تلویزیون آمریکا

رادیو

- برنامه اول
- برنامه دوم



روی جلد: رانش در برنامه چشمک
اسلایدنگی از: بهمن جلالی

ممکن است در آخرین لحظات، لزوماً، تغییراتی در فهرست برنامه‌های تلویزیون پیش بیاید. اینگونه تغییرات قبلاً از تلویزیون اعلام میشود. در ضمن توجه تماشاگران تلویزیون را باین نکته جلب می‌کنیم که جز برنامه‌های اخبار که رأس ساعت اعلام شده پخش میشود، ممکن است پخش بعضی برنامه‌ها چند دقیقه زودتر یا دیرتر از وقت اعلام شده آغاز شود که امیدواریم اسباب گله نشود.



سال ۱۳۴۵

تلویزیون ملی ایران در یک ساختمان کوچک که در مدت سه ماه آماده شده بود شروع به پخش برنامه کرد

سال ۱۳۵۰

ساختمان جدید تلویزیون ملی ایران مجهز به چهار استودیوی بزرگ و کلیه وسایل فنی آماده بهره‌برداری میشود



برنامه اول شبکه

● چهارشنبه ۶ بهمن ماه

۹	پخش مستقیم مراسم رژه (ششم بهمن)
۱۷	آموزش زنان روستائی
۱۷/۳۰	باگزبانی
۱۸/۱۵	برنامه کودکان
۱۸/۴۵	اخبار شبکه
۱۹	آوانبوه
۱۹/۳۰	دانش
۲۰	البور تویست
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰	دنیای براکن
۲۲/۳۰	چهره ایران
۲۳	اخبار

● پنجشنبه ۷ بهمن ماه

۱۳	موسیقی مخصوص عید قربان
۱۳/۳۰	تسخیر شدگان
۱۴/۳۰	اخبار
۱۵	فیلم سینمایی
۱۶/۳۰	باله هدیه
۱۷	تآثر (قمار بازان)
۱۸	معرفی برنامه‌های رادیو و تلویزیون
۱۸/۱۵	بازی بازی
۱۸/۴۵	سینمای پرولیتا
۱۹	برنامه مخصوص انقلاب ۶ بهمن
۱۹/۳۰	ورزش
۲۰	شش و هشت
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	مسابقه چهره‌ها
۲۱/۳۰	برنامه مخصوص تلویزیون ملی ایران
۲۲/۳۰	اخبار

● جمعه ۸ بهمن ماه

۱۳	کارگاه موسیقی و کارتون
۱۳/۳۰	توسن
۱۴	مجله نگاه
۱۴/۳۰	اخبار و رویدادها
۱۵	موسیقی ایرانی
۱۵/۳۰	چابارل
۱۶/۳۰	فوتبال
۱۷/۳۰	چشمک
۱۸	جستجو
۱۹	برنامه مخصوص انقلاب ۶ بهمن
۱۹/۳۰	پهلوانان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	آبرت صفری
۲۱/۳۰	بالاخر از خطر
۲۲/۳۰	تآثر

● شنبه ۹ بهمن ماه

بخش اول	۱۳	اخبار
	۱۳/۱۰	مجله بیون
	۱۴	حفاقت و ایمنی
	۱۴/۱۵	موسیقی ایرانی
	۱۴/۳۰	اخبار
بخش دوم	۱۷	آموزش روستائی
	۱۸/۳۰	موسیقی تکتوازی
	۱۸/۴۵	اخبار شبکه
	۱۹	برنامه مخصوص انقلاب ۶ بهمن
	۲۰	افسونگر
	۲۰/۳۰	اخبار
	۲۱/۰۲	راهی به روشنائی
	۲۱/۳۰	روزهای زندگی
	۲۲/۳۰	هفت شهر عشق
	۲۳	اخبار

● یکشنبه ۱۰ بهمن ماه

بخش اول	۱۳	اخبار
	۱۳/۱۰	کارگر
	۱۳/۳۵	دانش پالکی
	۱۴/۳۰	اخبار
بخش دوم	۱۷/۳۰	تدریس زبان آلمانی
	۱۸	برنامه کودکان
	۱۸/۴۵	اخبار
	۱۹	برنامه مخصوص انقلاب ۶ بهمن
	۱۹/۳۰	کیسی جویز
	۲۰	شهر آفتاب
	۲۰/۳۰	اخبار
	۲۱	مسابقه هما
	۲۱/۳۰	بزشک محله (سرریال جدید)
	۲۲/۳۰	واریته
	۲۳	اخبار

● دوشنبه ۱۱ بهمن ماه

بخش اول	۱۳	اخبار
	۱۳/۱۰	شما و تلویزیون
	۱۳/۳۵	آزادس
	۱۴/۳۰	اخبار
بخش دوم	۱۷/۳۰	تدریس زبان فرانسه
	۱۸	برنامه کودکان
	۱۸/۴۵	اخبار شبکه
	۱۹	برنامه مخصوص انقلاب ۶ بهمن
	۱۹/۳۰	نمکن
	۲۰/۳۰	اخبار
	۲۱	آدم و حوا
	۲۱/۳۰	نویسنده کارآگاه
	۲۲/۳۰	ایران زمین
	۲۳	اخبار

● سه شنبه ۱۲ بهمن ماه

بخش اول	۱۳	اخبار
	۱۳/۱۰	مجله بیون
	۱۴	کانون خانواده
	۱۴/۳۰	اخبار
بخش دوم	۱۷	آموزش روستائی
	۱۸/۳۰	موسیقی تکتوازی
	۱۸/۴۵	اخبار شبکه
	۱۹	برنامه مخصوص انقلاب ۶ بهمن
	۱۹/۳۰	مسابقه تلاش
	۲۰/۳۰	اخبار
	۲۱	دنیای يك زن
	۲۱/۳۰	سرکار استوار
	۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر
	۲۳	اخبار

تفاوتهای برنامه تلویزیون اصفهان باشبکه

پنجشنبه	۱۷	بحثهای اجتماعی
دوشنبه	۱۷	شهر اصفهان



برنامه اول سه شنبه - ساعت ۲۱/۳۰ سرکار استوار

«عروسی عظیم آقا»

برنامه اول - سه شنبه ساعت ۲۱/۳۰ و سرگروهیان با کمک پونتیک های سرکار استوار به میدان میایند و باقی قضایا...
در سرکار استوار این هفته - عبدالعلی همایون - حسین حسینی - اسدالهی - مینو - مهری رحمانی و وثوق شرکت دارند - تهیه کننده و کارگردان این برنامه منصور پورمند شدن جواهرات و بالاخره سرکار استوار



پنجشنبه ۷ بهمن - بازی بازی - نمایش عروسکی بازی بازی - در این برنامه بچه ها با کمک دو مجری برنامه که بابا قندی شماره ۱ و بابا قندی شماره ۲ هستند بازی های مختلفی را انجام می دهند.

چهارشنبه ۶ بهمن - کارتون زیر گنبد کبود فیلم پلنگ صورتی زیر گنبد کبود در این برنامه مجری قصه های را تعریف می کند. این برنامه همراه با تصاویر است. تهیه کننده نشست خوش سیمیا - مجری - مولود عاطفی.

باله هدیه

برنامه اول - پنجشنبه ساعت ۱۶/۳۰

«باله هدیه» بر اساس يك داستان فانتزی بر روی موسیقی اشتراوس طراحی شده است. ژنرالی دختری دارد که سخت غمگین است. پدر برای پایان دادن به اندوه دختر و یافتن شوهری برای او ضیافتی ترتیب می دهد. اما جوانان به دختر ژنرال بی توجه اند و گرد دختران دیگر می گردند و این مسئله ژنرال را ناراحت می کند و سبب می شود تا چاره ای دیگر بیاندیشد. سرانجام برای شادی دخترش از جادوگری کمک می گیرد و جادوگر هم جوانی را که بصورت عروسکی درآورده است در بستای بزرگ بدختر ژنرال



قمار بازان

تآثر - برنامه اول پنجشنبه - ساعت ۱۷

نمایشنامه «قمار بازان» اثر گوگول که نمایشگر زندگی بی بند و بار و بدون هدف اشرافزادگان قرن نوزدهم روسیه است در برنامه تآثر این هفته اجرا خواهد شد. در این نمایشنامه طنز گوگول همچون سایر آثارش بخوبی هویدا است. کارگردان این نمایشنامه نوزادادیست و هنرپیشگان گروه آزاد نمایش بازیگران آن هستند.

دانش

برنامه اول - روز چهارشنبه - ساعت ۱۹/۳۰

دستگاه عصبی جانداران رابطی است میان اندامها و دستگاههای بدن بایکدیگر و همچنین میان جاندار و محیط زندگی. عکس العملهای محیط زیست و تاثیر عوامل فیزیکی، پرتوی، نوری، مرضی، روانی و غیره بر روی سلسله اعصاب مسئله ایست که مورد تحقیق و بررسی دانشمندان امروز جهان قرار میگیرد. همچنین مطالعه می شود که این عوامل تا چه اندازه در خواب انسان مؤثرند و بی خوابی تا چه حد می تواند عمل دستگاههای مختلف بدن را دچار اختلال و نارماتی سازد. در قسمت اول برنامه دانش این هفته درباره مکانیسم خواب و تاثیر کم خوابی و بی خوابی بحث و گفتگو می شود و فیلمی نیز در این زمینه نمایش درمیآید.

جمعه ۸ بهمن - کارگاه موسیقی - مبارز و بیروز کارگاه موسیقی - در این برنامه مطابق معمول بچه ها شعر می خوانند و با آلات موسیقی مخصوص خود می نوازند. مبارز و بیروز - این برنامه مسابقه ایست برای نوجوانان. سئوالات این مسابقه درباره خیرها و اطلاعات روز است. تهیه کنندگان: سفتین شرکت.

شنبه ۹ بهمن - ما و شما. فیلم نمایشه ما و شما. در این برنامه که مخصوص کودکان و نوجوانان است برنامه های رسیده جواب داده میشود و همچنین از خبرهای برنامه های تلویزیونی کودکان و نوجوانان صحبت میشود. تهیه کننده: نهضت خوش سیما اجرا کننده: احترام پرومند.

یکشنبه ۱۰ بهمن - تأثیر بچه ها. یکشنبه تأثیر بچه ها. هر بار قصه ای بوسیله مجری تعریف میشود و بعد شرکت کنندگان همان قصه را بصورت تأثیر بازی می کنند. تهیه کننده: میترا خامنه.

حافظ در ایران زمین

برنامه اول - دوشنبه - ساعت ۲۰ - ۲۲
فیلمی که از مصاحبه با دکتر علی محمد مؤدب استاد دانشگاه پهلوی درباره حافظ و عرفان تهیه شده در برنامه این هفته ایران زمین نمایش داده میشود. در این برنامه دکتر مؤدب درباره غزالی و راه رسیدن به عرفان و فرق عرفان و تصوف هم صحبت میکند.

اولیور توئیست

برنامه اول - چهارشنبه - ساعت ۲۰/۰۰

اولیور توئیست شاهکار دیکنس که تا کنون از آن اقتباسهای سینمایی گوناگونی شده است، بصورت یک مجموعه بی دربی تلویزیونی درآمد که روزهای چهارشنبه در ساعت ۱۹-۲۰ از برنامه اول پخش میشود. نقش اولیور را در این مجموعه تلویزیونی بروس پروشیک ایفا می کند، و ماکس آدرین بازیگر نقش فاکین شیطان صفت است.

اثر دیکنس توسط کنستانتس کاکس برای تلویزیون اقتباس شده و تهیه کننده آن اریک تیلر است.



برنامه دوم

● چهارشنبه ۶ بهمن ماه

۱۹/۳۰	اخبار
۱۹/۳۵	روکامبول
۱۹/۵۰	دکتر بن کیسی
۲۰/۳۰	موسیقی کلاسیک
۲۱	گنجینه هلندی
۲۱/۳۰	اخبار برنامه دوم
۲۲	درباره سینما
۲۲/۳۰	دانش پالکی
۲۲/۳۰	موسیقی تکنوازی

● یکشنبه ۱۰ بهمن ماه

۱۹/۳۰	اخبار
۱۹/۳۵	تنها در پاریس
۱۹/۵۰	تسخیرشدگان
۲۰/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۱	روزها و روزنامه ها
۲۱/۳۰	اخبار برنامه دوم
۲۲	ادبیات جهان
۲۲/۳۰	رویدادهای تأثیر و تأثر

● پنجشنبه ۷ بهمن ماه

۱۹/۳۰	اخبار
۱۹/۳۵	تنها در پاریس
۱۹/۴۵	خیابان منحوس
۲۰/۳۰	چولیا
۲۱	شما و تلویزیون
۲۱/۳۰	اخبار برنامه دوم
۲۲	موسیقی اصیل ایرانی
۲۲/۳۰	گفتگو

● دوشنبه ۱۱ بهمن ماه

۱۹/۳۰	اخبار
۱۹/۳۵	روکامبول
۱۹/۴۵	خانواده در سرزمین های دیگر
۲۰	نقالی
۲۰/۳۰	آزانی O
۲۱/۳۰	اخبار برنامه دوم
۲۲	هنرهای تجسمی
۲۲/۳۰	چشم هنر

● جمعه ۸ بهمن ماه

۱۹	برنامه آغاز
۱۹/۳۰	تاج پوز
۲۰/۳۰	رویدادهای هفته
۲۱	سرپال فرستاده
۲۱/۳۰	اخبار برنامه دوم
۲۲	شبهای تهران

● سه شنبه ۱۲ بهمن ماه

۱۹/۳۰	اخبار
۱۹/۳۵	تنها در پاریس
۱۹/۴۵	خانواده (میزگرد)
۲۰	موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰	مسابقه جایزه بزرگ
۲۱	وارثه خارجی
۲۱/۳۰	اخبار برنامه دوم
۲۲	مجله هنر
۲۲/۳۰	میدل مارچ

● شنبه ۹ بهمن ماه

۱۹/۳۰	اخبار
۱۹/۳۵	روکامبول
۱۹/۵۰	فیلم کمدی کلاسیک
۲۰	ایران زمین
۲۰/۳۰	کشتی یگانگی
۲۱	دانش
۲۱/۳۰	اخبار برنامه دوم
۲۲	درباره سینما
۲۲/۳۰	دانش پالکی
۲۲/۳۰	موسیقی تکنوازی
۲۲/۳۰	فیلم مستند (نگاهی به گذشته های خوب)
۲۲/۳۰	فیلم سینمایی

● چهارشنبه ۱۳ بهمن ماه

۱۹/۳۰	اخبار
۱۹/۳۵	روکامبول
۱۹/۵۰	دکتر بن کیسی
۲۰/۳۰	موسیقی کلاسیک
۲۱	گنجینه هلندی
۲۱/۳۰	اخبار برنامه دوم
۲۲	درباره سینما
۲۲/۳۰	دانش پالکی
۲۲/۳۰	موسیقی تکنوازی

آغاز

برنامه دوم - روز جمعه - ساعت ۱۹

«آغاز» برنامه ایست برای آشنائی با چهره های جوان و آفاگر در رشته های مختلف هنری مثل سینما - تئاتر - نقاشی - شعر - موسیقی - قصه - کاریکاتور و... در این برنامه از چهره های ناشناس و مستعد استفاده می شود و قسمت های مختلف برنامه را آدم های غیر حرفه ای اجرا میکنند - برنامه بیشتر بصورت بحث و گفتگوست و در تهیه و اجرای آن در فرمولها و قراردادهای متداول پرهیز شده است. در مورد سینما بیشتر به سینمای ۸ میلیمتری که جوانان فیلمساز آماتور تهیه کرده اند و همچنین فیلم های ۱۶ میلیمتری که دانشجویان مدرسه عالی تلویزیون و سینما ساخته اند توجه شده است. و در ضمن بانمایش فیلم های ۸ میلیمتری - مسایل تکنیکی سینمای هشت پا زبان ساده مطرح می شود. در اولین برنامه ایکه پخش می شود - دو فیلم بازار مسگرها (ژیلما مهرجویی) و لی لی (سیمین رائسی) دانشجویان مدرسه عالی تلویزیون و سینما نمایش داده میشود حسنعلی کولسر و نصیب نصیبی، این فیلم کوتاه را تحلیل میکنند، این برنامه را بصیر نصیبی برای قسمت پژوهش تلویزیون ملی ایران تهیه می کند و ساعت هفت بعد از ظهر روزهای جمعه از برنامه دوم پخش می شود.

اسپکتروگراف در برنامه دانش

برنامه دوم - شنبه - ساعت ۲۱

نور سفید قابل تجزیه به نورهای گوناگون از قرمز تا بنفش است و این امر در تجزیه ایکه یک منشور از نور خورشید می کند قابل رؤیت است. طیفهایی که از تجزیه نور بوجود می آید مشخص کننده جنس منبع مولد نور است. با کمک دستگاهی بنام اسپکتروگراف برای مطالعات علمی، انواع مواد گوناگون موجود در طبیعت تجزیه شده و قابل رؤیت می شود. بوسیله این دستگاه است که انواع سیاراتی که به زمین می رسند مشخص شده و جنس مواد تشکیل دهنده آنها را روشن می شود. برنامه این هفته دانش نشان دهنده بسیاری دیگر از پژوهشها و عملیاتی است که توسط اسپکتروگراف انجام می شود.



برنامه دوم - چهارشنبه ساعت ۲۲-۳۰

دانش بالکی

سرریال دانش بالکی که مدتی پیش آن متوقف شده بود از این هفته روزهای چهارشنبه در ساعت ۲۲/۳۰ از برنامه دوم پخش خواهد شد.

شعاع الدین مصطفی زاده نویسنده و تهیه کننده این مجموعه ایرانی دوباره دوره جدید آن میگوید:

«در حقیقت برنامه‌هایی که تهیه می‌شود دنباله همانهایی است که به نمایش گذاشته شده ولی زمان اندکی جلوتر رفته است و نمایانگر ابتدای فعالیت‌های انجمنهای سری و آغاز بنیان‌گذاری مجامع سیاسی است. در دوره جدید برنامه‌ها سعی شده حتی‌الامکان از فضای باز (خارج از استودیو) استفاده شود.

* تماشاگران تلویزیون بارها در مورد انتخاب لباس و تزئینات این مجموعه ایراد گرفته‌اند. در دوره جدید برنامه باین‌انتقادات

سرریال‌های جدید

فرستاده

برنامه دوم - جمعه - ساعت ۲۱

اولین مجموعه فیلم ژاپنی است که در تلویزیون به نمایش گذاشته خواهد شد. داستان مرد مرموزیست که با نام فرستاده با پلیس همکاری کرده و با عده‌ای از اشرار و جنایتکاران که قصدشان رسیدن به گنجینه معروف «کابا» است به مبارزه می‌پردازد.

تسخیرشدگان

برنامه دوم - یکشنبه ساعت ۱۹-۵۰

آقای استنفان بنیوفسکی ز نژاد مرده است، مادام استابروکتیک که دوست اوست از او می‌خواهد که با «دانش» ازدواج کند. پسر مادام استاب بنام نیکلا قرار است بزودی با مادام «لیزا» ازدواج کند ولی شایع شده است که نیکلا قبلاً با «دانش» و همچنین با خواهر سروان «لویت»

میدل مارچ

برنامه دوم - سه‌شنبه ساعت ۲۲-۳۰

میدل‌مارچ نام محلی است که «دورته‌آ» و «سلیا» باتفاق عموی خود آقای بروک که قیم قانونی آنها نیز هست زندگی میکنند.

«سرچیمز» که همسایه ملکی آقای بروک می‌باشد خواستار ازدواج با «دورته‌آ» است. ولی «دورته‌آ» به آقای «کازابین» که در حدود ۲۰ سال از

موسیقی کلاسیک

روز چهارشنبه - ساعت ۲۰-۳۰



ایزاک اشترن نوازنده معروف ویولن در سال ۱۹۲۰ در روسیه متولد شد. در سال ۱۹۳۱ وارد کنسرواتوار سانفرانسیسکو شد و شروع به فرا گرفتن موسیقی کرد.

پس از اتمام تحصیلات موسیقی خویش، از آمریکا به کشورهای دیگر سفر کرد و خود را به تمام دستداران موسیقی بعنوان نوازنده درجه یک شناساند.

در برنامه موسیقی کلاسیک این هفته، پشپون و سونات برای ویولن و پیانو شماره ۱ در رماژور-نوازنده است. باخ - شاکن برای ویولن تنها. موتسارت: آداجیو در می‌ماژور و روندو در دو ماژور.

باصمیمیت صحبت می‌کرد، یا احساسی عمیق به کلمات شکل می‌داد. حرف می‌زدیم و در حرف‌ها مان وحدتی در واژه‌ها بود. از او پرسیدم چرا آواز می‌خوانی؟ گفت - یک نوع نیاز درونی وادارم می‌کند. می‌خوانم چون حس می‌کنم. البته این احساس در همه هست و در انحصار خوانندگان باصطلاح موظف و حرفه‌ای نیست. خواندن زمره‌ایست که زیر لب همه هست و برگزیده‌ترین شکل آن را می‌توان در مردم یافت.

می‌پرسم - چطور شد خوانندگی را انتخاب کردی؟

می‌گوید - در کودکی هرگاه

دچار يك بحران روحی می‌شدم درمی‌

یافتم که بین دنیای من و دنیای

بزرگترها يك شکاف عمیق وجود دارد.

دل می‌گرفت. دلم می‌خواست به نوعی

از این حالت فرار کنم.

این بود که به خواندن پناه می‌

بردم و لحظاتی با زمره‌های بچگانه‌ام

رنگ می‌کردم. همیشه نمی‌خواستم

به یک آرامش دست پیدا کنم و حتی

گاهی می‌خواستم تعادلی بین آرامش و

هیجان بوجود بیاورم. آنوقت می‌خواندم

و شعر ترانه‌هایی را اشیاء دوروبرم

تشکیل می‌دادند. هرچه را که می‌دیدم

و هرکلمه را که می‌شنیدم باطرزی

کودکانه موزون می‌کردم. چه روزهای

قشنگی بود چون صادقانه احساس می‌

کردم که احتیاج دارم برای کسی

بخوانم. برای کسی که می‌عاد من و او

درآینه‌ها بود.

و بعدها که بزرگتر شدم،

برداشت‌هایی نیز شکل دیگری گرفت.

اما هیچگاه زمره‌های منربانی را که

دنیای اندوهگانه کودکی من را رنگ

می‌کرد از خاطر نخواهم برد.

می‌گویم - چرا تلویزیون را

برای خواندن انتخاب کردی؟

می‌گوید - شما کدام وسیله‌ای را

سراغ دارید که مثل تلویزیون با مردم

رابطه مستقیم داشته باشد؟ همانطوریکه

شما بعنوان يك نویسنده دوست دارید

نوشته‌هایتان را بخوانند، من هم

چهره آشنا

سیما افشار خواننده جوان تلویزیون ملی ایران

از: احمد اللمیاری



بعنوان يك خواننده دوست دارم صدایم را بشنوند.

این يك مسئله عینی و انکارناپذیر است که تلویزیون به عنوان مؤثرترین وسیله ارتباط جمعی با مردم رابطه‌ای بسیار سیمی و نزدیک دارد. و من فکر می‌کنم وقتی صدا و تصویرم از تلویزیون پخش می‌شود به همان حد با مردم و مخاطبیم نزدیک هستم.

می‌گویم: خیلی از مردم حرف می‌زنند. آیا خواست خودت را در این میانه در نظر نمی‌گیری؟ یعنی برای دلت آواز نمی‌خوانی؟

می‌گویم: منظور من از مردم

معنای بسیار گسترده‌ای به همراه دارد. من

شمار نمی‌دهم و قصد ندارم از این

راه شهری دست‌وپا کنم. اما در این

مورد باید بگویم که من هم مثل همه

انسانها گاهی بخودم فکر می‌کنم و از

صدایم و از آنچه در اختیار دارم در

راه رسیدن به پاره‌ای از ایده‌آل‌هایم

بهره‌برداری می‌کنم. من اصولاً آدم

درونگرائی نیستم که بیشتر بخودم

توجه داشته باشم و اگر گاهگاهی به

خودم و راضی کردن خودم می‌اندیشم

یا دچار حالات ذهنی می‌شوم حتماً این

را در نظر می‌گیرم که تمام حالات

ورخداهای وجودی من ناشی از محیط

بیرونی و عوامل سازنده دنیای خارج

از درون من است.

می‌گویم: درباره شهرت چگونه فکر

می‌کنی؟

می‌گوید: من بهمه چیز می‌اندیشم حتی

به شهرت. ولی اینکه تمام کوشش را

در راه نام‌آوری بگذارم تصور می‌کنم

بخفا رفته باشم.

من مثل همه انسانها شهرت را

دوست دارم ولی شهری که زانیده کار

اصیل من و زحمت و تلاش و از همه

بالا تر سزاوار من باشد. شهری که

آسان و از طریق جادو و جناب بدست

آید به همان سرعتی که بدست آمده نابود

خواهد شد. بلکه من طالب شهرت

هستم اما شهری اصیل در کنارکاری

اصیل تر.

حالا دیگه..... هرچی بگی میارزه

بشکن!



دانسینک «سالوت»

استریو دیسکوت، دینردانس، با برنامه ناهار و ته‌دانسان، سه‌شنبه، پنجشنبه و جمعه ۴ الی ۸ بعد از ظهر با همکاری گروه راپچرز

فرح‌شمالی: نزدیک میدان پالیزی تلفن ۷۷۵۱۰۷۰۷



Bank Simeh Bozorganan

مزایای حساب پس انداز

بانک سیمه بزرگانان

شما وقتی در بانک بیمه بزرگانان حساب پس انداز باز کنید

تا ۵ برابر موجودی پس انداز خود، برای هر یک از مصارف زیر، طبق آئین نامه بانک، وام فوری میگیرید:

- ۱ خرید خانه
- ۲ عروسی
- ۳ توسعه کسب و کار
- ۴ خرید اتومبیل
- ۵ تحصیلات
- ۶ خرید شب عید
- ۷ مسافرت
- ۸ خرید تلفن
- ۹ هزینه های اتالی
- ۱۰ امور کشاورزی
- ۱۱ امور صنعتی

شما وقتی در بانک بیمه بزرگانان حساب پس انداز باز کنید

از یک خانه مدرن با کلبه وسایل و اثاث و یک دستگاه اتومبیل آخرین مدل، جایزه اختصاصی بانک بیمه بزرگانان، استفاده می کنید.

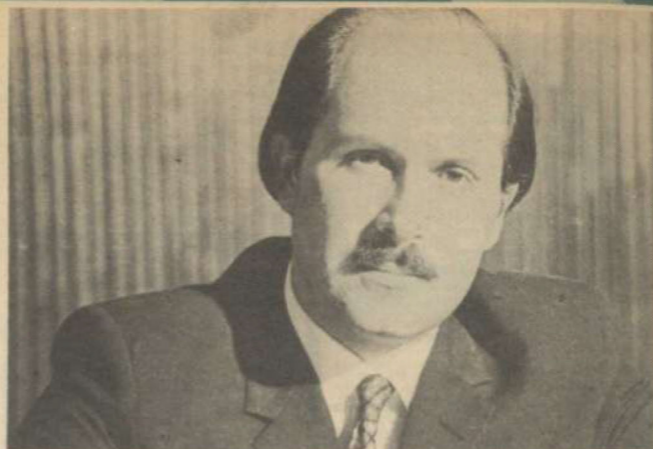
شما وقتی در بانک بیمه بزرگانان حساب پس انداز باز کنید

در هر بانک دیگری برنده جایزه اول شوید، بخودی خود و بدون فرعه کشی در بانک بیمه بزرگانان نیز برنده میشوید و از درخت اسکناس، ۱۰ دقیقه تمام برای خود اسکناس می چینیید.

همچنین هر چند نفر از اعضای خانواده شما در بانک بیمه بزرگانان حساب پس انداز باز کنند، هر کدام برنده شوند، تمام اعضای خانواده شما، بدون استثناء و دسته جمعی میتوانند ده دقیقه تمام از درخت اسکناس، اسکناس بچینند.

شما در هر بانکی حساب پس انداز دارید،

یک حساب پس انداز هم در بانک بیمه بزرگانان باز کنید



دکتر سیدحسین نصر

کلیم بافی - جاجیم بافی و تقریباً همه هنرهای بومی ایرانی از آغاز تولید مواد تا ساخته شدن.

همچنین برنامه «ایران زمین» در نظر دارد که همه کنفرانسها و سمینارهای مربوط به ایران را بطور کامل فیلمبرداری کند و روی پرده نمایشگرها در پیشابور - تخت جمشید و بسیاری از مکانهایی است که در آنها حفاریهای باستانشناسی انجام گرفته است.

جستجو در شگفتیهای ایران از قبیل غارها، دریاچههای کوهستانی و مناظر زیبای ایران یکی دیگر از فعالیت های ایران زمین خواهد بود. گفتگو در باره هنرمندان و ادیبان معاصر و کار و هنر آنها و همچنین گردآوری افسانه های ایرانی، لباسها و طرز آرایشهای گوناگون از برنامه های آئین ایران زمین، است.

سعی میشود تا آنجا که ممکن است مطالب از نظر علمی کنترل شده باشد و به همین علت مطالب علمی قبلا به وسیله استادان متخصص بررسی میشود تا اشتباهی در این برنامه رخ ندهد. در مورد مطالب سریال سعی میشود که هر برنامه برای خود وحدتی داشته باشد، بحثهایی درباره موسیقی ایرانی و نشان دادن تحولات آن و آلات موسیقی قدیمی ایران از برنامه های در حال تهیه است.

تا بحال درباره تاریخ ادبیات ایران قدیم، ادیان ایران پیش از اسلام و بعد از آن، فلسفه و عرفان و تاریخ بیشتر صحبت شده است و از این پس سعی میشود که در رشته های دیگر ایران شناسی نیز گفتارهایی تهیه شود تا کسانی که «ایران زمین» را تماشا میکنند بتوانند بطور همه جانبه شناسایی کاملی از ایران داشته باشند. در ضمن برخی از مطالب ایران زمین بعداً بصورت کتابهایی جداگانه منتشر خواهد شد.

از دیگر برنامه های آینده «ایران زمین» فیلمبرداری از هنرها و حرفه هایی است که بعضی از آنها در حال زوال است و این شامل هنرهایی است از قبیل: قلمدان سازی - جلدسازی - منبت کاری - خاتم کاری - قلمکار سازی - چرم سازی - گیوه سازی - قالی بافی -

و تمام مسایلی که به ترتیبی با تمدن و فرهنگ ایران مربوط میشوند. از بناهای باستانی و حفاریها نیز فیلمهای مستندی تهیه شده که بخش خواهد شد. این فیلمها شامل باستانشناسی در معبد آناهیتا (در کنگاور) در پیشابور - تخت جمشید و بسیاری از مکانهایی است که در آنها حفاریهای باستانشناسی انجام گرفته است.

جستجو در شگفتیهای ایران از قبیل غارها، دریاچههای کوهستانی و مناظر زیبای ایران یکی دیگر از فعالیت های ایران زمین خواهد بود. گفتگو در باره هنرمندان و ادیبان معاصر و کار و هنر آنها و همچنین گردآوری افسانه های ایرانی، لباسها و طرز آرایشهای گوناگون از برنامه های آئین ایران زمین، است.



دکتر بهرام فره‌وشی

ایران زمین از جمله برنامه های فرهنگی ارزنده است که هفته ای دو بار از برنامه اول و دوم تلویزیون ملی ایران پخش میشود. هدف این برنامه، شناساندن فرهنگ و تمدن ایران است. این برنامه را گروه ایران زمین تهیه میکند. این گروه، از سال ۱۳۴۷ شروع به کار کرده و تا حال توانسته است با ارائه برنامه هایی نظیر سرگذشت هایی از تهران - ادبیات ایران - حماسه - های ملی ایران - تاریخ ایران - فلسفه و عرفان در ایران - سیراندیشه و تفکر در ایران - فرقه ها و مذاهب ایران - جشن های مختلف ایران و بسیاری مطالب دیگر پرداخته است و استادانی چون دکتر سیدحسین نصر، دکتر مجتبی مینوی - دکتر مصطفوی، دکتر زریاب خویی، دکتر محقق، دکتر محبوب، دکتر باستانی پاریزی، دکتر ذبیح الله صفا، دکتر بهرام فره‌وشی و باین برنامه همکاری نزدیک داشته اند.

دکتر فره‌وشی رئیس شورای ایران زمین در مورد این برنامه میگوید: - ایران زمین یکی از برنامه های خود را به یک برنامه مختلط اختصاص داده که در دو یا سه بخش خواهد بود و در آنها، درباره موضوعات مختلف صحبت خواهد شد.

در این برنامه ها کتابهای ویژه ایران شناسی بطور کلی، چه خارجی و چه ایرانی، معرفی میشود و فیلمهای کوتاه مستند از مسایل باستانشناسی نمایش داده خواهد شد. در این برنامه هر بار یک شیئی باستانی - یا یک شهر و ده و یا مناظر جغرافیایی منطقه ای مورد بحث و نمایش قرار خواهد گرفت. هر بخشی علمی با نظر یکی از استادان متخصص تهیه و اجرا میشود. قسمتی هایی که ایران زمین بدان می پردازد عبارتند از:

تاریخ ایران - پیش از اسلام و بعد از آن - جغرافیای ایران و مناظر آن، معرفی شاهنامه، نهادهای شهری، کشفهای باستانی، معرفی اشیای باستانی در موزه های ایرانی و خارجی، ادیان ایران قدیم، معماری قدیم ایران، معرفی عارفان بنام این سرزمین، معرفی بزرگان ایرانی از پادشاهان و وزرا تا نویسندگان و آتهایی که خدمتی به ایران کرده اند؛ معرفی هنرهای دستی و هنرمندان ایرانی معرفی فولکلور ایران و بحثهایی درباره لایحه های ایرانی، مردم شناسی، تاریخ ادبیات قدیم ایران



دکتر محمد جعفر محجوب

معرفی يك پر نامه

ایران زمین

برنامه ای برای شناساندن فرهنگ و تمدن ایران

عالی سرگب از استادان دانشگاه و دانشمندان صاحب نظر فعالیت می کند. این شورا با شرکت چند استاد دانشگاه هفته ای یک بار تشکیل می شود و درباره برنامه پیشنهادی آن هفته بحث و گفتگو می کند.

در سالهای اول - این برنامه بعلا سنتگینی محتوی و کمبود عامل تصویری با علاقه و استقبال مردم مواجه نشد چون بیچوجه نمی توانست خواست مردم را نسبت به یک برنامه تصویری تلویزیونی برآورده کند. این برنامه از نظر کیفی در مقابل برنامه های سرگرم کننده تلویزیون قرار دارد و سعی می کند تا بتواند توجه هر چه بیشتر مردم را به مطالب جدی و عمیق در مورد فرهنگ و تمدن ایران جلب کند.

از سال ۱۳۴۸ گروه هایی از طرف قسمت پژوهش تلویزیون ملی ایران به شهرستانهای مختلف ایران رفته اند و تحقیق کامل و همه جانبه ای درباره استانها کرده اند که برخی از آنها بصورت فیلم درآمده است. از اکثر ساختمانها و آثار باستانی باقیمانده و حفاریهایی که در این مورد بعمل آمده نیز فیلمبرداری شده که بتدریج پخش خواهد شد، در حال مستولان این برنامه سعی می کنند برنامه را بصورتی تنظیم کنند که ضمن بازگو کردن مسایل علمی و فرهنگی ایران، خسته کننده نیز نباشد و بتواند

مركز آبادان

● چهارشنبه ۶ بهمن ماه

۱۷	آموزش زنان روستائی
۱۷/۳۰	برنامه کودکان
۱۸/۱۵	باگزیانی
۱۸/۴۵	اخبار شبکه
۱۹	آیوانبو
۱۹/۳۰	دانش
۲۰	الیور تویست
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰	دنیای براکن
۲۲/۳۰	چهره ایران
۲۳	اخبار

● پنجشنبه ۷ بهمن ماه

۱۳	موسیقی مخصوص عید قربان
۱۳/۳۰	تسخیر شدگان
۱۴/۳۰	اخبار
۱۵	فیلم سینمایی
۱۶/۳۰	باله هدیه
۱۷	تأثر (فشار بازان)
۱۸	معرفی برنامه‌های رادیو و

۱۸/۱۵	تلویزیون
۱۸/۴۵	بازی بازی
۱۹	سینمای پرولینا
۱۹/۳۰	رنگارنگ
۲۰	ورزش
۲۰/۳۰	شش و هشت
۲۱	خبر
۲۱/۳۰	مسابقه چهره‌ها
۲۲/۳۰	برنامه مخصوص تلویزیون ملی
۲۳/۳۰	ایران
۲۴/۳۰	اخبار

● جمعه ۸ بهمن ماه

۱۳/۱۵	تلاوت قرآن
۱۴/۳۰	اذان ظهر
۱۴/۳۰	برنامه مذهبی
۱۴	کارگاه موسیقی و کارتون
۱۴/۳۰	مغر متفکر
۱۴	مجله نگاه
۱۴/۳۰	اخبار و رویدادها
۱۵	موسیقی ایرانی
۱۵/۳۰	چایبار
۱۶/۳۰	فونبال
۱۷/۳۰	چشمک
۱۸	جستجو
۱۹/۱۲	پیدا اعلام می‌شود
۱۹/۳۰	پهلوانان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	اختاپوس
۲۱/۳۰	بالا تر از خطر
۲۲/۳۰	تأثر

● چهارشنبه ۱۲ بهمن ماه

۱۷	آموزش زنان روستائی
۱۷/۳۰	برنامه کودکان
۱۸/۱۵	باگزیانی
۱۸/۴۵	اخبار شبکه
۱۹	آیوانبو
۱۹/۳۰	دانش
۲۰	الیور تویست
۲۰/۳۰	اخبار

● شنبه ۹ بهمن ماه

۱۷/۱۵	تلاوت قرآن
۱۷/۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۸	زنگ بازی
۱۸/۳۰	همسایگان محلی

۱۹	برنامه جوانان
۲۰	افسونگر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰	روزهای زندگی
۲۲/۳۰	هفت شهر عشق
۲۳	اخبار

● یکشنبه ۱۰ بهمن ماه

۱۷/۱۵	تلاوت قرآن
۱۷/۳۰	تدریس زبان آلمانی
۱۸	رخ به رخ (محل)
۱۸/۳۵	همسایگان (محل)
۱۹	جوانان (محل)
۱۹/۳۰	کیسی جوز
۲۰	شهر آفتاب
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	مسابقه هما
۲۱/۳۰	پزشک محله
۲۲/۳۰	وارینه
۲۳	اخبار

● دوشنبه ۱۱ بهمن ماه

۱۷/۱۵	تلاوت قرآن
۱۷/۳۰	تدریس زبان فرانسه
۱۸	برنامه کودکان
۱۸/۴۵	اخبار شبکه
۱۹	موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰	تمدن
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	آدم و حوا
۲۱/۳۰	جایزه بزرگ (محل)
۲۲/۳۰	ایران زمین
۲۳	اخبار

● سه شنبه ۱۲ بهمن ماه

۱۷/۱۵	تلاوت قرآن
۱۷/۳۰	آموزش روستائی
۱۸/۳۰	موسیقی تکنوازی
۱۸/۴۵	اخبار شبکه
۱۹	اطلاق ۳۳۳
۱۹/۳۰	مسابقه تلاش
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	دنیای يك زن
۲۱/۳۰	سرکار استوار
۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر
۲۳	اخبار

● چهارشنبه ۱۳ بهمن ماه

۱۷	آموزش زنان روستائی
۱۷/۳۰	برنامه کودکان
۱۸/۱۵	باگزیانی
۱۸/۴۵	اخبار شبکه
۱۹	آیوانبو
۱۹/۳۰	دانش
۲۰	الیور تویست
۲۰/۳۰	اخبار

● شنبه ۹ بهمن ماه

۲۱	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰	دنیای براکن
۲۲/۳۰	چهره ایران
۲۳	اخبار

مركز بندر عباس

● چهارشنبه ۶ بهمن ماه

۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	توسن
۱۷/۳۰	کودکان
۱۸	آموزش روستائی
۱۸/۳۰	موسیقی شاد
۱۹/۳۰	مسابقه جایزه بزرگ
۲۰	هیلازیوس ۱۰۰
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	ترانه‌ها
۲۱/۱۵	مردی در سایه
۲۱/۳۰	مجله بیتون
۲۲/۳۰	روکامبول
۲۳	موسیقی ایرانی

● پنجشنبه ۷ بهمن ماه

۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	جانوی علم
۱۷/۳۰	دختر شاه پریان
۱۸	جولیا
۱۸/۳۰	دکتر بن کیسی
۱۹/۳۰	شما و تلویزیون
۲۰	بل فگور
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	ترانه
۲۱/۳۰	مردی در سایه
۲۱/۴۵	فیلم سینمایی

● جمعه ۸ بهمن ماه

۱۲/۳۰	موسیقی و کودك
۱۴	بازی بازی
۱۴/۳۰	موسیقی محلی
۱۴	وارینه
۱۴/۳۰	فیلم سینمایی
۱۶	ف تال
۱۷	تأثر
۱۸	شبهای تهران
۱۹	جستجو
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	ترانه
۲۱/۳۰	اختاپوس
۲۲/۱۵	بالا تر از خطر

● شنبه ۹ بهمن ماه

۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	کودکان
۱۷/۳۰	باگزیانی
۱۸	تدریس انگلیسی

۱۸/۳۰	بهداشت
۱۹	مجله نگاه
۱۹/۳۰	وارینه شش و هشت
۲۰	کارآگاهان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	ترانه‌ها
۲۱/۱۵	مردی در سایه
۲۱/۳۰	مجله بیتون
۲۲/۳۰	روکامبول
۲۳	موسیقی ایرانی

● یکشنبه ۱۰ بهمن ماه

۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	کودکان
۱۷/۳۰	موسیقی شاد ایرانی
۱۸	فیلم مستند
۱۸/۳۰	کیسی جوز
۱۹	مسابقه جوانان
۱۹/۳۰	تقالی
۲۰	اطلاق ۳۳۳
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	ترانه
۲۱/۳۰	مردی در سایه
۲۱/۴۵	موسیقی ایرانی
۲۲/۱۵	پیگرد

● دوشنبه ۱۱ بهمن ماه

۱۶/۳۰	کودکان
۱۷	تدریس انگلیسی و آمریکائی
۱۷/۳۰	وارینه
۱۸	کستی ییکاردی
۱۸/۳۰	ماجرا
۱۹	دانش
۱۹/۳۰	آدم و حوا
۲۰	افسونگر
۲۱/۱۵	ترانه
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	مردی در سایه
۲۱/۴۵	دنیای يك زن
۲۲/۱۵	ایران زمین
۲۲/۴۵	روکامبول
۲۳	هفت شهر عشق

● سه شنبه ۱۲ بهمن ماه

۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	کودکان روستائی
۱۷/۳۰	آموزش روستائی
۱۸/۳۰	موسیقی محلی
۱۹	آیوانبو
۱۹/۳۰	موسیقی شاد
۲۰	دور دنیا
۲۱/۱۵	ترانه
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	مردی در سایه
۲۱/۴۵	سرکار استوار
۲۲/۴۵	چهره ایران

● چهارشنبه ۱۳ بهمن ماه

۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	توسن
۱۷/۳۰	کودکان
۱۸	آموزش روستائی

۱۸/۳۰	موسیقی شاد
۱۹/۳۰	مسابقه جایزه بزرگ
۲۰	هیلازیوس ۱۰۰
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	ترانه‌ها
۲۱/۱۵	مردی در سایه
۲۱/۳۰	مجله بیتون
۲۲/۳۰	روکامبول
۲۳	موسیقی ایرانی

مركز تبریز

● چهارشنبه ۶ بهمن ماه

۱۳	بیگ مگ
۱۴/۳۰	کابیتان نایس
۱۴	زنان هفت تیر بند
۱۴/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۴	بارون
۱۵	ویدوک
۱۵/۳۰	دانش
۱۶	سیمای شجاعان
۱۷	آموزش زنان روستائی
۱۷/۳۰	توسن
۱۸	سرزمین‌ها
۱۸/۳۰	اخبار استان
۱۸/۴۵	ساز تنها
۱۹	مجله نگاه
۱۹/۳۰	روهاید
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	مجله بیتون
۲۲	سرداران استقلال

● پنجشنبه ۷ بهمن ماه

۱۲	کانون خانواده (محل)
۱۴/۳۰	دکتر بن کیسی
۱۴/۳۰	وارینه استودیو ب
۱۴	برزخ
۱۵	جنگ بزرگ
۱۵/۳۰	سرزمین عجایب
۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	صفحه اول
۱۸	دور دنیا
۱۸/۳۰	اخبار استان
۱۸/۴۵	ورزشی (محل)
۱۹	جوانان (محل)
۱۹/۳۰	پلیس نیویورک
۲۰	اختاپوس
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	فیلم
۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲/۳۰	فیلم سینمایی

● جمعه ۸ بهمن ماه

۱۰	موسیقی نوجوانان
۱۰/۳۰	ویرجینیائی
۱۳	کبکشان
۱۴	گزارش استرلیج
۱۴	دختر شاه پریان
۱۴/۳۰	فوتبال
۱۶	آقای جدول
۱۶/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۷	اتراف
۱۸	مسابقه جایزه بزرگ (محل)
۱۸/۳۰	رویدادهای استان (محل)
۱۹	راهی پرنده
۱۹/۳۰	چاد
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	مائیو و شما (محل)
۲۱/۳۰	خانه قمر خانم
۲۲	شبهای تهران

● شنبه ۹ بهمن ماه

۱۳	کارگر (محل)
۱۴/۳۰	اسرار شهر بزرگ
۱۴/۳۰	عشق روی پشت پام
۱۴	زنگوله‌ها
۱۴/۳۰	راز بقا
۱۵	بل و سبستیان
۱۵/۳۰	داستان‌های جاوید ادب ایران
۱۶/۳۰	کارگران
۱۷	معما (محل)
۱۷/۳۰	جانوی علم
۱۸	افسونگر
۱۸/۳۰	پلیس و مردم (اخبار استان)
۱۹	رویدادهای هفته
۱۹/۳۰	گیدئون
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	چهره ایران
۲۱/۳۰	فیلم
۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی

● یکشنبه ۱۰ بهمن ماه

۱۲	حفاظت و ایمنی (محل)
۱۴/۳۰	التهاب
۱۴/۳۰	دیوید کارفیلد
۱۴	موسیقی ایرانی
۱۴/۳۰	در لبرد زندگی
۱۵	آرزوهای از دست رفته
۱۵/۳۰	موسیقی محلی
۱۶	کودک (محل)
۱۶/۳۰	آقا خرمن
۱۷	آنچه شما خواسته‌اید
۱۷/۳۰	۵ دقیقه آخر
۱۸/۳۰	میلیارد
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	وارینه کوکو
۱۹/۳۰	آخرین مهلت
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	ینوایان
۲۱/۳۰	موسیقی کلاسیک
۲۲	فیلم سینمایی

● دوشنبه ۱۱ بهمن ماه

۱۳	موسیقی شاد ایرانی
۱۳/۳۰	رانده شده
۱۳/۳۰	سرگذشت
۱۴	ادبیات جهان
۱۴/۳۰	تمدن
۱۵/۳۰	گذری در جهان اندیشه (محل)
۱۶	کارتون
۱۶/۳۰	آموزش کودکان روستائی
۱۷	آزیر
۱۷/۳۰	جون آیسون
۱۸	جولیا
۱۸/۳۰	اخبار استان
۱۸/۴۵	وارینه
۱۹	نسل جدید
۲۰	ایران زمین
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	مجله بیتون
۲۲	سرکار استوار

● سه شنبه ۱۲ بهمن ماه

۱۳	کانون خانواده (محل)
۱۴/۳۰	سفرهای جیمی مک فیتز
۱۴/۳۰	انتظارهای بزرگ
۱۴	موسیقی محلی
۱۴/۳۰	ایرن ساید
۱۵/۳۰	روکامبول
۱۶	آموزش روستائی (محل)
۱۷	داستان سفر
۱۷/۳۰	زندانی
۱۸/۳۰	اخبار استان
۱۸/۴۵	نگاهی بگذشته
۱۹	وارینه شش و هشت
۱۹/۳۰	مزرعه اسپالیائی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سازمان اس
۲۲	دانش پالکی
۲۳	هفت شهر عشق

● چهارشنبه ۱۳ بهمن ماه

۱۳	بیگ مک
۱۴/۳۰	کابیتان نایس
۱۴	زنان هفت تیر بند
۱۴/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۴	بارون
۱۵	ویدوک
۱۵/۳۰	دانش
۱۶	سیمای شجاعان
۱۷	آموزش زنان روستائی
۱۷/۳۰	توسن
۱۸	سرزمین‌ها
۱۸/۳۰	اخبار استان
۱۸/۴۵	ساز تنها
۱۹	مجله نگاه
۱۹/۳۰	روهاید
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	مجله بیتون
۲۲	سرداران استقلال



لینا شوقی در حراج اشیاء اهدایی
به مجریان برنامه کمک کرد



حراج اشیاء اهدایی



بهشته



در این مراسم هنرمندان رادیو تلویزیون برنامه‌های جالبی اجرا کردند

در مراسمی که از طرف سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران در هتل آریاشرایتون برگزار شد



راستی



دینامیک

۲،۰۰۰،۰۰۰ تومان

از طریق فروش اشیاء اهدایی مردم برای کمک به ایرانیان بازگشته از عراق جمع‌آوری شد

سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران بار دیگر برای کمک به ایرانیان رانده شده از عراق برنامه‌ای ترتیب داد که پنجشنبه ۳۰ دی‌ماه در هتل آریاشرایتون برگزار شد. این برنامه که با همکاری عده‌ای از هنرمندان ترتیب یافته بود توسط آقای مهدی ظهیری تهیه شده بود و آقای پرویز قریب‌افشار آنرا اجرا کرد. قصد از ترتیب این برنامه به حراج گذاشتن اشیاء اهدایی از طرف مردم بود. به‌اهتمام تلویزیون ملی ایران در حدود ۲۲ قطعه از ۴۲ قطعه اشیاء اهدایی بفروش رفت و بقیه اشیاء هدیه شده به شیر و خورشید تحویل داده شد تا بفروش برسد. از ترتیب این ضیافت تقریباً ۲۰۰ هزار

تومان جمع‌آوری شد که مقداری از آن عایدی بلیطهای لاتاری و ورودیه بود. عده‌ای از هنرمندان منجمله خانم «لینا شوقی» رقاصه عرب در فروش اشیاء اهدایی با آقای قریب‌افشار همکاری می‌کردند.

از هنرمندانی که در این برنامه شرکت کرده بودند میتوان از رامش - بهشته - الهه - دینامیک - گیتی - لینا شوقی - نادیا - سورن - گلپایگانی - رسانی - ضیاء و عده‌ای دیگر نام برد. این برنامه از ساعت ۲۰ روز پنجشنبه تا سه و نیم صبح ادامه داشت. این برنامه روز پنجشنبه ساعت ۲۱/۳۰ از تلویزیون پخش خواهد شد.

مرکز رشت

شنبه ۹ بهمن‌ماه

تدریس زبان انگلیسی	۱۷/۳۰
کودکان	۱۸
باگزیانی	۱۸/۳۰
مجله نگاه	۱۹
واریته شش و هشت	۱۹/۳۰
کارآگاهان	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
واریته	۳۱/۱۵
مجله بیتون پلیس	۳۱/۳۰
روکامبول	۳۲/۳۰
موسیقی	۳۲/۴۵

یکشنبه ۱۰ بهمن‌ماه

تدریس زبان آلمانی	۱۷/۳۰
جوانان (محل)	۱۸
کیسی جونز	۱۸/۳۰
روزها و روزنامه‌ها	۱۹
تقالی	۱۹/۳۰
اطاق ۳۳۳	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
واریته	۳۱/۱۵
موسیقی ایرانی	۳۱/۳۰
پیگرد	۳۲

چهارشنبه ۶ بهمن‌ماه

تدریس زبان فرانسه	۱۷/۳۰
آموزش زبان روستائی	۱۸
جوانان	۱۸/۳۰
شو بین المللی	۱۹
سرگذشت	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
واریته	۳۱/۱۵
مجله بیتون	۳۱/۳۰
روکامبول	۳۲/۳۰
موسیقی ایرانی	۳۲

پنجشنبه ۷ بهمن‌ماه

کارتون	۱۷/۳۰
بازی بازی	۱۸
جانوی علم	۱۸/۳۰
دختر شاه‌پریان	۱۹
رتکارنگ	۱۹/۳۰
بل فگور	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
موسیقی محلی	۳۱/۴۵
فیلم سینمایی	۳۲

جمعه ۸ بهمن‌ماه

کارگاه موسیقی	۱۳
برنامه کودکان	۱۳/۳۰
توسن	۱۴
فیلم سینمایی	۱۴/۳۰
فوتبال	۱۶
از دیدگاه شما (محل)	۱۷
چهارل	۱۷/۳۰
واریته چشمک	۱۸/۳۰
بالاخر از خطر	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
ترانه ایرانی	۳۱/۱۵
اختاپوس	۳۱/۳۰
جستجو	۳۲

چهارشنبه ۱۲ بهمن‌ماه

تدریس زبان فرانسه	۱۷/۳۰
آموزش زبان روستائی	۱۸
جوانان	۱۸/۳۰
شو بین المللی	۱۹
سرگذشت	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
واریته	۳۱/۱۵
مجله بیتون	۳۱/۳۰
روکامبول	۳۲/۳۰
موسیقی ایرانی	۳۲

مرکز شیراز

شنبه ۹ بهمن‌ماه

تدریس طبیعی	۱۶/۳۰
تدریس زبان انگلیسی	۱۷/۳۰
برنامه کودکان	۱۸
اخبار شبکه	۱۸/۴۵
مسابقه مسائل روز (محل)	۱۹
افسونگر	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
موسیقی ایرانی	۳۱
روزهای زندگی	۳۱/۳۰
هفت شهر عشق	۳۲/۳۰
اخبار	۳۳

یکشنبه ۱۰ بهمن‌ماه

تدریس زبان آلمانی	۱۷/۳۰
برنامه کودکان	۱۸
اخبار	۱۸/۴۵
جانوی علم	۱۹
کیسی جونز	۱۹/۳۰
شهر آفتاب	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
مسابقه هما	۳۱
بزشک محله	۳۱/۳۰
واریته	۳۲/۳۰
اخبار	۳۳

دوشنبه ۱۱ بهمن‌ماه

تدریس زبان فرانسه	۱۷/۳۰
کودکان (محل)	۱۸
اخبار شبکه	۱۸/۴۵
موسیقی ایرانی	۱۹
تمدن	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
آه و آوا	۳۱
نویسنده کارآگاه	۳۱/۳۰
ایران‌زمین	۳۲/۳۰
اخبار	۳۳

سه‌شنبه ۱۲ بهمن‌ماه

آموزش روستائی	۱۷
موسیقی تکنوازی	۱۸/۳۰
اخبار شبکه	۱۸/۴۵
اطاق ۳۳۳	۱۹
مسابقه لاش	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
دنیای يك زن	۳۱
سرکار استوار	۳۱/۳۰
موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر	۳۲/۳۰
اخبار	۳۳

چهارشنبه ۱۳ بهمن‌ماه

آموزش زبان روستائی	۱۷
برنامه کودکان	۱۷/۳۰
کودکان (محل)	۱۸/۱۵
اخبار شبکه	۱۸/۴۵
آیوانبو	۱۹
دانش	۱۹/۳۰
الیور تویست	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
موسیقی ایرانی	۳۱
دنیای براکن	۳۱/۳۰
چهره ایران	۳۲/۳۰
اخبار	۳۳

چهارشنبه ۶ بهمن‌ماه

آموزش زبان روستائی	۱۷
برنامه کودکان	۱۷/۳۰
کودکان (محل)	۱۸/۱۵
اخبار شبکه	۱۸/۴۵
آیوانبو	۱۹
دانش	۱۹/۳۰
الیور تویست	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
موسیقی ایرانی	۳۱
دنیای براکن	۳۱/۳۰
چهره ایران	۳۲/۳۰
اخبار	۳۳

پنجشنبه ۷ بهمن‌ماه

موسیقی مخصوص عید قربان	۱۳
تسخیر شدگان	۱۳/۳۰
اخبار	۱۴/۳۰
فیلم سینمایی	۱۵
باله هدیه	۱۶/۳۰
آتر (قمار بازیان)	۱۷
معرفی برنامه‌های رادیو و تلویزیون	۱۸
بازی بازی	۱۸/۱۵
سینمای پرولیتا	۱۸/۴۵
رتکارنگ	۱۹
ورزش	۱۹/۳۰
شش و هشت	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
مسابقه چهره‌ها	۳۱
برنامه مخصوص تلویزیون ملی ایران	۳۱/۳۰
اخبار	۳۲/۳۰

جمعه ۸ بهمن‌ماه

کارگاه موسیقی و کارتون	۱۳
توسن	۱۴/۳۰
مجله نگاه	۱۴
اخبار و رویدادها	۱۴/۳۰
موسیقی ایرانی	۱۵
چاپارل	۱۵/۳۰
فوتبال	۱۶/۳۰
چشمک	۱۷/۳۰
جستجو	۱۸
بعدا اعلام می‌شود	۱۹/۱۲
پهلوانان	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
اختاپوس	۳۱
آتر	۳۲/۳۰

مرکز رضائیه

شنبه ۹ بهمن‌ماه

تدریس زبان انگلیسی	۱۷/۳۰
کودکان (محل)	۱۸
باگزیانی	۱۸/۳۰
مجله نگاه	۱۹
شش و هشت	۱۹/۳۰
کارآگاهان	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
پاسداران	۳۱/۳۰
روزهای زندگی	۳۱/۴۵
روکامبول	۳۲/۴۵
موسیقی ایرانی	۳۳

یکشنبه ۱۰ بهمن‌ماه

تدریس زبان آلمانی	۱۷/۳۰
کودکان	۱۸
کیسی جونز	۱۸/۳۰
روزها و روزنامه‌ها	۱۹
تقالی	۱۹/۳۰
اطاق ۳۳۳	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
پاسداران	۳۱/۳۰
موسیقی ایرانی	۳۱/۴۵
پیگرد	۳۲/۱۵

چهارشنبه ۶ بهمن‌ماه

تدریس زبان فرانسه	۱۷/۳۰
آموزش زبان روستائی	۱۸
کودکان	۱۸/۳۰
شو بین المللی	۱۹
از همه رنگ	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
پاسداران	۳۱/۱۵
روزهای زندگی	۳۱/۳۰
روکامبول	۳۲/۳۰
موسیقی ایرانی	۳۲/۴۵

پنجشنبه ۷ بهمن‌ماه

کارتون	۱۷/۳۰
کودکان (بازی بازی)	۱۸
جانوی علم	۱۸/۳۰
دختر شاه‌پریان	۱۹
رتکارنگ	۱۹/۳۰
بل فگور	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
پاسداران	۳۱/۳۰
فیلم سینمایی	۳۲/۱۵

جمعه ۸ بهمن‌ماه

کارگاه موسیقی	۱۳
توسن	۱۴/۳۰
موسیقی محلی	۱۴
فیلم سینمایی	۱۴/۳۰
فوتبال	۱۶
مجله شما و تلویزیون (محل)	۱۷
چهارل	۱۷/۳۰
واریته چشمک	۱۸/۳۰
بالاخر از خطر	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
اختاپوس	۳۱/۳۰
جستجو	۳۲

سه‌شنبه ۱۲ بهمن‌ماه

آموزش کودکان روستائی	۱۷/۳۰
آموزش روستائی بزرگسالان	۱۸/۳۰
موسیقی شاد ایرانی	۱۹/۳۰
دور دنیا	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
پاسداران	۳۱/۳۰
سرکار استوار	۳۱/۴۵
چهره ایران	۳۲/۴۵

چهارشنبه ۱۳ بهمن‌ماه

تدریس زبان فرانسه	۱۷/۳۰
آموزش زبان روستائی	۱۸
کودکان	۱۸/۳۰
شو بین المللی	۱۹
از همه رنگ	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
پاسداران	۳۱/۱۵
روزهای زندگی	۳۱/۳۰
روکامبول	۳۲/۴۵
موسیقی ایرانی	۳۲/۴۵

مرکز کرمانشاه

موسیقی محلی	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
بیتون پلیس	۳۱
رویدادهای هفته	۳۲
فیلم جاد	۳۲/۳۰
ترانه‌ها	۳۳/۳۰

یکشنبه ۱۰ بهمن‌ماه

اخبار	۱۷/۵۵
برنامه روستائیان	۱۷/۱۵
سرکار استوار	۱۷/۳۰
توسن	۱۸/۳۰
برنامه دانش	۱۹
دنیای يك زن	۱۹/۳۰
موسیقی ایرانی	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
خانه قمر خاتم	۳۱
مسابقه جایزه بزرگ	۳۱/۳۳
فیلم سینمایی	۳۲

دوشنبه ۱۱ بهمن‌ماه

اخبار	۱۷/۵۵
برنامه آموزشی (محل)	۱۷/۱۵
جانوی علم	۱۸/۱۵
رتکارنگ	۱۸/۴۵
تابستان گرم طولانی	۱۹/۱۵
نغمه‌ها	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
پهلوانان	۳۱
چهره ایران	۳۲
آخرین مهلت	۳۲/۳۰
ترانه‌ها	۳۳/۳۰

سه‌شنبه ۱۲ بهمن‌ماه

اخبار	۱۷/۵۵
برنامه آموزشی (محل)	۱۷/۱۵
کارتون باگزیانی	۱۸/۱۵
ستارگان	۱۸/۴۵
راه آهن	۱۹/۱۵
موسیقی غربی	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
سرکار استوار	۳۱
موسیقی ایرانی	۳۲
دکتر بن کیسی	۳۲/۳۰
ترانه‌ها	۳۳/۳۰

چهارشنبه ۱۳ بهمن‌ماه

اخبار	۱۷
آموزش روستائی	۱۷/۳۰
دامبی و پسر	۱۸/۱۵
ایران زمین	۱۸/۴۵
آقای نواک	۱۹/۱۵
موسیقی فرهنگ و هنر	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
مجله بیتون	۳۱
ادبیات جهان	۳۲
مسابقات ورزشی	۳۲/۳۰

چهارشنبه ۶ بهمن‌ماه

اخبار	۱۷
آموزش روستائی	۱۷/۳۰
دامبی و پسر	۱۸/۱۵
ایران زمین	۱۸/۴۵
آقای نواک	۱۹/۱۵
موسیقی فرهنگ و هنر	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
مجله بیتون	۳۱
ادبیات جهان	۳۲
مسابقات ورزشی	۳۲/۳۰

پنجشنبه ۷ بهمن‌ماه

اخبار	۱۷/۵۵
برنامه آموزشی (محل)	۱۷/۱۵
سفرهای جیمی مک‌فیترز	۱۸/۱۵
پلیس و مردم	۱۹
فیلم گرفتار	۱۹/۱۵
موسیقی ایرانی	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
آنچه شما خواسته‌اید	۳۱
هفت شهر عشق	۳۱/۳۰
فیلم سینمایی	۳۲

جمعه ۸ بهمن‌ماه

بازی بازی	۱۵/۳۰
فیلم کودکان	۱۶
موسیقی و کودک	۱۶/۳۰
سینمایی	۱۷
فیلم مستند	۱۸/۳۰
مجله نگاه	۱۹
دختر شاه‌پریان	۱۹/۳۰
واریته شش و هشت	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
ترانه‌ها	۳۱
اختاپوس	۳۱/۳۰
داستان‌های جاوید ادب ایران	۳۲
فیلم انتخابی هفته	۳۳/۴۵

شنبه ۹ بهمن‌ماه

اخبار	۱۷/۵۵
برنامه آموزشی (محل)	۱۷/۱۵
فیلم افسونگر	۱۸/۴۵
هاوایی	۱۹/۱۵

از چهارموشه ایران

سوغات کرمانشاه: گیوه و نان برنجی



شهر کرمانشاه گذشته از شهرتی که در مورد روغن حیوانی (روغن کرمانشاهی) دارد، بداشت نان برنجی، نان شکری و گیوه‌های مرغوب نیز معروف است. نان برنجی در کرمانشاه از آرد برنج و روغن، شکر و سیاهدانه و نان شکری از آرد، روغن، شکر و تخم‌مرغ تهیه می‌شود. گیوه کرمانشاهی که در اصطلاح محلی «کلاش» نام دارد، از جمله صنایع دستی این شهر است. نوع دمبائی رنگین و زنانه گیوه‌های کرمانشاهی که لطافت و ظرافت خاصی دارد به کلیه نقاط کشور صادر می‌شود. گیوه‌های تخت لاستیکی مردانه، بیشتر در روستاهای اطراف شهر خریدار دارد در منطقه اورامانات کرمانشاهان نیز نوعی گیوه تهیه می‌شود که تخت آن را قطعات بهم پیوسته پارچه تشکیل می‌دهد و بسیار جالب است.



دختری از کرمانشاه

عکس رنگی از آقای طاهری نماینده نماشا در کرمانشاه

شکست‌ناپذیر

نمایشنامه «شکست‌ناپذیر» توسط گروه هنری «سپیل» ملایر، به کارگردانی هوشنگ بهادری بروی صحنه آمد. بازیگران این نمایشنامه: حسین امیرجلالی، فریبرز زندیه، ماشاالله صفاری و دوشیزه خردسال حمیرا جمشیدی بودند. عکس، صحنه‌ای از این نمایشنامه را نشان می‌دهد.

وفای زن

شهبلا متعلقه، نورگس عضدی، مجید روحی، بیژن موحد، شیر عنبری و علیرضا عراقی ایفای نقش می‌کردند. نمایشنامه را دوشیزه پارسین حاتمی نوشته بود و علیرضا عراقی آنرا کارگردانی کرد. موزیک نمایشنامه از کامبیز احمدی بود. عکس، صحنه‌ای از نمایشنامه را نشان می‌دهد.

گروه هنری «میگسرخ» وابسته به سازمان زنان ملایر، بمناسبت روز تاریخی هفده دی، نمایشنامه‌ای زیر عنوان «وفای زن» روی صحنه آورد در این نمایشنامه محبوبه وفامنش.

فصلنامه‌های هنر و مردم ملایر



هنر مندی از «قم»

محمد حاج حسینی، هنرمند ۲۲ ساله‌ای است از شهرستان قم. در مینیاتور و نقاشی آبرنگ و سیاه‌قلم چیره دست است. بازها بخاطر ارانه تابلوهائی زیبا مورد تقدیر مقامات و شخصیت‌های مملکتی قرار گرفته‌است. محمد حاج حسینی اکنون سرگرم تهیه یک کتاب منظوم خطی است که «شهنامه پهلوی» نام دارد. در این عکس، نقاش جوان تابلویی از آثار خود را به حضور والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی تقدیم میکند.

مرکز مشهد

چهارشنبه ۶ بهمن ماه

آموزش زنان روستایی	۱۷/۴۰
توسن	۱۸
مجله نگاه	۱۸/۴۰
سرزمینیا	۱۹
روهاید	۱۹/۴۰
اخبار	۳۰/۴۰
هفت شهر عشق	۳۱
راز بقا	۳۱/۴۰

پنجشنبه ۷ بهمن ماه

سرزمین عجایب	۱۷/۴۰
استودیو «ب»	۱۸/۴۰
افسونگر	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰
جین ایر	۲۰
اخبار	۳۰/۴۰

چهارشنبه ۶ بهمن ماه

آموزش زنان روستایی	۱۸/۴۰
نقالی	۱۹
آخرین مهلت	۱۹/۴۰
اخبار	۳۰/۴۰
جولیا	۳۱
هفت شهر عشق	۳۱/۴۰

پنجشنبه ۷ بهمن ماه

بازی بازی	۱۸/۴۰
وارثه استودیو «ب»	۱۹
داستانهای جاوید ادب پارس	۱۹/۴۰
اخبار	۳۰/۴۰
فیلم سینمایی	۳۱

جمعه ۸ بهمن ماه

فوتبال	۱۷/۴۰
رتکارنگ	۱۸/۴۰
یونلد	۱۹
ستارگان	۱۹/۴۰
موسیقی فرهنگ و هنر	۲۰
اخبار	۳۰/۴۰
دانش بالکی	۳۱

۲۱ فیلم سینمایی

جمعه ۸ بهمن ماه

دختر شاه پریان	۱۶
فوتبال	۱۶/۴۰
موسیقی ایرانی	۱۷/۴۰
اعتراف	۱۸
مسابقه جایزه بزرگ محلی	۱۸/۴۰
هالیوود و ستارگان	۱۹/۴۰
هالیوود و ستارگان	۱۹/۴۰
خانه قمرخانم	۲۰
اخبار	۳۰/۴۰
آقای نواک	۳۱

شنبه ۹ بهمن ماه

کارتون	۱۷/۴۰
بازی بازی	۱۸
جانوری علم	۱۸/۴۰
موسیقی ایرانی	۱۹
غرب وحشی	۱۹/۴۰
اخبار	۳۰/۴۰
رویدادها	۳۱
حقیقت	۳۱/۴۰
چهره ایران	۳۲

یکشنبه ۱۰ بهمن ماه

کارتون باگزیانی	۱۷/۴۰
آقا خرجه	۱۸
شش و هشت	۱۸/۴۰
آنچه شما خواستاید	۱۹

۱۹/۴۰ مدافعان

۳۰/۴۰ اخبار

۲۱ فیلم سینمایی

دوشنبه ۱۱ بهمن ماه

کارتون	۱۷/۴۰
آموزش کودکان روستایی	۱۷/۴۰
جولیا	۱۸/۴۰
ایران زمین	۱۹
بفرار	۱۹/۴۰
اخبار	۳۰/۴۰
داستانهای جاوید ادب ایران	۳۱

سه شنبه ۱۲ بهمن ماه

آموزش روستایی	۱۷/۴۰
موسیقی محلی	۱۸/۴۰
داستان سفر	۱۹
دکتر کیلدر	۱۹/۴۰
اخبار	۳۰/۴۰
سرکار استوار	۳۱

چهارشنبه ۱۳ بهمن ماه

آموزش زنان روستایی	۱۷/۴۰
توسن	۱۸
مجله نگاه	۱۸/۴۰
سرزمینیا	۱۹
روهاید	۱۹/۴۰
اخبار	۳۰/۴۰
هفت شهر عشق	۳۱
راز بقا	۳۱/۴۰

این برنامه‌ها برای بخش از مراکز زاهدان، سنندج، کرمان و مهاباد پیش‌بینی شده‌است

شنبه ۹ بهمن ماه

سرزمینیا	۱۸/۴۰
دنیای بک زن	۱۹
آنچه شما خواستاید	۱۹/۴۰
موسیقی ایرانی	۲۰
اخبار	۳۰/۴۰
راز بقا	۳۱
چهره ایران	۳۱/۴۰

یکشنبه ۱۰ بهمن ماه

آقاخرجه	۱۸/۴۰
وارثه «ب»	۱۹
ایران زمین	۱۹/۴۰
افسونگر	۲۰
اخبار	۳۰/۴۰
موسیقی ایرانی	۳۱
عشق روی پست‌بام	۳۱/۴۰

دوشنبه ۱۱ بهمن ماه

توسن	۱۸/۴۰
موسیقی ایرانی	۱۹
دانش	۱۹/۴۰
دور دنیا	۲۰

تلویزیون آموزشی

پنجشنبه ۷ بهمن ماه

ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۱۳/۳۰
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۴
گریدد انکلیش	۱۴/۰۵
رسم فنی	۱۴/۲۰
ایمنی و تدرستی مکانیک ششم	۱۴/۴۵
روش تدریس ریاضی پنجم	۱۵/۲۵
گریدد انکلیش	۱۵/۴۵
چیر و مثلثات ششم	۱۶
طبیعی	۱۶/۳۰
نوجوانان گرامر انگلیسی	۱۶/۵۵
ریاضی پنجم دبستان	۱۷/۱۰
گوناگون	۱۷/۳۰
طبیعی ششم	۱۷/۵۰
زنگ تفریح	۱۸/۱۵
شیمی ششم	۱۸/۲۵
ریاضی ششم	۱۹/۲۰
مکانیک ششم	۱۹/۴۵
ریاضی ششم	۲۰/۱۰

جمعه ۸ بهمن ماه

ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۸
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۸/۳۰
رویدادهای وزارت آموزش و پرورش	۸/۴۰
برنامه کودکان و نوجوانان	۹
برنامه هنری	۹/۳۰
مسابقه اطلاعات عمومی	۱۰/۳۰
برنامه هنری	۱۱
فیلم سینمایی	۱۱/۳۰

شنبه ۹ بهمن ماه

ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۱۳/۳۰
----------------------------	-------

سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۴
گریدد انکلیش	۱۴/۵
فیزیولوژی گیاهی	۱۴/۲۰
بخوانیم و بنویسیم	۱۴/۴۵
شیمی ششم	۱۵
علوم تجربی دوره راهنمایی	۱۵/۲۵
گریدد انکلیش	۱۵/۴۵
چیر ششم	۱۶
برنامه کودکان و نوجوانان	۱۶/۳۰
مکالمه انگلیسی	۱۶/۵۵
علوم تجربی دوره راهنمایی	۱۷/۱۰
گریدد انکلیش	۱۵/۴۵
حساب استدلالی	۱۶
برنامه کودکان و نوجوانان	۱۶/۳۰
مکالمه آلمانی	۱۶/۵۵
ریاضی دوره راهنمایی	۱۷/۱۰
دستور زبان فارسی	۱۷/۳۰
طبیعی چهارم	۱۷/۵۰
زنگ تفریح	۱۸/۱۵
شیمی چهارم	۱۸/۲۵
فیزیک چهارم	۱۸/۵۵
هندسه فضایی پنجم	۱۹/۲۰
فیزیولوژی جانوری	۱۹/۴۵
ششم	۲۰/۱۰
چیر ششم	۲۰/۱۰

یکشنبه ۱۰ بهمن ماه	
ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۱۳/۳۰
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۴
گریدد انکلیش	۱۴/۰۵
فیزیولوژی جانوری	۱۴/۲۰
ششم	۱۴/۴۵
علوم دبستانی پنجم	۱۴/۴۵
فیزیک ششم	۱۵
ریاضی دوره راهنمایی	۱۵/۲۵
گریدد انکلیش	۱۵/۴۵
حساب استدلالی	۱۶
برنامه کودکان و نوجوانان	۱۶/۳۰
مکالمه آلمانی	۱۶/۵۵
ریاضی دوره راهنمایی	۱۷/۱۰
دستور زبان فارسی	۱۷/۳۰
طبیعی چهارم	۱۷/۵۰
زنگ تفریح	۱۸/۱۵
شیمی چهارم	۱۸/۲۵
فیزیک چهارم	۱۸/۵۵
هندسه فضایی پنجم	۱۹/۲۰
فیزیولوژی جانوری	۱۹/۴۵
ششم	۲۰/۱۰
حساب استدلالی	۲۰/۱۰
ششم	۲۰/۱۰

دوشنبه ۱۱ بهمن ماه	
ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۱۳/۳۰
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۴
گریدد انکلیش	۱۴/۰۵
فیزیولوژی جانوری	۱۴/۲۰
ششم	۱۴/۴۵
ریاضی پنجم دبستان	۱۴/۴۵
فیزیک ششم	۱۵
ریاضی دوره راهنمایی	۱۵/۲۵
گریدد انکلیش	۱۵/۴۵
حساب استدلالی	۱۶
برنامه کودکان و نوجوانان	۱۶/۳۰
مکالمه انگلیسی	۱۶/۵۵
علوم تجربی دوره راهنمایی	۱۷/۱۰
دستور زبان فارسی	۱۷/۳۰
طبیعی چهارم	۱۷/۵۰
زنگ تفریح	۱۸/۱۵
شیمی چهارم	۱۸/۲۵
فیزیک چهارم	۱۸/۵۵
هندسه فضایی پنجم	۱۹/۲۰
فیزیولوژی جانوری	۱۹/۴۵
ششم	۲۰/۱۰
حساب استدلالی	۲۰/۱۰
ششم	۲۰/۱۰

سه شنبه ۱۲ بهمن ماه	
ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۱۳/۳۰
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۴
گریدد انکلیش	۱۴/۰۵
فیزیولوژی جانوری	۱۴/۲۰
ششم	۱۴/۴۵
ریاضی پنجم دبستان	۱۴/۴۵
فیزیک ششم	۱۵
ریاضی دوره راهنمایی	۱۵/۲۵
گریدد انکلیش	۱۵/۴۵
حساب استدلالی	۱۶
برنامه کودکان و نوجوانان	۱۶/۳۰
مکالمه فرانسه	۱۶/۵۵
علوم تجربی دوره راهنمایی	۱۷/۱۰
دستور زبان فارسی	۱۷/۳۰
طبیعی پنجم	۱۷/۵۰
زنگ تفریح	۱۸/۱۵
شیمی پنجم	۱۸/۲۵
مسابقه علم و تجربه	۱۸/۵۵
ریاضی سوم	۱۹/۲۰
فیزیک ششم	۱۹/۴۵
قرسی و رقص	۲۰/۱۰
ششم	۲۰/۱۰

چهارشنبه ۱۳ بهمن ماه	
ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۱۳/۳۰
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۴
گریدد انکلیش	۱۴/۰۵
رسم فنی	۱۴/۲۰
بخوانیم و بنویسیم	۱۴/۴۵
شیمی ششم	۱۵
حرفه و فن دوره راهنمایی	۱۵/۲۵
گریدد انکلیش	۱۵/۴۵
هندسه و مخروطات	۱۶
ششم	۱۶/۳۰
برنامه کودکان و نوجوانان	۱۶/۳۰
گرامر انگلیسی	۱۶/۵۵
علوم پنجم دبستان	۱۷/۱۰
آئین نگارش	۱۷/۳۰
مسابقه طبیعی	۱۷/۵۰
زنگ تفریح	۱۸/۱۵
مسابقه شیمی	۱۸/۲۵
فیزیک پنجم	۱۸/۵۵
ریاضی پنجم	۱۹/۲۰
شیمی ششم	۱۹/۴۵
هندسه و مخروطات	۲۰/۱۰

2200 Movie: "Miracle in The Rain"

FRIDAY

The Answer	1230
Christophers	1300
Sacred Heart	1315
Matinee Movie : Sherlock Holmes	1330
Game Of The Week	1430
Roller Games	1700
News	1800
Huddle	1820
My Three Sons	1830
Here's Lucy	1855
Kraft Music Hall	1920
My Favorite Martian	2010
The Governor and J. J.	2035
Bonanza	2100
Dr. Hoasecall	2150
Playboy After Dark	2200
Soul	2250

SATURDAY

Sesame Street	1700
News	1800
Huddle	1820
Green Acres	1830
Mayberry RFD	1855
America Beautiful	1920
Family Affair	2010
Richard Diamond	2035

2100 Ironside

SUNDAY

Animal World	0800
Melvin's Circus	0830
Sesame Street	1030
Daniel Boone	1130
Blondie's Hero	1230
US Women's Open	1400
American Sportsman	1530
AAU Intl. Champs	1600
Mayberry RFD	1700
Green Acres	1730
News	1800
Huddle	1820
Daniel Boone	1830
Pearl Bailey	1920
Room 222	2010
On Campus	2035
Gunsmoke	2100
Dr. Housecall	2150
Movie: Fireball	2200

MONDAY

My Three Sons	1700
Here's Lucy	1730
News	1800
Warren Miller	1820
Andy Griffith	1830

1855 Addams Family

TUESDAY

Andy Griffith	1700
Addams Family	1730
News	1800
Warren Miller	1820
Sports Spec.	1830
Tim Conway	1920
How To Stay Alive	2010
High Chaparal	2100
Dr. Housecall	2150
C B B	2155
Dick Cavett	2200

WEDNESDAY

Family Affair	1700
Room 222	1730
News	1800
Huddle	1820
Bewitched	1835
Charlie Chaplin	1855
Laugh In	1920
The Lieutenant	2010
Nite cap Theater:	2100

تلویزیون آمریکا AFTV

Animal World	0800
Melvins Circus	0830
Sesame Street	1030
Daniel Boone	1130
Blondies Footlight Glamor	1230
Byron Nelson Golf	1400
American Sportsman	1530
AAU Intl Champs	1600
Bewitched	1730
News	1800
Huddle	1820
Fifth Dimension	1830
Golddiggers	1920
Beverly Hillbillies	2010
Dragnet	2035
Bold Ones	2100
Dr. House Call	2150

رادیو

برنامه اول

۵	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۵/۵۴	اخبار
۵/۵۶	برنامه پامدانی
۶	اخبار
۶/۵۴	تقویم و تاریخ
۶/۱۵	شادی و امید
۷	اخبار
۷/۱۵	کودک
۷/۳۰	مطبوعات
۸	اخبار
۸/۵۵	از چهار گوشه جهان
۹	اخبار
۹/۵۴	برنامه خانواده
۱۰	اخبار
۱۰/۵۴	برنامه خانواده
۱۱	اخبار
۱۱/۵۴	برنامه خانواده
۱۱/۵۰	گفتار
۱۲	اذن
۱۲/۵۶	سخنان بزرگان
۱۲/۵۷	اخبار
۱۲/۱۳	موسیقی ایرانی
۱۲/۳۰	کارگران
۱۳	اخبار
۱۳/۵۴	آینه زندگی
۱۴	برنامه اطلاعات و اخبار (خبرهای روز - در گوشه و کنار)
۱۵/۳۰	ترانه‌ها
۱۶	اخبار
۱۶/۵۴	موسیقی کلاسیک
۱۶/۳۰	آشنایی با موسیقی (یک بار در هفته آشنایی با موسیقی جاز)
۱۷	اخبار
۱۷/۵۴	جوانان
۱۸	اخبار
۱۸/۳۰	دقتان
۱۹	اخبار
۱۹/۵۵	روزهای زوج به ترتیب زیر
	آسمان کیود - جانی دالر - بنت آرمائی - روزهای فرد: سپاهیان
۱۹/۳۵	قصه کودک
۲۰	اخبار
۲۱	برنامه‌ها بترتیب روز - مشاعره شاکارهای ادبیات - جلوه‌های زیبایی-فرهنگ مردم - برنامه ادبی- سخنرانی آقای راشد.
۲۱/۳۰	گلپا (پنجشنبه: جنگ شب)
۲۲	اخبار
۲۲/۵۴	داستان شب (پنجشنبه جنگ شب)
۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۳	اخبار
۲۳/۵۵	موسیقی کلاسیک
۲۳/۳۰	موسیقی ایرانی

۲۴ اخبار

۱۵ دقیقه بعد از نیمه شب بترتیب روز: موسیقی کلاسیک - موسیقی ایرانی - موسیقی کلاسیک - موسیقی ایرانی - موسیقی غربی - موسیقی ایرانی

۱ اخبار

۱/۵۴ بترتیب روز: موسیقی ایرانی - موسیقی سبک - موسیقی ایرانی - موسیقی سبک - موسیقی ایرانی - موسیقی رقص

۲ اخبار

۲/۵۴ بترتیب روز: موسیقی متنوع غربی - موسیقی متنوع غربی - موسیقی ایرانی - موسیقی متنوع غربی - موسیقی ایرانی - موسیقی متنوع غربی

۳ اخبار

۳/۵۴ بترتیب روز: موسیقی ایرانی - موسیقی متنوع غربی - موسیقی متنوع غربی - موسیقی ایرانی - موسیقی متنوع غربی

۴ اخبار

۴/۵۴ بترتیب روز: موسیقی غربی - موسیقی غربی - موسیقی ایرانی - موسیقی غربی - موسیقی ایرانی - موسیقی غربی

برنامه هفتگی جوانان

شنبه

ورزشی: رپورتاژی از مسابقات و قهرمانان - میزگرد بحث اجتماعی و علمی: باشکرت جوانان و متخصصین فن - وارپته جوانان: توسط نوازندگان و خوانندگان جوان.

یکشنبه

سینما: سینما از نظر علمی و تربیتی و آموزشی - بخش ادبی: پیرامون شعر و شاعری - موسیقی هنرجویان جوان: برنامه‌ای از استعداد های جوان - خواننده میهمان: گفتگو و اجرای اثر تازه از یک خواننده رادیو تلویزیون.

دوشنبه

میزگرد آینده تحصیلی و حرفه یابی: تجزیه و تحلیل آینده جوانان و مسائل حرفه‌ای آنان - آهنگهای روز: بخش آهنگ‌های روز یادگلمه شعر فارسی آن - بخش ادبی: کتاب و نقد خواننده میهمان: گفتگو و اجرای اثر تازه از یک خواننده رادیو و تلویزیون.

سه شنبه

ورزشی: رویدادهای ورزشی جهان - میزگرد مسائل جوانان: تجزیه و تحلیل مسائل جوانان - موسیقی هنر-جویان جوان: برنامه‌ای از استعداد های جوان - خواننده میهمان.

چهارشنبه

میزگرد دانش و فلسفه: باشکرت جوانان - آشنایی با جاز: معرفی آثار برجسته و ممتاز موزیک جاز - آهنگ روز: بخش آهنگ‌روز یادگلمه شعر فارسی آن - خواننده میهمان.

پنجشنبه

رویدادهای هنری هفته: رویداد های هنری ایران و جهان - میزگرد اجتماعی: باشکرت جوانان - وارپته جوانان: توسط نوازندگان و خوانندگان جوان - بخش ادبی: پیرامون قصه نویسی.

گلپا همراه با تار فرهنگ شریف



زندگی و آثار شاعران بزرگ ایران

در برنامه «شعر و موسیقی»

ساعت ۱۷ الی ۱۸ برنامه دوم

برنامه شعر و موسیقی برنامه تازه‌ای است که زیر نظر دکتر شیام‌الدین سجادی اداره میشود و به معرفی شاعران بزرگ ایران اختصاص داده شده و هر روز دفتر زندگی یک شاعر گشوده میشود.

نویسندگان این برنامه هر یک در زمینه شاعر مورد بحث خود مطالعات جامع و کاملی دارند و هدف برنامه شناساندن آثار این شاعران بزرگ ایرانیست. برنامه توأم با موسیقی مخصوصی که برای آنان تهیه شده بخش میشود.

برنامه‌ای این هفته اختصاص به این ۶ شاعر دارد:
شنبه: رودکی
یکشنبه: خیام
دوشنبه: نظامی
سه‌شنبه: مولانا
چهارشنبه: سعدی
پنجشنبه: حافظ

۵۲ برنامه در سال به نظامی-مولانا - سعدی و حافظ و ۱۲ برنامه به رودکی و خیام اختصاص خواهد داشت و پس از آن زندگی‌نامه شاعرانی چون: خاقانی - ستایی و عطار مورد بررسی قرار میگیرد.

«کتاب شب»

برنامه دوم (رادیو تهران) - ساعت ۲۰ - ۲۲

هر شب قسمتی از یک کتاب برای شنوندگان رادیو خوانده می‌شود. هدف این برنامه معرفی کتابهای معروف است. در این برنامه سعی میشود که عین نوشته بایبانی روشن به‌سمع شنوندگان برسد.

کتاب این هفته «ژنده بیدار» اثر ابن طفیل است که توسط آقای دکتر سجادی اجرا می‌شود. برای هفته های آینده نیز این کتابها در نظر گرفته شده است:



برنامه دوم

۶/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۶/۳۵	موسیقی سبک
۷/۳۰	اخبار
۷/۳۵	ترانه‌های ایرانی
۸/۳۰	موسیقی کلاسیک
۱۰	موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰	نامه‌هایی از یک جهانگرد
۱۱/۳۰	موسیقی محلی
۱۲	موسیقی کلاسیک
۱۳/۳۰	اخبار
۱۳/۳۵	موسیقی ایرانی
۱۴	خبر زبان روسی
۱۴/۵۵	موسیقی گوناگون روسی
۱۴/۱۵	خبر به زبان آلمانی
۱۴/۲۰	موسیقی آلمانی
۱۴/۳۰	خبر به زبان فرانسه
۱۴/۳۵	موسیقی فرانسه
۱۴/۴۵	خبر به زبان انگلیسی
۱۴/۵۰	موسیقی انگلیسی
۱۵	موسیقی ایرانی
۱۵/۳۰	نمایشنامه
۱۶/۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۶/۴۵	تدریس زبان فرانسه
۱۷	شعر و موسیقی
۱۷/۳۰	موسیقی سبک
۱۸	تاریخ رشد فرهنگی و علمی بشر
۱۸/۳۰	آهنگ‌های گوناگون
۱۹/۳۰	اخبار
۱۹/۳۵	پهلوانان در داستانهای کهن (روزهای فرد)
	فرهنگ ایران زمین (روزهای زوج)
۲۰	بهترین آهنگهای روز
۲۰/۳۰	برنامه‌های
	شنبه شناخت هنر
	یکشنبه هنر هفتم
	دوشنبه در جهان اندیشه
	سه‌شنبه ادبیات جهان
	چهارشنبه دانش
	پنجشنبه جهان هنر
۲۱	موسیقی کلاسیک
۲۲/۳۰	کتاب شب
۲۳	موسیقی ایرانی
۲۳/۳۰	آهنگهای نیمه‌شب
۲۵	دقیقه بعد از نیمه‌شب: اخبار و پایان برنامه



فخری نیکزاد

نامه‌های یک جهانگرد

نامه‌های یک جهانگرد برنامه تازه‌ایست که از رادیو تهران (برنامه دوم) اجرا میشود جهانگردی که به کشورهای مختلف دنیا سفر می‌کند هفته‌ای ۶ نامه برای رادیو می‌نویسد و در این نامه‌ها کشوری را که مشغول بازدید از آن است با تمام مشخصات و

زیبائیش معرفی می‌کند. اولین کشوری که باین ترتیب معرفی خواهد شد کاناداست. فخری نیکزاد مجری ثابت این برنامه است و احتمالاً از صداهای دیگری نیز استفاده خواهد شد.

برنامه‌های هنری

برنامه‌های هنری رادیو تهران (برنامه دوم) شامل ۴ برنامه خواهد بود:

- برنامه‌ای به نام «هنر هفتم» که در هفته یک‌بار پخش خواهد شد و بحثی است در مورد هنر سینما - تهیه و اجرای این برنامه به عهده هوشنگ کاووسی است.
- دومین برنامه مخصوص میزگردهای هنری از جشن هنر شیراز است و از بین نوارهای ترجمه شده‌ای که در آرشو جشن هنر موجود است با انتخاب رادیویی برگزیده می‌شود.
- دوبرنامه دیگر «جهان‌اندیشه» نوشته دکتر حاج سیدجواد و «جهان هفتم» مصاحبه آقای کاووسی است با صورت سابق اجرا خواهد شد.

برنامه‌های رادیو مخصوص روزهای پنجشنبه و جمعه

برنامه اول

- ۵ سلام شهنشاهی و اعلام برنامه
- ۵/۵۳ اخبار
- ۵/۵۶ برنامه بامدادی
- ۶ اخبار
- ۶/۵۳ تقویم و تاریخ
- ۶/۱۵ شادی و امید
- ۷ اخبار
- ۷/۵۵ از چهارگوشه جهان
- ۸ اخبار
- ۸/۱۵ برنامه کودک
- ۹ شما و رادیو
- ۱۲ اذان ظهر
- ۱۲/۵۶ قصه
- ۱۲/۴۵ سیر و سفر
- ۱۳ نمایشنامه
- ۱۳/۲۵ گلها
- ۱۶ اخبار و رپورتاژهای خبری توأم با موسیقی
- ۱۵/۳۰ شعر و موسیقی
- ۱۶ اخبار
- ۱۶/۵۳ بگوئید و بشنوید
- ۱۸ اخبار
- ۱۸/۵۵ آهنگهای درخواستی تلفنی شنوندگان
- ۲۰ اخبار
- ۲۰/۳۰ جنگ شب
- ۲۴ اخبار
- ۲۴/۱۰ موسیقی ایرانی
- ۱/۵۴ موسیقی رقص
- ۲ اخبار
- ۲/۵۴ موسیقی ایرانی
- ۳ اخبار
- ۲/۵۴ موسیقی گوناگون غربی
- ۴ اخبار
- ۶/۵۴ موسیقی ایرانی



علی تابش

برنامه شما و رادیو

پنجشنبه - ۷ بهمن

عید قربان

شما و رادیو از پنجشنبه ۷ بهمن (عید قربان) تغییراتی در بر دارد. در برنامه عید قربان برنامه به یک خواننده اختصاص دارد یعنی خانم پوران به درخواست حاضران در استودیو، در سراسر برنامه ترانه‌های مختلف را اجرا خواهد کرد.

فرخ‌زاد دو آهنگ جدید خواهد خواند و دو نفر از آماتورها هم برنامه اجرا می‌کنند. در این برنامه قطعات کوتاه کمدهی که در اجرای آن تمام هنرپیشه‌ها شرکت دارند گنجانده شده است.

مجریان برنامه آقای حمیدقنبری و خانم تاجی احمدی هستند. یک مشاعره موزیکال بوسیله آقای مقبلی در تیب خان‌داداش و بانوار خوانندگان اجرا میشود.

ترانه‌های روز عید قربان



پوران

خانم پوران: زاشاجان - جونم می عمرمنی - ویرون بشی‌ای دل - وچه بلایی ای دل - بانو - گلی - فردای بی‌خبر - و می‌گردم دور دنیا. فرخ‌زاد: دروانی‌گتم - غم تو دلم می‌میره. خوانندگان آماتور: مرجان: برو غم بسه دیگه بهنام: یک قطعه آواز

تهیه‌کننده: شاهرخ نادری سرپرست کمیته: پرویز خطیبی



نریا قاسمی

برنامه‌های فکاهی دیگر

عید قربان
کودک نابغه: با اجرای تابش در تیب فلغلی



زین‌الله مقبلی

داروخانه شبانه‌روزی

یک کمدهی موزیکال با اجرای: قنبری - پروین - نوذری - احمدی و تابش. مسترچاک (با اجرای نوذری) طنز درباره اشخاصی که فارسی نمی‌دانند و ادای انگلیسی‌ها را در می‌آورند. و مطالب رنگارنگ که به وسیله کمدهی‌ها اجرا میشود.

حلیم صبحانه زمستانی

شنوندگان برنامه شما و رادیو، در این هفته باتفاق مجریان این برنامه برای اولین بار ساعت چهار صبح بسراغ حلیم‌فروش سر خیابان می‌روند و با او و مشتریانش به گپ‌زدن می‌نشینند. در این برنامه سعی شده تاریخچه «حلیم» و انواع آن دقیقاً بازگو شود و با مشتریان پروپاقرص این صبحانه زمستانی نیز که برای خوردن حلیم سر دیک ساعت چهار صبح در منازعه حلیمی حاضر میشوند گفتگو خواهد شد.

پدنیال یک آدرس: برنامه‌ایست که از روی نامه‌های مردم تهیه میشود. این بار یک خواننده آماتور شعر «نامه‌رسان - نامه من دیر شده» را اجرا می‌کند.

جمعه - ۸ بهمن: مجریان برنامه: نریا قاسمی - منوچهر نوذری.

قسمت‌هایی از این برنامه خارج از استودیو ضبط شده است: تهران شب نمی‌شناسد: این برنامه در یکی از کافه‌های جنوب تهران تهیه شده که شامل گفتگویی با مشتریان و صاحب‌کافه است و در ضمن ترانه‌ای نیز بوسیله یک خواننده اجرا میشود.

آقای شانس



منوچهر نوذری

مسابقه هوش و سرگرمی این هفته شکل جالبی دارد: منوچهر نوذری مجری این برنامه میکروفسن بدست میگیرد و راهی کوچه و بازار میشود و بهرجا که میرسد مسابقه‌ای ترتیب میدهد و همانجا هم جایزه برنده را میدهد. در این هفته مسابقه هوش در یک دبیرستان دخترانه، در محل کار یک کاسب و در یک شرکت اجرا میشود. از مسابقه‌های شنیدنی این هفته یکی هم مسابقه «نیست سوالی» است که بهتر است جریان آنرا خودتان صبح جمعه از رادیو ایران بشنوید.



آقای موافق

تصرت گرمی را بسیاری از شماها تنه‌ها از طریق سینما بلکه بوسیله برنامه‌هایی که در تلویزیون اجرا کرده می‌شناسید. گرمی این بار برنامه تازه‌ای بنام «آقای موافق» از رادیو - برنامه شما و رادیو اجرا میکند. در این برنامه بسیاری از مسائل مورد انتقاد قرار میگیرد.

برنامه دوم

- ۷ سلام شهنشاهی و اعلام برنامه
- ۷/۵۵ موسیقی سبک
- ۸/۳۰ اخبار
- ۸/۳۵ موسیقی ایرانی
- ۹ موسیقی سبک
- ۹/۳۰ دفتر آدینه
- ۱۱/۳۵ موسیقی جاز
- ۱۲/۳۰ چاپ دوم
- ۱۳/۳۰ اخبار
- ۱۳/۳۵ موسیقی ایرانی
- ۱۴/۳۰ موسیقی فیلم
- ۱۵ آهنگهای جوان
- ۱۹/۳۰ اخبار
- ۱۹/۳۵ آثار
- ۲۰/۳۰ موسیقی ایرانی
- ۲۱/۳۰ اخبار
- ۲۱/۳۵ موسیقی کلاسیک
- ۲۳ موسیقی رقص
- ۳۰ دقیقه بعد از نیمه‌شب: اخبار و پایان برنامه

ترانه‌های روز جمعه

ترانه محلی رقص عروسی - تنظیم آهنگ از خسرو ویتاشق یک ترانه محلی از خواننده شیرازی «زیگلری» به نام «بیری و معرکه‌گیری» پوران دو ترانه جدید: «صبح میشه، شب میشه» و «اگه میشه برگرد» که آهنگ آنها از جهان‌بخش پازوکی است اجرا می‌کند. ضیا دو آهنگ جدید: «دیگه دیر شد» و «یکروز قهرو یکروزاشی» را اجرا می‌کند.



مرتیضی احمدی



تاجی احمدی گوینده رادیو و دوبلور خوش بیان فیلمهای تلویزیونی و سینمایی

تاجی احمدی گوینده، دوبلور و هنر-
پیشه دوست داشتی شما ۳۵ سال دارد.
۱۶ سال است کار تانز و سینما و رادیو را
شروع کرده و صدای گرم و آشنایش
دوستداران بیشماری دارد.
«تاجی احمدی» در باره کار هنریش
می گوید:
اولین فیلمی که در آن شرکت کردم
فیلمی بود بنام «مرجان». وقتی آن فیلم را
دوبله می کردم صدای من مورد توجه واقع
شد و بمن پیشنهاد شد که کار دوبله را
انجام بدهم. در همان زمان بود که به
رادیو رفته و همچنین کار تانزی خود را
با شرکت در نمایشنامه «ختر شکلات فروش»
آغاز کردم.
در حدود چهار پنج سال با گروه هنری
جعفری همکاری داشتم اما بعد، فعالیت خود
را منحصر به کار دوبله و رادیو کردم.
تماشا اولین برنامه ای که در رادیو
اجرا کردید چه بود.
احمدی- من وقتی وارد رادیو شدم،
تقریباً در تمام برنامه ها شرکت داشتم مثل
داستانهای شب و برنامه های بعد از ظهر جمعه.
سالهای ۴۳ و ۴۴ چون بچه کوچک داشتم

که گفتم جای چند فیلم جین فوندا من
صحت نکرده ام. بجز هنرپیشه هایی که گفتم
صدای ساندرا-دی ریونولدر را هم دوبله
کرده ام. از فیلم های تلویزیونی هم خوشخانه
هر فیلمی را که دوبله کرده ام از سریال های
موفق تلویزیونی بوده مثل فیلم افسونگر که
در آن بجای «الیزابت موتنگری» حرف زدم
و روزهای زندگی با صدای جولی هورن.
معمولاً خودتان انتخاب می کنید که
جای کدام هنرپیشه صحت کنید؟
● نه متأسفانه، استودیوها ما را
انتخاب می کنند.
- تا بحال فعالیت های سینمایی هم
داشته اید؟
● بله. من با فیلم مرجان شروع
کردم و بعد در چند فیلم فارسی مثل «اول
هیگل» و «عمو نوروز» بازی کردم. مدتی کار
سینمایی من متوقف ماند تا اینکه در فیلم
«خست و آینه» ابراهیم گلستان بازی کردم.
و فکر نمی کنم که دیگر کار سینمایی قبول
کنم چون فیلم بان خوبی دیگر در ایران
نبهه نیستند.
- مردم صدای شما را خیلی دوست
دارند. راجع به این موضوع چطور فکر می-
کنید؟
● خانمها بیشتر صدای مرا دوست
دارند و این برای من خیلی جالب است. من
در هر فرودگاهی که میروم اگر قیافه ام را
تشناسند با اولین کلمه ای که می گویم عکس-
عکس العمل نشان می دهند و من از این
موضوع خیلی خوشحالم.
- خانواده شما درباره کارتان چه نظری
دارند؟
● راستش را بخواهید شوهرم بیچوجه
با کار کردن من موافق نیست ولی وقتی
می بیند کارم را اینقدر دوست دارم ناچار
رضایت میدهد. من عاشق کارهای نمایشی
هستم، تأثر را واقعاً دوست دارم و از کارهای
تلویزیونی نیز لذت می برم. دو پسر دارم،
پیمان و ایمان. پیمان بزرگتر است و ۱۶
سال دارد. سال گذشته واقعه غم انگیزی
بخاطر کارم در روابطم با پیمان پیش آمد
که بد نیست برای شما تعریف کنم:
تایستان ما هنگی در کنار دریا بودیم.
پسرم، دوستان زیادی پیدا کرده بود. یکروز
که با هم قدم می زدیم، او بادوستش پیشانی
ما حرکت می کردند تاگهان بطرف من
برگشت و آمد خیلی آهسته بمن گفت:
«مادر خواهش می کنم به دوستم تگو که تو
تاجی احمدی هستی» گفتم «چرا» گفت:
«خواهش می کنم. اگر یکی با تو حرف نمی-
زند». من از این حرف خیلی ناراحت شدم و
عصر که تنها شدیم از او پرسیدم: «چرا
نمی خواهی او بفهمد که من تاجی احمدی
هستم» یک دفعه شروع به گریه کرد و
گفت: «وقتی توی مدرسه با دوستام دعوا
می شه دو تا پسر هستند که به من می گن
مادرش هنرپیشه است.»
من با افسردگی به او گفتم که اشتباه
می کند ولی تمام شب را گریه کردم؛ چون
با مسئله ای روبرو شده بودم که نمی دانستم
چه بکنم البته بعد از اینکه به تهران آمدم
این موضوع را با مدیر مدرسه اش مطرح
کردم و او برای پسرم توضیح داد که مادر
تو هنرپیشه خوبی است و هنرپیشه بودن کار
بدی نیست.
چند روز پیش که در تلویزیون

برنامه ای داشتم از او پرسیدم: «تو خوشحالی
که من به تلویزیون می روم؟» گفت: «بله»
گفتم: «ولی همه دوستان می فهمند که من
هنرپیشه ام.» گفت: «باشه من پارسال اشتباه
کردم»...
صدای شما بجای الیزابت موتنگری
در نقش افسونگر طرفداران بسیاری دارد.
تا حالا کسی از شما نخواست که افسونگری
کنید.
● تایستان گذشته بچه ها داشتند کنار
دریا فوتبال بازی می کردند. غروب که شد
تاگهان چراغهای زمین فوتبال خاموش شد.
پسر کوچکم سرگرم تماشا بود، یکدفعه
بپریم دوید و گفت: «مادر خواهش می کنم
افسونگری کن چراغها روشن بشه!» گفتم:
«باشه. تو تا سه بشمار من افسونگری می-
کنم چراغها روشن بشه». بعد رفته پشت
زمین بازی و از مسئول برق خواهش کردم
که چراغها را روشن کند و پسرم باور کرد
که من افسونگری کردم.
- از بین خانمها و آقایانی که دوبله
می کنند، صدای کدامیک را بیشتر دوست
دارید؟
● صدای خانم لیکو خردمند، صدای
خانم زاله کاظمی، آقای زمانی و نوربخش و
خانم کسمایی را خیلی دوست دارم.
- اولین و آخرین فیلمی که دوبله
کرده ای چه نام دارد؟
● فیلم «عشاق موسیقی» (زندگی
چاکوفسکی) آخرین فیلمی است که دوبله
کرده ام و اولین فیلم «شب دوازدهم» بود که
جای یک پسر بچه حرف زدم. آخرین فیلم
تلویزیونی هم که من صحت کرده ام سری
دکتو ول بی است که کمپانی اونیورسال
تهیه کرده است.
- کدامیک از فیلمهایی را که دوبله
کرده اید بیشتر دوست دارید؟
«آنها به اسبها شلیک می کنند»
«شکوه غلغزار» و بسیاری از فیلمهای خوب
دیگر.
- از کارهای دوبله چه خاطره ای
دارید؟
● خاطره های زیادی دارم ولی قبل از
اینکه بگویم به مطلبی اشاره می کنم که
فکر می کنم جالب باشد. دو ماه پیش
تلویزیون یک فیلم قدیمی گذاشته بود
من و آقای جلیلود در آن حرف زده بودیم.
واضح است که نسبت به حالا خیلی بد
دوبله شده بود داشتم فیلم را تماشا می-
کردیم پسرم زیرچشمی نگاه می کرد و
گفت: «مادر خجالت می کنی!»
چند سال پیش هم در استودیو فیلمی
بود با شرکت دی ریونولدر و تونی کرتیس.
در این فیلم یک صحنه عشقنازی عجیب
غریب بود. من و آقای دوستدار که جای
تونی کرتیس حرف می زدیم از آقای کسمایی
خواهش کردیم کسانی را که در استودیو
هستند بیرون ببرد. (چون در هر حال آدم
از دوبله چنین صحنه ای در حضور دیگران
خجالت می کشد) اتفاقاً خانم با شوهرش
تاژه به استودیو آمده بود تا کار گویندگی
را یاد بگیرد. وقتی که ما گفتم همه بیرون
روند، شوهر خانم خیال کرد که ما هم می-
خواهیم همان کار را در استودیو انجام
دهیم و عشقنازی کنیم. بهمین دلیل رفته
بود پهلوی آقای کسمایی و گفته بود آقا
دوبله اینطور به؟!...

تعمیرگاههای شواب لورنس در تهران و شهرستانها

<p>تعمیرگاه شواب لورنس کرمانشاه خیابان شاه بختی بل اجلا لیه تلفن: ۴۹۳۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس اهواز خیابان ۳۴ متری نیش کیومرث تلفن: ۴۱۹۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس اراک خیابان شاهپور روبروی بیمه های اجتماعی تلفن: ۳۸۴۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس خیابان آذربایجان ایستگاه سینا کو پلاک ۵۵۸ تلفن: ۶۳۰۱۶-۳۰ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه شواب لورنس کرمان خیابان شالی کوبی مقابل سینما کابری تلفن: ۳۳۳۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس اصفهان خیابان شیخ بهایی چهار راه سرتیپ تلفن: ۲۷۹۱۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس آبادان خیابان شاهپور تلفن: ۴۱۴۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۲ شواب لورنس خیابان سمری نارمک بالاتر از میدان هفت حوض جنب بانک اصناف تلفن: ۷۹۵۵۶۵ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه شواب لورنس ساری خیابان فردوسی پلاک ۷۰ تلفن: ۴۳۴۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس شیراز خیابان قصرالدشت چهار راه سینما سعدی: تلفن: ۳۵۹۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس سنندج خیابان ششم بهمن تلفن: ۴۰۷۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۵ شواب لورنس خیابان آریامهر جنب بانک ملی پلاک ۳۳۴-۳۳۳ تلفن: ۶۳۳۳۰ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه شواب لورنس بندرعباس فروشگاه عابدینی خیابان رضاشاه کبیر تلفن: ۲۳۱۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس رشت خیابان سعدی تلفن: ۵۶۶۰ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس کرمان خیابان پهلوی «تهران» بالا تر از طهماسب تلفن: ۲۳۵۲ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵ شواب لورنس عسک آباد سی متری نظامی پلاک ۱۷۹ تلفن: ۷۶۴۵۱ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه شواب لورنس دزفول خیابان سی متری جدید تلفن: ۳۵۶۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس رضایه خیابان فرح نریمان به خیابان داروش تلفن: ۸۳۲۷ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس مشهد خیابان احمدآباد «فرخ» مقابل خیابان قائم تلفن: ۶۹۶۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۸ شواب لورنس خیابان نادری کوچه گوهر نادر پلاک ۱۵ تلفن: ۳۱۱۹۹۱ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه شواب لورنس تهران خیابان یوسفی پلاک ۱۷۳ تلفن: ۴۱۹۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس تهران خیابان یوسفی پلاک ۱۷۳ تلفن: ۴۱۹۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه شواب لورنس زاهدان خیابان داورینا ساختمان تلفن: ۳۹۳۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۹ شواب لورنس خیابان چهار شماره ۴۸ تلفن: ۷۵۶۵۰۴ SCHAUB-LORENZ</p>

پنجمین روز مسابقات فوتبال قهرمانی باشگاه‌های ایران باز هم بطور ناقص برگزار شد چون مسابقه پرسپولیس و تاج نوشهر به علت نامساعد بودن وضع هوا انجام نشد. در این روز تاج تهران، عقاب تهران را یک بر صفر و پاس تهران، تاج مسجدسلیمان را یک بر صفر شکست دادند و جم‌آبادان با سپاهان اصفهان صفر بر صفر مساوی شد جدول امتیازات این مسابقات بشرح زیر است:

نام باشگاه	تعداد بازی	برد	باخت	مساوی	گل زده	گل خورده	امتیاز
۱- پاس تهران	۴	۴	-	-	۹	۰	۸
۲- تاج تهران	۵	۴	۱	-	۱۱	۲	۸
۳- پرسپولیس تهران	۳	۲	۱	-	۷	۲	۴
۴- عقاب تهران	۴	۲	۲	-	۷	۶	۴
۵- سپاهان اصفهان	۳	۱	۱	۱	۳	۳	۳
۶- تاج مسجدسلیمان	۵	۱	۳	۱	۳	۱۱	۲
۷- جم‌آبادان	۵	-	۳	۲	۵	۱۱	۲
۸- تاج نوشهر	۳	-	۳	-	۱	۱۱	۰

از هفته گذشته در دو محل جدول عدد صفر دیده میشد که در پنجمین روز بازیها هم تغییری نکرد، یکی تعداد گلپای خورده پاس تهران و دیگری تعداد امتیازات تاج نوشهر بود.

در جمع بازیها تا کنون تنها تیمی که شکست نخورده است پاس تهران است و تنها تیم‌هایی که برد نداشته‌اند جم‌آبادان و تاج نوشهراند. در این میان تیم سپاهان اصفهان را باید مقتصدترین تیم مسابقات دانست و این از اصفهانیا دور از انتظار نیست زیرا این تیم بیلانی کاملاً متوازن بدست داده است یعنی از ۳ بازی که انجام داده یک برد یک مساوی و یک باخت داشته با ۳ گل زده و ۳ گل خورده، تیم جم‌آبادان که در ردیف هفتم قرار گرفته نتایجی بسیار دور از انتظار داشته و معلوم

فوتبال قهرمانی ایران

پاس تهران بدون گل خورده
تاج نوشهر بدون امتیاز

در تنبیه بازیکنانی که به‌دور اهانت می‌کنند سختگیر باشیم تا اینکار در قهرمانی ایران بدست نشود

برد	باخت	مساوی	گل زده	گل خورده	امتیاز
۴	-	-	۹	۰	۸
۴	۱	-	۱۱	۲	۸
۲	۱	-	۷	۲	۴
۲	۲	-	۷	۶	۴
۱	۱	۱	۳	۳	۳
۱	۳	۱	۳	۱۱	۲
-	۳	۲	۵	۱۱	۲
-	۳	-	۱	۱۱	۰

نیست چرا با آن همه سابقه درخشان حتی نتوانسته است ۲ امتیاز بازی با سپاهان را در خانه خود برای‌خویش نگذارد. در حال حاضر تاج مسجدسلیمان که با امتیازی مساوی با سپاهان ولی بدلیل گل خورده بیشتر در ردیف ششم است پرچم فوتبال خوزستان را بدوش میکشد و بازی روز جمعه این تیم با پاس تهران که با برتری ناچیز یک گل به نفع پاس تمام شد نشان میدهد که این تیم آنچنان هم که تعریف کرده‌اند تنها براساس خشونت نتایج خود را بدست نیاورده بلکه صاحب ارزش‌هایی است که نمیتوان بسادگی از آن گذشت و آنرا دست کم گرفت (این مقاله قبل از بازی روز یکشنبه تاج مسجدسلیمان و سپاهان اصفهان نوشته شده و بنظر نویسنده تاج مسجدسلیمان قادر است ۲ امتیاز این‌بازی

کند و گرنه ممکن است توهینی بدآور در مسابقات قهرمانی ایران بدست شود، بخصوص با عقده‌های کهنه‌ای که در شهرستانها از تهرانیها وجود دارد مسئله داوری در شهرستان بسیار حاد خواهد شد و این خود منجر به از رونق افتادن این مسابقات میشود. بازیکنان ما باید بدانند که تصمیم داور حتی اگر اشتباه باشد نباید منجر به اینگونه صحنه‌ها بشود و یک بازیکن در سطح ملی باید به کنترل احساسات خود روی زمین قادر باشد. تا بحال در همه جای دنیا، و در مسابقاتی بسیارمتر از این مسابقات اتفاق افتاده که داور گلی را به درست یا به غلط سردود شناخته است، آنهم گلی که به تصدیق همگان توپ وارد دروازه شده بوده، ولی برای اینکار نه کسی به داور توهین کرده و نه به گریه و زاری پرداخته چه رسد به آنکه اینکار را برای توهی بکنند که بسیاری از تماشاگران نمیتوانند بطور قطع اعلام کنند وارد دروازه شده بوده یا نه.

بهترین خط حمله مسابقات را تا کنون تیم تاج تهران با ۱۱ گل زده در اختیار دارد در حالیکه خط حمله تیم تاج نوشهر با تنها یک گل زده کم‌حاصلترین خطحمله بوده‌است. محکم‌ترین خط دفاعی از آن تیم پاس است که تا کنون گل نخورده است در حالیکه خطوط دفاعی تیم‌های تاج مسجدسلیمان - جم‌آبادان و تاج نوشهر هر کدام با ۱۱ گل خورده ضعیفترین خطوط دفاعی هستند. بهترین گل‌زن مسابقات تا کنون جباری است که ۵ گل بدست آورده است. در مقام دوم اسمعیلی از عقاب با چهار گل قرار دارد که البته یک مسابقه کمتر بازی کرده و برای کسب مقام بهترین گل‌زن شانس زیادی دارد.

بدرم گذراند. در آن موقع تمام وقت او به تازان‌سازی روی درخت‌های نارگیل میگذاشت و من که این تحرک بی‌پایان را میدیدم از سه‌سالگی شناکردن را یاد آموختم در نزدیکی منزل مایک استخر ۲۳ متری بود که شین را به آنجا میبردیم اولین‌باری که او وارد استخر شد بدون کمک شروع به شنا کرد و این کار را آنچنان راحت انجام میداد مثل اینکه شنا برایش مثل راه رفتن یک عمل طبیعی است و باین‌ترتیب او شیوه مخصوص خود را بتجوی طبیعی ابداع کرد و گسترش داد.

ارزش‌حقیقی شین برای اولین‌بار در سال ۱۹۶۲ بوسیله یک مربی نیوزلندی بنام پل‌گراوس که هم‌زمان با شش‌سالگی شین در جزیره فی‌جی کار میکرد کشف شد ولی در حقیقت از ۳ سال بعد یعنی زمانی که خانواده شین به سیدنی آمدند و او ۹ ساله‌شده بود تمرینات جدی را شروع کرد و اینبار تمریناتش را زیر نظر کن‌ویلز در استخری که به نام جالب (بی‌شم) معروف بود ادامه داد. کن‌ویلز میگوید در این موقع او روزی ۳ کیلومتر شنا میکرد و بزودی به حد نصاب‌هایی که

استثنائی بود به محض آنکه وارد آب میشد همه متوجه او میشدند حرکاتش بیشتر به یک شمر شبیه بود کافی بود به نرمی چند پا بزند و به جلو بلغزد در این حال بنظر میرسید که با نیروی همان چندپا تااید حرکت خواهدکرد. این‌شانس ورزش شناست که شین هم‌راه با چنین کیفیتی از شخصیتی استوار و فوق‌العاده نیز برخوردار است و تلفیق این دو خصوصیت است که باوامکان میدهد تا تمریناتش را که برای یک فرد عادی بیرحمانه بنظر می‌آید دنبال کند.

شین از ابتدای طفولیت از خود آنچنان انرژی نشان میداد که از یک دختر بچه پمید و حتی عجیب بودوقتی که چهارساله بود بهترین تفریحش این بود که از درختان نارگیل بالا برود و منتظر بنشیند تا پدرش از زیر درخت عبور کند و در این حال باف‌پاد پدر مرا بگیر از ارتفاع ۵ متری پائین بپرد.

پدرش راجع به او میگوید: شین فرزند هوای سالم و فضای باز است او کودکی‌اش را در جزیره فی‌جی زمانی که من در شرکت هواپیمائی کارمندساده‌ای

شین گولد (۲)

بخاطر داشته‌باش که فروتنی به اندازه مهارت در رسیدن تو به قهرمانی موثر بوده‌است

این متن تلگرامی بود که پدر و مادر شین گولد وقتی که او دو رکورد جهانی ۱۰۰ و ۲۰۰ متر شنای آزاد را در لندن شکست برایش مغایره‌کردند. و شین خیلی خوب این نصیحت را بگوش گرفته چون هیچ‌یک از جامها و مدالهایی را که در مدت چهار سال سابقه قهرمانیش بدست آورده نمیتوان در اطاقش یافت و او تمام آنها را در یک صندوق در گاراژ منزلشان پنهان کرده! در حقیقت او به حدتصابها و نشان‌هایی که در گذشته صاحب شده است فکر نمی‌کند و همیشه مرزهای آینده را مینگرد.

بسیوره است که از شین راجع به امکانات و نتایجی که در آینده بدست خواهد آورد سؤال کنید چون ممکن نیست راجع به نتیجه و زمان مسابقاتش پیش‌بینی کند و هر بار که با چنین سؤالی روبرو شود زحمت جواب گفتن

محصول خالص چین اول بهاره آسام هندوستان

شیرزاد قرمز ممتاز ترین جای بهاره هندوستان است که این محصول فقط در منطقه آسام هندوستان در فصل بهار بدست می‌آید و حتی در خود هندوستان باسانی در دسترس مردم نیست - ما اطمینان داریم تمام کسانی که طبع مشکل پنداشان را تا کنون هیچ نوع چای خارجی اقناع نکرده است شیرزاد قرمز را بعنوان بهترین چای خارجی تحسین خواهند نمود.



محصول ممتاز ممتاز
بهاره هندوستان ۳۰۰
گرم خالص ۱۲۳ ریال



محصول ممتاز ایران
سدرگرم خالص ۱۶ ریال





شین گولد همراه مادر و پدرش

تصور میکنند يك تلاش فوق انسانی و با عواقب مضر می‌توانست باشد و بالاخره این سؤال برای مطرح میشد که آیا شین می‌تواند با این برنامه تمام خصوصیات انسانی خود را حفظ کند یا تبدیل به يك ماشین خواهد شد که با دستور مربی به حرکت می‌آید.

بهترین راهی که برای روشن شدن این نکات بنظم رسید آن بود که با خانواده شین صحبت کنم چون در مورد قهرمانی باین جوانی مسلم است که محیط خانوادگی خیلی مؤثر است. اولین چیزی که در ملاقات با خانواده گولد انسان را تحت تأثیر قرار میدهد سادگی منزل آنهاست که باتوجه به موقعیت شغلی ممتاز آقای گولد که رئیس قسمت بازاریابی شرکت هواپیمایی استرالیا است واقعاً تعجب آور است ولی باید بدانید که این منزل بدانجهت انتخاب شده که در نزدیکی استخر مرکز تمرینات فورس برای کارلیل واقع شده است. خانواده عبارت از شش نفر است: خانم و آقای گولد و چهار دختر آنها: لینت ۱۶ ساله، دبی ۱۰ ساله و جینی ۷ ساله و خود شین ۱۵ ساله. دختر بزرگ خانواده لینت دستیار سرب می‌باشد. کارلیل است و کارلیل معتقد است که او قادر است بهترین زن مربی استرالیا بشود و دنباله کار زن خود او را که مربی تیم ملی شنی دختران استرالیا برای سونیک است بگیرد. خواهران کوچکتر، دبی و جینی هم در شنا پیشرفت قابل ملاحظه‌ای دارند بخصوص دبی که در حال حاضر جزو ۱۰ نفر بهترین شناگران ۱۰ ساله استرالیا است و همه مربیان پیش‌بینی میکنند که در ۱۹۷۶ در المپیک سونترال برای دنبال کردن فتوحات شین حاضر خواهد بود. باین ترتیب می‌بینیم که همه خانواده به نوعی به ورزش شنا وابستگی دارند و روشن است که پدر و مادر شین علاقمندند که دخترانشان به شنا بپردازند به حرفهای آنها درباره دخترانشان توجه کنید:

«اگر بچه‌ها بخواهند پاره‌ای از خواست‌ها و تفریحاتشان را برای رسیدن به نتایج استثنایی فدا کنند، ما در این زمینه با کمال میل کمکشان خواهیم کرد، ولی به هیچ‌وجه آنها را

به اینکار مجبور و حتی تشویق نمیکنیم و حتی اگر در اوج موفقیت بخوانند از این کار دست بردارند و زندگی يك دختر جوان عادی را درپیش گیرند ما هرگز مانع نخواهیم شد. در واقع آنها کاملاً آزادند آن سرگرمی‌را که بیشتر جلیشان میکند انتخاب کنند و ما در این امر دخالتی نمیکنیم.» خانم گولد که زنی بسیار موقر و آرام است و با موفقیت دخترش بسیار واقع‌بینانه روبرو شده‌است میگوید «برای والدینی که منطقی باشند بسیار آسان است که از نتایج کار فرزندان قهرمانشان غره نشوند. در حقیقت اگر والدین روی پیروزی فرزندانشان خیلی تکیه‌کنند و آنرا سرخ این و آن بکشند محیطی نامالیم و پر از کشاکش عصبی بگرد فرزند قهرمانشان ایجاد میکنند. در مورد شین باید بگویم او موفقیت‌هایش را به همت خودش و به تنهایی بدست آورده، البته در این راه ما همیشه برای او آرزوی موفقیت کرده‌ایم بنابراین قطع فعالیتش فقط بستگی به خودش دارد و اگر همین فردا این کار را بکنند مزاحمش نخواهم شد. نقش ما در این میان اینست که او را متوجه کنیم که با تمام موفقیت‌هایش هنوز دختری بچه‌ای است که خیلی چیزهای دیگر را باید بیاموزد تا دختری بالغ بشود و بتواند به تنهایی زندگی کند» ورون گولد پدر شین ادامه میدهد: «به‌همین دلیل است که ما حتی اگر شین با شنا به افتخارات جهانی و موفقیت‌های بی‌نظیر دست یابد این ورزش را برای او تنها يك سرگرمی اوقات جوانی میدانیم. البته شین در شنا استاد است ولی این مسئله نباید شخصیت او را عوض کند.»

يك نکته کوچک این گفته‌های پدر و مادر شین را ثابت میکند: آنها هرگز هیچ‌گاه دخترشان را برای رفتن به تمرین از خواب بیدار نمیکنند (هفته قبل نوشتیم که شین هر روز صبح باید ساعت پنج برای رفتن به تمرین از خواب برخیزد) و شین خود مسئول تنظیم خواب و استراحت خویش است.

«نامام»

تماشای جهان در يك هفته

خشم سیاه‌در ردزیا

تظاهرات خشونت‌آمیز سیاهان «پان‌اسمیت» و مخالفت حزب کارگری انگلستان به سیاستی که دولت محافظه‌کار در مقابل ردزیا در پیش گرفته، به عقیده لوموند سرآغاز تحول در روابط لندن و سالیسبوری است.

در اوایل آذر میان لندن و سالیسبوری قراردادی بسته شد که نحوه روابط دو حکومت و شکل حکومت ردزیا را تا حدودی روشن میکند. این قرارداد نزدیک به دو ماه پیش با يك اکثریت ضعیف در مجلس عوام بتصویب رسید. لوموند می‌نویسد: «این قرارداد از جانب همه‌کس مورد مخالفت قرار گرفت: توسط مطبوعات لندن، در مجمع عمومی و در کشورهای جهان سوم.»

هیث و پان‌اسمیت بدین دلغوش کرده بودند که سیاهان ردزیا اگر نه بدیده موافقت، دست‌کم با بی‌تفاوتی باین قرارداد جدید بنگرند.



انور از حدت

طبق برنامه يك هیات انگلیسی به ردزیا رفت تا از نظر مردم این کشور نسبت به قرارداد جدید باخبر شود. اما ورود این هیات بخلاف پیش‌بینی لندن و سالیسبوری موجی از اعتراض و آشوب در ردزیا برپا کرد. لوموند می‌نویسد: «سیاهان بی‌تفاوت دیروز امروز مخالفت شدید خود را ابراز میکنند. از ۱۱ نوامبر ۱۹۶۵ که حکومت پان‌اسمیت يك جانبیه اعلام استقلال کرد، سیاهان که فاقد تشکیلات سیاسی هستند، زیر مراقبت شدید پلیسی قرار گرفتند. اینک که فرصتی پیش آمده است. سیاهان از آن استفاده میکنند، تا فریاد اعتراض خود را بیگوش ناظران خارجی برسانند.»

در برابر این وضعیت بعید نیست که هیات انگلیسی مجبور به ترك ردزیا شود و در این صورت تکلیف قرارداد لندن و سالیسبوری نامعین خواهد بود. دولت پان‌اسمیت همچنان در فکر اجرای راه‌حل‌های پلیسی است، از جمله انحلال «شورای ملی آفریقا» که در آن نمایندگان گروه‌های سیاسی سیاهان گرد آمده‌اند. به‌رحال بنظر نمی‌آید تدابیر پلیسی در رفع بحران کنونی مؤثر افتد، چون حکومت ردزیا آشکارا می‌آید. لندن بعد از سقوط امپراتوری بریتانیا، ترتیبات دفاع جمعی را بر وجود پایگاه‌های نظامی ویژه ترجیح داده است و تخلیه مالت هم در قالب همین سیاست انجام میشود.

اینک گفتگوهای مربوط به تعیین وضعیت پایگاه‌های مالت که به تناوب در رم انجام میشود، بیشتر جنبه مائی دارد، چون بخلاف سروصدائی که بسیاری از مطبوعات جهان به‌راه انداختند، مین‌توف قصد نزدیکی به شرق ندارد. نخست‌وزیر مالت خواستار اجاره‌بهای افزون‌ترست، چون کشورش آن چنان زیربنای اقتصادی محکمی ندارد که از اجاره‌بهای پایگاه‌های نظامی بی‌نیاز باشد.

سواى مسائل مالى، مسئله کشورهاى که حق استفاده از پایگاه‌های مالت را خواهند داشت و مدت اجاره این پایگاه‌ها نیز اینک مورد بحث است.

افضای قرارداد عضویت انگلستان در بازار مشترک گام بسیار بزرگی است در راه ایجاد وحدت در نیمه غربی اروپا. شش کشور عضو بازار مشترک و انگلستان اینک «اروپای هفت» را بوجود آورده‌اند که پس از آمریکا ویش از شوروی دومین قدرت اقتصادی جهان است. اگر مانع پیش‌بینی نشده‌ای پیش نیاید یا یوستون ایرلند جنوبی، دانمارک و نروژ «ایالات متحده اروپا» بصورت قدرتی درمی‌آید که میتواند نقش مهابت‌کننده‌ای در بحران های جهانی داشته باشد. یکی از ویژگی‌های «اروپای هفت» تمایل شدید کشورهای عضو آن به بسوسن روابط شرق و غرب اروپاست. انوار هیث در مراسم افضای قرارداد عضویت انگلستان در بازار مشترک که در بروکسل انجام شد، به صراحت اعلام کرد که انگلستان آرزو دارد روابط شرق و غرب اروپا توسعه یابد و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نمیکند و امید دارد که دیگر اعضای بازار مشترک نیز نیست و روشی مشابه داشته باشند.

وجود این تمایل در کشورهای غرب اروپا دلایل روشنی دارد. «اروپای هفت» میدانند که شرق اروپا - بویژه شوروی - بازار گسترده‌ایست که پس از رفع اختلافها برویش گشوده خواهد شد و آگاهیست که کاهش متقابل نیروها بر قدرت تولید اقتصاد

اروپای غربی بسیار بیفزاید و به «اروپای هفت»، «اروپای ده» و «ایالات متحده اروپا» امکان میدهد که با قدرتمندانی چون آمریکا و ژاپن رقابت کند.

یکی از ویژگی‌های عصر ما غلبه عوامل و ملاحظات اقتصادی بر دگرترین‌های سیاسی و فلسفی است.

تکلیف مالت روشن شد

«بحران» روابط مالت و انگلستان بهمان طریق که پیش‌بینی میشد، در حال پایان گرفتن است. انگلیسی‌ها چون حاضر نبودند بابت استفاده از پایگاه‌های مالت اجاره‌بهای بیشتری بپردازند و در تعقیب سیاست قبلی‌شان مالت را ترك میکنند و در مقابل این پایگاه‌ها به «ناتو» سپرده میشوند که انگلستان از اعضای مهم آن بشمار می‌آید. لندن بعد از سقوط امپراتوری بریتانیا، ترتیبات دفاع جمعی را بر وجود پایگاه‌های نظامی ویژه ترجیح داده است و تخلیه مالت هم در قالب همین سیاست انجام میشود.

اینک گفتگوهای مربوط به تعیین وضعیت پایگاه‌های مالت که به تناوب در رم انجام میشود، بیشتر جنبه مائی دارد، چون بخلاف سروصدائی که بسیاری از مطبوعات جهان به‌راه انداختند، مین‌توف قصد نزدیکی به شرق ندارد. نخست‌وزیر مالت خواستار اجاره‌بهای افزون‌ترست، چون کشورش آن چنان زیربنای اقتصادی محکمی ندارد که از اجاره‌بهای پایگاه‌های نظامی بی‌نیاز باشد.

سواى مسائل مالى، مسئله کشورهاى که حق استفاده از پایگاه‌های مالت را خواهند داشت و مدت اجاره این پایگاه‌ها نیز اینک مورد بحث است.

لبنان در آستانه تحول

در میان کشورهای عرب لبنان اینک موقعیتی حساس تر دارد و این به سبب ساختن اجتماعی و سیاسی خاص این کشورست. حضور کثیری از چریک‌های فلسطینی در جنوب لبنان، حمله این چریک‌ها به کیبوتص های اسرائیلی، پاسخ اسرائیل و احتمال يك درگیری بزرگ میتواند هر لحظه برای حکومت بیروت در سر آفرین باشد. گذشته ازین، در صحنه سیاست داخلی هم لبنان لحظه‌های حساسی در پیش دارد. قرارست انتخابات پارلمانی در بهار ۱۳۵۱ انجام شود. نتیجه این انتخابات شکل پارلمان و در نتیجه تعادل سیاسی کنونی را بهم میریزد



سلیمان فرنجیه

و اگر توجه کنیم که پارلمان لبنان با ۵۰ رای موافق در برابر ۴۹ رای مخالف «سلیمان فرنجیه» را در اول مهر امسال به ریاست جمهوری برگزید، متوجه میشویم که این تعادل سیاسی چقدر مست است. ناظران سیاسی بیروت عقیده دارند که منحص‌ترین نتیجه انتخابات پارلمانی لبنان تفسیر حکومت صائب سلام خواهد بود. در کابینه کنونی تکنوکرات‌ها اکثریت دارند. در حالیکه بنظر می‌آید در کابینه آینده کار بیشتر بدست پارلمانی‌ها سپرده خواهد شد.

«خالد الاشرف» مفسر «فرانس پرس» اضافه میکند: «تشدید فعالیت چریک‌ها در جنوب لبنان ممکن است تعامیت ارضی این کشور را که تا کنون با تلاش فراوان حفظ شده است، به مخاطره بیندازد.» دولت لبنان که به اهمیت این خطر پی برده، مدتیست که فعلا در راه تقویت ارتش میکوشد و قراردادهای خرید اسلحه با شرق و غرب بسته است. مقامات بیروت خوب میدانند که تقویت ارتش لبنان در هر مقیاسی که انجام گیرد، به این کشور امکان نخواهد داد که در برابر اسرائیل بایستد. حکومت لبنان قصد دارد با تقویت ارتش قدرت خود را در جنوب کشور اعمال کند و جلوی عملیات خطر آفرین چریک‌ها را بگیرد. وجود مردی مضموم و با اراده چون سلیمان فرنجیه در راس کنورامکان پیروزی این نقشه را فراهم آورده است.

«سلیمان فرنجیه» تأمین آزادی، امنیت و رفاه را به عنوان برنامه کار حکومت خود اعلام کرده است. يك آشنائی کوچک به اوضاع لبنان نشان میدهد که این کشور بیش از آزادی و رفاه - که به اندازه کفایت دارد - به امنیت نیازمندست.

آغاز نارضائی

حوادثی که طی این هفته در دانشگاه‌های قاهره روی داد و بدون تردید در ارتش مصر هم انعکاس محسوسی خواهد داشت، بدون آنکه موجودیت حکومت کنونی مصر یادامه سیاست اعتدالی آنرا بخطر اندازه، نشان داد که رهبران کشورهای عرب، بویژه آنها که در جوار اسرائیل هستند تاچه اندازه دامنه مأسور محدودی دارند.

حالا دیگه.... هرچی بگی میارزه

بشکن!

جواب های جدید

چهارم

جواب چشمگیر در مدلهای گلدار، کشدار، نایون و قفای چشمگیر است

موقع خرید فقط جواب چشمگیر بخوابید



نامی که میشناسید و بان اطمینان دارید

آری، شما دیگر زحمتی ندارید

فقط کافست لباسهای خود را به ماشین لباسشویی

ارج بسپارید

ماشین لباسشویی تمام اتوماتیک ارج.

با تنظیم فقط يك تكمه آب را گرم کرده با پودر

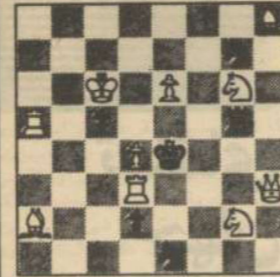
مخلوط میکند، لباس را میشوید، آهار و نیل

میزند، آب میکشد و تمیز و پاکیزه تحویل میدهد.



تهیه و تنظیم از: جهانگیر افشاری

مسئله شطرنج شماره ۳۰



سفید: Fa2 - Cg2 - Td3 - Dh3 - Pd4 - Ta5 - Rc6 - Pe6 - Cg6 - Fh8.
سیاه: Ce1 - Pd2 - Re4 - Pc5 - Tg5 - Cg7.

سفید بازی را شروع و در دو حرکت سیاه را مات میکند

حل مسئله شطرنج شماره ۳۰

سیاه در دو حرکت مات میشود

- | | | | |
|------|--------------|------|--------------|
| سیاه | 1- R-h7! | سیاه | 1- Cc5-e6 |
| مات | 2- D x Dd3++ | سیاه | 1- Cc5-e4! |
| اگر: | 1-..... | مات | 2- Cf5-d4++ |
| اگر: | 2- Cf5-d4++ | اگر: | 1-..... |
| مات | 2- Cf5 x T++ | مات | 2- Cf5 x T++ |

علامت اختصاری مهرهای شطرنج

پیاده = P و فیل = F و اسب = C و رخ = T و وزیر = D و شاه = R

پذیرش بیطرفی



انور السادات

در حالیکه تاریخ سفر نیکسن به پکن و مسکو نزدیک میشود و در شرایطی که نیروهای متحدین در هندوچین خود را برای مقابله با يك حمله بزرگ گروه ائتلافی چپ آماده میکنند، این پرسش بار دیگر مطرح شده است که سرانجام این دردناکترین فاجعه نیمه دوم قرن بیستم چه خواهد بود؟

نیروهای ائتلافی بدون پروز کوچکترین نرمشی خواستار خروج همه نیروهای بیگانه از هندوچین و برقراری حکومت‌های منتخب در سه کشور این منطقه یعنی لائوس، ویتنام جنوبی و کامبوج هستند. متحدین تاکنون این درخواست‌ها را نپذیرفته‌اند و شاید بیشترین امتیازی که داده‌اند آنستکه وان تیو رئیس جمهوری ویتنام جنوبی در نطق این هفته‌اش عنوان کرد: وان تیو برای اولین بار اعلام داشت: «حکومت ویتنام جنوبی حاضرست اصل بیطرفی را بپذیرد و به نتایج انتخاباتی که جبهه ائتلافی در آن شرکت خواهد داشت، تن دردهد. بشرط آنکه این جبهه دست از عملیات خشونت‌آمیز بکشد.»

دانشجویان مصری که به قول انورسادات حدود خواسته‌هایشان را نمی‌شناسند، مثل جوانان همه کشورهای دیگر بدو علت، بدون واقع‌بینی و تنها به تبعیت از احساسات روشنفکری اعتدالی را بیا دحمله میگیرند و خواستار شدت عمل هستند.

یکی از دلایل تندروی دانشجویان در بیشتر کشورهای جهان اینستکه جوان دانشجویان غالباً بیک خانواده مرفه وابسته است و بهمین جهت در فکر تهیه آب و نان نیست و فرصت آنرا دارد که در جریان بحث‌های تند و افراطی معایب محک‌نخورده خود را وحی منزل تلقی کند.

دومین دلیل را باید در خلق و خوی خاص سنین ۲۰ تا ۲۵ سالگی جستجو کرد. دولت مصر که قطعاً باین دو عامل توجه دارد، برای آرام کردن دانشجویان و ب خاطر آنکه مجبور به اعمال قدرت نشود، اولاً دوران آموزش نظامی حین تحصیل را افزایش داده است و در ثانی از دانشجویان داوطلب خواسته است که در صفوف مقدم خط آتش پس به انجام وظیفه بپردازند. دانشجویان مصری - نه همه‌شان بلکه اکثریت ضعیفشان - انورسادات را به اعمال «سیاست دو پهلوه» و نرمش بیش از حد در برابر اسرائیل و آمریکا متهم میکنند. اگر اندکی واقع‌بین باشیم نمی‌توانیم دانشجویان مصری را یکسره متهم کنیم که از حقیقت بدورند و نمیدانند که کشورشان آماده جنگ با اسرائیل نیست.

با سخنان مبهم، یا تهدیدهای تکرار میشوند ولی اجرا نمی‌شوند، شاید بتوان دهقانی را که دور از مراکز قدرت خود را تنها به آب و به زمین وابسته میداند، ساکت و راضی کرد، لکن نمی‌توان جلوی ناراضی جوانان را گرفت، بویژه که اینان قدرت تحصیل و مقایسه هم داشته باشند. هنگامیکه سال «تعیین سرنوشت» بدون آنکه کوچکترین اقدامی انجام گرفته باشد، پایان می‌پذیرد، سال «افزایش ناراضی» شروع میشود.

شاید زمان آن رسیده باشد که رهبران عرب سریع‌تر باشند و مردم کشورهایشان را با واقعیت‌ها آشنا سازند. در چنین صورتی بدون تردید حقوق از دست‌رفته را آسان‌تر میتوان باز یافت.

ان تیو اشاره کرد که در چهارچوب این بیطرفی پایگاه‌های نظامی در ویتنام جنوبی سرچیده خواهد شد و نیروهای بیگانه این سرزمین را ترک خواهند کرد. حکومت سیاست مستقل ملی در پیش میگیرد و اجازه نمیدهد که خاک کشور مبدأ تجاوز به کشورهای دیگر شود.

ان تیو حاضر شده است برای فراهم‌ساختن مقدمات برگزاری انتخابات عمومی با نمایندگان کمونیست‌ها به مذاکره بنشینند.

این اولین بارست که حکومت سایگن با این سراجت از پذیرش سیاست بیطرفی سخن میگوید و شاید یکی از دلایل این نرمش احساس خطر باشد. وان تیو میدانند که در سال انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، باید در انتظار یورش‌های سخت نیروهای ائتلافی باشد. اولین این حمله‌ها احتمالاً همزمان با سفر نیکسن به پکن صورت خواهد گرفت، چون بعد از قدرت‌نمایی آمریکا - حمله هوایی پنج‌روزه به ویتنام شمالی - شک نیست که جبهه ائتلافی، بویژه، جناح کمونیستی آن در صدد يك حمله متقابل برای ایجاد توازن برآمده است.

با سخنان مبهم، یا تهدیدهای تکرار میشوند ولی اجرا نمی‌شوند، شاید بتوان دهقانی را که دور از مراکز قدرت خود را تنها به آب و به زمین وابسته میداند، ساکت و راضی کرد، لکن نمی‌توان جلوی ناراضی جوانان را گرفت، بویژه که اینان قدرت تحصیل و مقایسه هم داشته باشند. هنگامیکه سال «تعیین سرنوشت» بدون آنکه کوچکترین اقدامی انجام گرفته باشد، پایان می‌پذیرد، سال «افزایش ناراضی» شروع میشود.

شاید زمان آن رسیده باشد که رهبران عرب سریع‌تر باشند و مردم کشورهایشان را با واقعیت‌ها آشنا سازند. در چنین صورتی بدون تردید حقوق از دست‌رفته را آسان‌تر میتوان باز یافت.

شاید زمان آن رسیده باشد که رهبران عرب سریع‌تر باشند و مردم کشورهایشان را با واقعیت‌ها آشنا سازند. در چنین صورتی بدون تردید حقوق از دست‌رفته را آسان‌تر میتوان باز یافت.



شاید زمان آن رسیده باشد که رهبران عرب سریع‌تر باشند و مردم کشورهایشان را با واقعیت‌ها آشنا سازند. در چنین صورتی بدون تردید حقوق از دست‌رفته را آسان‌تر میتوان باز یافت.

حالا دیگه..... هرچی بگی میارزه

بشکن!

آدمک

فیلم رنگی

با شرکت: زری خوشکام سیامک دولتشاهی

در

سینما ماژستیک

خیابان شاه - چهارراه فروردین تلفن ۶۶۸۴۶۱

باب دیلن

تحلیل، تصویر، و سوره نالیسم در موسیقی باب دیلن

Bob Dylan

باب دیلن شاعری است که مانند شاعران روزگاران باستان سرود می‌خواند و نیز مانند همه شاعران بزرگ به تخیل آدمی می‌بیمد. دیلن داستانسرا و قصه‌گویی است که با آمیختن کلماتش در نواهای ژرف و حرکات سریع، دریکان هر شنونده‌ی را افسون می‌کند. این کلمات را به لحنی یا شکوه بیان می‌کند که رنگی از خستگی دارد و دلزدگی. او کسی است که گیتار را - به‌حد کفایت - خوب می‌نوازد و نیز آوازی را که از ساز دهنی برمی‌آورد، به‌خوبی ارانده می‌کند، و در عین حال نوازنده‌ی است که با استعمال عناصری که خاص شیوه‌ی «راک اند رول» است، از سنتهای کهن خوانندگی و نوازندگی جدایی می‌گیرد. این ویژگی‌ها از او شاعری ساخته است که میلیونها شنونده دارد. چه بسا پیش می‌آید که یک ترانه‌ی او را برای خودمان زمزمه کنیم یا همیای او بخوانیم و با ضرب آهنگهایش پا بچینانیم و با یکی از آثارش (و این نادر است) به رقص درآیم و نیز پیش می‌آید که به‌او گوش کنیم و دریابیم شاعری که وجودش به‌تخیل تغیل و تصویر در آمده است، جهان بیرون را چگونه می‌کاود و می‌بیند و از دیده‌های عینی و ذهنیش چه می‌گوید. او کسی نیست که با ما از آنچه «مطلوب» است گفتگو کند - نه از آنچه مطلوب ماست، نه از آنچه والدان و آموزگارنمان خواسته‌اند که باشد. او به مامی گوید که هیچ چیزی، آن گونه که گفته‌اند، مقدس نیست، و می‌گوید که هر چیزی را «رنگی از شوخی» فرا می‌گیرد، و این همان چیزی است که چند هزار سال پیش آن موعظه‌گر - پسر داود - گفته بود: «همه چیز باطل است».

دیلن مارا از دنباله‌روی رهبران دست‌زدن به‌کارهایی که در حوزه‌ی ایمان ما نیست، و پذیرفتن وعده‌هایی که شاید هیچگاه به‌عمل در نیایند، باز می‌دارد. با پیشی که او در یکی از آثارش - به نام «Subterranean Home» - ارائه می‌کند، انگار مقدس آموزش و پرورش علمی را که به‌حصول موفقیت بشری ایمان دارد، به‌ریشخند



می‌گیرد. اما برای شاعری جوان که درمی‌یابد هیچ چیز آن‌گونه که گفته‌اند مقدس نیست و سپس تمام تمدن مادی را با شکی فلسفی به‌اشفتگی می‌کشد، هیچ‌یک از این اشاره‌ها معنای سیاه نگری و بدبینی ندارد. او به‌ما هشدار می‌دهد که نفس زندگی - دستکم به‌گونه‌ی حقیر - در تداوم است و هیچ چیز وجود ندارد که ما را واقعا هراسان کند.

ترانه‌های باب دیلن، شیوه‌ی حضورش و چندین خطابه‌ی اجتماعی، انبوهی ستایشگر در اطرافش گردآورده است که کمابیش همه کمتر از سی سال دارند و از او به‌عنوان قهرمان آرزوهای خود که در جنگ بین نسلها شرکت دارد یاد می‌کنند و این جنگی است که جوانان با جهان بستنی پیراوان خود می‌کنند و با سازندگان خودخواه و ترسان و آشفته‌ی آن که از درک تعول عاجزند. این جنگ تازه نیست. همیشه میان پدران و فرزندانش در گیر بوده است اما لعظاتی هم پیش‌آمده که طرفین از پست‌ترین و آبلهانه‌ترین سلاحها برای درهم‌گرفتن هم استفاده کرده‌اند. و این گونه است عصر باب دیلن! سالهای حوالی ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ نیز این‌گونه بوده است. جرج اورول (G. Orwell) - نویسنده‌ی انگلیسی - در نوشته‌ی خود به‌نام «اندروهمان ماهی وال» خاطرنشان می‌کند:

«جنگ بین نسلها، در اواخر جنگ بزرگ، به‌نحوی قابل انتظار، تلختر از آنچه تا کنون پیش آمده بود روی می‌دهد. مردمی که به‌رفاه و آسایش پیش از جنگ در انگلستان خو گرفته بودند و حتی جنگ هم نتوانست اختلالی در آن ایجاد کند، انگارهای مقدسی را که از سالهای حوالی ۱۸۸۰ شکل گرفته بود، با خود به‌جبهان قرن بیستم می‌آورند. در این اثنا، تا آنجا که به‌نسلهای جوانتر مربوط می‌شد، عقاید و آراء رسمی زمان همانند حصارهای شنی در هم فرو می‌ریخت. فروریختن اعتقادات مذهبی - مثلا - چیزی بود که بیش از حد به‌چشم می‌خورد. تضاد نوپا، تا چندسال، شکل نفرت‌انگیزش را حفظ می‌کند. آنچه به‌جا می‌ماند، از میان شعرهای سال ۱۹۱۴، خزیده‌خزیده بیرون می‌آید».

در سال ۱۹۶۶ بسیاری از وابستگان جناح کهنه‌پرست به‌جنگ می‌اندیشند - جنگی که سلاحهای هسته‌یی از ابزارهای اساسی آن است - و بیش از همیشه، نسل جوان را به خاطر درک اشتباه‌آمیزش از محیط - درکی که به‌نظر ایشان سراسری‌خرمی است - به‌سروزش می‌گیرند. بسیاری از جوانان که ستایشی برای میانه‌سالان ندارند، دیلن را به‌مثابه‌برادری بزرگتر می‌شناسند و البته نه‌چندان بزرگ که پیر شمرده شود: برادری که به‌حد کفایت در جهان زیسته است تا تجربه‌ی واقعی را ارائه کند. همین ویژگی است که او را مرجع تقلید می‌کند. درهاله‌یی که به دور او تنیده

شده است، رنگ‌پریدگی، بی‌حالی ظاهری، استخوان‌بندی ضعیف و شیوه‌ی رفتار وی در ابتدای ظهورش، هر کدام رنگ و معنایی خاص به‌خود می‌گیرد. او کسی است که به‌اندرت یا روزنامه‌نویسان به‌گفتگو می‌نشیند (صرف‌نظر از آنچه تا کنون با مجلاتی نظیر «نیویورگر»، «پلی‌بوی» و «کاولیه» انجام داده است)، به‌اندرت توجیهی به‌تشویق و تمجید دستارانش می‌کند، و مداوما واقعت خود را از جهان پیرامونش پنهان می‌سازد. این مسئله، همسای شخصیت غریب اجتماعی، او را به‌عنوان نابغه‌یی می‌شناساند. عده‌یی این برجسته‌نوع را به‌شدت رد می‌کنند، چرا که «نابغه» - در مقدمه‌یی که این شاعر منتقد بر کتاب داگهامر شولد، دبیرکل سابق سازمان ملل متحد، می‌نویسد - انسانی است یا استعدادی همه‌جانبه که برای انجام پاره‌یی از کارها - شاعری یا فیزیک یا که فقط تماشای پرندگان - اشتیاقی شدید دارد و معمولا در ابتدای زندگی عملکردش در جهان تعیین می‌شود».

دیلن، که در سال ۱۹۶۱ به‌دنیا آمد، در هی‌بینگ (Hibbing) سینه‌سوتا - که شهری است با هجده هزار نفر جمعیت در سرزمین پرمعدن شمال شرقی ایالات متحده، زندگی آغاز کرد. در آنجا بود که به‌دبیرستان رفت و مثل همه‌ی بچه‌ها در آغوش پدر و مادر بزرگ شد. او حقایق دیگر مربوط به‌کودکی و جوانی خود را در پرده‌ی ابهام پوشانده است، اما چون در این‌کار چندان مهارتی نداشته، نتوانسته گذشته را سراپا مدفون کند و این پسان نهان‌کردن ستاره‌یی است در سایه. او استاد پنهانکاری است و شگردش اغلب نوعی گزافکاری در این پنهانکاری است. و این نوع زندگی در دنیای ستارگان چیز تازه‌یی نیست. مازلون براندو نیز، زمانی که می‌خواست پنهانکاری کند، گزافگویی می‌کرد. این‌گونه زندگی، کمابیش، آزاری برای دیگران ندارد، اما سبب می‌شود که گفته‌های دیلن را در پاره‌ی گذشته‌اش چندان چندی نیاتکاریم. آنچه او را وادار به‌گفتن داستانهای طولانی می‌کند، انعکاسی روشن از خواست اوست به‌جدایی از نفوذ آشکار زادگاه و خانواده‌اش، تا به این وسیله او بتواند نوعی زندگی آزاد و بی‌بند را برای خود دست‌وپا کند. او جوانی است که در سالهای اولیه‌ی زندگی‌اش توانست این قیدها را از خود به‌دور افکند. خانه را، به‌قصد یافتن مکانی که در آن بتواند نیروهای نهانی خلاقه‌ی خود را آشکار کند، ترک می‌گوید. این مکان را در نیویورک و در محله‌ی گرین‌ویچ‌ویلیج (Greenwich Village) می‌یابد. در سال ۱۹۶۱ است که مردم برای اولین بار از موجودیت شخصی به‌نام باب دیلن - در نقدی از رابرت شلتون (R. Shelton) در «نیویورک تایمز» درباره‌ی آثاری که در کلوب Gerde' Folk City و در همین محله

اجرا می‌شود - آگاه می‌شوند. او می‌نویسد: «آقای باب دیلن در حد فاصل بین یک بیت‌نیک (Beatnik) و یک آواز-خوان دسته‌ی کر قرار می‌گیرد. صورتی استخوانی دارد و موهای اشفته که با یک کلاه کپی‌قسمتی از آن را می‌پوشاند، لباسهایش را باید به‌خیاطخانه ببرد تا در آنها دستکاری کند. اما وقتی که دست‌به‌کار نواختن گیتار، پیانو، سازدهنی و یا ساختن قطعه‌یی تازه می‌شود، دیگر تردیدی باقی نمی‌گذارد که از استعدادش شگرف برخوردار است».

در آن‌زمان، دیلن با شرکت صفحه‌پرکتی کلمبیای قرارداد بی‌امضاء رسانده بود. اولین آلبومش نامی ساده داشت: باب دیلن. این آلبوم، از نظر استفاده‌ی مالی، شکستی بزرگ به حساب آمد. نسخه‌های این آلبوم را به قیمتی کمتر از قیمت‌های حراجی به فروش رساندند. در واقع شهرت دیلن



مدیون برنامه‌هایی بود که خوانندگانی چون جون بائز (Joan Baez) و پیترو پیل و مری (Peter, Paul and Mary) در کنسرت‌های خود به‌او می‌دادند و در حقیقت این تبلیغات بود که ماهیت واقعی او را برای آن‌دسته از شنوندگان آشکار ساخت. پس پنج الیوم دیگرش به‌مرور منتشر شد. برخی از ترانه‌های این آلبومها، نه‌تنها برای خود دیلن، بلکه برای دیگران هم اشتها را فراهم آورد. مثلا می‌توان از قطعه‌ی «دمین در باد» یاد کرد که توسط گروه پیترو پیل و مری خوانده شد و فروشی سرسام‌آور داشت. و نیز اجرای آن توسط نوازنده‌ی مشهور «ساکسوفون‌تور» - به نام استن گتز (Stan Getz) موسیقی ورد زبان مردم شد.

دیلن هنرمندی است که همواره در حال رشد و دگرگونی بوده است. آنچه در شروع کار دیلن چشمگیر است، توجیهش به‌شیوه‌های خوانندگی

روغن ایرانول

از فرسودگی اتومبیل شما جلوگیری میکند.



ایرانول
روغن موتور
شرکت ملی نفت ایران

دهد: «بترس از خداوند و فرمائش را گردن نه، چراکه این یگانه وظیفه‌ی بشر است»، دیلن هیچ اندرزی نمی‌دهد. او هیچ‌گاه از توانایی‌های شخصیش برای مشخص کردن خروش استفاده نمی‌کند. او با این توانایی‌ها، تصاویری ارائه می‌کند که یا واقعی‌اند یا که امیزه‌هایی از واقعیت و رؤیا و یا شاید هذیان همچنان‌که یک شاعر واقعی هیچ‌گاه، هیچ‌کس را به‌جایی رهنمون نمی‌شود.

دیلم نیز، همانند سالوادور دالی، سرزمین پنهان ذهن خود را در ترانه‌هایش مجسم می‌کند و بیراهه‌ها و کوچه بسکوجه‌های دهش را درمی‌نوردد. به این تصویر که در ترانه‌ی «بنام» او از آن من است» می‌سازد، دقت کنید: باتوبی بزرگواری که انجستری مصری به انگشت دارد و تلاوی نگین آن بسیار گویاتر از زبانش است. یا در قطعه‌ی دیگر، موسوم به «دویاره روی راه»، می‌بینیم که فضا را با استفاده از شگرد سوررئالیستی چگونه کامل می‌کند: قوری‌هاهایی که در جوراب اسیر شده‌اند، مادری که در بغداد پنهان می‌شود، پدر بزرگی که چوبدستش بدل به تمشیری می‌شود، و شیرفرشی که با کلاه سیاستمداران ظاهر می‌شود. یا در قطعه‌ی «صدو- یازدهمین رؤیای دیلن» از شیوه‌ی تلفیق زمانی سوررئالیستی استفاده می‌کند: همه‌ی کسانی را که مرکب اشتباهات تاریخی شده‌اند در ناوی که فرماندهیش با ناخدا A'rab است گرد می‌آورند (نزدیکی واژه را با Ahiab - شخصیت رمان «مابسی‌دیک» هرمال ملویل - در نظر داشته باشید). یک پلیس حسن و در عین حال ابله، ناخدا و همه‌ی داروستانش را به دلیل حمل زوبین‌نیزه به زندان می‌اندازد. زندان واقع در مکانی است که از آنجا می‌توان چوبدستهای اعصاب‌کنندگان را دید که بر فرازبان پارچه‌هایی در اهتر از است که بر رویشان نوشته: «احمقها را تعزیم کنید.» (این جناسی است که از طرز تلفظ Bombs, Bums یکی به معنای احمق و دیگری به معنای بمب، استنباط می‌شود و قابل برگرداندن نیست) و در همین زمان کوبی را می‌بینیم که از جاده‌ی سرازیری می‌شود و پایی را که از یک اتاقک تلفن بیرون زده است.

البته همه‌ی تصاویر دیلن تا این حد زیبا نیست. شاید ما و شما هم این تصاویر را، که بیشتر مربوط به خیالپردازی‌های کودکی‌ست، تجربه کرده باشیم. خیالپردازی‌هایی با خوابیدن در صحرا و دیدن این‌که برها چگونه در آسمان ابی حرکت می‌کنند، یا با دراز کشیدن روی سنبهای ساحل و گوش دادن به صدای آب. اما تفاوتش در این است که او این تصاویر را از ابتدا تا انتها با شگرد ویژه‌ی خویش مجسم می‌کند و رنگی از هزل و بی-اعتباری به آنها می‌دهد. او سرودهایی می‌خواند که سرشار از شکست‌ها و موفقیت‌های زمان ماست. او مبشر فرارسیدن نوعی آزادی فردی در آمریکای عصر حاضر است که جامعه‌اش به سرعتی هرچه تمامتر در پی یافتن ارزشهای دیگری است. تکیه‌گاه دیلن را جوانان تشکیل می‌دهند. دیلن که به اعتباری توانسته است آزادی فردی را برای خود توجیه کند، هیچ‌گاه راه یافتن این آزادی را نشان نمی‌دهد و نمی‌گوید که چه باید کرد تا ایمان داشت. برخلاف آن موعظه‌گر عهد عتیق که، پس از رسیدن به این انکار که «همه چیز باطل است»، اندرز می‌

«بلوز» و انتخاب ترانه‌هایی است که به شیوه‌ی «معلی - عربی» (Country Western) و در قالبهای «راک اند رول» اجرا می‌شود. در حالی که در آثار اخیرش می‌توان شکل‌گیری یک راه شخصی و یک شیوه‌ی قوام‌یافته را پیدا کرد که پس از سالها گوشش دیلن به تیلور رسیده است. در نیمه راه این تحول، دیلن مدتی را صرف ساختن آثاری کرد که فقط به سیستم امریکا اعتراض داشتند. ترانه‌های «خداوند پاماست» و «اربابان جنگ» نموداری از توقف او در این مرحله است. آنچه در این آثار به چشم می‌خورد نوعی ارائه‌ی تصویری است از هراس یک انسان در مواجهه با آینده‌ی وهمناکی که یک انسان یا گروهی از انسانهای ساکن وال استریت (Wall Street) می‌توانند بسازند؛ انسانهایی که مشخصات چهره‌شان چشمهای خون‌گرفته و متورم، و خنده‌های ملعت‌بار و وهم‌انگیز است. ملتها جنگ می‌کنند. هرکس به نحوی در آن شرکت می‌کند. بسیاری از آن بهره‌ور می‌شوند، بعضی با پول و برخی با هیجان. بسیاری نیز در این جنگها بازنده می‌شوند و زندگی خود را از دست می‌دهند. جنگ، حتی بدون توجیه علت به راه افتادش، مستله‌ی نفرت‌انگیز است. برای درک نگرش دیلن به جنگ، باید به قطعه‌ی «بارون سختی داره می‌گیره» گوش کرد. تعولی را که در دیلن روی می‌دهد می‌توان از مقایسه‌ی لباسهای او در طول این دهسال دریافت؛ عکسهای او که برای ارستن روی جلد صفحاتش برگزیده‌اند با هم مقایسه کنید. بروی جلد اولین آلبوم، او جوانکی است لاغر و کشیده، با چهره‌ی صورتی-رنگ، که ناخنهای بلند ولی تمیز دارد و «دم خط»‌هایش خیلی پایین است. یک کت چیر به تن دارد با دکمه‌های براق. در این مرحله او کمی مضحک به نظر می‌رسد. بر روی جلد آلبوم پنجم، تکامل شکل لباس به نقطه‌ی های نهایی نزدیک می‌شود. او از صورت یک پسرچه‌ی دهاتی درمی‌آید و به یک آدم شهری تبدیل می‌شود.

بر روی جلد این آلبوم زنی هم دیده می‌شود؛ زنی که بسیار ارسته و مشخص است و آرامشی چشمگیر دارد. دیلن، در این مرحله، آدمی به نظر می‌رسد که رفته‌رفته ایزارزیستن در شهر را یافته است. اتاقش به شکلی قدیمی و کپته تزئین شده و پشت سرش بردیوار عکسهایی از جون پائز و آلن گینزبرگ دیده می‌شود. یک گریه‌ی زنده در طرفی و مجله‌ی «تایم» در طرفی دیگر. چهره‌اش زندگی شهر را می‌نمایاند و حتی پیراهنش که تا بالا دکمه شده ولی کراوات ندارد. از روی جلد صفعه نمی‌توان محتویات درون آن را دریافت، اما در مورد دیلن می‌توان! از روی جلد آلبوم درونمایه‌ی آن را حدس زد و از پیش دانست که در آن سلسله‌ی از تخیلات غریب شاعرانه خواهد بود که فضایی سوررئالیستی را ارائه می‌کنند.

تحول بزرگ دهه اخیر انقلاب ارضی ایران، نقطه عطفی است در سیر تکامل جامعه ایران و سرآغاز هکتهای ره امروز.

محتوای سیاسی انقلاب ارضی ایران انبساط نظامی و اجتماعی است، به همراه فروریختن آن نظام، مظاهر سیاسی و اجتماعی آن نیز یکی پس از دیگری فرو ریخت. از همین رو، دریافتن جوهر یک روند اجتماعی با بررسی پدیدههای آن ممکن میگردد و بدین وسیله است که می توان به درجه وسعت، کیفیت، و کتب یک تحول اجتماعی دست یافت.

یکی از ویژگیهای کشورهای توسعه یافته، که در دوره باطل فتنه گرفتار آمده اند، اینست که جمعیت روستایی این کشورها بخش بزرگی از جمعیت کل آن را تشکیل می دهد. رهایی از دوره فقر و گام نهادن در مسیر توسعه با تغییر نسبت جمعیت بین شهر و ده - همراه است و وجود چنین روندی نشانه ای از حرکت به سمت توسعه و رشد اقتصادی است و کلی ترین ضابطه را برای داوری به دست می دهد.

با آغاز تحولات دهه اخیر، افزایش جمعیت روستایی و بی سواد ایران در روستاهای پراکنده سرعت خود را از دست داد و توانان با این دگرگونی شهرها جانی تازه گرفتند. آمار پراکندگی جمعیت در شهر و روستا گواهی بر این مدعاست.

این آمار حکایت از آن دارد که در آبان ماه ۱۳۳۵، نسبت شهرنشینان به کل جمعیت کشور که در آن زمان ۱۸۹۵۴۰۰۰ نفر برآورد شده بود، ۳۱/۴ بوده در آذرماه ۱۳۴۲ (جمعیت ایران ۲۲۵۲۳۰۰۰ نفر)، این نسبت به ۳۳/۵، در اردیبهشت ماه سال بعد (جمعیت ایران ۲۲۹۷۱۰۰۰ نفر) به ۳۵/۹، در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۴ (جمعیت ایران ۲۳۵۶۸۰۰۰ نفر) به ۳۷/۱، در آبان ماه ۱۳۴۵ (جمعیت ایران ۲۵۷۸۱۰۰۰ نفر) به ۳۸/۲، در آبان ماه سال بعد (جمعیت ایران - ۲۷۶۰۰۰۰۰ نفر) به ۴۲/۰، و در آبان ماه ۱۳۵۰ (جمعیت ایران ۲۹۰۰۰۰۰۰ نفر) به ۴۴/۵ افزایش یافته است.

می بینیم که در ۹ سال گذشته جمعیت شهرها ده درصد افزایش یافته اند و آهنگ افزایش نیز سرعتی بیشتر یافته است. جامعه روستایی در مقابل جامعه شهری عظمت دیرینه خود را از دست داد، و نه فقط این، بل در مالکیت زمین نیز تغییرات عمده ای پدید آمده:

طی سه مرحله اجرای انقلاب ارضی، نظام مالکیت زمین های زراعی تغییر یافت و خیل بردگان روستایی زمین هایی را که می کاشتند صاحب شدند. این نمودار روندی است که از قطعی شدن جامعه به طبقات متخاصم و گسستن شیرازه آن زیر ستم مالکان و خان سالارانی که نه فقط از روستاییان بهره کشی می کردند بل بر حیات و موجودیت آنان فریاد می رانند، جلو می گرفت.

از ۱۶۵ میلیون هکتار وسعت کشور ایران، فقط ۴/۳ درصد، به هنگام شروع اصلاحات ارضی، زیر کشت آبی و دیم بود، در این زمین های محدود ۷۰ درصد از جمعیت ایران سکنی داشتند. و در ۴۹۰۰۰۰ قریه دایر و ۶۸۸۳ قریه بائر پراکنده بودند. از این تعداد ۲۵۶۵ قریه املاک سلطنتی، خالصه و موقوفه بشمار میرفت و مالکیت بقیه به ۲۴۰۴۲۲ نفر اختصاص می یافت.

نخست املاک سلطنتی تقسیم شد.

و سپس با اجرای مراحل سه گانه اصلاحات ارضی، که همه زمین های قابل کشت را در بر می گرفت، رقم کسانی که یا مالک زمین خود هستند یا زمینی را که می کارند در اجاره خود دارند، به ۲۴۸۶۸۲۸ خانوار یا ۱۲۳۰۶۹۴۷ نفر بالغ گشت، که از این عده در مرحله اول ۳۶۹۴۰۰۰ نفر صاحب زمین گشتند و ۱۳۲۹۹۵ خانوار یا بیش از یک میلیون و نیم نفر زارع، زمین های کشت خود را در اجاره ۹۹ ساله خود در آوردند. تغییر مالکیت زمین های قابل کشت به تنهایی مشکل کشاورزی ایران را حل نمی کرد، زیرا پراکندگی روستاهای ایران و نبودن وسایل ارتباطی موانع عظیمی را بر سر راه وحدت بخشیدن به جامعه روستایی ایران پدید می آورد که با مقتضیات جغرافیایی و شرایط جوی خاص ایران رابطه داشت.

به هنگام آغاز اصلاحات ارضی، از ۴۹۰۲۸ قریه دایر، حدود ۳۹ درصد از آنان جمعیتی بین ۱ تا صد نفر داشتند و واحدهای زنده اجتماعی که دست کم دویست خانوار در آنها مستقر باشد، کمتر از ۴ درصد از روستاهای ایران را تشکیل می دادند. این واقعیت عظمت کاری را که برای سازمان بخشیدن به جامعه روستایی وجود داشت روشن می سازد.

مالکان با از دست دادن قدرت اقتصادی خود در روستاها پایگاه سیاسی خود را در شهرها نیز از دست دادند و مواضع اجتماعی نمایندگان دوره بیست و یکم قانونگذاری دیگرگون گشت. مجلسی که ویژگی ملی خود را از دست داده بود و بدل به پایگاه سیاسی جناح های

پانصد هزار کودک روستایی تاکنون در پر تو فعالیت

سپاهیان دانش تحت تعلیم قرار گرفته اند



هرساله هشتاد هزار بزرگسال
بی سواد به وسیله سپاهیان دانش
با سواد می شوند

۵۷۹ خانه فرهنگ روستایی
به عنوان اهرم نیرومند ترویج
فرهنگ و گسترش دانش بشری و
توسعه ارتباط جمعی مشغول به کارند

۳۹۵ گروه پزشکی و ۱۵۰ گروه
دندان پزشکی و آزمایشگاهی هم
اکنون به فعالیت بهداشتی
در روستاها مشغولند



مختلف ارتجاعی شده بود و بر سر پیشرفت برنامه های عمرانی سد می آفرید، چهره ای دیگر یافت که نسبت به گذشته خود درست به این علت که دیگر سدی نمی توانست باشد - مثرقی به شمار می رفت.

کسانی که در دوره بیستم قانونگذاری صرفاً ملاک محسوب می شده اند ۵۸ درصد، یعنی اکثریت را تشکیل می داده اند. علاوه بر این خاستگاه اجتماعی ۳۴ درصد دیگر از نمایندگان طبقه ملاکان بود. اینان در مجموع ۹۲ درصد آراء را در اختیار داشتند.

پس از انقلاب ارضی در ایران تعداد ملاکان به ۹



درصد تنزل یافت ۲۶/۲ درصد از بقیه نمایندگان به نحوی با مالکیت زمین ارتباط داشته اند. بنابر این رقم ۹۲ درصد یا خاستگاه اجتماعی به عنوان ملاک به ۳۵/۲ درصد کاهش یافت.

سرکوبی پایگاه سیاسی فئودالیسم در شهر، فرقه، کاری عظیم بود. لیکن، بسنده کردن به یک مرحله تکاملی و آغاز را پایان انگاشتن، تکرشی مثرقی محسوب نمی شد. و همچنان که خواهیم دید روند تحولات دهه اخیر توقف پذیر نبوده است، سدهایی که در مقابل آن قرار گرفته اند شکسته اند و بیشک در آینده نیز منهدم خواهند شد.

اما هر کتشی اجتماعی فاگیر و آکتشی در پی دارد، و بویژه آنجا که روندی مثرقی در کار است، ارتجاع به تکاپو می افتد. ملاکان با بیرون بردن سرمایه های خود از روستاها، با خودداری از رسیدگی به مجاری آبی، که به طور کلی به قنات و تیرها محدود می شد، اینجا، آنجا و به کار تولید کشاورزی آسیب رساندند، و حتی عوامل کار را که تا به آن زمان در اختیار روستاییان قرار می دادند از آنان دریغ کردند و روستایی که در زمین کشت خود استقلال یافته بود می بایست از محاصره اقتصادی جدید نیز به درآید و بتواند به طریقی بذر چون خانه های اصناف و خانه های فرهنگ در کار بسنج فرهنگی و سیاسی روستاییان مؤثرند.

کارنامه سپاهگیری در ایران نشان می دهد که طی نه سال گذشته مجموعاً ۷۵۸۳۲ سپاهی دانش پسر و ۶۱۵۸ سپاهی دانش دختر به روستاها رفته اند، و با ورود نخستین گروه های سپاهی به روستا، برای نخستین بار شهر، دیده به روی روستا می گشود. روستایی تازه از خواب بیدار شده، که روزگاری دراز در قید ستم بوده است، آزادانه نفس می کشد. برای او، در وهله اول، نه

انقلاب ارضی در مقابل میراث عظیم نظام فئودالیسم،

مساله ارتقاء سطح تولید، نه مساله ارتقاء سطح دانش و بهداشت در جامعه روستایی، بل رهیدن از گذشته مطرح است. با اینهمه، اینک کودکان او می توانستند چشم انداز دیگری در مقابل خود ببینند. پس از سالها زندگی در عزتگاه ده که همه ساله برای مدتی ارتباط آن با جهان خارج قطع می شد، روستاییان توانستند از طریق سپاهیان دانش و بهداشت و ترویج و آبادانی، با جهان خارج و فرهنگی جز فرهنگ عقیم مانده روستایی خود ارتباط یابند و به همراه توسعه اقتصادی کشور جزئی از یک نظام همبسته و همگن گردند.

به سخن دیگر این ملت ایران بود که شکل می گرفت، بسیج می شد و وحدت می یافت.

در یرتو فعالیت سپاهیان دانش در طول ۹ سال گذشته، اینک از مجموع یک میلیون و پانصد هزار کودک خردسال روستایی در گروه سنی ۶ تا ۱۴ سال، قریب به پانصد هزار نفر از آنان، در مدارس سپاهی و عادی، تحت تعلیم سپاهیان قرار دارند. همچنین در طول این مدت هفت ساله، به طور متوسط، قریب به ۸۵ هزار نفر از روستاییان بزرگسال تحت تعلیم سپاهیان بوده اند.

در سال ۴۲ - ۴۱ تعداد ۲۴۶۰۰ سپاهی به روستاها رفتند در ۴۶ - ۴۵ این عده به ۴۰۰۷۶ نفر رسید و تا سال جاری تعداد سپاهیان دانش ۶۷۹۹۰ نفر رسیده است. درست است که اینک هنوز تمامی خردسالان واجبت تعلیم به عمل نیاورده اند، اما کتشی عظیم جامعه روستایی تحت آموزش قرار نگرفته اند، لیکن هم اکنون قریب به ۳۵ درصد از خردسالان روستایی خواندن و نوشتن می آموزند، بی-

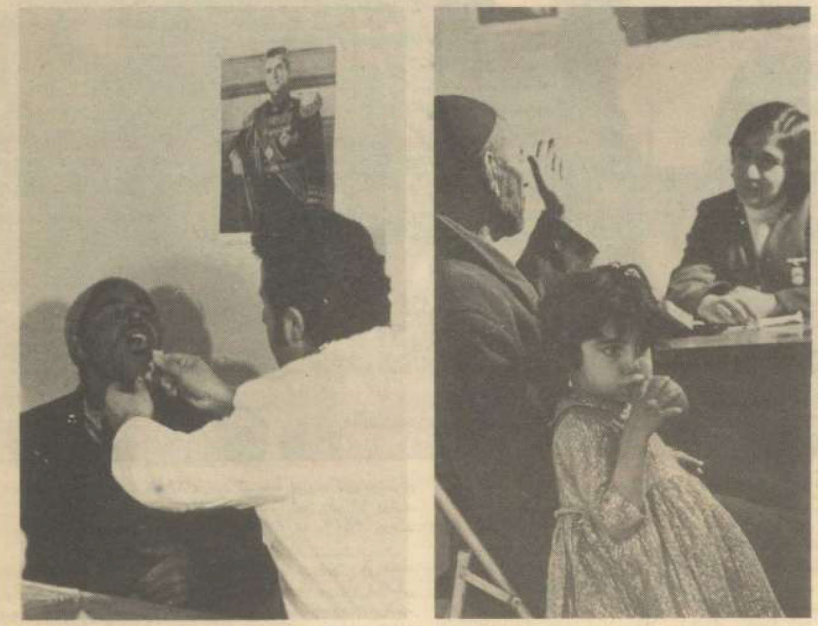
شک قریب به ۳ هزار مدرسه جدید روستایی که در سال کوروش تأسیس گشته است عامل مادی مؤثری در همگانی کردن تحصیلات ابتدایی خواهد بود.

سیاهیگری به سیاهیان دانش منحصر نمی‌شود و سیاهیان بهداشت بخشی از مجموعه سیاهیان را تشکیل می‌دهد. در کنفرانس سازمان بهداشت جهانی که در پایان ماه سال ۱۳۴۹ در تهران انعقاد یافت، تلاش ایران برای مبارزه با بیماریهای بومی مورد ستایش قرار گرفت. این کار در جامعه روستایی بدون کمک مؤثر سیاهیان بهداشت و گروههای مختلف آن انجام پذیر نبود.

تعداد گروههای پزشکی سیاه بهداشت در سالهای مختلف، نمودار اینست که اینک ۳۹۵ گروه پزشکی و ۱۵۰ گروه دندانپزشکی و آزمایشگاهی در نقاط دورافتاده ایران خدمت می‌کنند. این گروهها در سال میداد (۱۳۴۳) ۶۰ واحد بود که به تدریج گسترش یافت و به ۳۹۵ گروه پزشکی و ۱۵۰ گروه دندانپزشکی... رسیده است. به همراه گسترش شبکه منظم بهداشتی و بهداشت در ایران و دیر گرفتن هر چه بیشتر از ساکنان روستاهای بزرگتر، تعداد عظیمتری از روستاییان از بهداشت بهتر برخوردار می‌شوند. سیاهیان ترویج و آبادانی در زمینه‌هایی چون تشکیل کلاسهای آموزشی کوتاه مدت برای روستاییان، در اختیار گذاشتن بذر اصلاح شده برای کشت در مزارع نمونه به مساحت قریب به ۶ هزار هکتار، مبارزه علیه آفات کشاورزی، توزیع نشریات آموزشی، تشکیل شرکتهای تعاونی، لوله کشی آب آشامیدنی در روستاها، تشکیل باشکاهای جوانان روستایی، فعالیت می‌کنند. شماره آنان تا دوره دهم به ۴۷۹۹ نفر می‌رسد.



فعالیتهای سیاهیان بر رشد تولیدات کشاورزی بی‌اثر نبوده است، شیوههای کار علمی‌تر و گسترش از موانع ذهنی سنتی، بدون ایجاد این پیوندهای اجتماعی بین شهر و ده مسر نمی‌گشته است علاوه بر این انتقال مازاد روستاییان از ده به شهر، به گونه‌ای که همراه با رشد بازده کشاورزی، جمعیت اندکی در روستاها باقی بمانند و بدین وسیله درآمد سرانه روستاییان ارتقاء یابد محتاج به اینست که روستایی برای کار در شهر، در کارخانه‌هایی که در مناطق شهری احداث می‌شوند مجبور شود. این مهم برعهده سیاهیان است که در روستاها به جوانان روستایی تعلیمات فنی می‌دهند و آنها را برای کار با ابزار مکانیکی آماده می‌سازند، چرا که پیشرفت یک جامعه، به هنگامی که یک نظام تولیدی قدیمی جای خود را به مناسبات تولیدی جدید می‌دهد، روندی است پیچیدگی و اگر هم جوانان آن دقیقاً مورد بررسی قرار نگیرد با بحران مواجه می‌شود. در این رهگذر، این نکته شایان توجه است که مجموعاً قریب به صد هزار نفر از جوانان شهری، در این دوره نه ساله از نزدیک با مسایل روستایی و بدنه زندگی آشنایی یافته‌اند.



نیادهای اجتماعی ره‌آورد تحولات اخیر، که مستقیماً با بقایای فرهنگ فئودالیسم و ستم اجتماعی به ستیزه برخاسته‌اند، خانه‌های فرهنگ روستایی و خانه‌های انصاف در روستا و شوراهای دآوری در شهر هستند. تأسیس خانه‌های فرهنگ روستایی که با کمک خود روستاییان انجام می‌گیرد و علاقمندان به رشد فرهنگ ملی و همه‌جاگیر شدن آن، به کمک آن شناخته‌اند از سال ۴۷ آغاز شد در سال ۴۷ تعداد خانه‌های فرهنگ ۴۰ واحد بود. در سال بعد به ۱۱۰ واحد و سال پس از آن به ۱۵۰ واحد رسید و اینک تعداد آنها به ۵۷۹ واحد می‌رسد که در تقاطع روستاهای ایران از تراکم بیشتری برخوردارند، تأسیس گشته است این کانون‌های فرهنگی اهرم نیرومندی برای ترویج فرهنگی مترقی، گسترش دانش بشری و توسعه ارتباط جمعی هستند. اما بی آن که روشنفکران شهری فعالانه به کمک این کانون‌های فرهنگی بشتابند، بی‌آنکه مطابق با نیازهای فرهنگی، منوی جامعه و بویژه جامعه روستایی آثار فرهنگی خلق کنند و این کانون‌ها را محبت سازند چه انتظار نظمی از کیفیت کار این کانون‌ها می‌توان داشت؟ در این قلمرو مسأله پیوند خوردن قشرهای بافرهنگ شهری و خروج از حیطه‌های هاگ مانده، و شناختن به خدمت‌گیر روستاییان مطرح است تا جامعه به‌عنوان یک کل، فرهنگ‌پذیر شود. و با ارتقاء سطح عمومی فرهنگ، تقاضای اجتماعی برای آثار هنری پدید آید. چرا که تکامل فرهنگ مادی بدون فرهنگ معنوی، تحولی همه جانبه نیست و بی‌آن که مبنای مادی برای رشد فرهنگی بریزی شود، رشد فرهنگ و هنر ملی میسر نمی‌گردد.

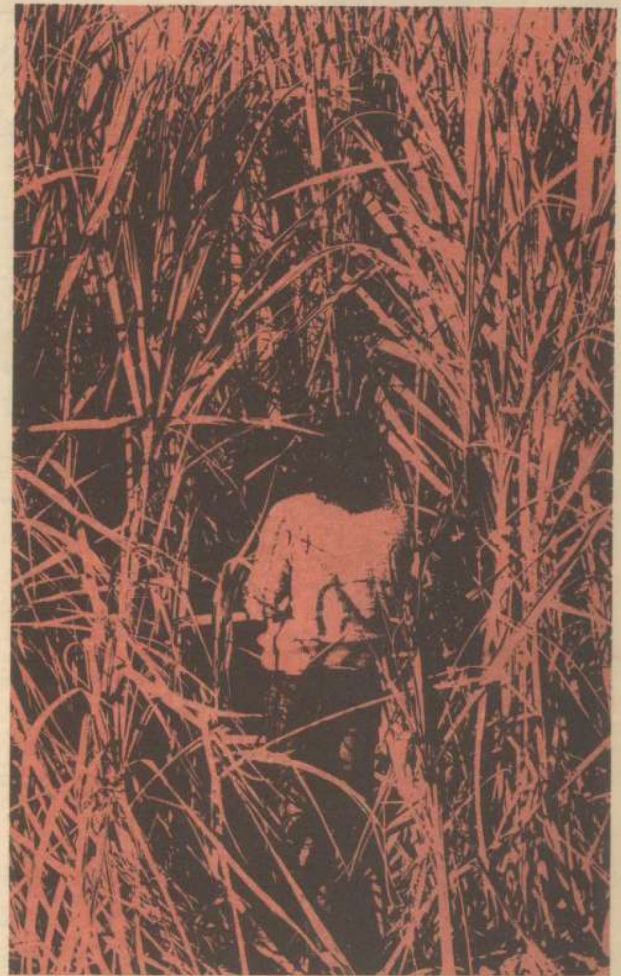
تحولات سالهای اخیر در جامعه ایران این امکان مادی را در اختیار می‌گذارد و خانه‌های فرهنگ به همراه دیگر نیادهای فرهنگی نمونه‌هایی از این امکان است. شوراهای دآوری، که از ۱۳۴۵ شروع به کار کردند و تا اول دیماه ۱۳۵۰ شماره آنها به ۱۴۰ حوزه می‌رسد و همچنین خانه‌های انصاف، نمونه‌های دیگری از توسعه

۵۳۰۶ خانه انصاف روستایی برای نخستین بار به قضاوت، خصلت مردمی بخشیده است

نیادهای اجتماعی مترقی هستند. خانه‌های انصاف برای نخستین بار به قضاوت، خصلت مردمی می‌بخشد. روستاییان بر روستاییان حکم می‌رانند، نه مرد شهری دور دست، نه مایر خان! و روستایی در تنگنای بوروکراسی محاکم دادگستری گرفتار نمی‌شود. وقت و نیرو و به همراه آن ثروتش بر باد نمی‌رود و از نادانیش کسی استفاده سوء نمی‌کند. در پی جویی این سیاست و جایگزین ساختن عدالت اجتماعی، انقلابی است که از ۱۳۴۳ تا اول دیماه ۱۳۵۰ در

تحولات اقتصادی در ایران امروز

در بر نامه چهارم بودجه عمرانی کشور بیش از دو برابر افزایش یافت



اگر رشد اقتصادی و ایجاد سرمایه در داخل کشور با همین آهنگ تصاعدی ارتقاء یابد، سرمایه‌های داخلی کمبود سرمایه را از میان بر خواهد داشت

بانک مرکزی با تأمین اعتبار برای مؤسسات دولتی یا وام برای شرکت‌های دولتی، کمک مالی بزرگی به پیشرفت برنامه‌های عمرانی میکند

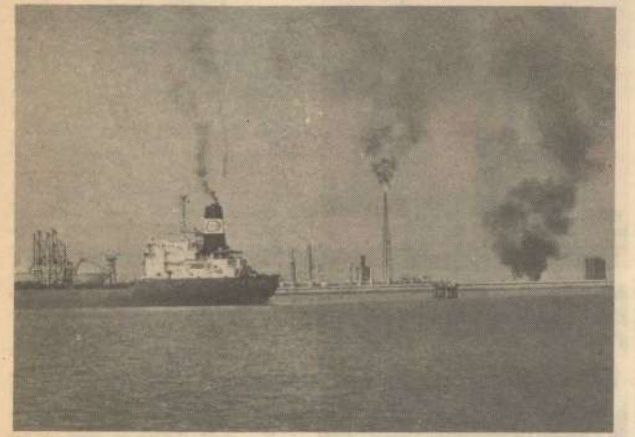
صادرات کالاهای سرمایه‌ای از ۱۸۷ هزار دلار در سال ۱۳۴۳ به ۱۷۶۳۰۰۰ دلار در سال ۱۳۴۹ افزایش یافته است

ایران، بپذیرش اصول برنامه‌گذاری اقتصادی، و با اختصاص قسمت عمده‌ی از درآمدی ارزی خودبرای پیشبرد برنامه‌های عمرانی وارد مراحل تازه‌ی از رشد و تحول اقتصادی، و با اختصاص قسمت عمده‌ی از به‌عزت نقد ثبات سیاسی در ایران و سپس به علت بی‌تجربگی و دردمست نبودن هیچ‌کس به اطلاعات اقتصادی که براساس آنها بتوان برنامه‌های جامعی را طرح ریخت با موفقیت بزرگی مواجه نشد. تجارب دهه اخیر در ایران نشان دهنده این واقعیت است که جز با وجود ثبات سیاسی در جامعه به توسعه اقتصادی نمیتوان دست یافت، و در این توسعه برنامه‌گذاری نقش عمده‌ی راپرعهده دارد. توجه به گسترش بودجه‌های عمرانی در برنامه‌های چهارگانه عمرانی، نشان دهنده توسعه عمران و تحول اقتصادی در جامعه است.

بودجه عمرانی برنامه اول (سالهای ۲۸ تا ۳۵) ۲۱ میلیارد ریال، برنامه دوم (۳۵ تا ۴۲) ۴۲ تا ۸۴ میلیارد ریال، برنامه سوم (۴۲ تا ۴۷) ۲۳۰ میلیارد ریال و برنامه چهارم (۴۷ تا ۵۱) ۴۸۰ میلیارد ریال. این آمار نشان میدهد که چگونه در ابتدای دهه اخیر بودجه عمرانی برای مدتی کوتاهتر به قریب ۳ برابر وطنی برنامه‌چهارم باز به بیش از ۲ برابر افزایش یافته است. در برنامه چهارم به بودجه تصویب شده افزای شد و به علت ازدیاد درآمد ایران متممی بر آن افزوده گشت. در نتیجه این سرمایه‌گذاری عمده برای برنامه عمرانی، تولید ناخالص ملی نیز قزونی یافته است. جدول نمودار رشد تولید ناخالص ملی در دهه اخیر است. طبق ارقام این جدول ایران در ۹ سال اخیر از رشد متوسط ۱۱ درصد در سال برخوردار بوده است. با توجه به این که رشد جمعیت نیز قریب به ۳ درصد بوده است، رشد اقتصادی ایران در دهه اخیر قابل ملاحظه می‌نماید.

۱- تولید ناخالص داخلی و اجزا، آن به قیمت‌های سال ۳۸ (میلیارد ریال)

قیمت	سال ۴۱	درصد نسبت به کل	سال ۴۹	درصد نسبت به کل
کشاورزی	۸۷	۲۸/۴	۱۲۵/۸	۱۸
نفت	۵۸/۱	۱۵/۷	۱۸۶/۴	۲۶/۸
صنایع و معادن	۴۹/۵	۱۶/۲	۱۴۳/۴	۲۰/۵
خدمات	۱۱۱/۸	۳۹/۷	۲۴۰/۸	۳۴/۷
کل تولید ناخالص ملی	۳۰۶/۴	۱۰۰	۶۹۶/۴	۱۰۰



برنامه چهارم را از لحاظی میتوان نقطه عطفی در برنامه‌گذاری در ایران به حساب آورد. در این برنامه به سرمایه‌گذاری صنعتی، به‌عزت بازده بالای آن و گسترش روش‌های مترقی تولید، و به سرمایه‌گذاری در کشاورزی بدین علت که بدون گسترش بازار داخلی رشد بی‌وقفه صنایع داخلی امکان‌پذیر نیست و درعین حال سرمایه‌های لازم برای سرمایه‌گذاری صنعتی گرد نیاید و همچنین به ادامه سرمایه‌گذاری دولتی در زیر بنای اقتصاد که صنایع فلز سازی و ماشین‌سازی از آن جمله‌اند و به بالا بردن میزان بهره روی اولویت داده میشود.

علاوه بر برنامه‌گذاری، در نظام اقتصادی ایران، برای بسط همه امکانات مالی، دولت نقش مؤثری به عهده دارد. رشد درآمد و به همراه آن هزینه دولت نشانه‌ی از نقش روزافزون دولت در مناسبات اقتصادی جامعه و درعین حال توسعه اقتصادی تواند بود. به همین سبب است که به میزان این زمینه گرفتن نقش دولت، عمل دستگاههای اجرایی در مجموع، در پیشبرد برنامه‌های عمرانی اهمیت عظیمی می‌یابد و هرگونه

نارسایی در دستگاههای اجرایی به آهنگ پیشرفت سریع اقتصادی زیان میرساند، از سوی دیگر، هرگاه دستگاههای اجرایی همبای گسترش فعالیت‌های اقتصادی در جامعه بهتر سازمان یابند و به مدیران لایق‌تری مجرب گردند، نقش اثر بخش‌تر بر تحولات اقتصادی خواهند داشت. طی ارقام منتشره از جانب بانک مرکزی در آمد دولت از ۸۵ میلیارد ریال در سال ۴۲ به ۳۲۶/۱ میلیارد ریال در سال ۴۹ و هزینه آن از ۱۰۰/۳ میلیارد ریال در سال ۴۲ به ۴۰۶/۶ میلیارد ریال در سال ۴۹ بالغ گشت یعنی کسری بودجه دولت را بانک مرکزی تأمین میکند. این افزایش بودجه به هنگام بازدهی بیشتر خواهد داشت که در مسیرهای تولیدی بکار افتد و از دویاره کاری و گسترش بی‌رویه دستگاههای اداری پرهیز شود.

در بحث کلی راجع به رشد تولید ناخالص ملی، افزایش بودجه عمرانی و بودجه دولتی که همگی حاکی از توسعه اقتصادی و به‌همراه آن افزایش قدرت خرید عموم میتواند باشد، اگر به ارتقاء هزینه زندگی توجه نکنیم، مسأله رشد اقتصادی را خاتمه

یافته نمیتوان تلقی کرد. سیاست اقتصادی عمومی در دهه اخیر، بر این گرایش داشته است که حتی امکان هزینه زندگی چندان ارتقا نیابد. متوسط رشد هزینه زندگی در هر سال طی دهه اخیر ۱/۴ درصد بوده است. در حالیکه در همین دوره متوسط رشد قیمت‌ها در جهان ۵ درصد بوده است. رشد هزینه زندگی در یک کشور را با رشد هزینه زندگی در یک شهر یا بخشی از آن شهر نباید به اشتباه گرفت. به

همین سبب بین شهرهای مختلف ایران، بر حسب رابطه بین عرضه و تقاضا و رفاه عمومی مردم آن شهر هزینه زندگی سطوح مختلف دارد. بنابراین همچنان که رشد هزینه زندگی در تهران شاخصی برای رشد هزینه زندگی در دیگر شهرها نتواند باشد، رشد هزینه زندگی در شهرها نیز شاخصی برای رشد هزینه زندگی در جامعه روستایی ایران نمیتواند باشد. بالا رفتن هزینه زندگی در شهرهای

جدول شماره ۴

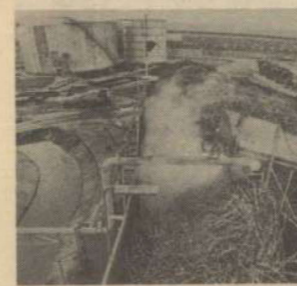
۱۰۰=۱۳۳۸، رشد هزینه زندگی در سراسر کشور

سال	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹
شاخص عمومی هزینه زندگی	۱۱۱/۷	۱۱۶/۷	۱۱۷	۱۱۷/۹	۱۱۸/۹	۱۲۰/۷	۱۲۵	۱۲۶/۶
خوراک	۱۱۶/۵	۱۲۴/۰	۱۲۴/۹	۱۲۵/۸	۱۲۶/۳	۱۲۹/۵	۱۳۳	۱۳۴/۴
مسکن	۱۰۰/۷	۱۰۲/۳	۱۰۲/۲	۱۰۳/۲	۱۰۶/۲	۱۰۷	۱۰۸/۵	۱۱۰/۶
پوشاک	۱۰۸/۲	۱۱۱/۱	۱۱۱/۱	۱۱۱/۷	۱۱۱/۳	۱۱۲/۵	۱۱۴/۵	۱۱۷/۶

نکته‌ای که در اینجا اشاره به آن ضروری است نقش بانک مرکزی در تنظیم بازار پول، سیاست‌های ارزی و پولی است. از آنجا که ایران نمیتواند در مقابل تهاجم مالی خارجی بی‌اعتنا باشد، بالطبع نظام بانکی آزاد را نمیتواند بپذیرد. بانک در عین حال که وسیله‌ای برای ایجاد سرمایه و گسیل پس‌اندازهای خرده برای سرمایه‌گذاران مفید میتواند باشد، اگر بدون هیچ کنترلی کار کند میتواند بحران اقتصادی یا تورم بیافریند.

از این‌روست که بانک مرکزی به عنوان وسیله نیرومندی در دست دولت با کنترل سپرده‌ها و تعیین میزان آنها، یا بوسیله نرخ تنزیل مجدد نوسانات پولی را در اقتصاد ایران زیر نظر میگیرد و با انتشار اوراق قرضه یا خریداری آنها بر میزان پول درون بازار میافزاید یا از آن می‌کاهد.

علاوه بر اینها، بانک مرکزی باتمکن اعتبار برای موسسات دولتی یا وام برای شرکت‌های دولتی، کمک مالی بزرگی به پیشرفت برنامه‌های عمرانی میکند. سیاست ارزی بانک که با انعطاف پذیری برای فروش ارز به مقادیر اندک به عموم برای رفع نیازهای ارزی توأم است وسیله‌ای برای مبارزه با بازار سیاه ارز و جذب ارزهای بدست آمده از طریق صدور کالا به خارج توسط بخش خصوصی میشود. علاوه بر این بانک مرکزی ایران نگهدارنده ذخایر ارزی کشور و در نتیجه حافظ ارزش ریال است ویر همه وام‌هایی که از خارج بدست می‌آید و نرخ بهره‌ای که برای آنها پرداخت میشود نظارت دارد. سیاست قایل شدن امتیازات اعتباری برای واردات کالاهای سرمایه‌ای و تفصیحات مالی برای واردات غیر لازم بر نوع کالاهای وارداتی اثر گذاشته است. مثلاً برای ورود کالاهای غیر ضروری بانک مرکزی مقرر داشته است که: ۱۰۰ درصد سپه‌ای کالا قبلاً به بانک سپرده شود. در مقابل برای ورود کالاهای ضروری حتی تسهیلاتی فراهم می‌آورد.



نسرین حکمت

بقیه از صفحه ۲۷

تا بحال در تاتر آزاد خارج اپرا بازی کرده‌اید؟

نسرین فرخ - در تاتر «پیشرو» رم کار کردم و در یک اپرا مسردن بنام «سه پنی» اثر برشت که در آمریکا اجرا شد شرکت داشتم. من با کارهای تجربی و آزمایشگاهی کاملاً موافقم و فکر می‌کنم یک پدیده نو را نباید کاملاً طرد کرد، همانطور که قبول صد درصد آن کار اشتباهی است. بنظر من باید در یک راه ناشناخته پیش رفت تا بتوان چیز تازه‌ای پیدا کرد، البته نمی‌گویم قدم گذاشتن در هر راه ناشناخته‌ای صحیح است. تاتر پیشرو

نیز چنین مطلبی است. اگر کار اصیل باشد باقی می‌ماند و گرنه از بین می‌رود. این مطلب را زمان تعیین می‌کند.

آهنگها و ترانه‌های محلی ایرانی در خارج تا چه حد شناخته شده است.

نسرین فرخ - آهنگ‌های محلی ایران گنج‌ذیقیمی است که ما داریم، در این آهنگها حالت خاصی هست که شنونده را به‌اختیار جلب می‌کند. من از کودکی دلباخته این آهنگ‌های خالص محلی بودم و تا بحال سعی کردم در ضمن کارهایی که می‌کنم این آهنگها را هم بمردم کشورهای خارجی بشناسانم، برای من باور کردنی نبود که دیدم یا وجودیکه این موسیقی برای آنها غریبه

بود تأثیر عمیقی در روح آنها بجا می‌گذاشت.

من آهنگ‌های شیرازی، ممسنی، لری را بازارها اجرا کرده‌ام و با سازه‌های ملی مثل سنتور، و تار و ضرب همراهی شدم. سال گذشته نیز کنسرتی در نیویورک داشتم و انتهای برنامه‌ها اجرای چند آهنگ محلی ایرانی مثل «آتش باران» «ربابه» «دست به دستمالم زن» و «شیری بگو ستوه» (آهنگ برنج کوب‌های اطراف شیراز) اختصاص دادم. و نمی‌توانم بگویم که این اجرا چقدر مورد توجه و استقبال قرار گرفت.

کنسرتی که در دانشگاه تهران خواهید داشت شامل چه قسمت‌هایی است؟

چگونه است.

نسرین فرخ - کنسرت من تشکیل شده از آهنگ‌های قرن ۱۸ ایتالیا، آهنگ‌های لیبر آلمانی و فرانسوی چند آریای اپرا و قسمت‌های اختصاص دارد به آهنگ‌های ایرانی از آهنگسازان جدید و قدیم ایران.

اینطور که شنیده‌ایم از ایتالیا به آمریکا بازگشته‌اید. در حال حاضر فعالیت‌های هنری شما در آمریکا چگونه است.

نسرین فرخ - بله من از اکتبر سال گذشته به آمریکا برگشتم و از همان روزهای اول بازگشت با بوریس گولدروسکی در نظر اپرا شروع به کار کردم و در زمان دارم این هنر را همچنان دنبال کنم.

صادرات صنایع نساجی از ۲۹۹۳۸ هزار دلار در سال ۴۲ به ۵۷۶۶۶ هزار دلار در سال ۴۹ افزایش یافته است بهینم قریب، صنایع شیمیایی از ۸۶۹۳ هزار دلار در سال ۴۲ به ۳۴۹۳۳ هزار دلار در سال ۴۹ - صنایع پوست و چرم از ۹۰۴۶ هزار دلار در ۴۲ به ۱۶۲۲۸ هزار دلار در سال ۴۹ - صنایع ذوب فلزات از ۴۹۶۵ هزار دلار در سال ۴۲ به ۲۲۶۴۷ هزار دلار در سال ۴۹ - صنایع غذایی از ۴۲۲۵ هزار دلار در سال ۴۲ به ۳۰۴۸ هزار دلار در سال ۴۹ و سایر صنایع از ۳۲۶۹ هزار دلار در سال ۴۲ به ۱۴۵۵۵ هزار دلار در سال ۴۹ فرونی گرفته است.



این کالاها به اقسام و انواع فرآورده‌های صنایع نساجی، شیمیایی، صنایع پوست و چرم، صنایع ذوب فلزات، صنایع غذایی و سایر صنایع چون نخب، پشم، پوست، سیمان، گوگرد، کتیرا ارتباط می‌یابد که مصارف صنعتی دارند.

واردات فرآورده‌های کشاورزی در سال ۱۳۴۲ به گندم و چای منحصراً میشد و ۳۳/۷ میلیون دلار بود، در سال ۴۹ به ۳۶/۲ میلیون دلار رسید که گندم فقط ۲/۳ میلیون دلار آن را تشکیل میداد. اقلام بزرگ آن را کالاهای مورد نیاز صنایع چوبی دامی و جزاینها تشکیل میدهند. لیکن واردات حیوانات زنده و مواد حیوانی، باستانهای روده از ۵/۳ میلیون دلار در سال ۱۲، به ۳۰ میلیون دلار در سال ۴۹، فرونی یافته است. در همین سال ایران ۳/۸ میلیون دلار مواد گوشتی به خارج صادر کرده است.

صادرات محصولات زراعی چون پنبه، میوه، که فرآورده‌های گرانبهاتر زراعی هستند از ۵۶/۸ میلیون دلار در سال ۴۲ به ۹۹/۱ میلیون دلار در سال ۴۹ یعنی تقریباً به دو برابر بالغ گشته است. رشد عمده نصیب صادرات میوه است که از ۱۹/۲ میلیون دلار در سال ۴۲ به ۴۲/۴ میلیون دلار افزایش یافته است.

از رقم کل صادرات نیز، در سال ۴۲ کالاهای واسطه ۲۴۵۶۸ هزار دلار کالاهای مصرفی ۵۳۴۶۷ هزار دلار کالاهای سرمایه‌ای ۱۸۶ هزار دلار بوده که در سال ۴۹ به قریب به ۱۴۳۸۵ - ۱۳۳۳۱۷ و ۱۷۶۳۴ هزار دلار افزایش یافته است. این آمار نشان دهنده صدور بیشتر کالاهای مصرفی و واسطه نیز هست، که در مقایسه با ارقام واردات نموداریست که در مقابل ۲۱۷ میلیون دلار واردات کالاهای مصرفی بیش از ۱۳۳ میلیون دلار صادرات کالاهای مصرفی داشته‌ایم. یعنی در واقع رقمی در حدود ۷۴ میلیون دلار واردات کالاهای مصرفی بیش از صادرات آن بوده است. نکاهی به ارقام نوع کالاهای واسطه‌ای که صادر میشوند نیز میتوان جالب توجه داشت.

برنامه هفتگی تالار رودکی

چهارشنبه ۶ بهمن
زن و موسیقی ایران (تالار کوچک)
مجموعه‌ای از شعر - آواز و موسیقی و با شرکت ارکستر بانوان - گروه ضرب بانوان

شنبه ۹ بهمن
باله دریاجه‌قو اثر: پیتر جاکوفسکی

دوشنبه ۱۱ بهمن
توسط سازمان باله ملی ایران و دو هنرمند باله شوروی طراح رقص: چابوکیان - رهبر ارکستر: هاینس سوسنیتسا

حالا دیگه..... هرچی بگی میارزه

بشکن!

گوئی می‌خواستند این پیکر بلند را بصورت نوعی «پیه‌تاه» بیان بکنند که ناگهان جریان موربشان بعقب برگشت. حاملان پیکر زخمی، آنرا روی زمین رها کردند. جلوی تریبون، گروهائی از تفنگداران دریائی، که «ترموم» رفته و به آنها فرمان داده بود، در حالیکه تفنگهای کوتاه‌شانرا پائین آورده بودند، دوان دوان همراه او آمده و مستقر شده بودند.

در مرکز همسهمه پرگوئی‌کسانی که روی زمین هیچ چیز نمی‌دیدند، سکوتی زیر عادی برقرار شد. جلوی تریبون، تفنگداران دریائی بقاصله‌های دو متر از همدیگر بی‌حرکت ایستاده بودند، (می‌دانستم که «ترموم» بدون دستور رسمی فرمان تیراندازی نخواهد داد!) همه زن‌ها سرپا ایستاده بودند و محوطه خالی بزرگی بوجود آمده بود که در آن، زخمی‌متروک‌بیطور نامحسوس در طیش بود. صد هذیان‌زده خشمگین، بحالت چهارپه، مانند حیوانات رانده شده، قدم به قدم تا مرز تاریکی که جمعیت در برابرشان باز کردند، عقب می‌رفتند. شمارهای زنده‌یاد فرانسه بجز مال چهارپه، و نه پارچه‌های مرگ بر دوگل از جای خود تکان نخورده بودند. همانطور که آن گروه در دل شب عقب می‌رفتند گوئی همه چیز وارد ابدیت می‌شد.

وقتیکه سخنرانی تمام شد، دوباره بالا رفتم تا با صدای شکسته‌ای فریاد بزنم که فردا برای سلام به بنای یادبود مردگان خواهم رفت و در شهرداری حرف خواهم زد (آنپایه که می‌شوند بدیگران بسگویند). بوق آمبولانس بصورت مشغولی مرا همراهی می‌کرد. بپرستاران، با تخت روان‌شان بسوی زخمی پیش می‌آمدند. همه تفنگداران دریائی به رفقایشان پیوسته بودند و از تریبون‌ها محافظت می‌کردند. شمارها پائین آورده می‌شد و پارچه‌ها پیچیده می‌شد. جمعیت پراکنده می‌شد. ساقه‌های نخل‌های شاهانه، مانند ستونهای بعلبک بسوی آسمان ستاره نشان بالا می‌رفت. در استانداری، کلیسائی‌ان کم‌پایه منظر ما بودند. افسوس که دیگران غایب بودند! یاش آقای «والی»، باید دفعه دیگر، اینها آدمهای بسیار خوبی بنظر می‌رسیدند. اما بنظرم مشکل می‌آمد که در عین حال، هم با میسیونرها و هم با یک رئیس لژ فراماسونری حرف بزنم. از اینرو به آنها هیچ چیز نگفتم، فقط به «ترموم» گفتم: «لطفاً همکارانمان را بجز یکی» یا خودتان بردارید و تحقیقات را شروع کنید.

قلار رئیس پلیس را احضار کرده‌ام. عده‌ای زخمی هست، هنوز تمام نشده. با اینسه هیچ صدائی از پنجره شنیده بگوش نمی‌رسید. والی تشریفاتی را برای من تشریح می‌کرد که من از آنها هیچ سر نمی‌آوردم. «کاین» آشکارا کوچکتر از نیویورک بود و بنظرم ساده می‌رسید که او سمانان را بمن معرفی کند و آرزو داشته باشد که لفظ‌های با آنها گفتگو کنم. نه. خودمان را در این حال یافتیم: زخم در یک صندلی

راحتی بزرگت، من و والی ایستاده در دو طرف او و حاجبیبی‌از تغییر مخصوص که با وقار فوق‌العاده‌ای اعلام می‌کرد: «سروان دوران»، خاتم دوران، آقای «دوپن» مشاور شهرداری، خانم دوپن. - این یکی را کجا پیدا کرده‌اید؟ - آه آقای وزیر، معلوم است که در زندان! تمبیدی است. گناهکار احساساتی ساده‌ای است. یکساعت بعد بمن می‌گویند که او زنش را سر بریده بود. همانطور که «والی» می‌گفت، چه روش خاصی در کارش داشت! او ادامه می‌داد: «آقای رئیس دفتر دادگاه، خانم ماسون، آقای وکیل مجلس!» متأسف بودم از اینکه اسقف نبود تا اسمش را اعلام کنند ...

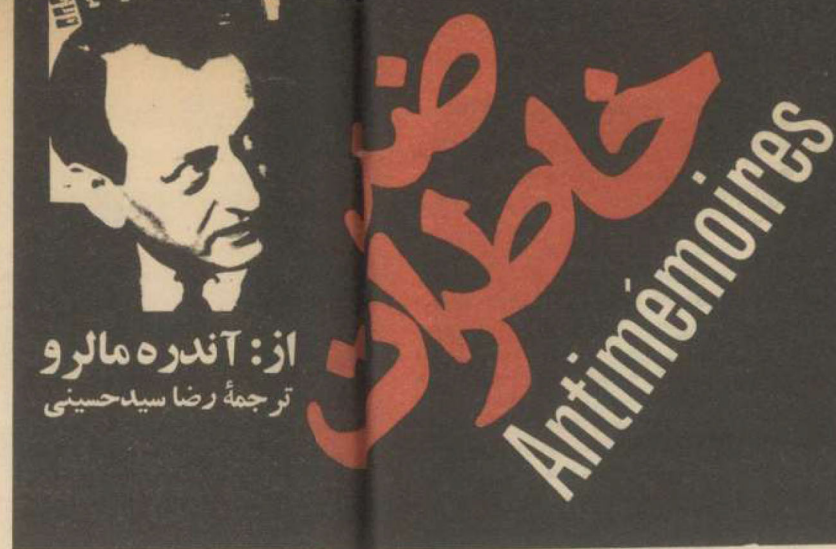
«آقای رئیس» J. F. A. T. این دیگر که بود؟ لحن اعلام نشان میداد که رئیس کوچکی است. «آقای دبیرکل» B. A. F. U. G. «آقای بخشدار «سن‌لوران دو مارونئی»! عنوان وقتیکه باین صورت اعلام می‌شد، خیلی افتخارآمیز جلوه می‌کرد. هرلحظه بیشتر از این «احساساتی ساده» خوشم می‌آمد. یک پرسش قدیم روسی، ولسی کسی آدمکش؟ مثلا من رومان نویس بودم! کاش از والی بخواهم که فردا برای ناهار، ده نفری از تمبیدی‌ها را دعوت کند. بمن گفتند که یکی از آنها از بزرگترین متخصصان پروانه است ... و ناگهان آنچه را که بر اثر وجود صندلی راحتی فراموش کرده بودم فهمیدم. همسر رئیس جمهور مسلماً به هنگام معرفی سمانانش نمی‌تشنید. ما در اثنای اعضاء کارتهای دعوت سمانی‌های الیزه بودیم ... در میان فریادهائی که از سر گرفته شده بود، زخمیان، «احساساتی ساده» که قطعاً آثار «پروست» را برایش می‌فرستادم - و «گویان» که لابد از دست رفته بود.

سرشناسان «کاین» خیلی زیاد نبودند. بالاخره به سالون رفتیم. یک بوئه سرد، آدمهایی که من از آنها درباره «گویان» می‌پرسیدم و آنها در پاسخ من از آنچه باید ژنرال دریای انجام دهد صحبت می‌کردند. قبل از هر چیزی می‌پرسیدند که آیا او «لامانتن»‌ها را دیده است؟ آیا فکر می‌کند که آنها همان «دختران دریای» عهد باستان باشند؟ یک جواهر فروش در خیابان اصلی تکه‌های طلای طبیعی می‌فروشد که مدال‌ها و آویزهای بسیار قشنگی هستند. باز هم چند فریاد از پنجره‌های گشوده پدرون آمد، اما هیچ صدای شلیکی نشنیدم. همکاری که پیش من مانده بود، آمد و گفت: «خیلی شلوغ شده و «ترموم» فکر می‌کند که امشب باید اقدام کرد.» - باتفاق او به اطاق من بیانید. دست چند نفر را فشردم، از «والی» خداحافظی کردم و همکارانم را در اطاق یافتیم. «ترموم» گفت: «خوشبختانه پلیس سختگیر است. گمان می‌کنم که باید رئیس امنیت را هم حفظ کنیم، چون تصمیم گرفته است که بما کمک کند. ما در عین

حال هم در محیط «کلوشمرل» هستم و هم در یک فیلم گانگستری. از طرفی «والی» از آن رادیو کال‌هائی است که دیگر نظایرشان در فرانسه هم پیدا نمی‌شود ... - آنها را صادر می‌کنند! - عقیده او اینست که نود درصد اهالی علیه ما رای خواهند داد، پس کاریکه ما می‌کنیم بیشتر آنها را تحریک می‌کنیم. با وجودیکه کسانیدیش را برای انتخابات آینده دارد. با نمایندگی فقلی که کم و بیش گلیست است میانه خوبی ندارد. با «کاتایه» هم کار و پنیر است، چون او در عین حال که دیوانه تلقی می‌شود ولسی وجود دارد. باین ترتیب والی هیچ اقدام استعفاقی نکرده بود. آیا برای اینکه در پاریس اعتراف کرده بود که «گویان» از دست رفته است؟ یا برای اینکه نشان‌دهنده از این نماینده هیچ‌کاری ساخته نیست؟ و یا برای اینکه بر ضد «کاتایه» اقداماتی بکند؟ شاید هم بر اثر حماقت! پیشانگان و دختران کوچکش عین همانهایی بودند که در فرودگاه دیدیم. اتومبیل امریکائی برای شما کرایه شده بود. - و لطفاً گلها هم!

دیگران فکر می‌کردند که در برابر آنها هیچ نخواهند توانست بکنند. آمدن تفنگداران دریائی در برنامه نبود. آنها مثل یک جسم واحد پیش آمدند. از دیدن حمله به دختران کوچک بدت خشمگین شده بودند بازهم من مجبور شدم که بسراغ آنها بروم، چون مقامات محلی تکان نمی‌خوردند. حاملان پارچه شمار آدمهای «کاتایه» بودند که حالا برای من آغوش باز می‌کنند.

«او نمی‌دانست که دستگاههای تقویت صدا کار نمی‌کند. والی می‌بایستی آنها را پیش از ظهر امتحان کند و ترتیبات لازم را بدهد، و کاتایه خواست ثابت کند که والی آدم نالایقی است. آیا علیه فرانسه رای خواهد داد یا نه، اینرا بعداً خواهیم دید. ولی اینکار اندوهگینش می‌کند. - منم باور می‌کنم. - اگر وسیله تقویت صدا وجود داشت شما بازهم همان شوروی‌هیجان‌را می‌دیدید و در پایان همان «مارسیز»



از: آندره مالرو
ترجمه: رضا سیدحسینی

پرشور را می‌شنیدید. اما اینجا است که مسائل پیچیده می‌شود: «حاملان پارچه شکار آدمهای کاتایه بودند باضافه گروههای کمونیست و غیره. اما میخ‌اندازان جزو آنها نبودند. - شما این سلاح را می‌شناسید؟ - هرگز ندیده بودم. اما جدی بود. بازی، پیش از سخنرانی، به ناطقی از میدان که معترضان شناخته شده به خشونت قرار داشتند، چندین چلیک «رم» آورده بودند. آنها را سوراخ کرده و رفته بودند. - چه کسانی؟ - نمی‌دانم. فردا هم نخواهم دانست. با اینکه تعداد زخمی‌ها زیاد است ولی تنها مسئله سیاست در میان نبوده است. پلیس‌ها بمن می‌گویند که کمونیست‌ها آدمهایی از «گویان» انگلیس فرستاده‌اند و انگلیسی‌ها چشم رویهم گذاشته‌اند. من دادم آنها را توقیف کردند. این کار قانونی بود. چون آنها مخفیانه وارد اینجا شده‌اند، و اسان بود چونکه کاملاً مست بودند. آنها کمونیست تراز «کاتایه» نیستند و انگلیسی‌ها کاری به‌این مسئله ندارند. آنها قاچاقچیان شناخته شده‌اند. بدینسان «کلوشمرل» یا رقابت گانگستری که لابد به رقابت سیاسی وابسته است. بیپیدته می‌شود. و اما درباره سوء اداره باید روی یک نکته تکیه کنم: تراکت‌های ضد فرانسه در چاپخانه استانداری چاپ شده‌است. اولین دختری که پرتش کردند (دیگران او را میان بازوانشان گرفتند) دختر رئیس مدرسه است و متمم یکی از آموزگاران است.

شما اطمینان دارید که تراکت‌ها در چاپخانه استانداری چاپ شده است؟ - اطمینان مطلق. - من حق دارم که بطور موقت والی را عوض کنم؟ - خودش من منتظر است. شما در اینجا بجای دولت هستید. - وقتیکه از پیش من رفتید باو منتظر خدمت باشد. پس فردا صبح من در پاریس خواهم بود. امشب نوبت بجای او کار کنید. چند نفر از «اغشاش‌گران» را می‌خواهید توقیف

کنید؟ - غیر از دو یا سه نفر همه توقیف شده‌اند. - آفرین. تا حد امکان کمتر در توقیف باشند، مگر درنده‌های خطر-ناکی مثل آن معلم. باید مردم بفهمند که شوخی تمام شده است. و اما درباره سستی، تهیه‌کنندگان چلیک‌ها برای ما خیلی جالبتر از شرابخوران هستند. وضع زوچی مردم شهر چطور است؟ خشمگین برضد همه‌کس. آنها آمده بودند که به سخنرانی شما گوش کنند و عده‌ای مانع این شدند که صدایتان را بشنوند. - شهرت و افتخار من باید دم دروازه‌های «کاین» متوقف شود. - نه، چونکه نوشته بالای بنای یادبود حکمران «اوئنه» از شما است. - نیکی می‌چوکت گم نمی‌شود. و اما درباره والی! دیگر تا فرانسدم رایتن داشتند. در سلول‌هایی که شبه‌ها در میان تصاویر و نوشته‌های روی دیوار، قتل و زنجیر پاهای، و سوراخ‌هایی که تسمه‌هایی از آنها می‌گذشت، و انسانها را بهم می‌بست، در پرواز بودند. «راه آهن» وسط پیشه‌زار که بوسیله انسانها کشیده می‌شد. گورها (ی‌زندانیان) که در این دروخ عاری از علوفت غریب می‌نمود؛ و در وسط این سرزمین آکنده از گیاهان خاردار، یک میدان کوچک بازمینی سفت، که در آن گیاه نمی‌روئید، اما مانند دروردی، از بیچک‌های بنفش احاطه شده بود: اینجا محل گوتیون بود.

از گاراژ استانداری که نزدیک بود، هوای یکنواخت تی بسومی بر-خاست: دنیای دیگر. زندان از میان رفته بود، مانند خشم و میجان نیمه-شورشی که تکه چوب میخ‌داری بر روی میز، آنرا بخاطر من می‌آورد. از این میان، نوای غریب نی باقی مانده بود و گردش خاموش شبانه در میدان و خروج مسمانان از ضیافت نظیر-ضیافت‌های قسه‌های «هوقمان» ۵، با شماییت آدمکش موقر....

صبح بخوبی آغاز شد. آنچه دالی در «کاین» انجام داده، تهیه اتونفورم است. معاون استانداری

ببست سانتیمر از والی بلندتر بود و بجز اتونفورم خود والی، اتونفورم دیگری در اختیار نداشت. کاسکت‌زری دوزی شده، برفوق سر او شبیه قارچ کوچکی بود. مجبور بود که آنرا یادست بگیرد. اما احتیاجی به گرفتن شلوار نداشت. زیرا شلوارش بزور بند شلوارهای بسیار بلند، بسزحمت تا روی کشش می‌رسید. بعد نوبت نمیتنه می‌رسید که بسبب سردوشیها بسیار ضروری بود. میشد یقه آنرا به‌بهبانه گرما باز گذاشت. بازهم استین‌ها ده سانتیمر کوتاه بود، همه این مجموعه بجای اینکه یک صاحبمنصت جمهوری را در برابر ما قرار دهد، دریانورد ننگوله‌دار مضحك قلمی‌ها را در نظر مجسم می‌کرد. چارلی والس. معاون استانداری با خیال راحت می‌توانست در این قلم شرکت کند. باهم به‌بنای یادبود رفتیم. از اتومبیل زیبا خبری نبود.

تازه بیرون آمده بودیم که احساس کردم حادثه شب پیش تا چه حدی وابسته به‌شب بوده است. مردم ما را با علاقه و محبت نگاه می‌کردند. اینها کاسبکاران عادی بودند نه میخ‌انداز. بنای یادبود مردگان در میدان کوچکی بود و نمیشد کسی روی من تیراندازی کند، مگر از فاصله ده‌متری و جلو چشم مردم. از طرف دیگر، مردم محتاط و پراکنده بودند. هنگامیکه شیپورها آهنگ مخصوص می‌زدند، در کنار سایه من، سایه دیگری باستین‌های آویزان بود. سس کلیسای متروک که در آن گیاهان وحشی و تشک‌ها زیر نقاشی‌های دیواری رسته بود و این نقاشی‌ها کار محکومین به‌اصال شاقه بود و در آنها خواربون لباس زندانیان را بقتن داشتند. در سلول‌هایی که شبه‌ها در میان تصاویر و نوشته‌های روی دیوار، قتل و زنجیر پاهای، و سوراخ‌هایی که تسمه‌هایی از آنها می‌گذشت، و انسانها را بهم می‌بست، در پرواز بودند. «راه آهن» وسط پیشه‌زار که بوسیله انسانها کشیده می‌شد. گورها (ی‌زندانیان) که در این دروخ عاری از علوفت غریب می‌نمود؛ و در وسط این سرزمین آکنده از گیاهان خاردار، یک میدان کوچک بازمینی سفت، که در آن گیاه نمی‌روئید، اما مانند دروردی، از بیچک‌های بنفش احاطه شده بود: اینجا محل گوتیون بود.

از گاراژ استانداری که نزدیک بود، هوای یکنواخت تی بسومی بر-خاست: دنیای دیگر. زندان از میان رفته بود، مانند خشم و میجان نیمه-شورشی که تکه چوب میخ‌داری بر روی میز، آنرا بخاطر من می‌آورد. از این میان، نوای غریب نی باقی مانده بود و گردش خاموش شبانه در میدان و خروج مسمانان از ضیافت نظیر-ضیافت‌های قسه‌های «هوقمان» ۵، با شماییت آدمکش موقر....

صبح بخوبی آغاز شد. آنچه دالی در «کاین» انجام داده، تهیه اتونفورم است. معاون استانداری

ببست سانتیمر از والی بلندتر بود و بجز اتونفورم خود والی، اتونفورم دیگری در اختیار نداشت. کاسکت‌زری دوزی شده، برفوق سر او شبیه قارچ کوچکی بود. مجبور بود که آنرا یادست بگیرد. اما احتیاجی به گرفتن شلوار نداشت. زیرا شلوارش بزور بند شلوارهای بسیار بلند، بسزحمت تا روی کشش می‌رسید. بعد نوبت نمیتنه می‌رسید که بسبب سردوشیها بسیار ضروری بود. میشد یقه آنرا به‌بهبانه گرما باز گذاشت. بازهم استین‌ها ده سانتیمر کوتاه بود، همه این مجموعه بجای اینکه یک صاحبمنصت جمهوری را در برابر ما قرار دهد، دریانورد ننگوله‌دار مضحك قلمی‌ها را در نظر مجسم می‌کرد. چارلی والس. معاون استانداری با خیال راحت می‌توانست در این قلم شرکت کند. باهم به‌بنای یادبود رفتیم. از اتومبیل زیبا خبری نبود.

صبح بخوبی آغاز شد. آنچه دالی در «کاین» انجام داده، تهیه اتونفورم است. معاون استانداری

معاون استانداری سراتجام لباسهای خودش را باز یافت. او با لباس شخصی ما را تا فرودگاه همراهی کرد. دیگر نه از دختران جوان خبری بود، و نه از ارابه گل به شکل طاق نصرت و نه حتی از سیدهای گل: «پدرو دستمال‌ها، پدرو رود روسری‌ها... چند درخت نارگیل، پرنده‌های مشغوم، و گردوخاکی که برگرد این فرودگاه می‌چرخید و انسان حیرت می‌کرد از اینکه قرار است هواپیمائی به‌آنها بیاید ...

در فرودگاه مارتینیك، دوستان ما که خبر شب را گرفته بودند اما خبر صبح هنوز به‌آنها نرسیده بود، با نگرانی در انتظار ما بودند. اما جای نگرانی نبود: در روز موعود، گویان و جزایر آنتیل با اکثریت هشتاد درصد رای «آزی» دادند. «کاتایه» نماینده شد و معاون استانداری «والی». وقت نکرده بودم که فروشنده تکه‌های طلای طبیعی را حتی کوچه‌ای را که دکه او در آن است ببینم. آیا وی همان سسط فروشی بود که اعلاشان را دیده بودم؟ ...

ناتمام

۱- Dupont و Durand دو نام معمولی که در فرانسه بجای «فان» و «بهمان» بکار می‌رود.

۲- Lamantins پستانداران علفخوار دریائی که در رودخانه‌های آفریقا و مناطق حاره آمریکا زندگی می‌کنند و طول شان به ستر ووزنشان تا پانصد کیلوگرم میرسد.

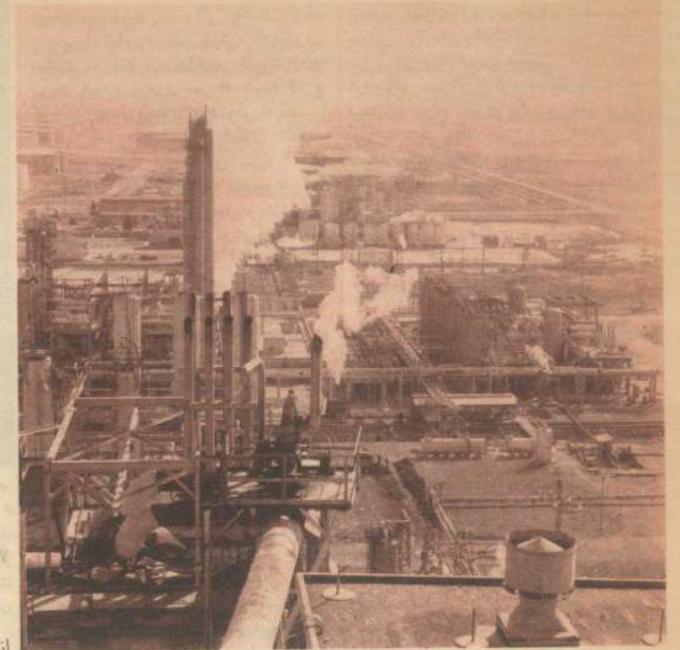
۳- Clochemerle رمان طنزآمیز «کابریل» شوالیه که ماجرای ساختن یک مستراح عمومی است در ناحیه‌ای به‌همین نام و مبارزه‌ای که بین دو دسته از مردم برسر آن درمی‌گیرد و منجر به تکت کتفرانس‌خلع سلاح می‌شود، Ernest Theodor Anadeus Hoffmann

۴- نویسنده و موسیقیدان آلمانی (۱۸۲۲ - ۱۷۷۶) که «قسه‌های شکفت» او مشهور است.

بایاتویا ماها بدنیای نشاطو
زیبائی واردشوید



نماینده انحصاری محصولات ارزنده یاماها شرکت بازرگانی زره: خیابان سعدی جنوبی، جنب بانک ملی



امسال، در آمد ایران از تولید و صدور نفت به ۱۷۰۰ میلیون دلار افزایش میابد

رشد نیروی برق در بخش دولتی، در سال ۱۳۵۰ به ۵۸۰۰ میلیون کیلووات در ساعت بالغ شد



«طبیعی است که پیشرفت ما، برای پیروزیهای ما را در زمینه تحقق بخشیدن به اصول انقلاب سپید می بینند و میترسند که مبادا شهرت این پیروزی به نقاط دیگر گسترش یابد و مردم چشمان خود بگشایند و سرانجام خود نتیجه گیری کنند.

اینان که غیبه می خورند، برخلاف ما، در پی ایده نولوژیهای توخالی هستند. لکن ما راهی را دنبال میکنیم که خدمت و ارزش بیشتری برای کشور و ملت ایران به ارمغان میاورد.»

از سخنرانی شاهنشاه در سازمان برنامه ۲۹ دسامبر ۱۹۷۵

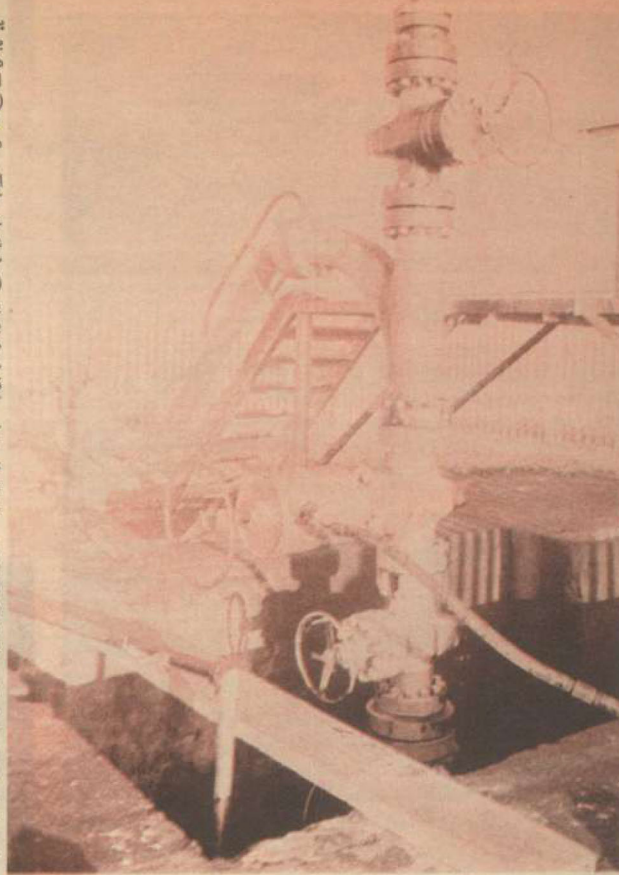
استخراج و پالایش نفت، بهره برداری از منابع گاز، تولید برق و گسترش کمی و کیفی معادن ایران، صور مختلف تولید مواد اصلی نیرو را تشکیل میدهد. در این قسمت هر یک از آنها را جداگانه مورد بررسی قرار میدهم. ذکر یک نکته، پیشاپیش، ضروریست که دسترسی به مواد سوختی برای صنعتی شدن یک کشور، یکی از عوامل تعیین کننده است. اگر ایران امروز مدعی است که روزه صنعتی شدن گام بر میدارد، اگر مدعی است که در همه رشته های صنعتی و معدنی، در این مرحله تکاملی، تحول می پذیرد، در این حیطه از زندگی اقتصادی جامعه می باید با رشد و تکامل مواجه شویم. چرا که اینک با یکی دیگر از پدیده های رشد سرو کار داریم.

فخت به تولید نفت و سیاست بهره برداری از منافع نفتی بپردازیم. این سیاست را چگونه میتوان تعیین کرده یک مضمونی در گذشته بر این بود که اقتصاد ایران بدون درآمد نفتی، خود میتواند رشد کند، این سیاست از دیدگاه اقتصادی، نمیتوانست درست باشد، زیرا، صنعتی شدن یک جامعه به امکان سرمایه گذاری های سنگین، و این یک، به نوبه خود به منابع ارز خارجی نیازمند است. و ایران، فقط با درآمد حاصل از صدور نفت خود، میتواند سرمایه های لازم را برای ساختمان یک ایران صنعتی بدست آورد.

به همین سبب، ابتدا به جای سیاست منفی نفتی، سیاستی مثبت شکل گرفت. خطوط اصلی این تحول را چنین میتوان توصیف کرد.

- ۱- بالا بردن میزان تولید از میدان های فعلی.
- ۲- انعقاد قراردادهای جدید بمنظور توسعه تولید.
- ۳- دسترسی مستقیم به بازارهای داخلی.
- ۴- استفاده از محصولات فرعی که قبلا به هدر می رفته است.
- ۵- تأمین احتیاجات فرآورده های نفتی کشور به ویژه در روستاها.

تکاهی که بهره برداری از منابع نفتی ایران فقط به کسریوم نفت منحصر نمی شود، ترکیب



بیروزی را بدین گونه میتوان برشمرد: نخست بپای نفت خام سنگین از ۱/۶۳ دلار به ۱/۷۲ دلار در هر بشکه ارتقا یافت. به همراه آن سهم ایران از درآمد شرکت های عامل (کسریوم) از ۵۰ به ۵۵ درصد فزونی یافت که از پایان ماه سال ۱۳۴۹ به مرحله اجرا درآمد.

مذاکرات بعدی، از طریق سازمان اوپک، با شرکت های تولید کننده نفت سیب گشت که از یک سو قیمت تمام شده نفت خام در خلیج فارس ۳۵ سنت و قیمت اعلام شده نفت سیب (نفت آغاچاری) هر بشکه ۳ سنت و قیمت اعلام شده نفت سنگین (نفت گساران) هر بشکه ۵/۵ سنت افزایش یابد و همچنین تخفیف های اعطائی گذشته به کسریوم، به همراه هزینه فروش برای هر بشکه معادل ۵/۵ سنت حذف شود. واز سوی دیگر رابطه متوازنه ای بین تغییر قیمت کالاهای صنعتی و مواد خام نفتی برقرار گردد. به همین سبب از ژوئن ۱۹۷۱ برای جریان خسارت ناشی از افزایش قیمت های کالاهای ساخته شده، ۲/۵ درصد به بپای نفت افزوده گشت. در نتیجه درآمد اضافی نفتی در چهار ماه آخر سال ۴۹ به ۳۵ میلیون دلار بالغ گشت.

در سال ۵۰، بر اثر افزایش قابل ملاحظه بپای نفت خام و دیگر امتیازاتی که ایران از کسریوم نفت بدست آورد، در آمد اضافی آن به ۴۵۰ میلیون دلار بالغ گشت.

در مجموع انتظار می رود که در این سال درآمد ایران از محل تولید و صدور نفت به ۱۷۰۰ میلیون دلار ارتقا یابد. این سیاست نفتی درست تر، بدین سبب اتخاذ شد که طی بیست و چهار سال قبل از پیمان های جدید، بر سر تعیین بپای نفت خام در خلیج فارس، بپای نفت خام ۳۹ سنت در هر بشکه کاهش یافته بود و به همراه آن بپای نفت در بازارهای خارجی فزونی قابل ملاحظه ای یافته بود. علاوه فقط در سه سال بین ۶۷ تا ۱۹۷۰ طبق ارقام سازمان ملل متحد، بپای فرآورده های صنعتی سالانه ۳ درصد افزایش یافته بود.

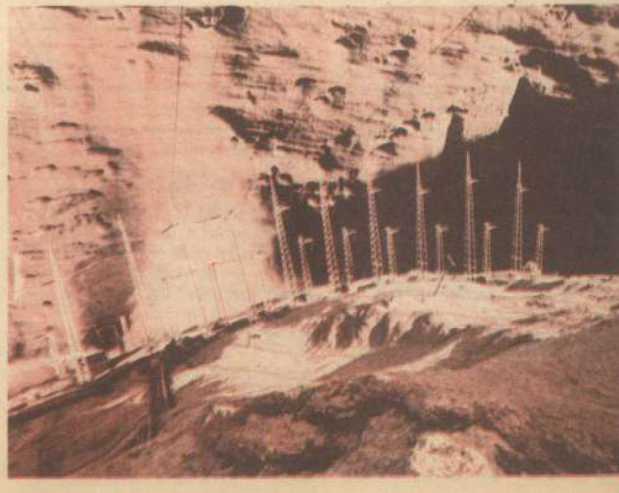
این هنوز محتوای کلی سیاست ایران را در مورد بهره برداری از منافع نفت نشان نمی دهد، زیرا ایران درصدد است که با مشارکت در کار تولید، حمل و نقل و توزیع، از سود عظیمی که نصیب شرکت های حمل و نقل و توزیع نفت میشود بهره گیرد.

هر روند با مبارزه بر سر تعیین درست تر قیمت ها، تأسیسات نفتی ایران به همراه فعالیت های شرکت ملی نفت ایران گسترش یافته و اینک شرکت ملی نفت ایران در ساختمان دو پالایشگاه نفت در کلکته و آفریقای جنوبی سرمایه گذاری کرده است. علاوه بر اینها، طرح های عظیمی چون اسکله نفتی جزیره خارک، مجتمع پتروشیمی شاهرور، مجتمع پتروشیمی آبادان و مجتمع پتروشیمی خارک، به همراه ساختمان پالایشگاه تهران و کارخانه کود شیمیایی شیراز نمودار گسترش صنعت نفت و صنایع وابسته به نفت در ایران است.

تولید نفت پالایش شده در ایران و همچنین مصرف داخلی فرآورده های نفتی در سالهای اخیر، در سال ۱۹۶۹، ۴/۴ درصد و در سال ۱۹۷۰، ۶/۹ درصد افزایش یافته است. همچنین از دیاد مصرف داخلی از ۵۵ میلیون تن مکرکب در سال ۴۴ به بیش از ۹ میلیون تن مکرکب یعنی ۱/۸ برابر میزان قبلی افزایش یافته است. این خود نموداریست از مصرف بیشتر مواد نفتی در ایران و دیدن آمدن رفاه نسبی بیشتر در جامعه.

علاوه بر این شبکه لوله های نفت، این مواد نیرو را به اکثر شهرهای مهم ایران و همچنین برای صدور به بندرگاهها می رسانند.

- هم اکنون روزانه بیش از ۵۲ میلیون متر مکعب گاز همراه با نفت استخراج میشود و این میزان تولید از منابع گاز تا ۲۷ سال کافی است
- میزان استخراج ذغال سنگ از معادن ایران در سال ۱۳۵۰ از ۸۷۵ هزار تن تجاوز میکند



اسفهان کشیده شده. در سال ۱۳۴۵ دو خط لوله ۱۸ اینچی بطول های ۱۵۰ کیلومتر از ری به قزوین و ۸۱۸ کیلومتر از ری تا شاهرور کشیده شد. در سال ۱۳۴۳ یک خط لوله ۱۶ اینچی از قزوین نفت را به رشت رسانید. در سال ۱۳۴۴ یک خط لوله نفت ۴ اینچی بطول ۶۷ کیلومتر نفت را از نفت شاه به کلاتر رسانید که در سال ۱۳۴۵ به کرمانشاه رسید. در سال ۱۳۴۵ خط لوله دیگری که قطر آن از ۱۶ تا ۲۰ اینچ متفاوت بود و ۷۵۴ کیلومتر طول داشت از اهواز به ری کشیده شد.

این لوله ها مجموعا در حدود ۴۰۰۰ کیلومتر طول دارند. علاوه بر اینها یک خط لوله بقطر ۱۰۷ سانتیمتر و بطول ۱۷۰ کیلومتر نفت را برای صادرات از آغاچاری بکرانه خلیج فارس میبرد. سه خط زیر دریایی هر یک بقطر ۲۶ سانتیمتر و بطول ۴۰ کیلومتر که جمعا ۱۶۰ کیلومتر می شود نفت را به خارک می رسانند. این بزرگترین خط لوله نفتی زیر دریایی در تمامی جهان است. از گساران که خط لوله نفت را به کرانه خلیج می رسانند، و از مناطق نفت خیز سه خط ۱۲ اینچی و یک خط ۲۶ اینچی نفت راه آبادان می رسانند. به استثنای این شبکه ارتباطی نفت، خطوط عمده دیگری چون خط ری به تبریز بطول ۶۱۴ کیلومتر و گساران به شیراز و جز اینها در حال اجرا هستند. بدین ترتیب مشاهده میشود که همپای گسترش شبکه آبیاری، شبکه ارتباطات و مخابرات، شبکه سوخت رسانی نیز زیربنای لازما برای توسعه اقتصادی در ایران پدید می آورد.

مسأله ای که ناگفته مانده اینست که درآمد ارزی حاصل از نفت چگونه مصرف میشود؟ طبق ارقام بانک مرکزی و سازمان برنامه در فاصله ۱۳۵۱-۴۷ مجموعا ۶ میلیارد دلار، یعنی ۵۴/۷ درصد هزینه برنامه های عمرانی کشور از محل درآمد نفت تأمین می گردد. این درصد نسبت به رقمی که در طول برنامه عمرانی سوم از محل درآمدهای نفتی تأمین شد ۴ درصد اضافه نشان میدهد.

و همچنان که شاهنشاه بارها تذکار داده اند از ترویج که از استخراج و فروش نفت بدست میاید باید هر چه بیشتر برای صنعتی کردن کشور و گسترش صنایع نفتی و پتروشیمی سود جست. تحول دیگری که در این دوران مشهود است، تولید نیروی برق و گسترش شبکه برق سراسری است اهمیت این تحول بزرگ در صنعت برق، یعنی تولید انتقال و توزیع نیروی برق با حرکت جامعه ایران به سمت صنعتی شدن معلوم میشود.

تا سال ۱۳۱۰ فقط چند صد کیلووات برق در ایران تولید میشد تا سال ۱۳۴۰، از برق فقط برای روشنائی منازل و خیابانها و مقدار کمی هم در جنوب کشور برای مصارف صنعتی، استفاده میشد تقسیم و تحول عمده در این صنعت در دهه اخیر است. در دوره برنامه عمرانی سوم مجموع ظرفیت تأسیسات جدید تولید برق در مراکز عمده، و همچنین افزایش ظرفیت تأسیسات تولید نیروی برق جمعا به ۹۶۲ هزار کیلو وات بالغ گشت. رشد نیروی برق در بخش دولتی از ۱۴۷۹ میلیون کیلووات درصاعت در ۱۳۴۵ به ۵۸۰۰ میلیون کیلووات در ساعت در ۱۳۵۰، یعنی نزدیک به چهار برابر، بالغ شد.

علاوه بر این، در بخش های دیگر نیز در دهه اخیر تولید برق به دو برابر افزایش یافته است و میزان کنونی آن به ۳۰۰۰ میلیون کیلووات ساعت نزدیک میشود. به همین سبب تولید سرانه نیروی برق از ۷۹ کیلووات ساعت در ۱۳۴۲ به ۱۳۵۰ کیلووات ساعت در ۱۳۵۰ میرسد. حدود ۳ نمودار فروش برق از جانب ۱۱ شرکت تابع وزارت اسوبورق به بخشهای مختلف است. می بینیم که مصرف صنعتی برق از مقدار نیروی که توسط این یازده

جدول ۱ - تولید خالص نفت خام ایران (هزار تن متریک)

رشد	سهام (درصد)									
	۱۹۷۵	۱۹۶۹	۱۹۷۵	۱۹۶۹	۱۹۷۵	۱۹۶۹	۱۹۶۸	۱۹۶۷	۱۹۶۶	۱۹۶۵
کسرسیوم	۹۱/۳	۹۱/۹	۱۲/۸	۱۴/۳	۱۷۴,۸۰۷	۱۵۵,۵۲۵	۱۴۵,۵۷۱	۱۲۳,۳۲۸	۱۰۵,۸۵۵	۹۵,۳۲۳
شرکت نفت ایران-پان امریکن (ایپاک)	۲/۴	۳/۱	۱۰/۸	۱/۵	۴,۶۲۸	۵,۱۸۹	۵,۱۳۷	۵,۵۱۸	۳,۱۷۵	۲,۳۵۸
شرکت نفت ایران-ایتالیا (سیرپ)	۵/۸	۵/۸	۱۹/۸	۲۷/۶	۱,۵۹۷	۱,۳۳۳	۹۵۳	۱,۵۲۸	۱,۱۹۱	۱,۱۹۷
شرکت نفت لاوان (لاپکو)	۲/۷	۲/۵	۱۹/۴	۷۳/۴	۷,۱۲۳	۵,۹۶۶	۶۹۱	۰	۰	۰
شرکت ملی نفت ایران	۵/۳	۵/۳	۹/۶	۵/۴	۵۱۳	۴۶۷	۴۶۹	۴۴۵	۴۲۸	۳۷۸
شرکت نفت بین‌المللی دریایی ایران (ایمپتو کو)	۱/۵	۵/۴	۲۹/۶	۵	۳,۷۶۶	۷۶۵	۰	۰	۰	۰
جمع	۱۰۵/۵	۱۰۵/۵	۱۳/۴	۱۸/۳	۱۹۱,۴۳۳	۱۶۸,۷۶۵	۱۴۳,۷۷۱	۱۲۹,۸۱۹	۱۰۵,۶۴۹	۹۴,۳۷۶

جدول ۲ - صادرات نفت خام ایران (هزار تن متریک)

رشد	سهام (درصد)									
	۱۹۷۵	۱۹۶۹	۱۹۷۵	۱۹۶۹	۱۹۶۸	۱۹۶۷	۱۹۶۶	۱۹۶۵		
کسرسیوم	۱۴/۷	۱۵/۳	۱۶۶,۷۲۵	۱۲۷,۹۱۵	۱۱۵,۸۹۸	۱۰۱,۳۳۸	۸۵,۴۹۸	۶۹,۷۵۶		
شرکت نفت ایران-پان امریکن (ایپاک)	-۸/۱	-۴/۱	۴,۶۶۹	۵,۵۸۱	۵,۲۹۹	۴,۹۰۰	۳,۱۰۷	۲,۳۷۵		
شرکت نفت ایران-ایتالیا (سیرپ)	۲۴/۸	۴۵/۹	۱,۹۵۳	۱,۳۸۴	۹۱۱	۱,۵۹۴	۱,۳۵۲	۱,۳۵۲		
شرکت نفت لاوان (لاپکو)	۲۲/۱	۵	۷,۳۲۳	۵,۹۱۷	۳۳۵	۰	۰	۰		
شرکت ملی نفت ایران	۵۸/۷	۳۷/۳	۲,۴۴۲	۱,۵۵۱	۳۳۳	۰	۰	۰		
شرکت نفت بین‌المللی دریایی ایران (ایمپتو کو)	۳۷/۵	۵	۲,۷۸۵	۶۲۳	۰	۰	۰	۰		
جمع	۱۶/۳	۳۵/۹	۱۶۵,۴۶۶	۱۴۳,۳۷۱	۱۱۷,۷۷۵	۱۰۷,۳۵۲	۸۴,۸۰۷	۷۳,۳۷۸		

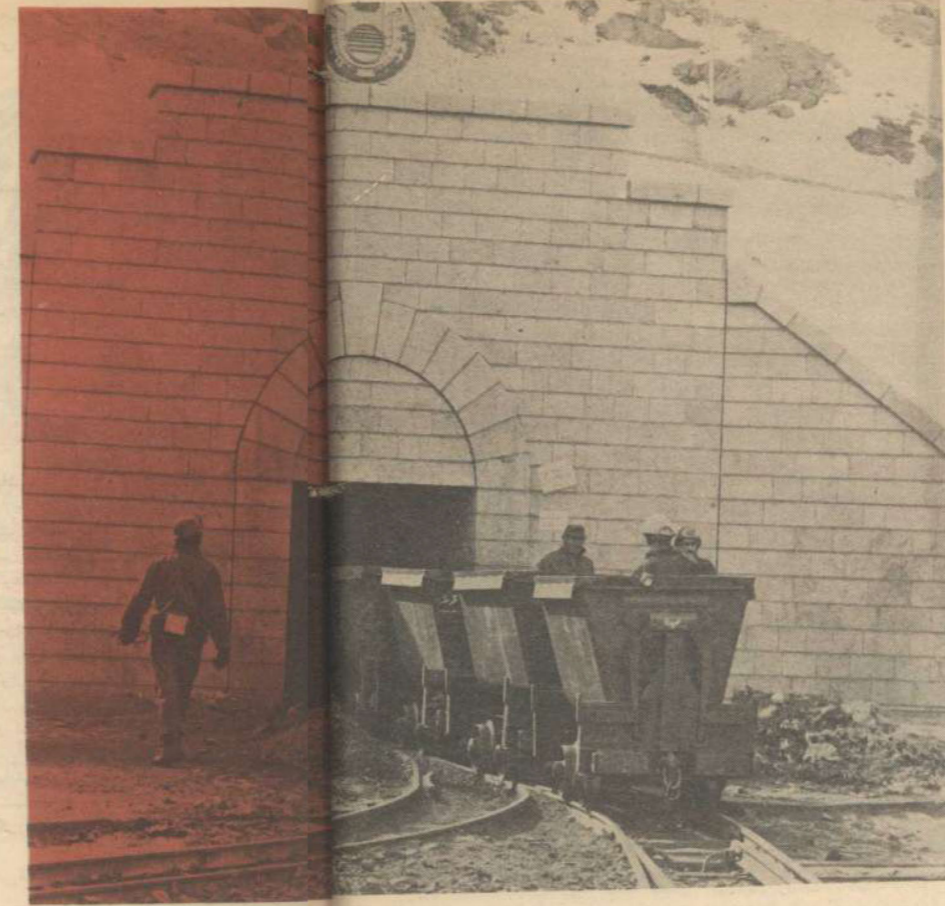
جدول ۳ - فروش برق در سال ۱۳۴۹

مناطق	عمومی و کوچک بزرگ	صنعتی و کوچک بزرگ	خانگی	کسب‌وکاری	معابر	بازفروش عام‌المنتهی	موسسات	درصد از کل
۱ شرکت برق منطقه‌ای تهران	۵۰۹۷۵۸	۴۴۵۶۹۵	۶۶۳۷۴۴	۳۸۱۸۸	۱۴۲۲۹۶	۲۹۴۸۶	۱۶۴۹۶۴۳	۴۷/۵
۲ سازمان آب و برق خوزستان	۷۹۹۸۷	۶۶۶۶۷۳	۱۰۹۹۴۱	—	۲۵۶۳۴	—	۲۵۶۳۷	۲۵/۳
۳ شرکت برق منطقه‌ای اصفهان	۴۸۳۱۱	۶۵۸۱۵	۵۱۸۶۵	۷۷۱۸	۲۵۹۱۵	—	۸۷۵۵۸۵	۵/۶
۴ شرکت برق منطقه‌ای خراسان	۴۳۵۴۲	۴۱۶۸۵	۳۳۷۴۳	۳۴۵۵۵	۱۸۰۳۳	—	۱۷۲۶۴۴	۵/۵
۵ شرکت برق منطقه‌ای فارس	۳۷۳۵۴	۱۹۹۳۵	۲۹۹۶۶	۹۲۳۱	۸۸۶۳	—	۱۰۵۹۴۱	۳/۱
۶ شرکت برق منطقه‌ای مازندران	۲۵۲۴۴	۶۶۱۴۸	۲۱۳۷۵	۴۴۵	۱۵۹۷۱	۶۲۳	۱۲۴۲۵۱	۳/۶
۷ شرکت برق منطقه‌ای آذربایجان	۳۳۹۲۵	۱۵۵۴۴	۳۳۶۲۸	۱۵۵۴۴	۱۱۳۴۶	—	۹۳۹۶۱	۱/۹
۸ شرکت برق منطقه‌ای گیلان	۲۲۸۵۳	۱۷۵۸۱	۱۸۸۶۲	۱۴	۶۵۰۱	—	۶۵۱۸۹	۱/۷
۹ شرکت برق منطقه‌ای غرب	۲۳۳۳۳	۹۴۳۵	۲۸۴۵۸	—	۱۵۱۵۸	—	۷۷۳۳۹	۲/۲
۱۰ شرکت برق منطقه‌ای جنوب شرقی ایران	۲۵۴۷۱	۶۷۹۸	۱۶۳۵۸	۱۵۹۶	۶۷۴۳	۵۹۵	۵۷۵۵۶	۱/۶
۱۱ فروش سد شهبانو قرح به کارخانه سیمان لوشان	—	—	—	—	—	—	۲۲۵۲۶	۵/۶
۱۲ فروش توانیر بکارخانه سیمان دورود	—	—	—	—	—	—	۳۲۲۵۵	۵/۹
جمع کل	۸۵۴۱۶۸	۱۴۲۶۳۵	۸۵۷۹۱۵	۹۱۲۴۷	۲۵۵۹۳۷	۳۵۳۷۱	۳۴۷۲۴۷۲	۱۰۵/۵
درصد از کل	۲۴/۶	۴۱/۱	۲۳/۳	۲/۶	۷/۴	۱/۵	۱۰۵/۵	

«با اینهمه، تذکر این نکته را لازم میدانیم که با وجود وسعت و عظمت کارهایی که انجام گرفته است، هنوز نمیتوانیم بگوئیم که تمام آرمانهای ما عملی شده است، زیرا ما نمیتوانیم به پیشرفتهای در سطح عادی، هر قدر هم بزرگ باشد، اکتفا کنیم. آنچه ایده‌آل ماست رسیدن جامعه ایرانی به بالاترین حد ممکن از تکامل و ترقی است. بر این اساس طبعاً باید توجه داشته باشیم که جامعه‌ها، و دستگاه دولتی ما، مثل هر جامعه و دستگاه دولتی دیگر در جهان از عبث و نقص برکنار نیست. ما هیچ ابزاری از تذکره این واقعیت نداریم، بلکه به عکس، آن را انگیزه‌ی برای تلاش بیشتر و ابراز اراده‌ی قاطعتر در راه پیشبرد جامعه ایران به سوی حد اعلا ترقی می‌شماریم.»

اگر نیروهای سازمان ده در ایران نتوانند بر این رشد و توسعه مسلط بمانند، اگر نتوانند مسایل انسانی مدیریت را به خوبی حل کنند، و از عهده مسئولیت‌هایی که به عهده دارد برآیند، جامعه ایران، آن‌چنان که شایسته است، از این رشد زیربنایی نخواهد توانست بهره‌گیر کند. در عین حال، اگر این تصور پدید آید که به بی‌نیوهای گنوی میتوان پسنده کرد و جامعه خود به خود در مسیر پیشرفت قرار دارد، به خطا رفته‌ایم، چرا که هر مرحله تکاملی بکار و کوشش جداگانه‌ای نیاز دارد.

به همین سبب، تذکار شاهنشاه در خطابه افتتاحیه دوره جدید قانونگذاری در این رهگذر مصلحتی خاص می‌یابد. شاهنشاه می‌فرماید:



توزیع خواهد شد. بدینوسیله سوخت پاک و ارزان در دسترس صنایع داخلی قرار خواهد گرفت.

مجموع این خطوط ۶۷۷ کیلومتر است. در مسیر شاهراه گاز ۱۵ واحد ایستگاهی تقویت فشار، که جمعا -/۵۴۰,۰۰۰ قوه اسب قدرت دارند گاز میکنند.

همراه با خط لوله و بهره‌برداری از گاز، پالایشگاه گازیید بلند در نزدیکی آقاجاری در آذرماه ۱۳۵۰ به کار افتاد. این پالایشگاه ۵۵ واحد تصفیه کننده دارد که هر کدام ۲۴۵ میلیون فوت مکعب در روز ظرفیت دارند و معادل یک پالایشگاه نفت است که روزانه ۱۸۳ هزار بشکه نفت خام را تصفیه کند و در نوع خود بزرگترین پالایشگاه در جهان است.

در این حیطه از زندگی اقتصادی جامعه، پیشرفتهای بزرگ چشم میخورد که هنوز از تمامی آنها سخن ننگته‌ایم زیرا طرح‌های دیگری برای تولید گاز مایع در جنوب کشور و صدور آن به دیگر کشورهای صنعتی در جریان است.

از ذغال سنگ نیز، به عنوان یک منبع نیروزا، تا پیش از تحولات دهه اخیر، آن طوری که باید بهره‌برداری نمیشد و بسیاری از منابع عظیم زیرزمینی ایران ناشناخته بود. اما نیازهای مادی جامعه در پرتو تحولات همه‌جانبه اقتصادی، بویژه آنچه که پای تولید بولاد به میان می‌آید، مستلزم این بود تا از منابع ذغال سنگ ایران برداشت درستی به عمل آید. در سه منطقه ذغال سنگ در ایران یعنی کرمان، البرز و

شرکت بفروش میرسد ۴۱/۱ درصد مقدار مورد استفاده قرار می‌گیرد. ۲/۶ درصد است. با توجه به یونانی صنایع ایران این رقم بسیار قابل ملاحظه است.

در عین حال باید توجه داشت که در سالهای ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ افزایش صنعتی نسبت به سال قبل از آن به ترتیب ۳۹ درصد و ۵۶ درصد بوده است.

کارخانه‌هایی چون ذوب آهن، سیمان آریا، دیزل سازی تبریز، صنایع سی کرمان، کارخانه آلومینیوم، ماشین سازی ارک، معادن ذغال سنگ پایدارا در سال ۱۳۵۰، جمعا -/۱۵۹,۰۰۰ کیلووات مصرف برق دارند که این رقم در سال ۱۳۵۵ به -/۲۸۶,۰۰۰ کیلووات خواهد رسید. علاوه بر این، تعداد کسانی که خریدار برق هستند مرتباً روبه‌افزونی بوده است. این رقم در سال ۴۲ - ۴۵۹,۱۱۷ و در سال ۴۹ - ۱,۳۸۷,۷۶۹ نفر بوده است. این ارقام نمودار دیگری است از اینکه در کار شبکه برق سراسری کشور نیز گام‌های مؤثری برداشته شده است.

تا سال ۴۳ فقط ۶۳۵ کیلووات خط انتقال نیرو موجود بوده اما این رقم در سال ۴۹ به ۳۴۹۹ کیلووات رسید و این نشانه جهش بزرگی در این قسمت است.

در سال ۵۵ جمعا ۲۹۵ کیلووات با قدرتهای گشت مختلف به این مقدار اضافه خواهد شد. در صنعت برق، طبق ارقام سال ۴۹ وزارت آب و برق جمعا ۶۱۱ نفر دارای تحصیلات دانشگاهی به بالا بکار ایران باقیو یک کشور صنعتی است.

نورمن اسمیت حسابدار کانون اکبری x x x شبی به میخانه با مایا می رود و با یکی از دخترهای «بار» به اسم دوریس آشنایی می شود. بعد، در کوچه پشت میخانه به چشم خودشان گروهیان فوسکو را می بینند که بدست خود گلوله های توی ذهن مردی به اسم لویس خالی می کنند و یک بسته جنس توی لنگه راست کفش او فرو می کنند و هفت تیر دستکش سفید خودش را بغل جسد می گذارد. اسمیت و دوریس فرار می کنند و گروهیان فوسکو صدای پای آنها را می شنود. پلیس خیال می کند لویس قربانی تسویه حساب گانگسترهای هروئین فروش شده است. فوسکو برای آگاهی از هویت آن اشباحی که در شب جنایت دیده است به پردری می زند و خبرهایی هم بدست می آورد. فیلا مینوت، خبرنگار روزنامه، نخستین مقاله خودش را درباره شهود اسرارآمیز جنایت می نویسد و نورمن اسمیت از دفتر خودش به فوسکو تلفن می زند که شاهد جنایت بوده است.

نوشته او یدد بیمار سی

سوار بر مادربان طلالی (۸)

فصل دهم

دوریس که چهارده ساعت بود سوزن نخورده بود، کم کم پی می برد که احساس آشنا و شناخته ای در اعماق وجودش بیدار می شود. سپس پاهایش با شدت دردناکی تیر کشید و بازوهایش به لرزه افتاد و چنان به لرزه افتاد که جلوگیری از آن غیر ممکن بود. روی تخت خواب نیم گرم، به روی شکم برگشت و بالش را چنگ زد. تنش از سر تا پا خشک شد. بالش را با همه نیروی خود بر سینه فشرده و دفعه مادبان طلائی در وجودش شدت یافت. قطره های عرق سرد صورتش را در خود شناور کرد... انگار هزارها سوزن به آن زده شده بود... آب از بینی و چشمهایش فرد ریخت... و احتیاج به ماده مخدره، مثل شعله ای که همه چیز را می خورد، در اعماق وجودش بیدار شد.

مشتبای کوچولو و تشنج گرفته اش را، دیوانه وار، بر نازبالش کوفت. امواج دردناک از بازوها و ساقها تا گلویش بالا می آمد... خیال می کرد چشمهایش، از شدت درد، از صدقه ها بیرون می آید... و فریادهای گرفته و اضطراب آلود عجیبی می کشید. سپس، خسته و کوفته و بیحال، از دست و پا زدن باز ماند: درد ورنج تخفیف پیدا کرده بود. دیگر در وجود خودش چیزی جز خلاء مطلق حس نمی کرد.

بینی و چشمهایش را با گوشه نازبالش پاک کرد و در انتظار آن ماند که آتش سوزانی که در وجودش فروکش کرده بود، باز دیگر تیز شود... با اینهمه، لحظه ای پس از آن، به امید آنکه تنش در همان سستی و رخوت بماند، از جایش پاشد و به طرف حمام رفت، سر و صورتش را شست، چشمهای سرخ شده ای را پودر زرد و لبهایش را روژ مالید، سپس به سراغ پول رفت. با هیجان تبالودی کشورهای کند را زیر و رو کرد، کتله ها را جست و جیبهای لباسها را گشت اما کمترین نتیجه ای به دست نیاورد. کمترین چیزی در خانه نبود که به میلیغی بیرزد... آن وقت دست به سوی ظروف نقره برد و تعدادی کارد و چنگال برداشت تا دست کم بتواند یک بست ماده مخدر بخرد، موقتاً درد و رنج را تسکین بدهد و آتشی را که بر جاننش افتاده بود و دل و جگرش را می خورد، خاموش کند.

با کارد و چنگال نقره ای که در کاغذ قهوه ای رنگی پیچیده بود، به خیابان رفت و در زیر آفتاب سوزان نیمروز، پا قدمهای تند، بی آنکه هدف معینی داشته باشد، مثل آدمی که در خواب راه می رود، به راه افتاد. یک بار دیگر آتش اندرونی تیز شد، رفته رفته گسترش پیدا کرد و اعضای حساسش را کباب کرد. سپس خودش را دید که در جاده هولی بود، توی اتوبوس، کنار مرد شکم گنده ای نشسته است. داستان بیمعنی و احساسانه ای درباره کیف دستش گشوده اش برای او گفت و آن بسته قهوه ای رنگ را که سایه اش می توانست لحظه کوتاهی

سوار مادیان طلائی شود، به سینه خود فشرده، همه ماهیچه هایش درد می کرد... آفتاب درخشان چشمهای ناتوان شده اش را رنج می داد و قطره های اشک بر گونه های پودر زده اش خط می انداخت. مرد شکم گنده راه اتوبوس را در خیابان تمیل کج کرد و از جلوی مکعب سفید و پاکیزه عمارت شهرداری گذشت... خیابان اول، خیابان اسپرینگ، خیابان بزرگ را پیمود... از اتوبوس پیاده شد و در زیر آسمان سوزان به راه افتاد، سپس، با آن عرق یغزده ای که بر سر و تنش نشسته بود، شروع به دویدن کرد... دیگر جرات توقف نداشت. گروهی زربینی جلو چشمهایش برق می زد و در رؤیای هروئین زده اش چرخ می خورد. کارد و چنگال نقره ای را روی پیش تخته ای ریخت... و خودش سرپا حس نداشت. مرد طاس با آن عینک درشتش خم شد، کاردها و چنگالها را شمرد... دوریس حس می کرد دل و جگرش رفته رفته آب از دست می دهد و از کج پر می شود... سپس کج دینامیت شد و انفجار دینامیت هزارها شعله کوچک و سوزان به بار آورد. دوریس گداز شد، دستهایش را روشمش گذاشت و به عطسه افتاد. انگشتهایش پول را به چنگ زد... از مغازه مرد طاس بیرون رفت و به سرعت خیابان بزرگ را پیش گرفت و از جلو عابرین اخمو گذشت. آخر سر، به کوچه پنجم رسید و جلو در نکت بار خانه ویبی ایستاد به سرعت از پله های چوبی بالا رفت... اسکناسهای چرب و کثیف را همچنان در دست آتشین خودش می فشرد. باخته های آمیخته به گریه روی تخت خواب کثیف بغل ویبی افتاد... سپس، زانوهایش را تا کرد و ساقهای سفیدش را به سوی سقف بلند کرد و تا بالای رانهایش بیرون افتاد. ویبی که همه هوسهایش دریند هروئین بود، به این نمایش بی اعتنا ماند.

اسکناسها سبز را تکان داد و فریاد زد: - ویبی، دارم می برم... دارم می برم. یک بست به من بده...! دیگر نمی توانم نفس بکشم... فوراً یک سوزن احتیاج دارم.

- عروسک خوشگلم، من یک ذره هم هروئین ندارم... پولها را بده ببینم... شاید بتوانم یک بسته پیدا کنم... - نه... نه...! (خیال می کرد خودش بیایم - هر طور دلت بخواهد، عروسک، سوار تاکسی می شوم و سری به بساط «مری» می زنیم... دوریس تا میخانه «شیر سرخ» با دو دست شکمش را فشار داد... هر تکان ماشین او را مثل انفجارهای درونی رنج می داد... ویبی با آن انگشتان استخوانی اش محکم او را گرفته و نگه داشته بود... سپس خودش را رو بروی «مری» دید... مری خنده می کرد و دندانهای طلائی، بالای آن چانه و غنچه سه پله اش برق می زد... سپس دستش را



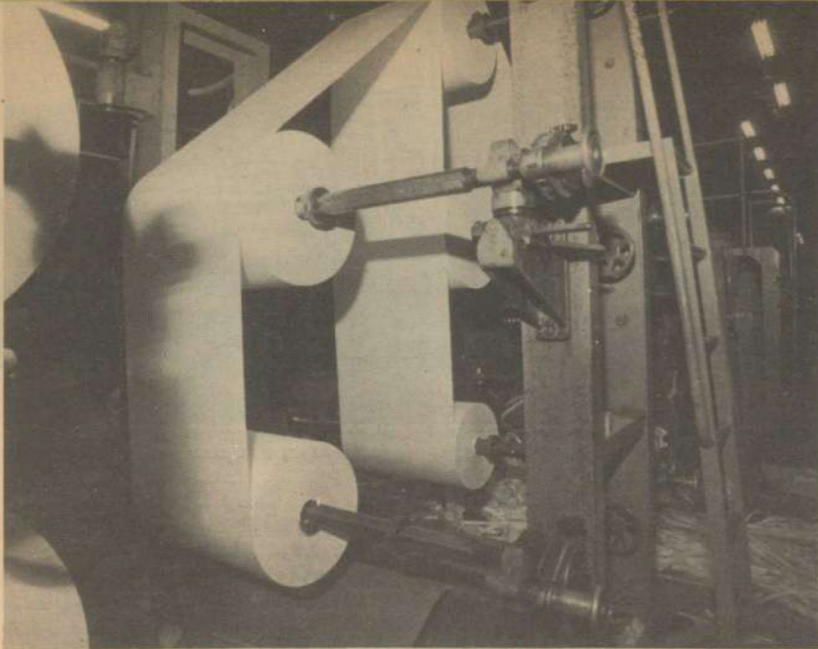
به سوی پولی که دوریس در چنگ خود می فشرد، دراز کرد... گفت: - یک بست هروئین برای تزریق می خواهم... و فوراً می خواهم... این حرفها را مثل حرفهایی که از دهان دیگری بیرون آمده باشد، می شنفت... مری جواب داد: - اینجا از تزریق خبری نیست... من بساط بی دردسری دارم... هروئین را که بهات می دم، ببر توی خانه خودت. تزریق بکن... ویبی با لحن التماس آمیزی گفت: - زود می زنیم... دو ثانیه هم طول نمی کشد... همه بساط تزریق را آورده ام... مری رضا داد: - خوب... باشد... ولسی زود باشید.

آتوق، ویبی دستمالی به دور بازوی او بست... دوریس، فرورفتن سوزن را، پاک و پاکیزه و روشن، حس کرد... سپس جلو فریادی را که از گلویش بیرون می آمد، گرفت... هروئین جویشده، اکنون، قطره قطره، بریده بریده، در رگش نفوذ می کرد... تأثیر نوازشگرانه مادیان طلائی همه چیز را از یادش برد... این مادیان سرخ آتشی و تیزبای که کم کم در وجود او به راه می افتاد، خاطرۀ آن رنج و درد را از یادش می برد... سپس، در غرفه ای نشستند و کوکا خوردند و ویبی از گروهیان فوسکو برای او حرف زد. در آن هنگام که در آسمانهای واز می کرد، گفت: - بیشرف! حرام زاده پست... و ویبی که هروئین در رگهایش به جریان افتاده بود، پرسید: - کجا می نشینی؟ سپس به قند افتاد. دوریس جواب داد: - این چیزها، از اسرار است... باریق خودم زندگی می کنم... - شاید هوسهایی به سرت افتاده باشد، عروسک؟ (ویبی لبخندی زد که لته های سرخ و بی دندانش پیدا شد) بیا که ویبی پیر، پشتیان بی چشم داشت خودت را فراموش نکنی. - فراموش نمی کنم. - ویبی گفت: - تو دختر خوبی هستی... امشب توی میخانه «روزی»، قسمت شمال هولی بود، «پارتی» بزرگی هست... آن رفیق امحق خودت را بیار... شاید به اش خوش بگذرد... - شاید... ویبی خنده کنان گفت: - به فکر حق و حساب من هم باش... من هم پایست زندگی بکنم.

گروهیان فوسکو، سوار ماشین، ده دقیقه به ظهر مانده از کلابتری مرکز بیرون آمد. از خیابان «هیل» به طرف خیابان «پیکو» سرازیر شد و راهش را به سمت غرب کج کرد... دستهای درشتش روی فرمان به تشنج افتاده بود. به تلافی که به اش زده شده بود، فکر

می کرد، در آن موقع روز، راه در خیابان پیکو بسته بود و او با سرعت بسیار کم پیش می رفت و سعی می کرد به چشم کسی دیده نشود. جلو ساختمان بزرگ آجری مغازه های «سیف وی» وارد پارکینگ شد، جایی برای ماشین خودش پیدا کرد، ماشین را همانجا نگه داشت و خاموش کرد. سپس کلاهش را روی چشمهایش کشید، دزدیده دزدیده خودش را به آن سمت پارکینگ رساند و به کادریک سیاه رنگی که سه نفر توی آن نشسته بودند، نزدیک شد. سوار شد و روی صندلی عقب بغل مرد سیاه سوخته و گرد صورتی که شاپو به سرش بوده، نشست. مرد سیاه سوخته دستش را با آن ناخنهای پاکیزه و آراسته اش روی زانو گروهیان فوسکو گذاشت و گفت: - وینس، معامله خوبی است... فوسکو با دقت دو مردی را که روی صندلی جلو نشسته بودند، نگاه کرد و گفت: - متشکرم، آقای کوپولا. کوپولا با دست خود اشاره ای به آن دو نفر کرد و گفت: - بگذار شمارا پاروای تازه ات آشنا بکنم... برادران پیزانو... نینو پیزانو... و جینو پیزانو. فوسکو با لحن تلخی گفت: - خدای من، اینجا چه کار می کنند؟ توی این ولایت همه جا پرورنده دارند... برادران پیزانو هر دو با هم گفتند: - از کوره در نرو... هیچکس نمی تواند کمترین حرفی به ما بزند. فوسکو به سوی کوپولا برگشت و گفت: - یا حضرت عیسی!... انگار نمایش موزیکال است!... مگر همیشه هردوشان با هم حرف می زنند؟ کوپولا جواب داد: - همیشه. برادران پیزانو آدمهایی بودند گندمگون با هیكل متوسط، قیافه لاغر و گرسنه، چشمهای بی حالت و نگاه سرده... و ریختشان درست شبیه آدمهایی مثل خودشان - یعنی قاتلین حرفه ای - بود... کوپولا خنده ای کرد. - خوب! فوسکو... شما از این پس، برای اینها کار می کنید... من امروز عصر به لاس وگاس می روم. فوسکو اعتراض کرد: - خدا پدرت را نیامرزد... این چه تغییر و تحول ناگهانی بود...؟ کوپولا جواب داد: - دستور سازمان است... ما همه مان دستور می گیریم. برادران پیزانو گفتند: - خوب، فرانک... بگذار از کارهای خودمان حرف بزنیم... کوپولا لبخندی به روی فوسکو زد و گفت: - بسیار خوب... ما از این ماجرای بشود هیچ خوشمان نمی آید، وینس...

فوسکو جواب داد: - بدبختی بود... من هم خوش نمی آید. برادران پیزانو گفتند: - از کوره در نرو... ما از پاسپاتی که عصبی مزاج باشد خوشمان نمی آید. کوپولا، لبخند زان پادرمیانی کرد: - وینس بچه خوبی است... خدمتهای بزرگی به سازمان کرده... برادران پیزانو گفتند: - ممکن است، بسا وجود این، دیشب خیط کرد. فوسکو غر زد: - گوش بدهید تا بگویم... من از آدمهای بی پدر و مادری مثل شما دستور نمی گیرم... دو جفت چشم به روی فوسکو حیره شد. - وینس، معامله خوبی است... فوسکو با دقت دو مردی را که روی صندلی جلو نشسته بودند، نگاه کرد و گفت: - متشکرم، آقای کوپولا. کوپولا با دست خود اشاره ای به آن دو نفر کرد و گفت: - بگذار شمارا پاروای تازه ات آشنا بکنم... برادران پیزانو... نینو پیزانو... و جینو پیزانو. فوسکو با لحن تلخی گفت: - خدای من، اینجا چه کار می کنند؟ توی این ولایت همه جا پرورنده دارند... برادران پیزانو هر دو با هم گفتند: - از کوره در نرو... هیچکس نمی تواند کمترین حرفی به ما بزند. فوسکو به سوی کوپولا برگشت و گفت: - یا حضرت عیسی!... انگار نمایش موزیکال است!... مگر همیشه هردوشان با هم حرف می زنند؟ کوپولا جواب داد: - همیشه. برادران پیزانو آدمهایی بودند گندمگون با هیكل متوسط، قیافه لاغر و گرسنه، چشمهای بی حالت و نگاه سرده... و ریختشان درست شبیه آدمهایی مثل خودشان - یعنی قاتلین حرفه ای - بود... کوپولا خنده ای کرد. - خوب! فوسکو... شما از این پس، برای اینها کار می کنید... من امروز عصر به لاس وگاس می روم. فوسکو اعتراض کرد: - خدا پدرت را نیامرزد... این چه تغییر و تحول ناگهانی بود...؟ کوپولا جواب داد: - دستور سازمان است... ما همه مان دستور می گیریم. برادران پیزانو گفتند: - خوب، فرانک... بگذار از کارهای خودمان حرف بزنیم... کوپولا لبخندی به روی فوسکو زد و گفت: - بسیار خوب... ما از این ماجرای بشود هیچ خوشمان نمی آید، وینس...



در ایران امروز، هدف اساسی ایجاد یک زندگی مرفه برای همه افراد جامعه است

رشد صنایع سبک مانند صنایع غذایی، صنایع ساختمانی و صنایع تولید وسایل خانگی و الکتریکی به حصول این هدف کمک میکند

ارزش افزوده در صنایع غذایی بین سالهای ۴۱ تا ۴۹ به ۱۰/۵۱۹ میلیون ریال بالغ گشته و تعداد کارگر در همین صنایع بیش از دو برابر افزایش یافته است

نظام اقتصادی ایران، آمیزه‌ای است از اقتصاد دولتی و اقتصاد غیردولتی. در این نظام، صنایع سنگین، کنترل شبکه‌های برق، مخابرات، آبیاری و هر چه با حیات اقتصادی جامعه ایران پیوند دارد، در کنترل دولت است.

در عین حال، سرمایه‌های خصوصی نیز میتوانند در صنایع سبک یا صنایع وابسته به کار افتند. از این لحاظ نظام اقتصادی جامعه ایران را نه‌باید نظام اقتصادی جوامع سرمایه‌داری میتوان مقایسه کرد و نه با نظام اقتصادی جوامع سوسیالیستی.

سرمایه‌گذاران برای بخش خصوصی در صنایع نیز تابعی است از ضوابط مین و مشخص زیرا، برنامه‌ریزان ایرانی برای ایجاد رشد اقتصادی مجبورند که از همه عوامل ترمزکننده، رقابت‌های زیان‌بخش و به‌کار افتادن سرمایه در مسیرهایی که از لحاظ اقتصادی نتایج مطلوب را بدست نمیدهند، پرهیز کنند.

اما شک نیست که بدون رشد زیر بنای اقتصاد، بی‌آنکه در زمینه خدمات و ارتباطات پیروزی‌هایی بدست آید، بی‌آنکه در همه سازمان‌های دولتی و دستگاه‌های مدیریت تغییراتی پدید آید و باز بی‌آن که جامعه، بطور کلی از رشد اقتصادی بهره‌مند شود، صنایع سبک نیز به‌عنوان تابعی از مجموعه عوامل دیگر از رشدی قابل ملاحظه برخوردار نخواهد شد.

پس اگر در این زمینه رشدی به‌چشم آید، نمود دیگری از تحولات همه‌جانبه در جامعه ایران خواهد بود.

کشورهای جهان را از لحاظ میزان توسعه

صنعت، به‌گروه تقسیم کرده‌اند: آنهایی که سهم تولیدات صنعتی‌شان از مجموع درآمد ناخالص ملی بیشتر از ۲۵ درصد است، آنهایی که بین ۱۸ و ۲۵ درصد و آنهایی که از ۱۸ درصد کمتر است. کشورهای گروه اول را صنعتی، گروه دوم را در حال صنعتی شدن نامیده‌اند.

در سال ۴۱، در ایران سهم صنایع و معادن در تولید ناخالص ۱۵/۷ درصد بود و در سال ۴۹ در حالیکه حجم آن به‌قیمت‌های ثابت از سه برابر گشت به ۲۰/۵ درصد ارتقاء یافت. اگر صنایع نفت و سهم نفت در تولیدات داخلی را به‌این ارقام بیافزاییم، به‌ترتیب به‌ارزاق ۳/۹ در سال ۴۱ و ۴۷/۳ در سال ۴۹ میرسیم. هم‌روند باین تحول سهم کشاورزی در تولیدات ملی ایران - با وجود رشد محصولات کشاورزی و افزایش آن به قیمت‌های ثابت سال ۳۸ از ۸۷ میلیارد ریال به ۱۲۵/۸ میلیارد ریال - از ۲۸/۴ درصد به ۱۸ درصد سقوط کرده است. به‌راحتی میتوان نتیجه‌گیری کرد که ایران اساساً کشوری است که اقتصادی صنعتی محتوای آتی نظام اقتصادی آنرا تشکیل خواهد داد.

کسانی - پیروان ایده‌نولوژی‌های خشک اقتصادی - گسترش صنایع سبک را در جامعه‌یی چون ایران دست‌کم گرفته‌اند و از اهمیت آن در زمینه ایجاد شغل، رونق اقتصادی و مرتفع‌ساختن نیازهای آتی مردم جامعه غافل مانده‌اند.

در حالی که گسترش سریع صنایع سنگین به‌علت محدود بودن سرمایه، نیروی انسانی ورزیده، و قوام نگرفتن نهادهای جدید صنعتی امکان‌پذیر

نیست، گسترش صنایع سبک به بسیاری از نیازهای فوری اقتصادی پاسخگوست. به‌علاوه، جامعه ایران، هرگز در پی این نظریه نبوده است که زندگی نسل موجود را به‌خاطر آینده‌یی نامعلوم ناچیز گیرد و در پی رفاه جامعه بر نیاید. زیرا ایران نه در پی دستیابی بیک قدرت استیلاطلبانه جهانی، بل در پی ایجاد یک زندگی مرفه برای ملت ایران است و به‌همین سبب کمتر به‌هیاهوی سیاسی و بیشتر به‌ایجاد امکانات مادی بهتر برای جامعه پرداخته است. رشد صنایع غذایی و آشامیدنی، رشد صنایع نساجی، صنایع ساختمانی، صنایع تولید وسایل نقلیه، صنایع تولید وسایل خانگی و الکتریکی، کاشنسازی و مقوسازی، دخانیات و صنایع شیمیایی همه به‌معنای رشد قوه خرید مردم و مرفه‌تر شدن قشرهای وسیعی از مردم در جامعه ایران است.

نخست صنایع مواد غذایی و آشامیدنی را در نظر گیریم.

تولید قند و شکر در سال ۴۱ - ۲۱۱ هزار تن، در سال ۴۹ - ۶۲۷ هزار تن.

تولید کمیوت و کنسرو مربا در سال ۴۱ - ۲۲۰۱ تن، در سال ۴۹ - ۱۲۵۸۸ تن.

تولید بیسکویت در سال ۴۱ - ۵۶۶۲ تن، در سال ۴۹ - ۱۶۵۵۸ تن.

تولید شروبات الکلی و غیرالکلی در سال ۴۱ - ۱۰۲۳۷۷ هزار بطر، در سال ۴۹ - ۳۶۶۹۳۰ هزار بطر.

تولید چای ۱۲۰۰۰ تن در سال ۴۱ - ۲۱۰۰۰ تن در سال ۱۳۴۹.

تولید لبنیات در سال ۴۱ - ۱۶۰۰ هزار تن، در سال ۴۹ - ۲۱۰۰ هزار تن.

تولید روغن نباتی در سال ۴۱ - ۶۴/۵ هزار تن، در سال ۴۹ - ۱۴۸ هزار تن.

آمار بررسی شده نشان میدهد که ارزش افزوده در ۵ بخش صنایع غذایی بین سالهای ۴۱ تا ۴۹ به ۱۰/۵۱۹ میلیون ریال بالغ گشته است و تعداد کارگر در همین صنایع به‌بیش از ۲ برابر افزایش یافته و به‌رقم ۱۱۷/۶۵۲ نفر در سال ۴۹ رسیده است.

در همین فاصله تولید چای از ۱۱ هزارتن به ۲۱ هزار تن افزایش یافته و کارخانه‌های چای خشک‌کنی بهتری جانشین کارخانه‌های قدیمی شده‌اند. با وجودی‌که تولید چای در ایران دو برابر گشته است، اما، به‌علت گسترش بازار داخلی و فزونی‌گرفتن، تقاضا، هنوز در حدود ۹ میلیون دلار چای از خارج وارد میشود. در صنایع چای ایران ۵ هزار نفر کار میکنند.

در ایران امروز، شرکت سهامی چای ایران که یک شرکت دولتی است سرکار تولید چای نظارت دارد. این سازمان در جهت تعیین استاندارد برای چای، تهیه دفتر شناسائی برای باغات چای، خرید برگ سبز چای، تولید چای خشک فعالیت دارد و در واقع بر رشد گشت بوته‌های چای و همچنین صنایع چای‌سازی در ایران نظارت میکند.

در عین حال، بانک‌های چای وارداتی از تولیدات داخلی در مقابل واردات حمایت میکنند. سازمان چای تا پایان سال ۴۹ مجموعاً ۲۶۵ میلیون ریال در تولید چای سرمایه‌گذاری کرده و به‌تثویق و با حمایت همین سازمان بیش از ۱/۵ میلیون ریال سرمایه از طرف بخش خصوصی در رشته چای به‌کار افتاده است.

تولیدات لبنی نیز که با سازمان یافتن دامپروری و پدید آمدن واحدهای تولیدی نواریات میباید از رشد قابل ملاحظه‌یی برخوردار گشته است و اینک - ۶۹۳ نفر در این واحدهای تولیدی نو کار میکنند. در فاصله بین ۴۱ تا ۴۹ تولید روغن نباتی به‌بیش از دو برابر بالغ گشته است و هم‌اکنون ۲۲۹۷ نفر در این صنایع شاغل هستند. در نتیجه گسترش صنایع قند در ایران از میزان واردات قند و شکر به مقدار قابل توجهی کاسته شده است.

در سال ۱۳۴۱ واردات قند ۱۴/۹ و در سال ۱۳۴۹، ۷/۲ میلیون دلار بوده. در عین حال باید توجه داشت که مصرف مواد غذایی به‌علت ارتقاء رفاه عمومی از افزایش قابل ملاحظه‌یی برخوردار گشته است.

صنایع نساجی و قالیبافی نیز از رشد قابل ملاحظه‌یی برخوردار گشته‌اند.

تولید پارچه نخی در سال ۴۱ - ۲۸۱ میلیون متر، در سال ۴۹ - ۴۸۰ میلیون متر.

تولید پارچه پشمی در سال ۴۱ - ۳۱۸۴ هزار متر، در سال ۴۹ - ۱۱۰۰۰ هزار متر.

قالی دستباف در سال ۴۱ - ۱۰۵۸ هزار متر مربع، در سال ۴۹ - ۳۹۴۰ هزار متر مربع.

پتو در سال ۴۱ - ۸۴۶ هزار تخته، در سال ۴۹ - ۱۳۹۰ هزار تخته.

جوراب زن سال ۴۱ - ۱۴۷۱۷ هزار جفت، در سال ۴۹ - ۹۴۰۰۰ هزار جفت.

کفش در سال ۴۱ - ۵۹۶۳ هزار جفت - در سال ۴۹ - ۷۴۰۰۰ هزار جفت.

آمار موجود نمودار اینست که در چهار رشته تولید پارچه‌های نخی و پشمی و تولید فرش و گلیم ماشینی در ایران تعداد کارگران به‌بیش از دو برابر افزایش یافته و به ۱۴۵۰۰۰ نفر بالغ گشته است. علاوه بر این ارزش افزوده در این صنایع نسبت به سال ۴۱، ۶۸۵۹ میلیون ریال بوده است. همچنین است در تولید پوشاک که اینک ۷۰ هزار کارگر در کارگاه‌های بزرگ و کوچک آن شاغل هستند. قالی دستباف ایران به‌عنوان یکی از صنایع سنتی که هنوز صادرات آن بخش عمده‌یی درآمد ارزی غیر نفتی ایران را تشکیل میدهد، با وجود رشد صنایع ماشینی، از ۱۰۵۸ هزار متر مربع در سال ۴۱ به ۳۹۴۰ هزار متر مربع در سال ۴۹ ارتقاء یافته است. اینک بیش از ۵۵۰ هزار نفر در کارگاه‌های قالیبافی کار میکنند و قالیبافی به‌عنوان صنعتی که بسیاری از اوقات فرارغت روستائیان را بخود اختصاص میدهد هنوز در جامعه روستائی ایران به‌علت پراکندگی و کوچک بودن تعداد عظیمی از روستاها، حایز اهمیت است.

در سال‌های اخیر وضع کارگران قالیبافی نیز مورد توجه وزارت کار قرار گرفته است و قانونی به‌تصویب رسیده که اشتغال کودکان کمتر از ۱۲ سال را ممنوع بشمار می‌آورد و کسانی که بخواهند از نیروی کار کودکان بهره‌گیرند مجرم شناخته میشوند. علت توجه دولت باین امر بطور خاص این‌بوده که در سالهای قبل از ۴۴، ۶۷/۲۲۷ هزار نفر کودک کمتر از ده سال و ۲۵۹/۲۹۱ کودک کمتر از ۱۴ سال در صنایع قالیبافی شاغل بوده‌اند. وضعی بدین گونه، دقیقاً جزئی از همان میراث نظام فئودالیسم بود که در پرتو ضوابط و معیارهای جدید انقلاب دیگر قابل پذیرش بشمار نمی‌آید.

تولید کالاهائی چون کفش، منحصراً برای مصرف بازار داخلی نیست، کفش ایران، که ۷۵ درصد از محصول آن وسیله واحدهای بزرگ ماشینی و ۲۵ درصد وسیله واحدهای کوچک سنتی تولید میشود، از سال ۴۵ به‌این طرف به

کشورهائی چون شوروی، چکسلواکی و بعضی از ممالک افریقای شمالی و برخی از ممالک عربی صادر میشود.

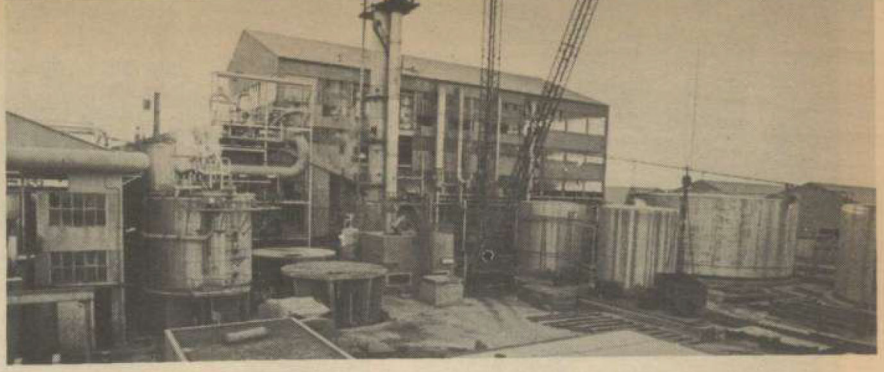
صادرات کفش از سال ۴۵ به‌این‌سو فزونی یافت و در سال ۴۹ به ۶/۶ میلیون دلار بالغ گشت که نسبت به‌رقم سال قبل از آن، از رشد ۷۸/۴ درصد برخوردار میشود. همچنین است محصولات صنایع نساجی که رقم ۳۱ میلیون دلار صادرات در سال ۴۱ به بیش از ۵۷ میلیون دلار در سال ۴۹ بالغ گشت.

گسترش صنایع سبک در ایران، در عین حال باعث شده است که روستائیان به شهرها هجوم آورند. این جریان که سیر تکاملی آن در بخشی جداگانه مورد مطالعه قرار گرفت باعث از میان رفتن بی‌کاریهای آشکار و پنهان از بخش کشاورزی میشود. بخش دیگری از صنایع سبک که در سالهای اخیر دچار تحول گشته، صنایع ساختمانی است.

باین آمار که از منابع رسمی اخذ شده توجه کنید: تولید شیشه جام در سال ۴۱ - ۱۴۵۷ تن، در سال ۴۹ - ۲۱۸۸۳ تن. تولید کاشی در سال ۴۱ - ۲۲۹ هزار متر مربع، در سال ۴۹ - ۲۰۷۱ هزار متر مربع تولید سیمان در سال ۴۱ - ۶۶۸ هزار تن، در سال ۴۹ - ۲۵۷۶ هزار تن.

اینک ۲۴ کارخانه تولید سیمان در ایران کار میکنند. که علاوه بر تأمین مصارف داخلی، مقدار قابل ملاحظه‌یی سیمان به‌خارج از کشور صادر میشود. در این سه رشته از صنایع ساختمانی که در آمار بالا ذکر شد، تولید به‌میزان حیرت‌انگیزی افزایش یافته‌است و روی‌پرفته/۶/۳۲۷ میلیون ریال بر ارزش تولیدات آنها نسبت به سال ۴۱ افزوده شده است. در این صنایع تعداد کارگران از قریب به ۲۳۵۰۰ نفر به ۳۲۵۰۰ نفر افزایش یافته است. ذکر این نکته در اینجا جالب توجه است که در ایران تولید میشوند تماماً از مصالحی که در ایران تولید میشوند ساخته شده است.

صنایع تولید وسایل نقلیه نیز در ایران از رشدی بی‌سابقه برخوردار بوده است. طبیعتاً، رشد این صنایع از مرحله مونتاژ شروع میشود، زیرا اتوموبیل‌سازی صنعتی پیشرفته است و کشور تازه‌واردی چون ایران جزاین چاره ندارد که ابتدا به ساختن ابتدائی‌ترین لوازم اتوموبیل‌سازی و سپس بتدریج به‌ساختن لوازم پیچیده‌تر همت گمارد. اما واقعیت تولید بی‌سابقه همین وسایل در داخل



ایران، صرفنظر از این که از بهدردر رفتن ارزیه مقدار قابل ملاحظه‌ای میکاهد، نشانه‌یی است از خواست جامعه ما برای صنعتی شدن و رفاه عمومی مردم برای خرید این تولیدات.

آمارهای منتشر شده از منابع رسمی مؤید این واقعیت است که در رشته تولید وسایل نقلیه برای نخستین بار در دهه اخیر تحولات تازه‌یی پدید آمده است. در سال ۴۹ - ۲۹۹۹۰ ماشین سواری، تعداد ۹۳۴۷ کامیون و وانت، ۳۹۸۶ اتوبوس و مینی‌بوس، و ۱۰۲۳ تریلی و ۲۱۸۱ تراکتور تولید شده است. این صنایع باعث شده که در سال ۴۹، ۲۹۶۳۰ نفر در سطوح مختلف مهارت شاغل باشند.

و این رقم نسبت به هشت سال قبل از آن ۷۰ درصد فزونی یابد. علاوه بر اینها ارزش تولیدات این صنایع نسبت به سال ۴۱، ۲۵۴۸ میلیون ریال فزونی یافته است.

صنایع تولید وسایل خانگی و لوازم الکتریکی نیز، که نشانه دیگری از تعمیم رفاه نسبی در جامعه ایران است، در سالهای اخیر از رشد قابل ملاحظه‌یی برخوردار بوده‌اند. در کشوری که آب و هوای آن بسیار متغیر است تولید کولر، آبگرمکن، یخچال، و بخاری در میزان بهره‌دهی کار و بهبود شرایط کار بسیار مؤثر است.

از اینروست که این تولیدات را در این کشور از گالاهای ضروری میبایست بحساب آورد. رشد تولید وسایل خانگی و الکتریکی را در دهه اخیر با توجه به آمار زیر میتوان درک کرد:

تولید کولر در سال ۴۱ - ۱۶۰۰، در سال ۴۹ - ۸۴۸۲۶ دستگاه، آبگرمکن، در سال ۴۱ - ۱۷۸۱۶، در سال ۴۹ - ۴۲۷۶۱ دستگاه - یخچال، در سال ۴۱ - ۱۴۵، در سال ۴۹ - ۱۷۷۸۵۴ دستگاه، تلویزیون در سال ۴۱ - ۶۰۰ دستگاه، در سال ۴۹ - ۱۲۵۰۵۰ دستگاه، اجاق گاز در سال ۴۱ - ۲۵۰۰، در سال ۴۹ - ۲۲۲۹۱۰ دستگاه بخاری در سال ۴۱ - ۱۳۵۰۰۰ و در سال ۴۹ - ۵۴۴۰۰۰ دستگاه - رایو در سال ۴۱ - ۱۰۲۹۱۸ و در سال ۴۹ - ۱۳۶۱۸۹ دستگاه.

این آمار و آمارهای پیشین، در عین حال نمودار سرمایه‌گذاری بیشتر در کارهای صنعتی و جلب سرمایه‌ها به سوی کارهای صنعتی است. در این صنایع مجموعاً قریب به ۱۵ هزار نفر شاغل هستند. رشد این صنایع، در ضمن، با فزونی قوه خرید عمومی، ارتباط دارد و نشانه حرکت جامعه به سمت پیدایش رفاه عمومی است. طبیعتاً تولید قریب ۸۵ هزار کولر در سال، یا ۱۷۸ هزار دستگاه یخچال در سال، بدون برخورداری از امکانات یک بازار داخلی و حمایت دولت از صنایع داخلی نمیتوانسته است امکان‌پذیر باشد.

علاوه بر اینها از صنایع کاغذسازی و مقوا سازی با تولید ۲۴۸۴ تن کاغذ تحریر و ۴۰۱۱۵ تن مقوا در سال ۴۷ باید نام برد که سنتایی نوپا هستند. گرچه در مقابل مصرف فزونی‌یابنده کاغذ در ایران، مقدار تولید داخلی ناچیز است. لیکن امید آن میرود که با آغاز بهره‌برداری از جنگل‌ها، صنعت کاغذسازی نیز در ایران گسترش

اینها، دخانیات سالانه ۸/۳۶ میلیارد عاید خزانه دولت میکند.

صنایع داروسازی نیز در ایران صنایع نوپایی بشمار میروند. اینک طبق ارقام موجود ۶۵۵ لابراتوار داروسازی در ایران کار میکنند. این لابراتوارها متجاوز از - / ۲۰۰۰ نوع دارو تولید میکنند. نخستین تصویری که از صنایع داروسازی ایران بدست میآید پراگندگی واحدهای صنعتی و کوچک بودن آنهاست. بی‌شک ایجاد جعبه واحدی از این واحدهای کوچک، با توجه به این که سرمایه‌گذاری ثابت در داروسازی رقمی در حدود ۲ میلیارد ریال و سرمایه متغیر در حدود ۲/۵ میلیارد ریال است، کمک مؤثری به تکامل صنعت داروسازی در ایران خواهد بود.

میزان کل فروش دارو در ایران در حدود ۶ میلیارد ریال است که حدود ۴۰ درصد آن ساخت داخلی و ۶۰ درصد واردات است. در ساخت داخلی سهم مواد اولیه نسبت به کل تولید به قیمت تمام شده ۶۰ درصد است. مصرف دارو با تعمیم بهداشت در ایران، افزایش جمعیت و رشد شهرها فزونی خواهد یافت. از اینرو توجه به صنایع نوپای داروسازی در ایران اهمیتی خاص می‌یابد. در مقابل صنایع داروسازی ایران، صرفنظر از پراگندگی آنها، مشکلات دیگری نیز هست که بوروکراسی دستگاههای ناظر، فقدان واحدهای بزرگ تحقیقی برای ایجاد توانائی رقابت با محصولات خارجی، عدم برخورداری از حمایت دولت در مورد اجناس مشابه خارجی میتوان نام برد.

در مقابل این مشکلات، به علت ظرفیتی که در تولید دارو و مجموعه مسایل انسانی مرتبط با آن نهفته است، در صورتی به گسترش و ایجاد واحدهای داروسازی عظیم میتوان امیدوار بود که دستگاههای ناظر با سرعت بیشتر، احاطه بیشتر و میل بیشتر به سرمایه‌گذاری بیشتر در تولید دارو در ایران، وارد عمل شوند. ایجاد نظام پزشکی به عنوان یک مرجع رسیدگی، ایجاد سنگدکی داروخانه‌ها و سنگدکی کارخانه‌ها و لابراتوارهای کوچک و بزرگ، گامهای بزرگی در جهت سازمان‌دادن به نیروهای انسانی و اقتصادی در زمینه تولید دارو در ایران هستند. شک نیست که تولید دارو در ایران و رفع نیازهای داروئی مسالمانه است که با استقلال سیاسی، رشد ملی و بسیاری از مسایل اقتصادی ارتباط مییابد. و ایران امروز که در هر زمینه‌یی خواهان اتکا به منابع داخلی خود است بی‌شک بر مشکلاتی که بر سر راه گسترش صنایع داروسازی در ایران وجود دارد فایق خواهد آمد.

در بررسی صنایع سبک در ایران، در هر رشته تحول مشاهده میکنیم. اینجا بیشتر با سرمایه‌گذاران خصوصی سروکار داریم که در اثر تحولات سیاسی و اقتصادی، در ایران امروز، این امکان را بدست آورده‌اند که در صنایع سبک و صنایع وابسته سرمایه‌گذاری کنند. جلب و سیج سرمایه‌های داخلی، بسدن نظارت و حمایت دولت از این سرمایه‌ها و ارشاد سرمایه‌گذاران ایرانی برای به کار انداختن سرمایه‌ها در کارهای تولیدی میسر نیست و این مسؤولیت سنگینی است بر عهده ارکان‌های اجرایی، که با کاربری بیشتر، کاستن از میزان بوروکراسی و بدست آوردن توانائی بیشتر برای کنترل و نظارت در کار صنایع خصوصی، پیوند دادن آنها با جامعه دانشگاهی ایران برای مربوط ساختن و گسترش دامنه تحقیقات فنی، در همه زمینه‌های موجود تحریک ایجاد کنند. این اقدامات انجام‌شدنی است، زیرا انقلاب ایران روندی است توقف‌ناپذیر، روبه تکامل و مترقی، و با اتکال به همین محتوای کلی آنست که تحولات کنونی حادث گشته است و با اتکال به همان راههای آینده نیز هموار خواهد گشت.

سوار بر مادیان طلائی

بقیه از صفحه ۱۰۵

می‌توانستند توی شهر کار بکنند، که برای ما کار می‌کردند... والا... کوپولا سکوتی کرد و بعد گفت: - با هروئین هم اینجا، همین کار را می‌کنیم... برادران پیزانو صورت اسامی مشتریها را از امروز تا دو هفته دیگر برای شما تهیه می‌کنند. بعد، شما می‌توانید این راه همواری را که باز شده است، پیش بگیرید و بسروید. بچه‌ها، موضوع، موضوع مهمی است. توی هر گوشه این ولایت تعداد هروئینی ها از هر نقطه دیگر دنیا بیشتر است. همینکه بازار به انحصار ما درآمد اختیار همه چیز به دست ما می‌افتد... گوش بدهید، وینس... تا آنجا که بشما مربوط است، باید بگوییم که ما کار می‌نورث را زور بهار کردیم. میخانه کارویکا الان با اسم او است... و اما راجع به آن کار دیگر هم باید بگوییم که برادران پیزانو، خودشان، روپراش می‌کنند... درست نمی‌گویم، بچه‌ها؟ برادران پیزانو با مسخره بازی گفتند:

- و خودت می‌بینی چطور روپراه می‌کنیم... ولی اول بایست ببینیم هروئین‌های لوپز کجا رفته؟

در مقابل این مشکلات، به علت ظرفیتی که در تولید دارو و مجموعه مسایل انسانی مرتبط با آن نهفته است، در صورتی به گسترش و ایجاد واحدهای داروسازی عظیم میتوان امیدوار بود که دستگاههای ناظر با سرعت بیشتر، احاطه بیشتر و میل بیشتر به سرمایه‌گذاری بیشتر در تولید دارو در ایران، وارد عمل شوند. ایجاد نظام پزشکی به عنوان یک مرجع رسیدگی، ایجاد سنگدکی داروخانه‌ها و سنگدکی کارخانه‌ها و لابراتوارهای کوچک و بزرگ، گامهای بزرگی در جهت سازمان‌دادن به نیروهای انسانی و اقتصادی در زمینه تولید دارو در ایران هستند. شک نیست که تولید دارو در ایران و رفع نیازهای داروئی مسالمانه است که با استقلال سیاسی، رشد ملی و بسیاری از مسایل اقتصادی ارتباط مییابد. و ایران امروز که در هر زمینه‌یی خواهان اتکا به منابع داخلی خود است بی‌شک بر مشکلاتی که بر سر راه گسترش صنایع داروسازی در ایران وجود دارد فایق خواهد آمد.

بستریں شاد و ناهار در دستوران حاتم

خبرنامه چشم‌نواز

۸۹۳۳۸۲ ۸۹۳۳۸۱

کاسته می‌شود... از اینرو می‌خواهم، بهر قیمتی که باشد، به این جنس و آن کسی که این جنس را وارد اینجا کرده، دست پیدا کنیم. فوسکو گفت: - کار مشکلی است. کوپولا جواب داد: - خودم می‌دانم... ولی راهنمایی پیدا کرده‌ایم... چه راهنمایی؟ برادران پیزانو گفتند: - خوزه... را پیدا کرده‌ایم و الساعه دست و پاسته در چنگک ما است... و منتظر دستور است... کوپولا از پی حرفهایش گفت: - حالا ببینم قضیه بشود به کجا رسیده؟ فوسکو گفت: - شما از این بابت نگرانی نداشته باشید... من وسیله‌ای برای پیدا کردنشان دارم. کوپولا گفت: - بسیار خوب. برادران پیزانو گفتند: - و کار زنت چه می‌شود؟ کسی می‌خواهی روانه آن دنیا بشود؟ فوسکو که عرق پیشانی‌اش را پوشانده بود، جواب داد: - روز جمعه غروب... از چه راهی دست به کار می‌شوید؟

این چیزها مربوط به خودمان است... (برادران پیزانو قهقهه زدند) ما هرگز دستپایمان را رو نمی‌کنیم... یک کیلو مواد مخدر وارد می‌کرد... یعنی درست یک بسته هروئین خالص... و پول این بسته خوشگل درست یک میلیون می‌شود. و اگر خرده خرده هربستی پنج دلار فروخته بشود، خوب درآمدی می‌تواند داشته باشد. البته، برای ما به یک‌دهم این مبلغ می‌آرزد... مهم این است که اگر این جنس وارد بازار بشود از سرعت «عمل کرده» ما جدا

در دست است... این موضوع بسیار مهم است، وینس... دلایلی هست که نشان می‌دهد لوپز در سفر خویش یک کیلو مواد مخدر وارد می‌کرد... یعنی درست یک بسته هروئین خالص... و پول این بسته خوشگل درست یک میلیون می‌شود. و اگر خرده خرده هربستی پنج دلار فروخته بشود، خوب درآمدی می‌تواند داشته باشد. البته، برای ما به یک‌دهم این مبلغ می‌آرزد... مهم این است که اگر این جنس وارد بازار بشود از سرعت «عمل کرده» ما جدا

رای کریشش پیارزه

نمایشگاه

مسئل عظیمی برای یک زندگی نو

عالیترین نشان مدل ۶۲ با شرایط و نحوه اشیا

شبان تیرشیرین کمره شکر، و سوزاندن سازه‌های حاس و یک

۱۰۱۵ تلفن ۷۵۰۳۳۲

حالا دیگه... هرچی بگی میارزه

بشکن!

جوراب کاشفی

با مارک «ال. ب. او» بغل گلداز «در نو»

جوراب کاشفی

با مارک «ال. ب. او» کشدار و سه لنگه‌ای

جوراب کاشفی

با مارک «ال. ب. او» نایلون و شلوار

«ال. ب. او» مارک مورد اطمینان در دنیا

فروش، کلیه‌خرازی فروشبهای معتبر ایران



در جهان تئاتر

از: ایرج زهری

«سفیر»

نمایشنامه‌ای موزیکال از هنری جیمز

هنری جیمز رمان نویس آمریکایی از روی رمان دان اتلینگر نمایشنامه‌ای بنام سفیر نوشته است که با موزیک دان گدمن و هاله‌کدهی در لندن با موفقیت بسیار رویو شده است. رابرت تاپلور در مجله پلیراند پله‌ریز می‌نویسد: داستان چیز فوق‌العاده‌ای نیست. در آغاز پاپانش آشکار است با اینهمه خالی از لطف و کشش نیست: لامپرت شتره‌تر را از ماساچوست آمریکا به پاریس فرستاده‌اند تا جوان بازرگان آمریکایی را که در پاریس کنگر خورده و لنگر انداخته به آمریکا ببرد مادرش باز گرداند.



«تبعیدی‌ها» نمایشنامه از: جیمز جویس



از نویسنده بزرگ ایرلندی جیمز جویس (صاحب کتاب اولیس) تنها یک نمایشنامه بنام تبعیدی‌ها بجا مانده است. بتازگی هارولد پینتر نمایشنامه نویس و بازیگر انگلیسی این نمایشنامه را در لندن روی صحنه آورده است. جان سپورلینگ درباره نمایشنامه و اجرا می‌نویسد: «نمایشنامه‌داستان چند بعدی و پر از تعقید و تندوتیزی - نیست و هارولد پینتر کوشش زیادی در ساده و مستقیم کردن آن بکار برده است. نمایشنامه از جهانی

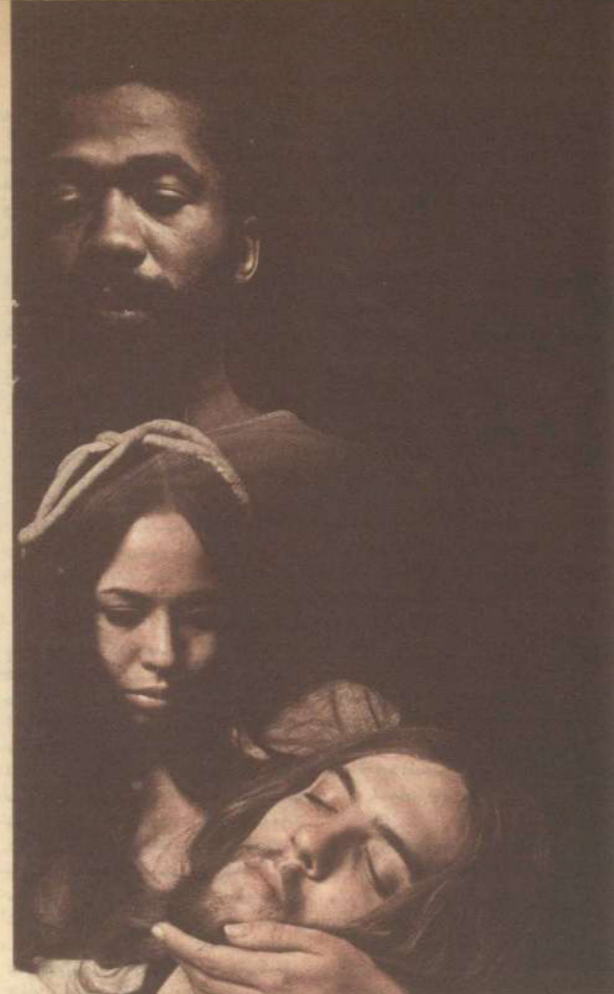
«ارشیتکت و امپراطور آشور»

نمایشنامه از فرناندو آرابال

فرناندو آرابال نمایشنامه نویسی اسپانیایی - فرانسوی، «ارشیتکت و...» را پنج سال پیش نوشت و در آن زمان خورگه لاولی آنرا در پاریس روی صحنه آورد. اینک به سفارش تئاتر دولتی شهر نوربرگ لاولی بار دیگر نمایشنامه را در آلمان کارگردانی کرده است.

آرابال در این نمایشنامه نیز دنیای هزار تویی خود را به نمایش گذاشته است. دنیایی میان واقعیت و گابوس پر از خشونت پر از دخه‌های شکنجه، با آدم‌هایی زندانی هوس و شهوت. آدم‌هایی که پیوسته نقش عوض می‌کنند، پیوسته در حال تجزیه‌اند. کارگردانی خورگه لاولی و بازی دو هنریته یشلر و ریزن برگر را در نقش‌های ارشیتکت و امپراطور با تحسین فوق‌العاده تئاتر شناسان روپرو شده است.

نمایشنامه‌های دیگر آرابال عبارت است از، یک نیک در جبهه جنگ، سه چرخه - دنا - فاندو ویلیس - گورستان اتومبیل و باغ شهوت.



«مسیح ستاره بزرگ»

هیوز در مجله پلیراند پلیر می‌نویسد در کارگردانی این اپرا توم اهرگان مسیحی را به ما معرفی می‌کند که مثل همه آدم‌های عصر ما قربانی تردیدها و شک‌ها و چون زمانه است. اما کارگردانی او غلط است و بد چرا که نه به اسطوره توجه داشته است و نه به واقعیت.

اهرگان در مصاحبه‌ای گفته است که امیدوار بود کار او برای تماشاگران یک تجربه روحی باشد. در حالیکه صحنه‌مصوب کردن حضرت مسیح با مسمی از دود روی صحنه و ستاره‌هایی با نور سرخ یک نمایش بود. و نه یک تجربه روحی. در کل کارگردان بیشتر به عظمت و ابیت و جلال و شکوه پرداخته یعنی دنبال ظاهر سازی رفته است.

کاترین هیوز در پایان نقد خود می‌نویسد: «شاید کارگردانی پیدا شود که این نمایشنامه‌ها را به طرز صحیح آن روی صحنه بیاورد در غیر اینصورت اهرگان باید نام خودش را در عنوان نمایش بیاورد و بگوید اهرگان ستاره بزرگ و نه مسیح ستاره بزرگ.

با همه سخن‌های مخالف در موزیکال مسیح ستاره بزرگ همه، بازی پین و رین، ایون الین و نیز جفین هولت را در نقش‌های بودای‌خان، ماریا، گدالنا و مسیح ستاره‌اند.

چند خبر کوتاه

رئیس انستیتوی تئاتر جهانی
واندولیکان هنریته، کارگردان و رئیس مرکز ملی تئاتر رومانس، در آخرین جلسه کمیته اجرائی انستیتوی جهانی تئاتر در پاریس، به ریاست این انستیتو برگزیده شد. پیش از او پاله پرونیوس سوئدی این مقام را به عهده داشت.

شصتمین سال کار تئاتری ویلیام دیترله
شهر برین، زادگاه ویلیام دیترله، هنریته و کارگردان تئاتر و سینما (کارگردان فیلم گوزشت نتردام) شصتمین سال کار هنری او را جشن گرفت دیترله امروز کارگردان و سرپرست جشنواره و کلیتگمازن آلمان است.



«بازی»

نمایشنامه از جیمز ساندرز

جیمز ساندرز نمایشنامه نویسی انگلیسی «بازی» را سال گذشته نوشت و نخستین بار اثر او در شهر لیورپول بازی شد. در این ماه «بازی» را در تئاتر شهر زوریخ سوئیس با حضور نویسنده روی صحنه آورده‌اند.

داستان نمایشنامه از این قرار است که چهار هنریته می‌خواهند از روی یک خبرخبرگزاری رویتر و در ضمن تمرین نمایشنامه‌ای خلق کنند. خبر مربوط است به حادثه قتل چندین کودک شیرخواره در ماجرای قتل‌عام می‌لای ویتنام. هنریته‌ها به هنگام تمرین نمی‌توانند خود را از ماجرا کنار بکشند. به عبارت دیگر مشکل واقعیت و بازی واقعیت پدید می‌آید. یکی از آنها می‌گوید واقعیت را نمی‌توان در قالب هنر عرضه کرد.

تجربه یک ماجرا قوی‌تر است از نمایش یک اجرا و از بازی چشم می‌پوشد.

پس از پایان نمایش در حضور ساندرز مجلس بحثی میان هنریته‌ها و تماشاگران برگزار شد. الیزابت بروکسولترز نقد نویسی مجله تئاتر روز آلمان می‌نویسد: بسیاری از تماشاگران نمایشنامه ساندرز را اشتباه فهمیدند. آنها تصور کردند که «بازی» نمایشنامه‌ای سیاسی است. در حالیکه هدف ساندرز مشکل نمایش واقعیت، یعنی نمایش وجود و نبود روی صحنه است و در این راه موفق است.

سولترز اجرای نمایش را در کل و بازی و هنریته سرد نمایش را ستوده است.

از جیمز ساندرز نمایشنامه همسایه را اسماعیل شکله ترجمه کرده و خود در تالار موزه روی صحنه آورده است.

هخ هوت نمایشنامه خود را کارگردانی می‌کند

هخ هوت سال کنونی نمایشنامه «مقام» خود را کارگردانی خواهد کرد و در مراسم اروپا نمایش خواهد داد. قائم مقام نخست در لندن روی صحنه خواهد رفت.

«رمورا» نمایشنامه از سرژ رضوانی

سرژ رضوانی نقاش و نمایشنامه‌نویس ایرانی که در شماره‌های گذشته تماشا از نمایشنامه «کایت شل و کایت اسوی وی یاد کردیم، اثر نوی بنام رمورا نوشته است که پایان ژانویه در تئاتر کوچک ادلون - (تالاری در تئاتر ادلون) بازی خواهد شد.

این نمایشنامه را گروه جوان ملی بازی خواهد کرد که اینک نمایشنامه «مقام» نامی از سرژ رضوانی اجرا می‌کند. اعضاء این گروه همه از فارغ‌التحصیلان کنسرواتوار پاریس هستند و دولت فرانسه با آنها یک قرارداد دو ساله برای اجرای نمایش بسته است.



جورجو استرله و جشنواره سالسبورگ

مقامات جشنواره سالسبورگ با جورجو استرله قرارداد بسته‌اند که مسال آینده نوکر و ارباب اثر کارلودونی را برای آن جشنواره کارگردانی کند. استرله گذشته از نمایشنامه نامبرده، جادویی ایرای، موتزارت را نیز کارگردانی خواهد کرد و هربرت فن کارایان رهبر این اپرا خواهد بود.

معرفی و نقد کتاب

از: منوچهر آتشی

عقاید يك دلڪ

از: هاینریش بل
ترجمه: شریف لنگرانی
ناشر: مؤسسه کتابهای جیبی

بعضی کتابهای داستان هستند که ارزششان را اندیشه‌های خارج از آن، تعیین نمی‌کند، بلکه اهمیت آن در لحظه‌ها و موارد عاطفی و اندیشگی و وصف‌های کوتاه، و گاه تعیین‌کننده‌ای است که اجتماعشان نوشته‌های طولانی، یا احتمالا داستانی بزرگ و باارزش را بوجود می‌آورد. رمان خوب عقاید يك دلڪ دارای چنین خصوصیتی است. آغاز داستان نشان دهنده آغاز ساجرائی واحد و مشخص نیست که بابر جستگی از میان رویدادهای دوروبر خود، به سوی طغیان هیجان‌آمیز فرجاسی ناگهانی حرکت کند. در عین حال، همین روایت ساده و دقیق - خیلی دقیق - که از بازگویی کوچکترین و بی‌اهمیت‌ترین وقایع، برخوردار است و محاورات روزانه فروگذار نمی‌کند، در کنه بافت

گیاهواره فصل سرخ

مجموعه شعر احمد نیکو صالح
ناشر: - شاعر

شعر ما قترتی را می‌گذراند که هم به‌خیر و صلاحش است و هم اسباب تأسف و تشویش. به‌صلاحش است، چرا که با فرونشستن آن تلامطم کاذب، اولاً یاده‌ها و هرزه‌هایی که به‌اسم شعر زلال شعر را به‌تیرگی می‌کشاندند و به‌حیثیت نهضت‌سازد نیم‌الطبه می‌زدند بارسوبی عمقی به‌خس و خاشاک هم‌شان خود پیوستند، فراموشی هرچه زودتر به‌سراغ چنان نمایش‌هایی بیاید بهتر! بسکوت برچنان «ناصدا» هائی نازل شود خوشتر! ثانیاً در آن میان اگر خیزایی واقعی، یا خرده‌موجی راستین بود آشکارائی یافت و به‌چشم آمد، آخ، این «شاعران» - به‌زعم خودشان البته - اگر اندکی شعور اقتصادی و علم تجاری هم داشتند، آنسبه بی‌پروا «سرمایه» خود را به‌خطر نمی‌افکندند. در عالم تجارت همیشه عرضه متناسب با تقاضاست، اگر کالائی خریدار نداشته باشد، معنیش این است که اگر بی‌بازار آید باد خواهد کرد و روی دست صاحبش خواهد ماند و کلی اسباب زیان و صدمه به‌اعتبار. این است که يك تاجر واقعی هیچوقت کالایش را - به‌خصوص که بنجل‌هم باشد - بی‌بازار سرازیر نمی‌کند؛ عرض خود نمی‌برد و زحمت دیگران نمی‌داند. اما شاعران! هر ناشی از این یادکرده‌ها فراوان دارد؛ تازه ناشرها بیشتر آثار شاعران مشهور و نیمه‌مشهور را چاپ می‌زنند. شاعرانی که خود ناشر نشرشان بوده‌اند که دیگر حرفش را نباید زد. بگذریم، این پرگونی محض این بود که خدا به‌دل شاعران بگذارد و کسی سخت‌گیرتر نباشد، چون اگر کالائی در بازار یادکنند زیانش متوجه

يك نفر یا يك بازار است اما بی‌حرمت کردن شعر، بی‌حرمت کردن فرهنگ يك ملت است. آسان‌پسندی و سهل‌انگاری در کار شعر بی‌اعتنائی به‌روح يك قوم و تاریخ معنوی يك کشور است.

و اما دفتر شعر جناب نیکو صالح، از آن دفترهایی است که حق داشته درآید، چرا که نشانه‌های تلاش جدی شاعرانه در آن پیداست. شاعر دست‌کم به‌حال و هوای شاعرانه دست یافته و نگاهی، گرچه نه‌کاملاً تیز و ژرف‌بین، به‌اشیاء و دوروبر خود انداخته است. در آفتاب به‌آئینه اعتماد مکن که روح آئینه ازخشم نور آشفته

بلور آئینه
این سهوت وسیع طلوع
از تمکاس‌خطلوط حقیقی تصویر
میان تابش خورشید گیج خواهد شد
در شعر او گاه گذاری از این پاره‌های زیباکه محصول نگاه شاعرانه است یافت میشود اما یا همه اینسها، دنیای شعر چنان درمانده نیست که به‌اندک‌ها قانع باشد. این عیب آقای نیکو صالح تقریباً عیب تمام شاعرانی است که چون او به‌سرودن ارتکاب می‌ورزند. من آنقدر در کیفیت يك شعر کامل حرف زده‌ام که گفته‌هایم تکرار مکررات خواهد شد، اما چاره‌ای نیست، باید گفت، چون هرشاعر تنها خود به‌دقت برگفتگوهای مربوط به شعرش درنگ می‌کند.

شعر، هرچند دارای تصویرهایی، جابجا، خوب و زیبا باشد، شعرکاملی نیست. شعر کامل باید به‌اندازه يك نگاه پیوستگی درونی داشته باشد؛ و همچنانکه يك نگاه چون خیمه‌ای بر منظره روبرو فرو می‌آید و آن را زیر غشاء نازک و یکپارچه عاطفی واندیشگی خود می‌گیرد، ذهنیت شاعر تیز باید آنگونه بر پیوندها و پاره‌های تشکیل دهنده درون شعر فرود آید. بیشتر



شعرهای شاعران جوان ما - حتی خیلی از پیران نیز - تنها يك مصراع است، و اغلب همان مصراع نخستین، و بلافاصله اسپرانگ‌زیری «ادامه» و «پایان» شعر می‌شوند و «نوشته‌ای از درون و بیرون گسیخته برصحنه می‌ریزند. به قلمه کوتاه زیر توجه کزیت تا ببینید که چگونه يك شعر تداوم و پیوستگی درونی خود را از دست می‌دهد و بلافاصله متلاشی میشود:

آسمان می‌بارد
مثل چشمان فرو رفته من
بی‌آرام
بغض اندوهش را
دردش را
روی انسانها...
خط اول شعر، تکرار می‌یارد، و اصولاً چنین تکرارهایی معمولاً به منظور تحرك و ریتم شعر است و برای مضمون‌هایی می‌آورند که سکون و سکوت در آنها جایز نباشد، اما در این شعر این تحرك و سنگینی ریتم به‌چشم می‌شود؟ به‌چشمان فرورفته که تصویرستی بی حرکت و یارش مدام هم‌به‌آن نمی‌خورد، تازه بارش اشك از چشم هر قدر تند

باشد و هر چند اغراق‌پذیر، نمی‌تواند با آن ریتم سنگین یاریدن باران تناسب یابد. گذشته از این، در خواندن شعر بعد از سه‌بار می‌بارد. خواننده طبعاً روی «رفته من» فقط بعد مکث می‌کند و «بی‌آرام» بعدی مثل چیزی زائد گوش را می‌آزارد. گوش و ضرب‌نفس را در خواندن، «بغض اندوهش راه‌هم همین حال را دارد. در شعر «کسی در آئینه می‌میرد» هم همین عدم تعادل ضرب‌بهای کلمات و مصراع‌ها وجود دارد.

وزن شعر - برای آنسهاکه قبولش دارند - عالی‌ترین عنصر تکنیکی و تحرك‌دادن به‌تصویر، احضار حافظه و حالت دادن به‌احساس و اندیشه‌است باید به‌درستی بکار گرفته شود. در حالیکه در بیشتر شعرها وزن - باآنکه پیداست نیکو صالح به وزن وارد است - بدون ضرورتی از توازن افتاده و شعرها را مست کرده است، و این بیشتر در ادغام‌ناپذیری حرف (ع) یا حرف بعداز حرف پیش‌آمده است. از نظر بیان‌کلی وصف نیکو صالح بیش از هرشاعر دیگری به «رحمانی» توجه دارد، اما این توجه تنها در شکل‌شروع مصراعها است که یادآور رحمانی است نه تقلید از او.

تکه‌های زیبایی که در شعرها و خصوصاً آغازهاست نوید تمییم‌پذیری و یکپارچگی شعرهای بعدی نیکو صالح خواهد بود. میان حافظه‌ام یاد آفتاب‌شکست. تاکوچ شب از سرای دل‌تنگان. با برگ گل اضطراب سنگینی است با باد هوای ریختن. از بغض شبانه قصد ترکیدن باخاک هوای ترشدن از اشك. اکنون بنگر چگونه می‌رویید از خون پرنده لاله‌های سرخ.

کتاب اول سینمای آزاد

از انتشارات سینمای آزاد ایران

کتاب تازه سینمای آزاد که اولین شماره آن پیش روی ماست، مجموعه‌ای است از نقد و نوشته درباره سینما، تکنیک‌های تازه و شیوه‌هایی که ادسپای آگاه و منفردی چون رهنما، نصیبی و فروغ فرخزاد، به کمال یا در حد تجربه به‌کار زده‌اند.

دو شاعر، بهرام اردبیلی و فرخ تمیمی هر یک گفتاری درباره فیلم‌هایی که بشدت پسندیده‌اند دارند، نصیب نصیبی درباره «سیاوش در تخت - جمشید» ساخته رهنما نوشته‌ای ستایش‌آمیز دارد که باشعری کوتاه از بهرام اردبیلی و سپس آیه‌ای از قرآن آغاز میشود:

گورستانی انباشته از گلپای هلال
گمانه می‌زنم بر این ویرانی
به صدای عطری از گیاه سیاوش
برش از سنگ سیاه
که می‌غلند و می‌توفد

سیاوش خود آتش است

بربال اهورا

برنوک تاج می‌نشیند
درگردونه می‌سوزد

سپس در مورد فیلم می‌نویسد: «نگاه کنید معماری شاعرانه و پر دانش سیاوش در تخت‌جمشید را. فیلمی که اصول ساختمانی آن براساس يك زبان تازه در سینما است همه چیز در همه‌چیز است راه فرارویمان قرار دارد، بناهای عظیم ذهن، دالانهای پراز جسم‌های سخت و زاینده. روحهای بزرگ و واقعیت تاریخ و واقعیت عشق، واقعیت سازندگی و ویرانی.» که بگذریم از اینکه فیلم سیاوش شایسته تعریفی چنان هست. اما نوشته آقای اردبیلی به‌هیچ‌وجه مفهومی روشن رادرباره فیلم به آن روشنی ارائه نمی‌دهد و به همین دلیل در حد يك شدیحه باقی می‌ماند. در حالیکه در چنین نشریه‌ای، نقد سینمایی - یا معرفی سینمایی - باید گویا، ساده و توجیه‌کننده و توضیح دهنده باشد. شاعر دیگر فرخ تمیمی است که خود نقشی در يك فیلم کوتاه شاعرانه از نصیب نصیبی هم‌بده

کتابهای تازه

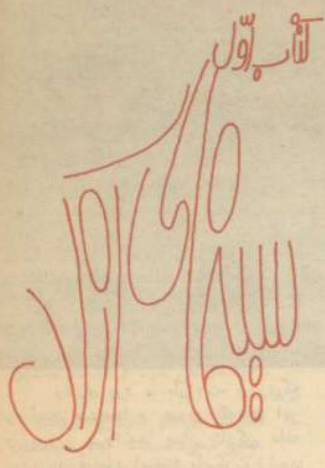
گزارش دکتر بردی

نوشته خورخه لوئیس بورخس

بورخس در مورد این اثر خود چنین می‌نویسد:

«داستانهای آخرین کیپلینگ (بردیارد) شاعر و داستانسرای انگلیسی) کمتر از آخرین نوشته‌های داستانی گافکا دردناک و حیرت‌انگیز نبوده، داستانهای که بهر صورت پایدار خواهند ماند. اما در سال ۱۸۸۵ کیپلینگ جوان در لاهور نوشتن سلسله قصه‌های کوتاه را آغاز کرد که در سال ۱۸۹۰ تنظیم و آماده چاپ شد. خانه سادها، آنسوی پرچین تروواته شهر صد اندوه، از آن میان شاهکارهایی هستند.

این موقعیت مرا بفرک انداخت که چگونه و چه نیروی مردی جوان را بر - انگیزت تا چنان نتیجه‌ای بگیرد، تا من نیز - متواضعانه به همان تلاش و کوشش چنگ بیندازم. یاری، به دنباله خواندن آنها بود که من کتاب جدیدم گزارش دکتر بردی را بوجود آوردم. من تمام کوشش خود را بکار بسته‌ام. نمی‌دانم تا چه حد موفق - که داستانهای بنویسم - چون از آن کیپلینگ - ساده و با بیانی مستقیم، جرات نمی‌کنم ادعای سادگی آنها را بکنم، اما هر چه هست



داشته و چگونگی پذیرفتن این نقش را خیلی روشن و راحت بیان کرده‌است. فیلم مزبور «چه‌هراسی دارد ظلمت روح» نام دارد. تمیمی می‌نویسد: «من در این فیلم نقش شاعری را دارم که شعری می‌خواند، شعر [دستهای بدرقه] خودم. من در فیلم همانم که هستم: شاعر دستهای بدرقه، اما من در لحظات فیلم مسعود دنیای پاکسی هستم که نصیبی آن را دنیای (رها یافتگان) و نه (رهاشدگان) می‌نامد. در حقیقت نصیبی در این فیلم طراح آرزوهای انسان به سفر به يك مدینه فاضله است» مطالب دیگر «کتاب اول سینمای آزاد» بحث و نقدهای جامع و روشن‌کننده‌ای است درباره فیلم‌ها و مسائل مربوط به آنها. مقاله آقای کاوسی درباره «خانه سیاه است» ساخته فروغ فرخزاد، نقد بیطرفانه و سالمی است که به‌جای تمسب و تعریف مطلق، عیب‌های فیلم را نیز آشکار می‌کند. کتاب با نوشته‌ای درباره سینما - بنیانگذار سینمای ایران، آغاز و با نقدی راجع به دایره سرخ = سامورائی ساخته ملولیل پایان می‌یابد.

موریس نوشته: ای - ام فورستر

بیرون از تجربه‌های گذشته من نیستند... تا چه بسند افتد.

سالهای سال، شایع بود که فورستر کتابی دارد که اوایل نمی‌خواست و بعد نتوانست چاپش کند، اما بالاخره تصمیم وی بر این قرار گرفت که بعد از مرگش منتشر شود. یادداشتی نیز از خود برجای گذاشت که چگونگی نوشتن کتاب را روشن می‌کرد. در بهار سال ۱۹۱۳، فورستر ۳۴ ساله از آن تپهایی آندی که برای هر مرد مجردی نشانه میانسالی است رنج می‌برد. شدت این رنج، او را به دیدار مردی به‌نام ادوارد کارپنتر، روحانی، دوستدار طبیعت، سپس سوسیالیست، و دست آخر خردمند و رهائی‌بخش گروه کثیری از نسل فورستر، روانه کرد. ماجرای کتاب که از روی عشق حرام، محصول انحراف شدید جنسی، برده بر می‌دارد از این دیدار مایه می‌گیرد و داستان مردی را باز می‌گوید که بیامی انحراف را در خود کشف کرده، کور گورانه خواستهای غریزی را دنبال می‌کند و بعد به آن جنبه منطقی می‌بخشد. گروهی منتقدین این کتاب را تا حد مقایسه با «عاشق بانو چترلی» اثر لاورنس ستایش می‌کنند.

افسانه علمی تعطیلات

ری برادری
تر جنبه: منوچهر محجوبی

روزی بود با طراوت، روزی که روئیدن سبزه‌ها و عبور تکه‌های ابر و پرواز پروانه‌ها بدان تازگی داده بود. روزی بود آمیخته با سکوت زنبور عسل و گل و اقیانوس و زمین، که به هیچ روی سکوت نبود، تحرک داشت، هیاهو داشت، تپش داشت، فوران داشت، ریزش داشت، و این همه را جدا جدا داشت و با آنگی بی‌نظیر. زمین حرکت نداشت، اما داشت. دریا آرام نبود، ولی آرام بود. ایهام در ایهام می‌آویخت، آرامش با آرامش می‌آمیخت، و صدا با صدا، گل‌ها تلو تلو می‌خوردند و زنبورهای عسل چون رگبار تنگ از بارانی طلائی، سر شیدرها فرو می‌افتادند. دریاهای کوه و دریاهای اقیانوس از هم جدا شده بودند، و عامل این جدائی خط‌آهنی بود تپش، آمیخته‌ای از زنگ آهن و مغز آهن، گذرگاهی که برآب آشکارا روشن بود که - سال‌هاست قطاری نگذشته است. خط آهن، سی میل به شمال در غبار فاصله‌ها گم می‌شد، سی میل به جنوب از تونل سایه‌های ابر، که انگاره قاره مانند خود را در دامنه کوه‌ها مردم دگرگون می‌کردند، می‌گذشت.

همواره مواظب، و آماده برای دیدن صحنه بعد. همچنان که بر زمین هموار می‌رفتند، ناگهان موتور نفس نفس زد و یکباره ایستاد. در سکوتی که تازه شکسته بود، چنان نمود که سکوت زمین، آسمان و دریا، خود به خود با تماشایان، واگون را از حرکت باز ایستاند. اند.

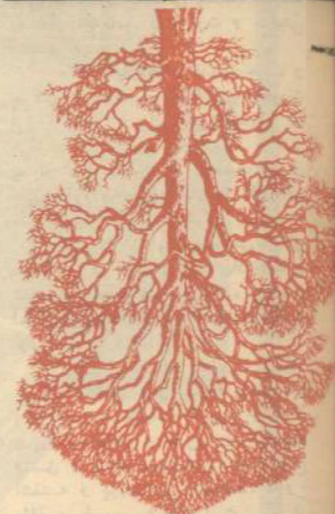
گازوتیل نمود شده. مرد، آهکشان، خود را به حلب اضافی که در گوشه واگن داشت رساند و آنرا در پاک ریخت. زشتی و پسرش ساکت به نظاره دریا می‌نگریستند، و به گوش دادن صدای خفه باد، به زمزمه آمد و رفت موج و مانه و سنگ‌ریزه و کف و هله‌های دریائی.

زن گفت: دریا قشنگ نیست؟ پسرک گفت: من دوستش دارم. می‌تونیم اینجا ولو بشیم؟ مرد، با دوربین، به پائین شبه

واگن، زمین‌های تنها را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذشت، بیاد چشم‌هایشان را مرطوب می‌کرد و موهایشان را آشفته، اما آنان بی‌آنکه سر برگردانند، همچنان پیش رو را می‌نگریستند. گاهی مشتاق می‌نمودند و گاهی سخت‌غمگین، اما در سر پیچ‌ها

جزیره سبز روبرو پرداخت. خوبیم می‌تونیم - خط آهن بدجوری زنگ زده. اون جلو پهچاش هم بریده. می‌تونیم همینجا پسین بشین تا من پرورم ترتیشو بدم. پسرک گفت: - هرچی خرابتر باشه ما بیشتر می‌تونیم گردش کنیم. زن کوشید تا لیغندی به ایمن حرف بزند، سپس متوجه مرد شد. - امروز چقدر اومدی؟ مرد، که همچنان با دوربین نگاه می‌کرد، گوشه چشمی به زن انداخت. - نود میل نمیشه. دوس نذارم روزانه بیشتر از این مقدار برم. آدم اگه عجله کنه، جانی‌رو نمی‌بینه. پس فردا می‌رسیم به موتوری، اگه دست بخواد روز بعدشم به پالواتو می‌ریم. زن، کلاه حصیری بزرگش را که با توار زرد روشنی به موهای طلائی‌ش بسته بود، از سر برداشت و با چهره‌ای مرطوب از عرق، دور از واگن ایستاد. آفتندر پسرروی واگن که تنه تکان خورده بودند که حرکت در وجودشان ساکن شده بود. اکنون، باین توقف، حس می‌کردند که نزدیک است از هم بپاشند. - به چیزی بخوریم! پسرک با زنبیل حصیری ناچار به سوی کنار دوید. زن و پسرک در کنار سفره نیندارگسترده نشستند و مرد بالاس کار و جلیقه و کلاه و کراوات، چنانکه گفتی در انتظار کسی است تا از راه برسد، در کنارشان نشست. همچنان که ساندویچ‌ها را تقسیم می‌کرد و خیارشورها را از شیشه درمی‌آورد، شروع به بازکردن دگمه‌های جلیقه و شل‌کردن کراواتش کرده مرتب دورو برش را می‌پانید و گفتی مواظب بود که در موقع لزوم آماده باشد و دوباره دگمه‌ها را ببندد. پسرک، که می‌خورد، گفت: - بابا، ما تنهایی؟ - فکر می‌کنم که فشار می‌دادم. البته نه با خشونت. فقط به‌جوری که همه مردم از صغحه‌روزرگار محو بشن. فقط زمین‌بومنه و دریا و روئیدنی‌هایی مثل گل‌ها و سبزه‌ها و درختان میوه. و البته حیوانات، اونا هم بمونن. همه

بجز آدم، موجودی که اگه گرمه هم نباشه شکار می‌کنه، سیر هم باشه می‌خوره، و بی‌آنکه کسی آزاری بهش رسونده باشه در فکر آزار همس. زن در سکوت لیغند زد: - البته ماهم بمونیم. مرد خیره شد. - خوب میشه. وقت‌مون آزاد میشه، طولانی‌ترین تعطیلات تابستانی تاریخ پیش‌میاید. و ما به طولانی‌ترین بیک‌نیک خاطره‌انگیز عمرمون می‌ریم. نقط من و تو و جیم. دیگه میشکی. فونواده جونز هم نباشن. حتی ماشین هم نباشه. دلم می‌خواد به وسیله دیگه‌ای اسه سفر داشته باشیم، به چیز ندیمی‌تری... بعد، به سید پراز ماندویچ، سه شیشه شامپانی، بعد برچی که دلت می‌خواد از بقالی‌های نالی شهرهای خالی ورداری، و برای بد به سفر تابستانی بری... زمان درازی یا سکوت در ایوان نشستند و روزنامه همچنان تا شده



نمیشد؟ نین بود که بامداد نخستین روز دنیای جدید آغاز شد. از صدای آرام زمین که به چمنی وسیع بدل‌شده بود بیدار شدند، شهرهای زمین در دریائی از سبزه، همیشه‌بهار، داوودی، و نیلوفر غرق شده بود. ابتدا شهر را با سکوتی استثنائی پذیرا شدند، شاید بدین سبب که شهر آن‌همه سال را نمی‌پسندیدند و دوستانی در آن داشتند که به راستی دوست نبودند، و در خانه‌ای چون قوطی کبریت یک زندگی ماشینی را می‌گذرانند. شوهر سرخاست و از پنجره بیرون را نگاه کرد و آرام، چنانکه هوا را مساعد دیده باشد، گفت: - همه رفته‌ن... و این را از بی‌صدائی شهر حدس زد. با آرامش به خوردن ناشتائی نشستند، زیرا که پسرک هنوز خواب بود، سپس شوهر عقب‌کشید و گفت: - حالا باید برنامه بریزم که چه‌کنیم. - چه‌کنیم؟ معلومه، البته باید بری سرکارت. مرد خندید. - هنوز باورش نمی‌کنی، نه؟ دیگه ما نباید صبح سر ساعت ۸/۱۰ یا عجله از خونه بریم بیرون، دیگه جیم نباید به مدرسه بره. همه‌مون از هفت تا دوازده! نه‌صواب، نه‌کتاب، نه نگاه تند رئیس! عزیزم، دیگه آزاد شدیم، دیگه به‌اون روزگار نکبتی بی تنوع بر نمی‌گردیم. زودباش! و دست زشتی را گرفته بود و در خیابان‌های خالی شهر به گردش درآورده بود. گفت: - اونا نمردن... فقط... محو شدن. - شهرهای دیگه چی؟ مرد به‌اتفاق تلفن عمومی رفت و شیکاگو، نیویورک و سانفرانسیسکو را گرفت. سکوت. سکوت. سکوت. گوشه را گذاشت و گفت: - که اینطور. زن گفت: - من احساس گناه می‌کنم. اونا رفتن و ما اینجائیم. و... خیلی خوشحالم. راستی چرا؟ من نباید خوشحال باشم. - چرا نباید؟ فاجعه‌ای در کار نیست. اونا‌رو نه سر بریدن، نه‌دار زدن و نه سوزوندن. خیلی راحت انجام شد و هیچی نقیمیدن. ما هیچی به‌هیچکی مدیون نیستیم. تنهاسولیت ما این که خوشحال باشیم. سی سال خوشحالی می‌کنیم. خوب نیست؟ - اما باید به‌های بیشتری داشته باشیم. سرش را با آرامش، و سکوت تکانی داد: - که دوباره زمینو پر کنیم؟ او را کاغذ گرفت. چنان گیرای او پیش

اینکه بزرگ شد و مرد، بذار دنیا به دست اسپها و گاوها و سنجاب‌ها و سنجاقک‌ها بیفته. اونا ادامه میدن. اونوقت یه‌روزی بالاخره یه موجوداتی که بتونن سعادت طبیعی‌رو با کنجکاوای طبیعی آشتی بدن به وجود میان و شهرهای می‌سازن که هیچ شباهتی به شهرهای ما نداشته باشه و قابل دوام باشه، حالا بذار بارمونو ببندیم، جیم‌رو بیدار کنیم و به تعطیلات دراز سی‌ساله‌مون بریم. یک پتک از میان واگون بر- داشت و نیم ساعت که او سر گرم بهم پیوستن راه آهن بود، زن و پسرک به دویدن در ساحل پرداختند. با تعدادی صدف خیس و سنگ‌های سرخ ساز گشتند، و نشستند و پسرک مشغول درس گرفتن از مادر شد، مشق‌هایش را بامدادی روی یک دسته یادداشت نوشت، و سر ظهر مرد آمد، کتکش را در آورده بود و کراواتش را به یک سو انداخته بود، به نوشیدن شامپانی پرداخت و به حیاب‌های هوای درون بطری خیره شد. همه‌جا ساکت بود. به صدای تابش آفتاب بر آهن تاخته‌ی خط‌آهن گوش دادند. باد پوی قیرداغ تراورس را پیرامون آنها پسرانکند و مرد نقشه جهان را کشود بدان خیره شد. - ماه بعد، ماه مه، میریم به ساگرامتو، بعدش به طرف سیاتل راه می‌افتیم. اونوقت اوایل ماه ژوئیه‌س، ماه ژوئیه و اوشینگتن عالییه، بعد که هوا دوباره رو به سردی بره به طرف پساتین سرازیر می‌شیم و به یلوستون می‌ریم، خوش خوشک، روزی چند میل میریم، اینجا و اونجا شکار می‌کنیم و ماهی می‌گیریم... پسر، برخاست، به سوی دریا رفت تا چوبی در آن ببندازد و مثل مگک‌ها خودش را به آب بزند تا چوب را دوباره بگیرد. مرد ادامه داد: - زمستان در تونس، بعد یه قسمت زمستون می‌ریم طرف فلوریدا، بهار به سواحل شمال می‌رسیم و شاید ماه ژوئن در نیویورک باشیم. از حالا تا دو سال دیگه تابستونهارو در شیکاگو می‌گذرونیم. چطوره تا سه سال دیگه هم زمستونهارو در مکزیکوسیتی باشیم؟ به هرجا که راه‌آهن برده‌مون می‌ریم، به هرجا که برده، و اگه رسیدیم به یه انشعاب فرعی که نمی‌دونستیم به کجا می‌ره، حتما ادامه می‌دیم تا ببینیم کجا میره. چند سالی هم، به امید خدا، با قایتق از می‌سی‌سی‌پی پاتین می‌ریم، کاری که همیشه دوس داشتم بکنم. اینقدر هس که به عمر ما برسه. فقط آرزوم اینه که عمرم کفاف بده تا این کارهارو بکنم... صدایش فروکش کرد. شروع به بستن نقشه کرد، اما پیش از اینکه آن را ببندد چیزی روشن فرو افتاد و به کاغذ خورد. در ماه‌ها غلطید و کلوخ‌ای خیس شد. زنش به نقطه خیس میان ماسه- ها نگاه کرد و سپس به سرعت صورت او را کاغذ گرفت. چنان گیرای او پیش

از حد می‌درخشید. و در روی یکی از گونه‌هایش اثری از خمسی دیده می- شد. نفس زن در سینه حبس شد، دست مرد را گرفت و محکم کشید. مرد سخت به دست زن چسبید، چشمانش بسته‌شده و به‌سختی، آهسته گفت: - چقدر خوب بود که امشب می‌خوابیدیم و تو دل شب، به جوری، دوباره همه چیز برمی‌گشت. همه اون حماقتا، همه سروصداها، همه تنفرا، همه چیزای وحشتناک، همه‌کابوسا، همه مردم شریز و بچه‌های سرتق، همه شلوغها، همه حقارتها، همه سراسیمه- گیها، همه امید، همه احتیاجا، عشقها، عشقها خوب نمی‌شد؟ زن درنگی کرد و با سر تصدیق کرد. سپس هر دو شروع کردند. هیچ نمی‌دانستند که پسرکشان از چه زمانی، یا بطری خالی شامپانی در یک دست، بین‌شان ایستاده بوده است. رنگ پسرک پریده بود. سا دست خالی‌اش گونه پدر را، همان گونه‌ای را که اشکی بر آن درها گذاشته بود، لمس کرد. گفت: - تو، بابا، تو، میشکیو نداری که باهات بازی کنی، یا... زن شروع به گفتن کرد. شوهر جنبید تا دست پسرک را بگیرد. پسرک دستش را پس کشید. - دیوتوه! دیوتوه! دیوتوه! دیوتوه‌های احمق! زیون بسته! زیون بسته! سپس به تندی برگشت، به‌سوی اقیانوس دویده توی آب‌ها ایستاد و پا صدای بلند گریست. زن برخاست تا به دنبال او برود اما شوهر نگاهش داشت. - نه، ولش کن. آنگاه هر دو سرد و ساکت شدند. زیرا که پسرک، در کنار ساحل، گریه کنان، چیزی بر روی تکه‌ای کاغذ نوشت، آنرا لوله کرد و در بطری خالی شامپانی گذاشت. درش را محکم کرد، آنرا برداشت، لنگرداد، دور سر چرخاند و در هوا رها کرد تا در آب افتاد. چه بود؟ زن با خود اندیشید که او چه بر کاغذ نوشت، در بطری چه بود؟ موجی باز گشت و بطری را با خود برد. پسرک گریه را پس کرد. پس از زمانی دراز برگشت تا به‌کنار پدر و مادرش بیاید. چشمانش نه درخشان بود و نه کدر، نه زنده و نه مرده، نه پرخاشگرونه‌رام، معجون غریبی می‌نمود که با آن زمان، قضا و کسان می‌ساخت. او را نگریستند و در پشت سرش بطری را، که یادداشتی به خط در خود داشت، و با موج می- رفت و کم مانده بود که از دیدگاهشان ناپدید شود. بقیه در صفحه ۱۴۵



جائی که فصل تابستان را به سرمی آورد، بکسار می برده است... این اصطلاحاً مقصد گردشها را نشان می داد. یکی، حدود املاک مسیوسان و دیگری، در کنار رودخانه ویوون، راهی که به قصر گرمانت می رفت، قصری که در ایام تابستان دوک و دوشس گرمانت در آن اقامت می جستند... این اصطلاحاً که به زبان کهن شهرستانی تعلق دارد، پس از آن، برای او اصطلاحهای سمبولیکی شد که ارزش غریبی داشت... سوان در حقیقت مسیوشارل هاس، یکی از سر-جسته ترین مردان عصر او بود که پروست به عنوان یکی از مدلهای خود برگزید و اخلاق و عشقها و زندگی پرشکنیه این بازیگر یکی از نخستین و بزرگترین نوآوریهای او در زمینه روانشناسی شد...

گرمانت متشاه کنجکواپهای او در زمینه زندگی محافل اعیان و اشراف شد... تخیل او درباره این نام افسانه اعجازآمیزی پرداخت... و خاطره آن را در سرتاسر ولایت در پرده ها و شیشه های کلیسا و در خاطره های که تادوره شارلمانی می رفت، بازیافت... خلاصه این بازیگران کم و بیش افسانه ای را شناخت، به سمت ایشان رفت و به شناخت پربار علائم نجابت و انگیزه های اجتماع اعیان و اشراف توفیق یافت...

اما این موضوع و وسیله را که در حقیقت شناخت موجود است، حافظه برای او فراهم می آورد... حافظه غیرارادی... حافظه مغفوله... حافظه ای که حساسیت بیرونی و درونی را بر خود می بندد و عقل به نیروی شعور و فراسمت جنبه ماشینی و جمود به آن نمی دهد... تنها این حافظه است که صحت و اصالت می تواند بدهد و این حافظه باید وقتی به کار بیفتد که فراموشی خاطره را در پناهگاه دست نهوده ای جای داده باشد.

«جستجوی زمان از دست رفته» از سرتاپا، بوسیله بازیگری صورت می گیرد که به عنوان «اولشخص» حرف می زند... و ما او را «داستان گوه» می خوانیم... این داستان گو سینمایی دیگر مارسل پروست است که گام بگام نیز در جریان داستان «مارسل» خواننده می شود. اما او دقیقاً مارسل پروست نیست... داستانگو سرگذشت خودش را از زمان کودکی و جوانی و واپسین ربع قرن نوزدهم تا سالهای پس از جنگ ۱۹۱۴ بازمی گوید. و از خانواده، و محیط اجتماعی و آذین های پاپی آن (پاریس و شهرستان و روستا، کنار دریا در نرماندی) دوستان و آشنایان خود در محافل اعیان و اشراف، هنرمندان و ادبا، دوستیها و عشقها و دوئلها و علاقه ها و نگرانیها، دردهای جسمانی و روحانی، اکتشافیهای عشقی و روانشناسی، و فلسفه خود حرف می زند ما را در مرکز آفرینش خود جای می دهد تا به هیجانها و انقلابیهای روح متعدد بازیگران او بنگریم... بازیگرانی که هم قسمتی از خود او وهم قسمتی از دنیای درون او هستند و او به نیروی خاطره از جریان آن آگاهی می یابد... هیچ چیز از «رادیوگرافی» او درمان نمی ماند... او، به عقیده بنژامن کریمو نخستین نویسنده ای است که حافظه را اساس و موضوع و مرکز اثری بزرگ ساخته است.

هیچ چیز در آثار مارسل پروست

تا بتواند در این بیداری ظفرنمون حضور داشته باشد و بتواند موج وافر و لجام گسیخته خاطره ها را بوسیله سدی انبوهتر کند و نگذارد دیگر ناپدید شود... و در این صحنه که در داستان سمت خانه سوان آمده است تصویر متافیزیک حافظه را می بینیم: «موضوع زمان می بایست با موضوع حافظه جفت شود. حافظه وسیله جستجو و رستخیز زمان از دست رفته می شود. بعد خارج از اندازه ای به زندگی می دهد که مردم رقص بی ارتباط اعمال آگاهانه و نا آگاهانه خودشان را در پیرامون آن صورت می دهند. من کوشش کرده ام که پدیده های ناآگاهانه ای را در وجدان آگاه پدیدار گردانم که پاک فراموش شده اند و گاهی در گذشته دوری قرار گرفته اند.

زمان هم دوست است و هم دشمن... دشمن با آن قدرت تخریب خلل ناپذیر خود... و دوست، برای آنکه تنها در میان آن می توان به آفرینش اثر توفیق یافت. زمان تنها روانشناسی ساده و هموار نیست... زمان روانشناسی در «زمان» است. من کوشش کرده ام که این جوهر ناپیدای زمان را جدا کنم... اما برای حصول این منظور، می بایست تجربه بتواند دوام داشته باشد... امیدوارم که در پایان کتاب خود (یعنی در پایان جستجوی زمان از دست رفته، در مجلد زمان بازیافته) فلان قضیه کوچک اجتماعی در میان اشخاصی که در مجلد اول به دنیاهای متفاوتی تعلق دارند، نشان بدهد که زمان گذشته است»

پس از آنکه طومار همه سالهای گذشته را باز کرد و قدم به زمان حال گذاشت و زمان ابعاد روزانه خود را برای او پیدا کرد، چنین نوشت: «از اینکه همه این زمان بس دراز، گذشته از آنکه، بی انتفاع، بر من گذشته است و در ظرف اندیشه من آمده است و بدست من فشرده شده است، زندگی من و خود من و پشتیبان من بوده است، و من برقله سرگیجه آور آن سوار بوده ام و نمی توانستم، بی آنکه یا خود جابجایش کنم، تکان بخورم خستگی عینی حس می کردم... گمان نمی کردم که بازم قدرت آن را داشته باشم که این گذشته ای را که بسیار دور می شد و یاد دردناکش از دل من نمی رفت، مدت درازی پا بسته خود نگهدارم...»

فراموش نکنیم که خود مارسل پروست، شاتوبریان و ژرار دونروال و بودلر را به عنوان پیشروان خویش تعیین کرده است... اینان، پیش از او، ضرورت حافظه و ابعاد زمان را که باید اثر ادبی متضمن آن باشد، تشخیص داده اند... و وظیفه او بود که از این دو مفهوم بسیار مهم، ماوراءالطبیعه ای بوجود بیاورد و اگر ماوراءالطبیعه ای نباشد، فلسفه ای بیرون بیاورد...

بیشتر از دوستان و پنجاه نفر قهرمان، زن و مرد وابسته به محافل

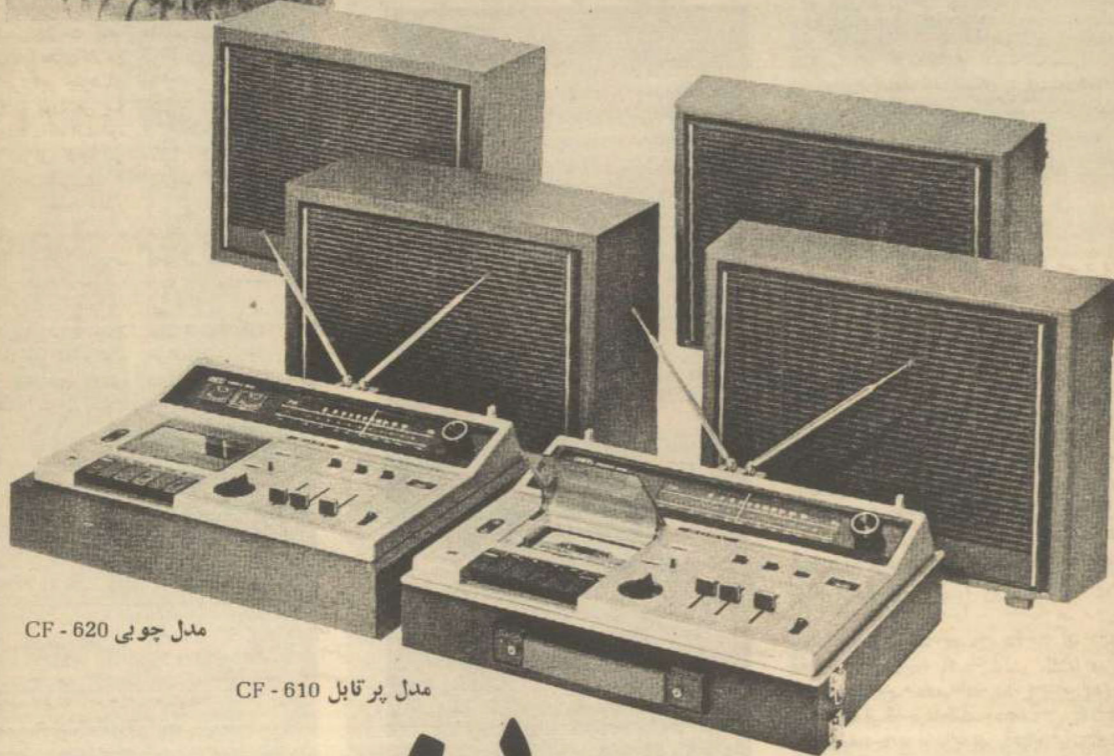
ایمان و اشراف، بورژوازی بزرگ، نویسنده و نقاش و موسیقیدان و زن بدکاره و طیب و دیپلمات و زن هنرپیشه و پیشخدمت و دوشیزه دم بخت به صحنه زمان از دست رفته می آیند و می روند. هر یک از این موجودات که آنهمه باهم اختلاف دارند، در تکامل مداوم هستند... هیچیک از این بازیگران خلق ثابت و راکدی ندارند... و همه شان با حرکت زندگی همراهند. مارسل پروست هرگز عملی مطلقاً آزادی به ایشان ارزانی نمی داد... وابستگی دوسه نفر و همه موجوداتی که در مضحکه انسان پروست قدم به صحنه می گذارند، از هر محیطی که باشند، نفرت آوردند... خالق این بازیگران، بی آنکه زندگی را عاری از زیبایی و حتی عاری از شادمانی بداند، حقیقتاً به قمر تلخکامی و مرارت و بدبینی رسیده بود.

و این بازیگران قدرت حیات و حرکتی دارند که در سایه آن به صورت قهرمانهایی فراموشی ناپذیر در می آیند... با اینهمه پروست هرگز به ارائه و تصویر و توصیف آنان نمی پردازد... ظهور آنان در آثار او، مثل ظهور آنان در زندگی است... هر یک از این اشخاص دقت یازبانی دارند که در منتهای دقت یادداشت و تجزیه و تحلیل شده است... پروست اهمیت بی اندازه ای برای زبان قائل بود.

زنان (باستانهای مادر و مادر بزرگ داستانگو و فرانسواز پیشخدمت و مادام وردون) همه گریزپا و دودل و پراکنده خاطر و هرزه و گرفتار فسق و فساد هستند... و ارواح آشفته و پریشانی هستند، دروغ «اقلیم» طبیعی ایشان است... و از سوی دیگر، دروغ با همه اشکال و همه زیرومپسای خود، موضوع بررسی پروست در مخلوقات خودش است.

نخست یکی از بزرگترین انگیزه های قهرمانان پروست است... و در کسوت پیش پا افتاده خود... در کسوت استواییسم میان می آید و از اینرو بسیاری از قهرمانان پروست که گرفتار نخوت هستند، و پاپیای نخوت خنده آوری هستند... و پاپیای نخوت که تقریباً گریبان همه قهرمانان پروست را می گیرد، هنر و آزمندی و سادیسیم انگیزه های اساسی قهرمانان پروست می شود... اینجا اثری از ایشار و جاه پرستی دور از غرض و مرض دیده نمی شود.

عشق در اولین نگاه



مدل چوبی CF - 620

مدل پرتابل CF - 610

سونی

- باسلکتور مخصوص برای بخش نوارهای کاست معمولی یا های فیدلیتی
- با ضبط مونویا استریو
- گیرنده بسیار قوی با موجهای متوسط و FM
- استریو مجهز به ترازیستور مخصوص «FET» و فیلتر برای حداقل انحراف در صدا
- مدلهای جدید، آنتنهای جالبی که از ایستگاههای دور و نزدیک می شنوید فوراً ضبط کنید و تلکسیونی از زیباترین آنتنهای جهان گرد آوری نماید



این رادیو ضبط سونهای کاست جدید سونی را که پیشه در اولین نگاه عاشقون می شود. مدلهای CF - 610 و CF - 620 سونی بقدری شیک و طرز کار کنترل هایشان بقدری جالب است که انگشتهای شما بی اراده می خواهد آنها را لمس کند، و چه صدای شگفت انگیزی - بشفافیت کریستال - با دویلدنگ بقدرت ۱۵ وات در اختیار شما است. مهندسین سونی در ساخت این رادیو ضبط سونهای کاست استریو فونیک هنر بخرج داده اند

برای برخی فقط سونی وجود دارد، آنهایی که از هر چیز بهتریش را می خواهند. SONY

یعنی کمال در ضبط صوت

هری کلرمن: دشمن درونی! بای صحبت داستین هوفمن

هنر پیشه‌ای از سینمای جدید آمریکا



● «داستین هوفمن» با کت چهارخانه، یقه باز، و شلوار اسپورت، به زادگاهش «لوس آنجلس» باز می‌گردد، تا در مراسم افتتاح آخرین فیلمش شرکت کند، فیلمی با این نام، «هری کلرمن کیست، و چرا این چیزهای وحشتناک را در مورد من به زبان می‌آورده» - که البته خود داستین نیز اعتراف کرده این نام هرگز بیادش نمی‌ماند. توضیح می‌دهد: «بطور خلاصه، این فیلم ماجرای جورجی، یک آهنگساز موسیقی عامیانه است. در ۴۲ سالگی، چهره‌ی او بر پشت جلد یک مجله‌ی آمریکایی پر تیراژ مثل مجله‌ی تایم پنجم می‌خورد. سناریوی هرب گاردنر، پسرورتی طنز آمیز در مورد گذشته‌ها و افکار این موجود دور می‌زند - این مرد فکر می‌کند که تحت تعقیب موجودی بنام هری کلرمن است - که برای او ناشناس است - و که بداورا می‌خواهد و در جستجوی نابودی اوست.»

هری کلرمن

در یک سالن کوچک نمایش در استودیو، نخستین حلقه‌ی فیلم، «هری کلرمن» نمایش داده می‌شود. تصاویر، نخست داستین هوفمن را بنقش جورجی آهنگساز نشان می‌دهد، که گیتاری به دست دارد، و خود را به لباس وسترن آراسته است. و در این حال روی تراسی بر بالای یک آسمان‌خراش قرار دارد.

موفقیت

داستین هوفمن می‌گوید: «به موفقیت رسیدن! چالش دارد، و خود را به لباس وسترن آراسته است. و در این حال روی تراسی بر بالای یک آسمان‌خراش قرار دارد. در حالیکه بر روی یک ورق کاغذ مشغول نوشتن است، و در اطراف او مناظر سرگیجه آور نیویورک پنجم می‌خورد، جورجی تداخلش را از دست می‌دهد، و از بالای آسمان خراش به زمین می‌افتد. و این سقوط بتدریج به آهنگی به کاناپه‌ی یک روانکاو ختم می‌شود. این فیلم در واقع ترکیبی است از تمام افکار و رویایهای اکثر شکست‌انگیز، و باز - گشت به گذشته‌هایی درباره‌ی زندگی، کودکی، ناگهان ازدواجش - که به طلاق انجامید - و موفقیت‌های آواز هایش - که الهام از همان آهنگ‌ها، موجب فرار او از یکنواختی می‌شود... و هر

هرکس دیگری باشم. داستین موفقیت‌فعلی‌اش را به آسانی به دست نیابد، تحصیلش را اید کسروانوار هفت نیویورک، من در کنار یک فروشگاه در انتظار زخم بودم. یک زن کجکاو ناگهان ایستاد، و با تعجب از من پرسید: «جولوی این ویتترین چه می‌کنید؟» این سؤال اینطور برای من توجه شد که او به من حق نمی‌دهد مثل هرکس دیگری باشم. داستین موفقیت‌فعلی‌اش را به آسانی به دست نیابد، تحصیلش را اید کسروانوار هفت نیویورک، من در کنار یک فروشگاه در انتظار زخم بودم. یک زن کجکاو ناگهان ایستاد، و با تعجب از من پرسید: «جولوی این ویتترین چه می‌کنید؟» این سؤال اینطور برای من توجه شد که او به من حق نمی‌دهد مثل هرکس دیگری باشم. داستین موفقیت‌فعلی‌اش را به آسانی به دست نیابد، تحصیلش را اید کسروانوار هفت نیویورک، من در کنار یک فروشگاه در انتظار زخم بودم. یک زن کجکاو ناگهان ایستاد، و با تعجب از من پرسید: «جولوی این ویتترین چه می‌کنید؟» این سؤال اینطور برای من توجه شد که او به من حق نمی‌دهد مثل هرکس دیگری باشم.



نیکولز برای ایفای نقش اول فیلم «فازغ‌التحصیل» او را یکتبه به موفقیت کامل رسانید. و از آن پس، دوبار جایزه‌ی اسکار با نام او فرین شد.

زنها

در بولوار هالیوود او با جوان‌هایی برخورد می‌کند که با دیدن او، انگشتان دست را به علامت صلح به او نشان می‌دهند. داستین این افراد را می‌ستاید، و می‌گوید «من جوان‌ها را می‌ستایم، آنها مزاحم آدم نیستند.»

اما هنوز هم هوا

خواهانی هستند که حاضر به قبول این امر نیستند که یک هنرپیشه با نقش‌هایش تفاوت دارد. پس از فیلم «فازغ -التحصیل» بسیاری از زنان در کوچه و خیابان آنچنان با من رفتار می‌کردند که گویی من دارای همان خصوصیات قربان آن فیلم هستم!

درباره‌ی فیلم «آدمک

کوچولو» داستین هوفمن می‌گوید: «فانزده روز اول فیلمبرداری بسیار عالی بود. اما صحنه‌های خارجی فیلم واقعاً برای ما طاقت‌فرسا شد. بهتر حال، آنچه بسیار خوش-آینده‌من بود، این بود که این فیلم سرخ‌پوست‌ها را از زاویه‌ی خوبی نشان می‌داد. و تاریخچه‌ی اصلاح می‌کرد.»

درباره‌ی مطبوعات داستین

هوفمن می‌گوید: «مطبوعات مرا راحت گذاشته‌اند... اما دیگران... من و زخم یک آپارتمان در خیابان یازدهم نیویورک داشتم. یک روز نزدیک ظهر، در ساختمان کناری انفجاری رخ داد که کسی صندهای ندیده. اما باید بگویم که این قضیه بخاطر این بود که دوربین‌های تلویزیون، از من و زخم درحال فروشنده‌ی اسباب بازی در یک فروشگاه - پیشخدمت - و غیره. آغاز کار سینمایی را با ایفای نقش‌های کوچک‌تری اهمیت شروع کرد. سپس به یک گروه هنری پیوست، و بزودی دستیار کارگردانی‌اش که در برادوی نمایش «نگاهی از پل» را بر روی صحنه می‌آورد. عاقبت انتخاب مایک -



آفتاب سرخ ترکیبی جدید از خشونت و جاذبه!

آلن دن، چارلز برانسون اورسولا آندرس در یک فیلم

«ترنس یانگ» دستیار سابق ژاک فدرالکساندر نورد - جوزف فنان اشترانریک - رنه کلسر و نیک ویدور، در واقع دوره‌ی علمی فیلمسازی بود را تماماً با بهترین استادان سینمایی طی برده است.

مقامی که او امروزه در سینمای بین‌المللی حراز کرده است، بخاطر تمام آموزش‌ها و کار-ایش، درخور او و حق او بنظر می‌رسد. یانگ یلم‌های گوناگونی ساخته است که جزء معروفترین نشان آید از فیلم‌های اولیه‌ی جیمز باند - و همچنین از یلم «مایرلینگ» یاد کرد...

«آفتاب سرخ» فیلم جدید ترنس یانگ، ماجرای ست که بر اساس حادثه‌ای در آریزونا، در سال ۱۸۷۰، بنا شده است: حمله‌ی یکدسته راهزن به طاری که سفیر ژاپن را به واشنگتن می‌برده است. در طول این حمله، هدیه‌ی امپراطور ژاپن به رئیس جمهوری آمریکا که یک شمشیر سامورایی یقیمت بوده، به سرقت می‌رود، و این سرقت اجراهای بسیاری بوجود می‌آورد...

در انتخاب هنرپیشگان فیلم، ترنس یانگ همچنان بین‌المللی بودن کار را در نظر گرفت، و از این بده دعوت به عمل آورد: چارلز برانسون - آلن دن - توشیرومیفونه - و اورسولا آندرس. و پس از فیلم «آخرین سکه» این دومین بازی ست که چارلز برانسون و آلن دن را برای یکدیگر قرار می‌گیرند. این بار هر دو در کنار هم، نقش-نای منفی و خشن فیلم را به عهده دارند.

توشیرومیفونه هنرپیشه‌ی نامدار ژاپنی که با فیلم‌هایی مثل «راشومون» و «هفت سامورایی» موقعیت تثبیت شده‌ای برای خود بوجود آورده، در این فیلم نیز نقش یک سامورایی را به عهده دارد، و بالاخره اورسولا آندرس جذاب، پس از دتی دوری از سینما، با ایفای نقش در «آفتاب-سرخ» یکبار دیگر علاقمندان خود را بیاد خاطرات گذشته خواهد انداخت!

این فیلم برای نمایش در بازارهای اروپا ماده شده است.



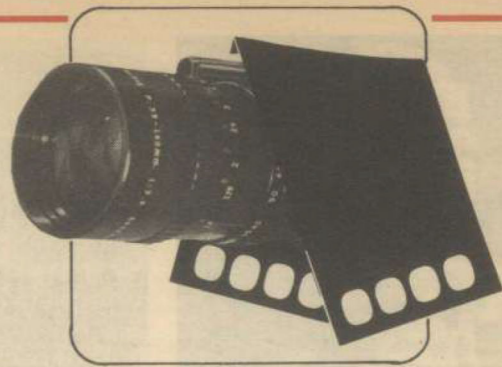
چارلز برانسون



اورسولا آندرس

حالا دیگه..... هرچی بگی میارزه

بشکن!



در تلاطم زندگی (عشق موسیقی)

* بالاترین حد موفقیت را «کن راسل» در فیلم «تشنای موسیقی» (در تلاطم زندگی)، در ایجاد رابطه با تماشگر به دست می‌آورد. «کن راسل» در مقام کارگردان، این اواخر خیلی زود درس‌راسر دنیا به مقام تثبیت شده‌ای رسیده است. آنچه از خود عرضه می‌کند، در حد تسلط و کمال است. شاید بتوان گفت یک «جان‌فرانکن‌هایمر» پرشورتر - و با استعداد تر - است. تکرر و تکران را در تمام نماها، و «برداشت‌های صحنه‌ی‌اش می‌توان لمس کرد. دوربین و تماشگر را یک لحظه راحت نمی‌گذارد، در بیان آنچه می‌خواهد بگوید، راه‌های مختلفی را در عین حال بکار می‌برد، و به‌لاوه، تماشگر را به قبول آنچه می‌گوید، می‌کشاند. رابطه را از همین لحظه ایجاد می‌کند، و در واقع از نخستین لحظه فیلم شخصیت‌های داستان و وضع آنها را در محیط فیلم، بلافاصله معین می‌کند. زمان و مکان را خیلی زود و بدون اغراق بسیار - می‌سازد، و در این‌مدت از داستان نیز غافل نیست. داستان فیلم، سرگذشت جایکوفسکی است.

تلخی و سیاهی قرار گرفته باشد، که به آسانی به چشم نرسد، اما در تمام دقیق فیلم، وجود آن محسوس است. این طنز را او حتی در پایان کار مخوف همر آهنگساز نیز به کار می‌گیرد، و با وجود خواهر او. اما همچنان طنز را در حد بین خفا و آشکار نگه می‌دارد. زیرا بدون این طنز نیز، باز نظر خود را در جزء جزء صحنه‌ها اعمال می‌کند. گفتیم دیدگاه شخصیت‌های داستان نیز در فیلم محفوظ است. نگاه کنیم به تخیلات زنی که بعدها همر جایکوفسکی خواهد شد، در مورد افسر مورد علاقه‌اش، و از برای درآمدن او توسط جایکوفسکی. زندگی آهنگساز، که استفاده‌ی حتمی در پایان فیلم خواهد داشت؛ هنگامی که جایکوفسکی با دیدن زنی در آپ داغ حمام، بیاد مادرش و پایان زندگی او بر اثر وی می‌افتد این صحنه‌ی گذشته، عیناً در مورد خود او اجرا خواهد شد. کارگردان خود را از صحنه‌های زیبای مرسوم غافل نشان نمی‌دهد، هنگامی که جایکوفسکی به‌نگام اجرای یک اثرش، بیاد عوالم زیبا و رؤیایی باخوهرش می‌افتد. اما در این لحظه نیز ورود جوانی که «رفیق» اوست، زیبایی صحنه را در حد تعادل نگاه می‌دارد، و با هنگامی که دخترک برای اولین بار به دیدن او می‌شاید، و تصور زیبایی رؤیایی او از نظر آهنگساز - و آنچه واقعاً و هست.

زیر بنای اصلی شخصیت آهنگساز را کارگردان، در برخوردی او با مسائل جنسی به دست می‌آورد، و با صحنه‌ی برگردان زن و مردی که در گوشه‌ی باغ عمومی به عشق‌بازی مشغولند در آن، به تصاد درونی آهنگساز می‌رسد. در ادامه‌ی همین مسیر است که آهنگساز در عدم موفقیت‌های جنسی خود، به یک عشق روحانی و کاملاً معنوی می‌رسد، عشقی که از طریق نامه‌نگاری بین او و پاتوی حامی‌اش بوجود می‌آید، و صحنه‌ی برخورد میان این دو نفر، هنگامی که بانو سوار بر کالسکه از پاریس می‌گذرد، اوج این احساس را بیان می‌کند. اما کارگردان همچنان محیط پر تلاطم و دهشت‌باری را که برای جایکوفسکی بوجود آورده است، ادامه می‌دهد. و این بار نیز با حضور همان جوان، که هر بار پیام‌آور یک نوع نابودی و پایان است. صحنه‌ی خط آتش خرم‌ها، و قصر خالی از سکنه، و قفل و زنجیری که بر در است، باز به همان محیط



ریچارد جمبرن در نقش جایکوفسکی

شهر و وحشی * «سرجوسولیم» کارگردان فیلم «شپس وحشی» در بنای فیلم خود، فاصله‌ی بین دو نقطه را طی کرده است. این دو نقطه - در آغاز و در پایان فیلم - دو بار گلوله‌خوردن شخصیت اول داستان است که اما نشان می‌دهد طی این مسیر، ماجرای تازه‌ای به دست نمی‌دهد مگر در معنی پرسگشتی به گذشته، و روشن کردن مسیر قبلی. در واقع، در صحنه‌هایی جا به جا، با این برگشت‌ها روبرو هستیم، ولی اصل حادثه که در زمان حال اتفاق می‌افتد، در واقع روشن‌کننده‌ی دقیق بزمان گذشته است. متأسفانه بین دو نقطه‌ی گلوله خوردن مرد، در آغاز و در پایان داستان، این احساس خود به موفقیت برسد.

نقد فیلم‌های هفته

از بیژن خرسند



کلند چکون در نقش همر جایکوفسکی

پس از این - در آخرین نای فیلم - صورت زن را از پشت میله‌های انباشت می‌بینیم که آرامش یافته است، و گویی که این اتراف شوهر خود را - پس از یک دوره‌ی خیلی کوتاه زندگی مشترک که داشتند - شنیده است. صحنه‌پردازی، و شخصیت‌سازی «کن راسل» - همچنانکه داستان فیلم - کمال قطعی دارد، و فیلم «تشنای موسیقی» یقیناً جزء معدود فیلم‌های خوب روی پرده است. «کن راسل» واجد جوهر لازم سینماست، و می‌خواهد که فیلم «شیاطین» او نیز موفقیت کامل یافته است - که این بار نیز رایحه‌ی یک سینمای خوب به مشام می‌رسد.

شهر وحشی

* «سرجوسولیم» کارگردان فیلم «شپس وحشی» در بنای فیلم خود، فاصله‌ی بین دو نقطه را طی کرده است. این دو نقطه - در آغاز و در پایان فیلم - دو بار گلوله‌خوردن شخصیت اول داستان است که اما نشان می‌دهد طی این مسیر، ماجرای تازه‌ای به دست نمی‌دهد مگر در معنی پرسگشتی به گذشته، و روشن کردن مسیر قبلی. در واقع، در صحنه‌هایی جا به جا، با این برگشت‌ها روبرو هستیم، ولی اصل حادثه که در زمان حال اتفاق می‌افتد، در واقع روشن‌کننده‌ی دقیق بزمان گذشته است. متأسفانه بین دو نقطه‌ی گلوله خوردن مرد، در آغاز و در پایان داستان، این احساس خود به موفقیت برسد.

ان می‌دهد که این هر دو تاچه‌اندازه شبیه هستند، و این پایان می‌توانست همان آغاز اتفاق بیفتد. به این ترتیب طول مسیر فیلم زمان، نکته‌ای را روشن نخواهد کرد، قصد انتقامجویی را. زیرا در دام دختر و دیگران افتادن از پادامدن در پایان فیلم، عیناً است که در آغاز فیلم نیز اتفاق آده است، فقط آنچه می‌بینیم تکراری ماجرای گذشته است؛ یعنی کارگردان یک حلقه‌ی بسته کار می‌کند، و این قاتل سرنوشتی است که شخصیت اول تان دارد.

این شخصیت، که خصوصیاتش یک «سندقرمان» سینمای جدید سابقت دارد، فقط به دور خودش بر خد، و آنچه در این چرخش‌ها با می‌دهد، چیزی بجز تکرار نیست: - مردی او را برای نابودی غر اجیر می‌کند، اما چون به‌او انت می‌کند، شبیه همان دام در راه دش گسترده می‌شود. - دختر، با ابراز عشق و علاقه، را با بدم می‌کشاند، و مرد باز هم این دام می‌افتد. آنچه در سیر دورانی این مسیر، نلاف‌هایی ایجاد می‌کند، نوعی پله‌خوردن مرد، برای بار دوم است، این بار پلیس شلیک کرده است، در رتیکه بهمان بار اول، باز هم شد جنایتکاران این کار را بکنند، و همچنین کشتن دختر، و وکیل، و دن حلقه‌ی داخلی، پرحلقه‌های ره‌وار قبلی است. اما این‌همه در ساختمان فیلم، و در رجه شخصیت‌ها، تغییری بوجود ن‌آورد.

انتقام گرفتن مرد در پایان ماجرا، یر را به نفع او تغییر می‌دهد، بی‌ری که احتمالاً با در نظر گرفتن یل تجاری، خارج از تمامیت داستان لری می‌رسد.

تمام مقدمه‌چینی‌ها و بهره‌گیری‌ها، نتیجه‌هایی که به دست می‌آید نشان دهنده‌ی شخصیت اعمال‌کننده و حاکم، پیش‌برنده، شخصیت زن است.... واقع تمام آنچه فیلمساز انجام دهد، به این نتیجه‌ی قطعی کشیده شود که زن نقش «زن شوم» را دارد، همه چیز را در تماس با خود نابود کند، و به خون می‌کشاند - دقیقاً آن حرفی که در یک صحنه، زن به د می‌گوید، اما خود او واجد این سوسیت است. باز نگاه کنیم به مردهایی که به وی با این زن در ارتباط هستند: - مردی که برای کشتن عمومی و تمدنش یک قاتل حرفه‌ی اجیر کند. - مردی که در رأس فعالیت‌های ایستاکاران قرار دارد. - مردی که با مقام وکیل برای ایستاکاران کار می‌کند. اینها هر کدام بتدریج به قتل رسند، و بالاخره خود مرد، کسی که مل جنایت‌هاست، و دوباره به خون نیده می‌شود.

تمام این تالیلهای منفی و خون‌لود، شوم بودن زن، و عامل بودن او را ثابت می‌کند، تمام آنچه ثابت می‌کند که شخصیت اول داستان، فقط نقش سهره و بازیچه را دارد. نگاه کنیم به فیلم «قاتلین» از «دان سیگل» و شخصیت زن در آن فیلم، که حالت کامل همین شخصیت است، و نیز شخصیت‌های مردهای آن ماجرا، که هر کدام چگونه از بین می‌روند، و حتی از بین بردن زن نیز این فضای شوم را از محیط مرد دور نمی‌کند.

کارگردان با استفاده از یک داستان فیلم سنجیده، موفقیت خود را برای ساختن یک فیلم حادثه‌ی بی‌حفظ می‌کند، اما این دو مورد: کارگردانی و داستان فیلم، در هیچ لحظه به یک‌اوج قطعی نمی‌رسد. و در سطح نسبی خود، در لحظاتی دچار سقوط می‌شود. این لحظات هنگامیست که کارگردان در توجیه آشفته‌ی روح‌مرد - و اینکه چگونه در تاروپود دام زن اسیر است - کوشش می‌کند، و صحنه را دچار کندی می‌سازد، که اصلاً برخلاف روال و مسیری است که فیلم از آغاز شروع، و دنبال کرده است. صحنه‌ی اتوبیل‌رانی و تعقیب اول فیلم، علیرغم مشابه‌داشتن علیرغم خیابان‌های خلوت شهر و عدم دخالت پلیس تا پایان حادثه از هیجان لازم برخوردار است.

شخصیت‌پردازی‌ها نیز در حد نسبی کار فیلمساز و داستان‌نویس فیلم است. و بیشترین عدم موفقیت در ساختن شخصیت زن است، که با نتیجه‌گیری‌های بعدی فیلم، و کارگردان، مطابقت ندارد - «چارلز برانسون» همچنان در نقش خودش ظاهر می‌شود و در این‌حد، شخصیت‌ها به توجیه قطعی نمی‌رسند.

اما کارگردانی و داستان‌فیلم‌در حدیست که به عنوان یک فیلم حادثه‌ی تماشگر را به دنبال خود می‌کشاند.

تعقیب

* فیلم‌هایی که از «آرتورپن» دیده‌ایم، سابقه‌ی کاری درخشانی از این کارگردان را نشان می‌دهد. از «تیرانداز چپ‌دست» تا «معجزه‌گر» تا «باتی وکلاید»، و پس از آن. «تعقیب» از فیلم‌های نسبتاً قدیمی این کارگردان بشمار می‌آید - و معذک در دیدار مجدد می‌بینیم که فیلم همچنان محکم و موفق است. «تعقیب» نیز در سطح کارهای «آرتورپن» از ساخت دقیق و کمال نمایشی برخوردار است. زیر بناها، و عوامل مختلف، ماجرا را تا آن حد پیش می‌برند که به‌اوج نمایشی لازم برسد، و به راحتی فرود آید. عناصر تشکیل‌دهنده و پیش‌برنده‌ی ماجرا، این بار در سطح‌های مختلفی تشکیل می‌شوند، و تمام در مدت‌زمان

معینی ماجرای را شروع می‌کنند و به‌اتمام می‌رسانند، که در عین حال، چند واقعه دیگر نیز به نقطه‌ی انتهای خود نزدیک می‌شود. ماجرا از فرار یک زندانی آغاز می‌شود، و همراه با نزدیکی غیرارادی او به شهری که ساکن آنجا بوده، انعکاس این فرار و عکس‌العمل‌های مختلف، بتدریج شکل می‌گیرد. این فرار در عین حال، موجب برملاشدن بسیاری از رازها می‌گردد، و نیز یک مخالفت موجود را به نتیجه‌ی قطعی می‌رساند.

کسانی که در این ماجرا داخل می‌شوند، این اشخاص هستند: - مالک عمده‌ی شهر، و پسرش. - پسر، و همسر فراری. - کارمندان مالک، و همسر-هایشان. - پدر و مادر فراری. - بقیه‌ی مردم. و در دو سوی این عده، یک طرف فراری، و طرف دیگر کلانتر شهر قرار دارد.

اشخاصی که در این بین قرار می‌گیرند، در واقع در حکم مخالف‌های پیش‌برنده‌ی داستان هستند. در عین حال، یک نوع مبارزه بین کلانتر و فراری نیز وجود دارد، که فقط در حد دستگیری و برگرداندن فراری به زندان است. آنچه برای دیگران بیشتر اهمیت دارد، کشتن، و یا کشته‌شدن فراری است. که به این ترتیب وجدان یک جامعه به قضاوت گذارده می‌شود. «آرتورپن» در این فیلم دچار تعدد شخصیت است، اما ماجراهای مختلف تماماً به یک خط اصلی برمی‌گردد، و تماماً به‌نوعی با فراری ارتباط پیدا می‌کند. نگاه کنیم به فیلم «در انتظار غروب» - مثلاً - اثر اتو پرمنیجر، و عدم موفقیت او در ساختن شخصیت‌ها، و ماجراها. اما آرتورپن در ساختن و توجیه هر یک از شخصیت‌ها براحتی موفق است، و این کار را بسادگی و در

لحظات کوتاهی انجام می‌دهد. نگاه کنیم به صحنه‌های آغاز فیلم، که خیلی سریع، موفقیت و دیدگاه هر یک از افراد را روشن می‌کند. و در این مسیر نمایشی، کار اصلی او ارتباط حلقه‌های این‌زنجیر، و ایجاد یک تداوم کلیست - که می‌بینیم در این‌همه موفقیت دارد. به‌لاوه با استفاده از خصوصیات شخصیت‌های داستان، فضا و محیط داستان را می‌پروراند، فضایی که بر شهر حاکم است.

گفتم حلقه‌های زنجیر این داستان را بهم متصل می‌کند، و این اتصال آنچنان انجام می‌گیرد، که کبر کردن یکی از حلقه‌ها، به تمامیت کار، لطمه می‌زند. در ایجاد اوج نمایشی، عوامل هیجانی صحنه، لحظه به لحظه جمع می‌شوند، و در این راه، لحظه‌های هیجان‌زا بوجود می‌آید. مثل برخورد های کلانتر با اهالی شهر، تا عاقبت به مضروب شدن او می‌انجامد.

به این ترتیب وجود فراری، و عمل فرار او، وسیله‌ی است تابسیاری از ماجراها، باز شود، و به نتیجه‌ی روشنی برسد. وقتی در صحنه‌های آخر، کلانتر، فراری را از چنگت مردمی که قصد جانش را دارند، نجات می‌دهد - در حالیکه قبلاً شنیده‌ایم از قتلی که به‌او نسبت داده بودند، میری شده است - لحظه‌ی آرامش فیلم فرا می‌رسد که اما کارگردان، برکت دیگری نیز درآستین دارد: و آن کشته‌شدن فراری و زودخورد کلانتر است، که فرود آرام‌کننده‌ی ماجرا را، بصورت قوس نزولی تعدادی حادثه کامل می‌کند. در نمای آخر، هنگامی که دختر، خبر مرگ پسر را می‌شنود، و به‌راه می‌افتد، لحظه‌ی تکمیلی صحنه‌ی از زندگی یک جامعه است، که قضاوت‌ها، میارها و انگیزه‌ها، در حد طبیعی انسانی (و یا غیرانسانی!) نشان شده است. و آرتورپن در نمایش همین تصویر است که موفقیت دارد.

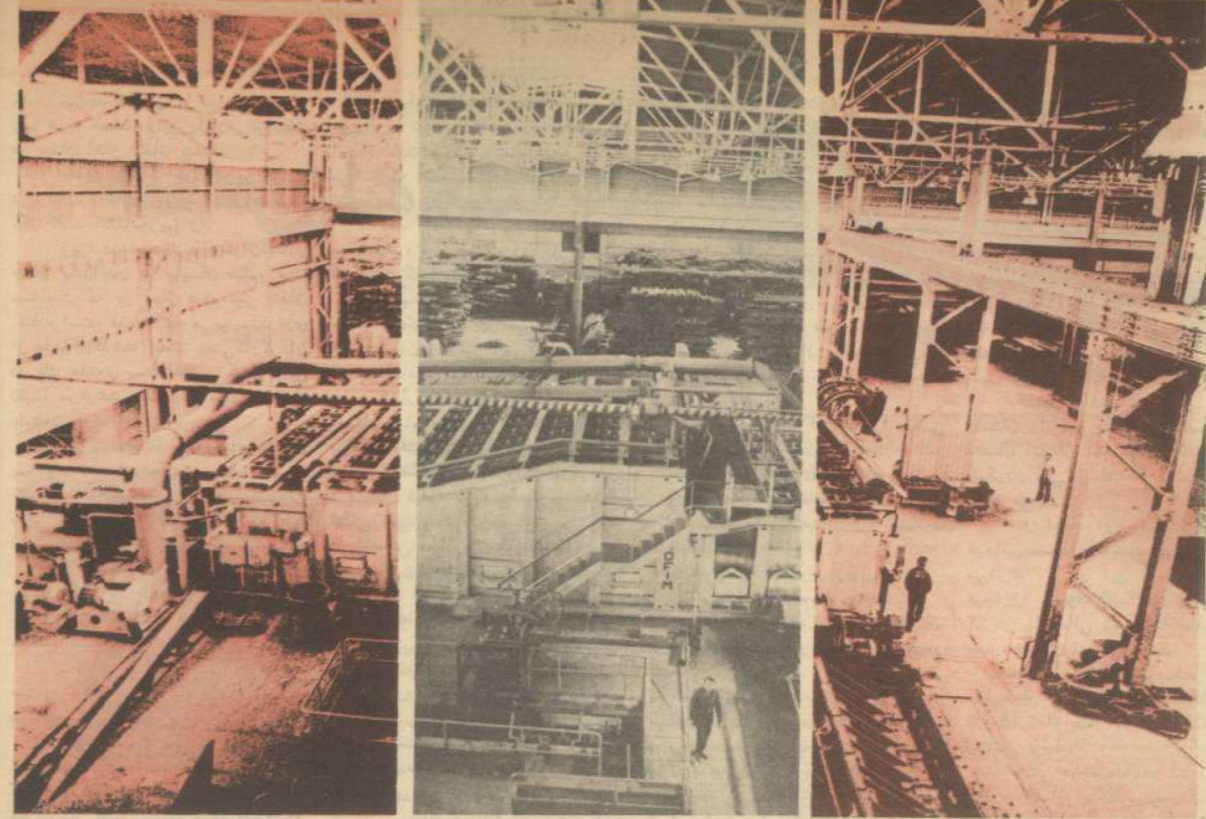
تربیتی

سینما اسکوپ رنگی

با شرکت: تونس هیل باد اسپنسر

در سینما برلیان

خیابان اسلامبول: تلفن ۳۹۳۳۵



مؤسسات تعاونی اساس تحقق اقتصاد دموکراتیک هستند

- در جهان صنعتی امروز، رونق صنایع ایران جز با ارتقاء رفاه عمومی جامعه و بسط بازار داخلی میسر نمی گردد.
- سیاست انقلابی امر و زد در پی متوقف ساختن افزایش هزینه زندگی، و نیز ارتقاء دستمزدها و بسط بیمه های کارگری و روستایی و شرکت های تعاونی است.
- تعاونی های تولید، مصرف و توزیع روستایی و کارگری گسترشی حیرت انگیز یافته اند و شرکت های کوچک جای خود را به اتحادیه های تعاونی می دهند.
- شرکت های سهامی زراعی نهاد جدید اقتصادی ایران است.
- بعد از تأسیس سدهای بزرگ سطح زیر کشت آبی و دیمی ۲۴ و ۱۴ درصد افزایش پیدا کرده است.
- ملی کردن مراتع و جنگلها، از جوهر دیگر حرکت جامعه ایران به سمت استقرار مناسبات دموکراتیک است.

یکی از صور تحولات اخیر در جامعه ایران حرکت به سمت استقرار مناسبات اقتصادی دموکراتیک است، تا شرایط مادی لازم برای پیدایی وحدت و همبستگی ملی قوام گیرد. ۹ سال پیش به هنگام مطرح شدن اصل سیم شدن کارگران در سود ویژه کارخانه ها به میزان ۲۰ درصد، گروه های چپ گرا به هیاهو درآمدند و آزما وسیله ای برای آرام نگه داشتن طبقه کارگر در ایران نامیدند. حدس آنان چندان هم به دور از واقعیت نبود. منتها از دیدگاه نسبت زیرا هدف از این سیاست کارگری این بود که با توزیع عادلانه تر ثروت، همه طبقات اجتماعی، که در کار تولید دخالت دارند، از حاصل کار خود نصیب برند. هیاهوی گروه های چپ گرای افراطی فقط از قصد نفاق آنگونه آنها برده پریشانش، چه وحدت قشرهای مختلف ایران و شرکت سازندگان همگانی را در امر تولید، سدی در مقابل پیشرفت مقاصد سیاسی خود می دانستند.

اما تگرش سیاسی رهبر ایران بر این بود که بدون وحدت یافتن قشرهای مختلف مردم در جامعه، رشد اقتصادی ایجاد پذیر نیست. زیرا رشد مداوم اقتصادی در عین حال مستلزم مبارزه علیه هرگونه تهاجم سیاسی و اقتصادی از جانب قدرتهای جهانی و گروه های وابسته به آنهاست، و ایران نه با ایجاد تفاهل بین طبقات مختلف جامعه، یا با وحدت برای حصول منافع مشترک و ایستادگی در مقابل دشمنان خارجی میتواند توسعه یابد. از این نظر گام ملی است که به اصل سیم شدن کارگران در سود کارخانه ها بتواند عاملی سازنده و وحدت بخش می نگرد. و این اسلرا البته گروه های

وابسته سیاسی از یک سو و فرصت طلبان سود پرست حرفه ای را، از سوی دیگر، خوش نمی آید.

اقتصاد یک کشور، زمانی توسعه می یابد که نیروی کار آن کشور وحدت یابد. همه کشورهای که توانسته اند به نظام صنعتی دست یابند از گونه های وحدت درونی بر خوردار بوده اند. به هنگام مطرح شدن اصل سیم شدن کارگران، کسانی از صاحبان صنایع خصوصی، بی آنکه به ضوابط دیکرگون شده نظر کنند و مصالح رشد صنایع داخلی و گسترش بازارهای داخلی را برای جذب تولیدات صنعتی داخلی در نظر گیرند، پنداشتند که میتوان به روال گذشته همچنان قشر اجتماعی وسیعی را محروم نگه داشت، لیکن نیروهای بیرونی تر در پی اجرای این شی ها بود. از همین روست که به رغم ناشناخته ماندن سود واقعی کارخانه های خصوصی، وزارت کار و امور اجتماعی، نه پراساس آرقای که ارائه میدادند، بلکه از طریق انعقاد پیمان های جمعی پراساس تولید، اضافه تولید، تقلیل ضایعات و بهبود تولید سود ویژه یا سایر روش هایی که با طبیعت کار وفق میدهد موفق گردیدند در ۲۷۲۴ کارگاه قانون سیم شدن را اجرا کنند و در نتیجه قریب به ۱۶۶ هزار نفر از مزایای آن برخوردار شوند.

همچنین، در حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر از کارگران کارخانه های دولتی، که در بخش خصوصی مشابه ندارند، از طریق اعطای پاداش از ثمرات قانون بهره مند گردیدند. اما، این همه آنچه را که در اصل سیم شدن کارگران در سود ویژه کارخانه ها نهفته است دربر نمی گیرد. این اصل ملی

همکاری سه نیروی کارگران، که کارمندان و وزارت کار و امور اجتماعی می باید تر تحقق بخشد، وزارت کار فقط با اتکاء نیروهای سازمان یافته کارگران در زمانهای صنعتی میتواند شمول این اصل رنگ را وسعت بخشد و صاحبان صنایع خلی نیز تنها با اتکاء به وحدت نیروهای ر و گسترش بازارهای داخلی است که بتوانند به صنایع خود رونق بیشتری بخشند. آ که در مقابل جهان صنعتی امروز، رونق تابع ایران جز با ارتقاء رفاه عمومی جامعه بسط بازار داخلی میسر نمیکرد.

به همین سبب، سیاست انقلابی امروز بی متوقف ساختن افزایش هزینه زندگی، همچنین ارتقاء دستمزدها، بسط بیمه های کارگری و روستایی و بسط شرکت های دینی تولید و فروش است، تا واسطه ها، شکران و دلان که انگل های اقتصادی ضروب میشوند، از میان بروند، زیرا ریه نیروهای کارگری ارزان، برای لید فرآورده های ارزاتر، تا زمانی در مقابله بستگی ملی در جامعه ایران به مخاطره نهد.

تگاهی به بسط تعاونی های تولید، صرف و توزیع در روستاها نشان میدهد فقط در سال ۴۹ تعداد ۲۰۶۳۲۱ نفر از ستایشان عضویت شرکت های تعاونی را بر گرفته اند. تا اول آذر ماه ۱۳۵۰، جمعا ۸۴۲۵ نفر روستایی در ۸۴۲۵ رکت تعاونی روستایی عضو بوده اند که ۳۸۲۲ روستا را در مناطق مختلف کشور بر می گرفته است. همچنین به مناسبت سال ورزش تا پایان ۱۳۵۰ موجبات تجویز و تکیل ۲۵۰۰ فروشگاه تعاونی مصرف در ستاهای کشور فراهم می آید. پس تعداد ستاهایی که در حوزه فعالیت شرکت های دینی قرار میگیرند به ۴۸۸۴۲ واحد خواهد شد. این شرکتها تا اول آذر ماه گذشته رمایه ای در حدود ۳۳۱ میلیون تومان و تیرهی معادل ۷۰ میلیون تومان داشته اند. لیکن، تشکیل شرکت های تعاونی روستا، در زمینه تولید، چه در زمینه مصرف، سرمایه های اندک و نیروهای پراکنده کافی ست. از اینان می باید واحدهای نیرومند ی پدید آید تا سرمایه های بیشتری را اختیار گیرند و بتوانند به نحوی مؤثر ل کنند.

از همین روست که شرکت های تعاونی رکت جای خود را به اتحادیه های تعاونی دهند. تا کنون ۱۲۱ اتحادیه تعاونی، که ۷۸۱ شرکت تعاونی را دربر میگیرد، با رمایه ای برابر با ۱۰۸ میلیون تومان پدید ده است. نهیست تعاون در جامعه روستایی و یکی از وجوه اصلی حرکت به سمت ستراز مناسبات اقتصادی دموکراتیک است رگی اصلی نظام تولیدی جدید در جامعه ستایی است که می باید پیش از پیش تقویت ردد.

این سازمان عظیم تعاونی بی شک راهی بوار در مقابل خود ندارد و بی آن که روحیه اون خواهی در میان افراد ملت گسترش یابد، که این خود باید پیش مسئولیت شعای از جانب تمام جریان برنامه های رانی ارتباط دارد، به پیروزی نخواهد یسد. چرا که امکان متوقف شدن یک روند رقی را، اگر به درستی برای پیشرفت آن الیت نشود میتوان از یاد برد، و این سولیت همه ماست. مسئولیت همه کسانی ست که به محتوای آرمان های انقلاب رسید ج می بندند. زیرا در قالب سخنان شاهنشاه سستانت تعاونی اساس تحقق اقتصاد کراتیک هستند. این تعاونی ها چه در دگی کشاورزی، چه در امور کارگری، چه در سایر رشته های اقتصادی اساس دگی روزمره همه جوامع افراد خواهند د و هر قدر کیمت و کیفیت آنها در جامعه ایران توسعه یابد، نتایج انقلاب بهتر و شتر تحقق خواهد یافت.

در سالهای اخیر پارشد و پیشتر و جد های تعاونی، تولید کشاورزی بازده ون پتروشمی و ذوب فلزات، سرمایه های

کشور آن چنان که باید در روستاها به کار نیافتاده اند. لیکن، طی برنامه عمرانی پنجم امید است که با سرمایه گذاری بیشتر در واحدهای تعاونی، تولید کشاورزی سازده بیشتری بیاید و رفاه روستاییان فزونی گیرد. با این همه، ازهم اکنون مقدمات بسط بیمه های روستایی فراهم می آید. فعلا تا اول شهریور ماه ۱۳۵۰ موجبات بیمه درمانی دوازه هزار خانوار روستایی که مجموعا ۶۰۰۰۰ نفر را دربر میگیرد فراهم آمده است. اما همچنان که نظر رهبر مملکت است، روزی باید فرا رسد که همه روستاییان و کارگران ایرانی از مواهب بیمه های اجتماعی برخوردار شوند.

همای گسترش نهیست تعاونی در روستاها شرکت های تعاونی کارگری در رشته های مختلف مصرف، اشتغال مسکن و تولید با ۳۱۱۰۳۳ نفر عضو ۱۶ میلیون تومان سرمایه وجود آمده است. علاوه بر این، طبق گزارشات سازمان بیمه های اجتماعی کارگران تعداد ۷۵۰۰۰۰ نفر کارگر زن و مرد بیمه شده اند. در حالی که میانگین خدمات پزشکی را در سطح کشور به آراه هر ۸۵۰ نفر یک تخت و هر ۳۲۲۳ نفر یک پزشک میتوان نام برد، برای کارگران به رقم ۷۵۰ نفر یک تخت بر میخوریم. لیکن تعداد پزشکان، در حالی که در سال ۱۳ میلیون مرتبه کارگر بیمار مراجعه کرده، لازم است افزایش یابد. سازمان بیمه های اجتماعی کارگران مسئولیت پزشکی به عهده دارد که نه فقط درمانی بلکه سیاسی نیز هست و بی شک با سازمان دادن بهتر به نیروهای خدماتی خود رفاه بیشتری نصیب جامعه کارگری ایران خواهد کرد.

در کشوری که ویژگیهای منطقه ای آن بسیار متفاوت است، در هر منطقه، اقتصاد آن را مطابق با نیازها و امکانات آن منطقه می باید سازمان داد. یکی از این نهادهای جدید اقتصادی، دست آورده تحولات دهه اخیر، که کمک مؤثری در جامعه روستایی به استقرار مناسبات دموکراتیک اقتصادی میکند، شرکت های سهامی زراعی است. طبق آمارهای سازمان برنامه و وزارت آب و برق در چهارده شرکت سهامی زراعی، باتوجه به عملکرد وسود ویژه شرکت و دستمزد سهامداران، متوسط درآمد هر سهامدار بدین ترتیب نسبت به سال قبل از تشکیل شرکت افزایش یافته است:

در شرکت سهامی زراعی آریامهر ۸ برابر
در شرکت سهامی فرح ۵ برابر
در شرکت سهامی رضا پهلوی ۴ برابر
در شرکت سهامی شهباز ۳/۵ برابر
در شرکت سهامی فرحانز ۸ برابر
در شرکت سهامی درگزین ۲ برابر
در شرکت سهامی گلپایگان ۱/۷ برابر

برابر
در شرکت سهامی دیزج ۴ برابر
در شرکت سهامی شیروان ۱/۸ برابر
در شرکت سهامی یاقین ۳/۸ برابر
در شرکت سهامی گرمسار ۴/۵ برابر
در شرکت سهامی نیمپلوك بالا ۲/۵ برابر

برابر
در شرکت سهامی رود پیش ۱/۸ برابر
در شرکت سهامی مسکنده ۳/۵ برابر

توسعه مناسبات دموکراتیک اقتصادی در جامعه ایران بر آن که به عواملی چون آب، جنگل و مرتع توجه شود، نمیتوانست قابل حصول باشد. چون به سخن رهبر مملکت آنچه به منابع طبیعی مربوط میشود متعلق به همه افراد جامعه است. مضافا این که جز با ملی شدن منابع آب های ایران ساختمان شبکه آبیاری میسر نمیکردند. واقعیت اینست که در ایران کم آبی یک ویژگی جغرافیایی است.

در حالی که میانگین ارتفاع باران در جهان ۸۶ سانتیمتر است، در ایران فقط به ۲۴ سانتیمتر، یعنی کشر از نلک میانگین جهانی میرسد. بنابراین چگونه میتوان از دیدگاهی خود گزایانه و ملی نسبت به



حفاظت از محصولات کشاورزی شرکت سهامی زراعی



جایزه اول بانک تهران وهزاران جایزه ۵۰۰۰۰ ریالی ۵۰۰۰ ریالی و ۵۰۰ ریالی



بانک تهران امین مردم ایران

تعطیلات

از صفحه ۱۱۵

زن اندیشید که آیا او همان نوشته است که ما میخواستیم؟ همان نوشته است که ما آرزو می کردیم، می گفتیم؟

یا شاید تنها آنچه را نوشته که خود میخواستیم؟ که فردا از لب برخیزد و خود را در دنیای، تنها ببینید، در کنار کسی ند، نه زنی، نه مردی، نه پدری، مادری، نه بزرگترهایی با آرزوهای فغانهشان، و خود را به راه آهن رساند و بر واگون سوار شود، و بی تنها باشد بر پشته بیابانی اور و به سفری و پیک نیکی ابدی

همین بود که در کاغذ نوشته

چه بود؟

چشمان بی رنگ او را کاوید، بی نیافت، جرات پرسش نداشت، سایه مرغان دریائی گذشت و راه آنان را با خنکی گذرای خود کی داد.

کسی گفت:

وقت رفتن.

زنبیل حصیری را به درون واگن اند، زن کلاه حصیری بزرگش را نواز زردش روی سر خود استوار کرد، صدفهایی را که پسرک جمع کرده بود بر کف واگن جا دادند، سپس سر کراواتش را بست، کمر بندش محکم کرد، کتفش را پوشید، کلاهش بر سر گذاشت، همه بر روی نیمکت ای واگن نشستند و به دریا نگاه کردند. و برق بطری حامل نامه را دیدند در دور دست بود و لذا افق چشمک زد...

پسرک گفت:

فقط خواستن به آرزو بر

بیاد.

بعضی وقتا... خیلی هم خوب

بیاد.

بستگی به این داره که چی

ای.

پسرک تصدیق کرد، چشمانش

دور دست بود.

ابتدا به آنجا که آمده بودند،

سپس به آنجا که می رفتند، نگاه

نند. پسرک گفت:

خدا حافظ، محل.

و دست تکان داد.

واگون بر روی آهن زنگ زده

حرکت آمد. صدایش رفته رفته کم

و ناپدید شد. مرد، زن، پسرک،

راه آن در دور دست، در میان کوهها

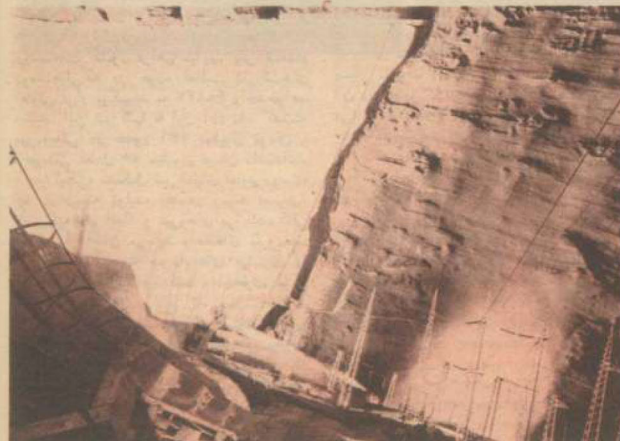
پید شدند.

پس از رفتن آنان، راه آهن دو

به لرزید و ساکت شد. یک پوسته

ک افتاد. گلی سر تکان داد.

دریا بسیار پر صدا بود.



منابع آبی کشور بر اعتماده بود. از ۴۰۰ میلیارد متر مکعب آب، که چه بوسیله نزول باران یا رودخانه‌های ورودی وارد کشور میشوند، ۲۴۰ میلیارد متر مکعب به طور مستقیم یا غیر مستقیم تبخیر میشوند و ۱۰۰ میلیارد متر مکعب بصورت رودخانه و سیلاب جریان می‌یابند. بنابراین سدسازی به شیوه علمی و ایجاد شبکه آبیاری، برای بهره‌برداری از آب‌هایی که در غیر این صورت هرز می‌روند، از یک سو، و مهار کردن ۳۱ میلیارد متر مکعب آب که از کشور خارج میشود، از سوی دیگر، برای توسعه مسافت زیر کشت ضروری است. تا پیش از سال ۴۰ سطح کشت آبی ۲/۵ میلیون هکتار و سطح کشت دیم ۳/۵ میلیون هکتار بود. بعد از تأسیس سد های بزرگ، سطح زیر کشت آبی به ۳۱۵۰۰۰۰ هکتار و دیم به ۳۸۵۰۰۰۰ هکتار، یعنی بترتیب ۲۴ درصد و ۱۴ درصد افزایش یافته‌اند.

لیکن کشاورزی ایران زمانی به راستی رونق خواهد گرفت که شبکه آبیاری چندان عظمت یابد که عواملی چون خشکسالی و سیل نقش تعیین کننده‌ای نداشته باشند. به همین دلیل است که شاهنشاه به هنگام سخنرانی درباره طرح خطوط کلی برنامه عمرانی پنجم در سازمان برنامه می‌فرمایند که «سد سازی به خاطر سدسازی وی آن که درباره شبکه آبیاری آن اندیشه شود، خیال و هم آمیزی پیش نیست که شاید برای کسانی سودمند واقع شود ولی در جامعه امروز ایران بی‌معناست. پس بهتر آنست که همه کسانی که در سطوح مختلف، برنامه های عمرانی کشور را به پیش می‌رانند، این دستورالعمل‌ها را مد نظر داشته باشند.

در این دهه، بهره‌برداری از ده سد بزرگ آغاز شده که جمعاً ۱۱۵۴۱ میلیون متر مکعب آب می‌آورد و بیش از هشتصد میلیون وات برق تولید کرده‌اند. بررسی کوشش برای مهار کردن آب های ایران نشان میدهد که از ۱۳۲۰ به این سوی منابع آب قابل استفاده ایران ۱۱ میلیارد متر مکعب افزایش یافته که ۱/۵ در صد این افزایش فقط در دهه اخیر بوده است.

ملی کردن جنگل‌ها و مراتع یکدیگر از وجوه حرکت جامعه ایران به سمت استقرار مناسبات دمکراتیک است. زیرا اگر به جنگل‌ها به عنوان یک واحد

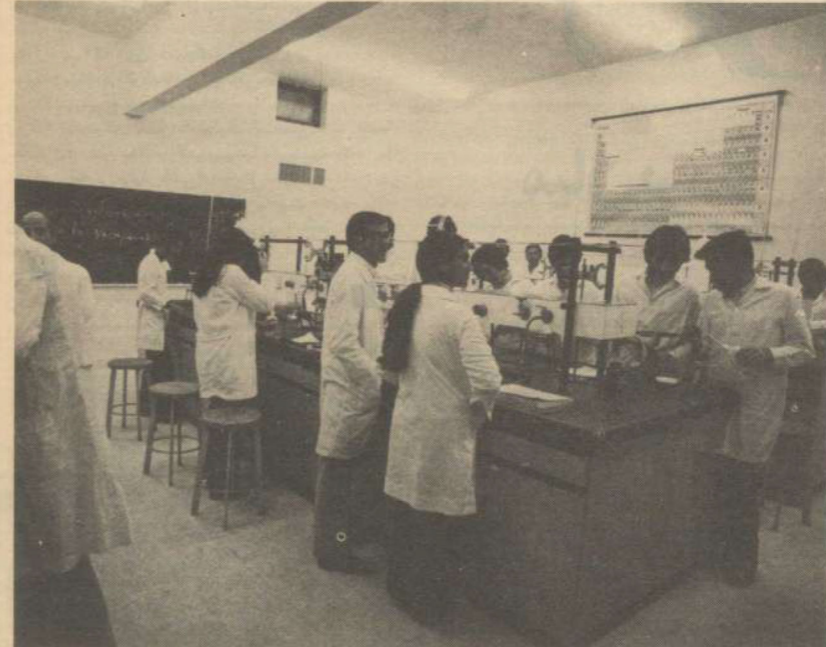
حالا دیگه..... هرچی بگی میارزه

بشکن!

روند استقرار مناسبات اقتصادی دمکراتیک به همراه ملی کردن منابع طبیعی چون آب و جنگل و مرتع، سازمان یافتن نیست ظنیم تعاون و بیمه‌های اجتماعی در ایران، اساسی‌های مترقی را برای پیشرفت جامعه ایران فراهم می‌آورد.

به شرطی که، به فرموده شاهنشاه آریامهر، مجریان برنامه‌های مختلف کشور، با کار بیشتر و دلسوزی و احساس مسؤولیت، برای تحقق یافتن برنامه‌های عمرانی کمر همت به بندند.

صنعتی شدن جامعه ایران، نیاز به افراد کار دان و نیروی کار ماهر را افزایش داده است



یکی از ویژگیهای بارز برنامه چهارم، توجه خاص به رفاه عمومی و گسترش خدمات اجتماعی در بین گروه‌های اجتماعی است. برنامه چهارم عمرانی کشور برای ارتقاء قدرت خرید مردم به ارتقاء سطح اشتغال، فزونی یافتن مبادی نیروی کار، بهبود قوانین کار، تعمیم خدمات بهداشتی در جامعه و تأمین مسکن توجه کرده است. اما در مقابل توسعه اقتصادی در مورد کشور توسعه‌جویی چون ایران، مشکلات و دشواریهایی وجود دارد که از لحاظی یا جوان بودن جمعیت، ترکیب جمعیت، نیروی کار ارتباط مییابد. ترکیب سنی جمعیت ایران در دو سرشماری سالهای ۳۵ و ۴۵ از این قرار بوده است:

تعداد کل جمعیت ایران در سال ۱۳۳۵ - ۱۸۹۵۴۷۰۴ نفر بوده که از این تعداد - ۷۹۹۸۸۸۵ نفر (۴۲/۲ درصد) بین سنین ۱۵ تا ۱۴ سال، - ۱۰۹۸۷۶۳۰ نفر (۵۳/۸ درصد) بین سنین ۱۵ تا ۱۴ سال، - ۷۵۸۱۸۸ نفر (۴ درصد) در بالاتر از ۶۵ سال بوده‌اند.

در سال ۱۳۴۵ تعداد جمعیت به - ۲۵۷۸۱۹۰۹۰ نفر رسیده که - ۱۱۸۸۴۰۸۳ نفر (۴۶/۱ درصد) آن بین ۱۵ تا ۱۴ سال، - ۱۲۸۹۰۵۴۵ نفر (۵۰ درصد) بین ۱۵ تا ۱۴ سال داشته‌اند و ۳/۹ درصد یعنی - ۱۰۹۰۵۰۴۶۲ نفر بالای ۶۵ سال بوده‌اند.

این آمار نشان میدهد که جمعیت ایران روبه‌جوانی بوده است. در ۱۳۴۵ قریب به ۱۲ میلیون از جمعیت ۲۵/۷ میلیونی ایران کمتر از ۱۴ سال داشته‌اند. علاوه بر این که چنین وضعی حاکی از بهبود بهداشت و گسترش شدن از میزان مرگ و میر نوزادان شمار میآید، جامعه را تا جایی که با خدمات اجتماعی و تأمین اشتغال عمومی ارتباط دارد دچار مشکلات عمده‌ی می‌سازد.

مسئله اشتغال در کشورهای توسعه‌یافته، به علت عدم اطلاع کافی از سطوح مبادی نیروی انسانی، و نیازهای مختلف بخش‌های اقتصادی در مناطق مختلف کشور، قوام نگرانی نهادهای صنعتی و اجتماعی متناسب با نیازهای جامعه‌ی می‌گردد در پی صنعتی شدن است. با دشواریهایی برخورد میکند. برخی از این دشواریها ذاتی شرایط زمانی - مکانی و مرحله تکامل اقتصادی کشور است. آنچه طی دو سر شماری سالهای ۳۵ و ۴۵ از وضعیت اشتغال در ایران بدست آمده در سر جدول زیر منعکس شده است.

مطالعه این جدولها نمودار اینست که با جوان‌تر شدن جمعیت ایران آهنگ فعالیت گروه‌های پائین‌تری سنی نیز افزایش یافته است. در این میان افزایش آهنگ فعالیت زنان موردی استثنائی است که برای دو گروه سنی کمتر از بیست سال و ۲۰ - ۴۴ ساله به ترتیب ۱۳۱ و ۶۹ درصد بوده است. در این برهه از زمان، ۱۹ درصد بر جمعیت ۱۲ ساله به بالا افزوده شده است و بر جمعیت فعال ۲۲ درصد، و با احتساب رقمی از جمعیت فعال که به تحصیل می‌پردازند ۲۵ درصد این افزایش را بازار کار جذب کرده‌است.

این رقم، گرچه از رقم افزایش جمعیت فعال ۲ درصد کمتر است، با توجه به گسترش تحول صنعتی در ایران و استفاده از ابزار کار مکانیکی، بویژه در صنایع نفت و پتروشیمی و بسیاری از صنایع نوپای ایران در قسمت صنایع سنگ، هنوز چالش‌توجه بشمار میآید و با در نظر گرفتن اطلاعات اندکی که در زمینه کیفیت اشتغال در ایران وجود دارد، (زیرا آمارگیری، و سازمانهای مربوط به آن در ایران بسیار تازه است)، باز نیروی کار قابل ملاحظه‌ی در ایران میتوان سراغ گرفت که در عین حال - نشانه‌ی از کمیت صنعتی شدن جامعه به دست میدهد. طبق آرقام آمارگیری نمونه سال ۱۳۴۸ از جانب اداره کل بررسی نیروی انسانی، اینک با ضوابط موجود قریب به ۴/۳ میلیون نفر کارگر ماهر و نیمه ماهر ۲۵۸ هزار نفر استادکار و ۵۶۸۰۰ نفر متخصص عالی وجود دارد. توجه به این نکته که این عدد در سطوح مختلف مبادی، نیازهای صنعتی جامعه ایران را از لحاظ مبادی حرفه‌ی تأمین نمیکند نمودار آهنگ سریع رشد اقتصادی جامعه ایران است. نکته دیگری که در این آمار جالب توجه است

۱- توزیع جمعیت کل کشور بر حسب گروههای عمده سنی

گروه سنی	کل جمعیت کشور به هزار نفر	
	در سرشماری ۱۳۳۵	در سرشماری ۱۳۴۵
۱۲ تا ۲۰ سال	جمع	۲۴۹۲
	زن	۵۱۴۶
۲۰ تا ۴۵ سال	جمع	۳۷۷۹
	زن	۶۴۱۸
۴۵ تا ۶۵ سال	جمع	۲۴۳۳
	زن	۲۶۸۲
۶۵ به بالا	جمع	۷۵۲
	زن	۹۶۸
جمع	۱۲۷۷۷	۶۲۳۷
		۱۵۲۱۴

۲- توزیع جمعیت شاغل بر حسب گروههای عمده سنی

گروه سنی	کل جمعیت شاغل به هزار نفر	
	در سرشماری ۱۳۳۵	در سرشماری ۱۳۴۵
۱۲ تا ۲۰ سال	جمع	۹۵۷
	زن	۱۴۱۳
۲۰ تا ۴۵ سال	جمع	۳۳۴۰
	زن	۳۹۴۵
۴۵ تا ۶۵ سال	جمع	۱۳۰۴
	زن	۱۲۶۱
۶۵ سال به بالا	جمع	۳۰۳
	زن	۲۳۹
جمع	۵۹۰۴	۶۸۵۸
		۵۷۱

- تعداد زنان متقاضی کار از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۹ بیش از ۳۷ درصد فزونی یافته و این نشانه رشد اجتماعی جامعه زنان ایران است
- گسترش تعلیمات حرفه‌ای و هماهنگ شدن آموزش و پرورش با نیازهای عینی بازار اشتغال، ضرورتی است که نمیتوان نادیده گرفت



قابل ملاحظه است و نموداری از گسترش بازار داخلی و قیوه خرید آن محسوب میشود. اما، مسأله اشتغال و پرورش نیروی انسانی متناسب با نیازهای مادی جامعه و به دست آوردن شناختی درست از نیازهای بازار اشتغال و تقاضا برای اشتغال با سرشماری‌های گهگاهی میسر نمیشود، بلکه لازمست که وزارت کار به این مهم بپردازد و آگاهی لازم از چگونگی وضع بازار کار به دست آورد. هم‌اکنون آدریسی مأمور این کار است که در پی به دست آوردن اطلاعات از نیازهای بازار اشتغال و تقاضا برای اشتغال برآمده است.

۱۳ مرکز کارپایی و اداره نیروی انسانی وزارت کار که در ۱۱ منطقه مختلف کشور تأسیس شده‌اند، کوششی است برای تسلط بر بازار کار. طبیعی است که اگر اطلاعات و آرقام به دست آمده از جامعیت و وسعت کافی برخوردار میشود، اجرای برنامه‌های کشوری و منطقه‌ی در جهت عمران اقتصادی با سبب بیشتری انجام میگردد. به همین سبب قلمناهیهای سمینار کشوری نیروی انسانی ضرورت توسعه مراکز کارپایی و بسط خدمات اشتغال را از جانب نمایندگان بخش خصوصی و مسؤولان

بخش دولتی تأکید میکند. یافته‌های بررسی اطلاعات بازار کار نشان میدهد که در سال ۱۳۴۹ در حدود ۳۵ درصد از فرصت‌های اشتغال بلااستفاده مانده است. این نسبت در سال ۱۳۴۵ فقط ۲۰ درصد بوده است. این ارقام از یک سو، مبین این واقعیت هستند که بعثت صنعتی شدن جامعه ایران نیاز به افرادکاران و نیروی کار ماهر فزونی یافته است و از سوی دیگر بر ضرورت تعلیمات حرفه‌ی و هماهنگ شدن - آموزش و پرورش با نیازهای عینی بازار اشتغال در ایران حکایت دارد.

پدید آمدن فرصت‌های بیشتری برای فارغ‌التحصیلان موسسات آموزش عالی، بویژه آنها که دارای تعلیمات فنی و علمی هستند، جذب تعداد بیشتری از فارغ‌التحصیلان ایرانی در خارج از کشور که از ۱۵۸۷ نفر در سال ۴۸ به ۱۹۶۱ نفر در سال ۴۹ افزایش یافته است، گواهی بر این مدعاست.

آنچه از اطلاعات مربوط به بازار کار به دست میآید، تا جایی که به توسعه عمومی جامعه ایران ارتباط دارد، جالب توجه است.

کیفیت سواد متقاضیان کار از سال ۴۳ تا ۴۹

سال	درصد یسوادان	درصد باسوادان	درصد دیپلم ابتدایی	درصد دیپلم اول	درصد دیپلم ثانوی	درصد دیپلم متوسط	درصد دیپلم لیسانس بالا
۱۳۴۳	۶۵	-	-	۲۹/۲	۵/۶	۰/۲	-
۱۳۴۴	۵۸/۳	-	-	۳۳/۹	۷/۶	۰/۲	-
۱۳۴۵	۶۲/۳	۱۵/۸	۹/۲	۶/۳	۲۶/۲	۰/۲	-
۱۳۴۶	۲۹/۶	۲۶/۶	۱۸/۳	۱۰/۱	۱۷/۷	۰/۲	-
۱۳۴۷	۳۵/۸	۲۶/۱	۲۱/۷	۹/۲	۷/۱	۰/۱	-
۱۳۴۸	۳۳/۴	۲۶/۴	۲۲/۸	۹/۲	۸/۲	۰/۶	-
۱۳۴۹	۳۳/۵	۲۵/۳	۲۲/۸	۹/۴	۸/۸	۰/۳	-

عرضه و تقاضا در بازار کار از سال ۴۳ تا ۴۹

سال	تعداد متقاضیان کار	تعداد محل‌های خالی	تعداد بکار	تعداد بکار گمارده‌شدگان	درصد بکار گمارده‌شدگان نسبت به محل‌های خالی
۱۳۴۳	۷۱۸۷۰	۳۴۸۵۱	۲۴۲۲۰	۶۹	-
۱۳۴۴	۴۸۳۰۳	۲۶۷۸۵	۱۸۶۷۱	۷۰	-
۱۳۴۵	۵۱۱۵۵	۲۴۴۵۰	۱۹۶۶۴	۸۰	-
۱۳۴۶	۴۹۱۵۴	۲۷۳۵۸	۲۱۱۹۹	۷۷	-
۱۳۴۷	۵۲۱۷۳	۳۵۹۴۹	۲۸۱۰۱۰	۷۸	-
۱۳۴۸	۳۶۹۰۱	۳۳۳۴۹	۲۲۷۲۶	۶۸	-
۱۳۴۹	۵۱۶۵۰	۳۲۲۹۸	۲۳۸۲۵	۷۳	-

جدول‌های زیر نمودار تعداد متقاضیان کار درسالهای مختلف و کیفیت سواد متقاضیان است. مقایسه این دو جدول نشان میدهد که تعداد متقاضیان کار از سال ۴۳ به این سو کاهش یافته است. اما همه محل‌های خالی، به این دلیل که متقاضیان از مبادی حرفه‌ی برخوردار نبوده‌اند، پر نشده است. آنچه در جدول دوم جالب توجه به نظر میآید اینست که درصد یسوادان متقاضی کاهش یافته و مجموعاً ۵۷/۵ درصد متقاضیان نیمه باسواد و باسواد دارای تحصیلات کمتر از سیکل اول متوسطه بوده‌اند و فقط ۰/۳ درصد متقاضیان کار در سال ۴۹ صاحب تحصیلات دانشگاهی بوده‌اند. این ارقام گواه دیگریست بر جذب سریع کسانی که دارای تحصیلات دانشگاهی هستند و همچنین نیاز جامعه امروز ایران به کسانی که دارای مبادی حرفه‌ی هستند.

آمار زیر نمودار اینست که با رشد اجتماعی جامعه‌ی زنان ایران متقاضیان کار در بین زنان روبه‌فزونی بوده است.

در سال ۱۳۴۴ - از - ۴۸۳۰۳/۱ نفر متقاضی کار ۹۰ درصد مرد و ۱۰ درصد زن بوده است.

در سال ۱۳۴۵ - از - ۵۱۱۵۵/۱ نفر متقاضی کار ۸۹ درصد مرد و ۱۱ درصد زن بوده است.

در سال ۱۳۴۶ - از مجموع - ۵۴۱۵۴/۱ نفر متقاضی، ۹۰ درصد مرد و ۱۰ درصد زن بوده است.

در سال ۴۷، از - ۵۲۱۷۳/۱ متقاضی کار، ۸۶ درصد مرد و ۱۴ درصد زن بوده و در سال ۱۳۴۸، از جمع - ۳۶۹۰۱/۱ نفر متقاضی کار، ۸۷ درصد مرد و ۱۳ درصد زن بوده است.

تعداد متقاضیان کار در سال ۱۳۴۹ به - ۵۱۶۵۰/۱ نفر رسیده است که ۸۷ درصد آن مرد و ۱۳ درصد زن بوده است.

ده درصد متقاضیان در سال ۴۴، ۴۸۳۰ نفر میشود و ۱۳ درصد متقاضیان در سال ۴۹، ۶۶۱۴ میشود. یعنی تعداد متقاضیان زن نسبت به سال ۴۴، ۳۷ درصد فزونی داشته است. این نموداری از اثرات قوانین مربوط به تساوی حقوق زن و مرد در حیطه فعالیت‌های اقتصادی است.

علاوه بر اینها، اخیراً برای هماهنگ کردن نیروهای مختلف دستگاههای اجرایی در سراسر کشور در زمینه اشتغال کمیته‌ی بنام کمیته اشتغال پدید آمده است. کار کمیته اینست که اطلاعات مستمر و جامع در باره نوسانات کار و بیکاری در هر یک از استانها و فرمانداریهای کل گردآورد و عرضه و تقاضا را در بازار کار بررسی کند. کمیته اگر بتواند از تحریک لازم برخوردار شود، در زمینه ایجاد اشتغال مداوم، ارتقاء سطح مبادی و مرتفع ساختن نیازهای صنایع گام‌های مؤثری بر خواهد داشت. علاوه بر این، آگاهی درستی از منابع انسانی موجود و نیازهای آنی جامعه ایران بدست خواهد آورد، که این آگاهی خود کمک بزرگی بکار بر طراحان برنامه‌های عمرانی محسوب خواهد شد.

به رغم این تحولات در زمینه اشتغال، تعداد کار این نکته ضروریست که وجود بیکاری معلوم و پنهان و کم و کثری در جوامع روبه‌توسعه امریست عادی. گرچه برای جامعه ایران، که در صدد ایجاد رفاه برای تمامی قشرهای جامعه است، تحمل‌پذیر نیست. به نیروی کار میباید سازمان داد و سازمان دادن متنظم پذیرش مسئولیت و زحمت اجتماعی و مجیز شدن بیک بیشن سیاسی شایسته آفرینانهای انقلاب سپید است. شک نیست که رفاه همگانی، همتاندر که عزیز و گرامی است، سخت هم بدست میآید. جامعه ایران، امروز در شرایطی است که میتواند همه قوانین کار را که در سطوح بین‌المللی مقرر شده است، پذیرا شود و در صدد به کار بستن آن برآید. اما این که در عمل تا چه اندازه موفقیت بدست میآید، فقط به دستگاههای اجرایی بستگی ندارد. صاحبان صنایع داخلی و همه اجزای نیروی کار در تحقق بخشیدن به قوانین مقرر کار میتواند مؤثر باشند.

دنیا در انتظار یک بازی پرهیجان

آمریکائیا بعد از ۲۵ سال چین را باز میابند



از دکتر منصور مصلحی

تو در شورای امنیت، اینک بواقع در پی آمریکا و شوروی به عنوان سومین قدرت سیاسی جهان در سرنوشت اگر نه پنج قاره جهان، دستکم در سرنوشت آسیا نقش بسیار مهمی دارد. چین هنگامیکه قادر به حمل بمبهای اتمی خود به چهار گوشه جهان شود و هنگامی که ناوگان جنگی و نیروی هوایی استراتژیک خود را پر قدرتتر از آنچه هست کند - و این دور نیست - دیگر تنها یک قدرت

به کمتر از هفتاد هزار نفر خواهد رسید و در سال ۱۹۷۳ به مرز چهل هزار نفر میرسد. از این پانصد هزار نفری که ظرف چهار سال به کشورشان باز میگردند، فقط تعداد اندکی شغل‌های مهیا دارند. حکومت آمریکا برای ده‌ها هزار نفر دیگر باید مشاغل جدید تهیه کند. گذشته ازین صدها هزار نفر اینک در «صنایع جنگی» آمریکا خدمت میکنند که وقتی دامنه جنگ در هند

بروز بحران در اقتصاد آمریکا بودیم و دیدیم که آمریکائیا تنها با کاهش ارزش دلار و افزایش ارزش بسیاری از پول‌های معتبر دیگر توانستند بر قدرت رقابت صنایع غیرجنگی خود با کالاهای اروپائی و ژاپنی بیفزایند. تدبیر دیگری که حکومت نیکسن اندیشیده شرکت در تسخیر بازارهای گسترده‌ای چون شوروی و چین است. آمریکائیا متوجه شده‌اند که اگر دست و پای خود را با زنجیر مبارزه عقیدتی ببندند، از رقیبان انعطاف پذیرشان که در بستن قراردادهای تجارتی با بلوک شرق بخود تردید راه نمی‌دهند، شکست خواهند خورد.

با توجه باین نکات است که نیکسن منافع کشور خود را بر پیمان‌های دوستی ترجیح میدهد، با خونسردی شاهد اخراج «تائی وان» از سازمان ملل متحد میشود و حضور پکن را در شورای امنیت تحمل میکند و سپس بار سفر می‌بندد تا در پکن و مسکو مذاکرات نیکسن و رهبران بزرگترین کشورهای کمونیست جهان بیشک فقط جنبه سیاسی نخواهد داشت و مسائل اقتصادی در این گفتگوها سهم بزرگی دارد.

از نظر سیاسی نباید انتظار داشت که سفر نیکسن به پکن نتایج چشمگیری داشته باشد. رئیس جمهوری آمریکا اعلام کرده است که «فعلا» چین کمونیست را به رسمیت نمی‌شناسد، و نیروهای آمریکائی را از «تائی وان» فرانسوی خواندگانی تعدادشان را کاهش میدهد.

بدین ترتیب پکن برخلاف تمایل باطنی خویش باین زودی‌ها - و شاید هیچگاه - نتواند «تائی وان» را ضمیمه خاک اصلی چین کند و اینطور پیداست که در آغاز سال ۱۳۵۱ «چیانگ کایچک» یکبار دیگر به ریاست جمهوری «تائی وان» برگزیده خواهد شد.

در مورد حل بحران هندوچین هم نباید به سفر نیکسن امید بست. هائو ویتکنگ مستقل‌تر از آن هستند که زیر فشار پکن و مسکو و در چهار چوب منافع دو قدرت بزرگ جهان کمونیست، اسلحه بر زمین نهند.

وچین محدود شود، بیکار خواهند شد و باید در «صنایع غیرجنگی» آنها را به کار گرفت. برای جلوگیری از افزایش تعداد بیکاران - که نارضائی و آشوب به همراه دارد - حکومت آمریکا - مثل هر حکومت دیگری - دو راه در پیش دارد. یکی اینکه چرخ «صنایع جنگی» بهمین سرعت کنونی بچرخد. باین منظور باید در گوشه‌های از جهان جنگ و آشوب براه انداخت و این دیگر مورد پسند رای دهندگان آمریکائی نیست که به انزوا طلبی گرایش پیدا کرده‌اند و بهیچ‌روی میل ندارند «ژاندارم جهانی» باشند.

راه دیگر یافتن بازارهای جدید برای کالاهای غیر جنگی است. آمریکائیا در این سال‌های اخیر رقیبان پر قدرتی یافته‌اند نظیر بازار مشترک، ژاپن و شوروی. ما شاهد



ولن لای، طراح و اجرا کننده سیاست جدید چین

ستادگی در برابر فشار نظامی، یکا، احتیاج به یاری پکن و مسکو ند. توافق این دو قدرت بزرگ با یکا ممکنست سبب شود که جناح هندوچین از جانب شوروی و چین فشار قرارگیرد و در برابر آمریکا ش معتدل‌تری اتخاذ کند.

بدین ترتیب و با توجه به اهمیت بع زیرزمینی آبهای فلات قاره رب شرقی و شرق آسیا، کاملا متوجه نویم که سفر نیکسن به پکن چقدر ن اهمیت است. اما ما در مورد این ر نکاتی که در پکن مورد بحث ار خواهد گرفت، اطلاع زیادی ریم. چون چینی‌ها مردمانی رازدار تند و نیکسن هم‌کسی را به سختگویی خ سفید برگزیده است که کمتر شن و صریح سخن میگوید. نگاران که از دوپهل حرف‌زندان‌های نالد زیگلر - به تنگ آمده‌اند، از بنام او فعل «توزیگل» را ساخته‌اند، معنای «حرف زدن برای هیچ‌مطلبی بیان نکردن». سخنگوی کاخ سفید خیر نگاران که عجلانه یادداشت بیدارند، با چنان حالتی صحبت ند که گوئی در حال افشای اسرار ، مهمی است. ولی وقتی خیر نگاران فرصت یادداشت‌هایشان را مرور نند، متوجه میشوند که هیچ نکته سی بدست نیآورده‌اند.

بدین ترتیب سفر نیکسن به پکن معماست. همانگونه که اوضاع لی چین یک معماست. «لین پیائو» شماره دو و جانشین اعلام شده رتسه تونگ ناپدید شده است. در یک مغولستان خارجی یافته‌اند و ویند «لین پیائو، همسرش و جمعی ر قصد فرار به شوروی داشتند که ایبمایشان بر اثر اصابت گلوله وهای هوا دار به حکومت کنونی ، سرنگون شد».

اینک در چین فرد دوم «چون» است که طراح و اجرا کننده سیاست ایش به جهان خارج، حکومت پکن ت. با توجه به تحولات سیاسی اخیر ، میتوان حدس زد که «لین پیائو» این سیاست گشایش مخالف بوده ت و این پرسش‌ها پیش می‌آید که داران لین پیائو تمام قدرت خود از دست داده‌اند؟ چون لای آتقدر ت دارد که سیاست گشایش به جهان

خارج را ادامه دهد؟ تکلیف بحران روابط مسکو و پکن چه خواهد شد؟ «ریسون کاریه» در «پاریس ماچ» اظهار عقیده میکنند که در روابط مسکو و پکن بهبود محسوسی حاصل شده است و می‌نویسد: «نرمش شوروی و امتیازهایی که به پکن میدهد، از ترس نیست، بلکه جزئی از سیاست خاصی است که شوروی در برابر چین در پیش گرفته است. گوئی مسکو میل دارد هر لحظه بل‌های بریده شده ارتباط میان دو کشور را از نو بسازد.

دیگر کسی منکر واقعیت و عمق بحران روابط چین و شوروی نیست. این ابری گذران در آسمان همسنگی دو کشور بزرگ کمونیستی نیست. بلکه رویارویی دو امپریالیسم سیاسی و عقیدتی است. در آینده این دوغول نبرد سهمگینی با یکدیگر خواهند داشت که غرب به زحمت میتواند پای خود را از آن کنار بکشد. ولسی دو خصم هنوز بدان مرحله نرسیده‌اند که آشتی کوتاه مدتشان ناممکن شده باشد. هیتلر و استالین قبل از آنکه به مرگ و نیستی یکدیگر بکوشند، بیست ماه متحد بودند. یک آشتی ناگهانی میان چین و شوروی کمتر از سفر «یوآخیم فن رین-تسروپ» به مسکو در اوت ۱۹۳۹، حیرت‌انگیزست.

یک دگرگونی در کادر رهبری چین شرط اول این آشتی است. گوئی روسها وقوع تحولاتی را دریافته‌اند و در انتظار آن هستند و چه حیرت‌انگیز خواهد بود که این تحولات بهنگام سفر نیکسن به پکن روی دهد».

چین دنیای بسته و مرموزی است و بهمین سبب نمی‌توان پیش‌بینی کرد که سفر نیکسن به زادگاه کهن-ترین تمدن بشری، در چه شرایطی انجام میشود و چه نتایجی ببار می‌آورد. برای شرکت در این حیرت‌انگیز-ترین سفر سیاسی دوران بعد از جنگ بین‌المللی دوم، دوهزار و دویست نفر خیرنگار، عکاس و فیلمبردار آماده شده‌اند. بدون شک چین اینهمه مهمان ناخوانده را نمی‌پذیرد، ولی شاید ۱۵۰ نفری که قطعا نیکسن را در سفرش به چین همراهی میکنند، بتوانند مردم جهان را با کم و کیف این سفر آشنا کنند.

نیکسن در جریان سفرش به چین که یک هفته طول می‌کشد، با مائو ملاقات میکند. ولی اگر تحولی روی ندهد، همصحبیت اصلی او چون لای خواهد بود. قرارست رئیس جمهوری آمریکا در این سفر از پکن-هانگتسو و شانگهای دیدن کند.

در پایان سفر اگر اغلامیه مشترکی صادر شود، چندان روشنگر نتایج گفتگوها نخواهد بود. ولی باید انتظار داشت که نیکسن بعد از سفر به پکن و مسکو که به موجب شایعات تأیید نشده دیدار از مصر، اسرائیل ، لهستان را در پی دارد و درگرامگرم مبارزه انتخاباتی آمریکا، بمب‌های سیاسی جدیدی متفجر کند. بمب‌هایی که محتوای آنها در جریان سفر رئیس جمهوری آمریکا به پکن و مسکو تعیین و تهیه میشود.

بعد از ۲۵ سال

سفر نیکسن به پکن درست یک ربع قرن بعد از آن صورت میگردد که آمریکائیا چین را ترک گفتند و در برقراری صلح میان چیانگ کایچک و مائو تونگ با شکست کامل روبرو شدند. روز هشت ژانویه ۱۹۴۷ زئرال «جرج مارشال» که در آن زمان رئیس سابق ستاد ارتش آمریکا و وزیر خارجه آینده این کشور بود، از ادامه مأموریتی که «هاری ترومن» رئیس جمهوری آمریکا بر عهده‌اش نهاده بود، چشم پوشید، با خصم به واشینگتن بازگشت و پیش‌بینی کرد که «دار و دسته مرتجع کوثومین تانگ بزودی از هم خواهد پاشید.» «جرج مارشال» سیزده ماه پیش از آن مأموریت یافته بود و سایل آشتی و همکاری میان مائو و چیانگ کایچک را فراهم آورد.

در سال ۱۹۴۵ ترومن اندکی بعد از آنکه جای روزولت را گرفت، دریافت که استقرار صلح در چین مقدور نیست، مگر آنکه میان کمونیست‌ها و ناسیونالیست‌ها تفاهم و همکاری برقرار شود - ترومن برای رسیدن به این هدف «جرج مارشال» نظامی سیاستگر را برگزید و او را روانه چین کرد تا این سرزمین را از خطر تجزیه‌نجات دهد.

مارشال روز ۲۳ دسامبر ۱۹۴۵ وارد تانکن شد و این در زمانی بود که نیروهای کمونیست و ناسیونالیست بر سر تسلط بر چین بستنی با یکدیگر می‌جنگیدند. مأموریت مارشال آغاز امیدبخشی داشت. در اول ژانویه ۱۹۴۶ نمایندگان دو طرف در یک کنفرانس مشورتی سیاسی حضور یافتند. سه روز بعد زئرال مارشال اعلام کرد که روز ۱۳ ژانویه کمونیست‌ها و ناسیونالیست‌ها به نیروهای تحت فرمان خود دستور آتش بس خواهند داد و در همین حال با میانجیگری او گفتگوهای سیاسی و نظامی برای رفع اختلافات آغاز

میشود. مارشال مدت کوتاهی امیدوار بود که بیروز شده است. روز ۲۵ فوریه قراردادی میان کمونیست‌ها و ناسیونالیست‌های چین منعقد شد که به موجب آن میبایستی بلا فاصله نیروهای دو طرف از حالت تمرکز خارج شوند، بعد از مدتی بخشی از این نیروها خلع سلاح شوند و سرانجام باقیمانده نیروهای دو طرف یک ارتش متحد تشکیل دهند.

اما در آغاز ماه مارس ۱۹۴۶ و بعد از خروج نیروهای روسی از منچوری، جنگ میان کمونیست‌ها و ناسیونالیست‌ها تجدید شد. چون هم چیانگ کایچک و هم مائو تونگ تحت نفوذ خود ملحق کنند. در این زمان نیروهای چیانگ کایچک از حمایت کامل آمریکا برخوردار بودند و بهمین سبب مارشال نمی‌توانست وظایف یک میانجی بیطرف را اجرا کند.

جرج مارشال به آمریکا رفت و از ترومن خواست که در قبال بحران چین سیاست بیطرفی در پیش گیرد. اما از آنجا که بر سر این موضوع میان اعضای دولت و کنگره آمریکا اختلاف نظر شدید بود وجود داشت، جرج مارشال بدون بدست آوردن نتیجه به چین بازگشت.

در این زمان، یعنی در آوریل ۱۹۴۶، نیروهای چیانگ کایچک و مائو تونگ در منچوری و در بسیاری از ایالت‌های دیگر چین با یکدیگر می‌جنگیدند، تا اینکه در ماه ژوئن آتش بس برقرار شد و مذاکرات سیاسی و نظامی بی‌نتیجه‌ای بعمل آمد. در اول ژوئیه جنگ دوباره آغاز شد، درحالیکه دو طرف گناه تجدید آن را به گردن یکدیگر می‌نهادند. در این زمان دیگر دولت آمریکا و نماینده‌اش جرج مارشال در موقعیتی نبودند که بتوانند بعنوان یک میانجی صالح به رفع بحران کمک کنند.

چون چون لای نماینده کمونیست‌ها با اشاره به کمک روزافزون آمریکا به گروه چیانگ کایچک، گفته بود که زئرال مارشال میانجی صادق نیست. در برابر در میان اعضای «کوثومین تانگ» جمعی از زمین داران مرتجع مارشال را متهم میکردند که در برابر کمونیست‌ها ضعف و بی‌ارادگی نشان میدهند.

در اوت ۱۹۴۶ مارشال موفق شد حکومت آمریکا را به عدم تحویل اسلحه بقیه در صفحه ۱۳۴

حالا دیگه..... هرچی بگی میارزه

بشکن!

از چهار گوشه جهان

در جستجوی آمازون‌ها

دلیری هستند. با مردانی که از قبایل همسایه اسیر کرده‌اند درمی‌آمیزند و بعد آنها را می‌کشند، نوزادان مذکر-شانرا از بین می‌برند و دخترها را مثل خودشان تربیت می‌کنند.

بعدها نوشته‌های این دریانورد رالاف و گراف پنداشتند تا اینکه در بهار سال ۱۹۷۱ یک نژادشناس و عکاس آلمانی بنام «پسکوفن پوتکامر» Jesko Von Puttkamer کشفیاتی کرد که دلیل انکارناپذیری پیروچود این زنان شمرده می‌شد. «فن‌پوتکامر» بوسیله سرخ‌پوستان برزیلی که با آنها طرح دوستی ریخته بود، در یکی از روزها به سه غار راهنمایی شد که با علائم اسرارآمیزی تزئین شده بود. او که حس کنجکاویش شدت تحریک شده بود از «آلتز سلس» Altair Sales استاد مردم‌شناسی دانشگاه کاتولیک «گویاس» بود: «اینان زنان شکارچی وحشی و

ایرینا با آلتز با زمانه خاندان مولتیستین



گوشه‌های دست‌نیافتنی زندگی سوئز نیتسین

زندایی ۸۲ ساله سوئز نیتسین و یکی از قهرمانان آخرین رمانش درباره او سخن می‌گوید:

آخرین رمان الکساندر سوئز نیتسین، به نام «اوت» ۱۹۱۴ اکنون در همه‌جا معروف شده است بی‌آنکه گروه زیادی آن را خوانده باشند. این کتاب حماسه عظیمی است درباره نبرد «تانبرگ» که در طی آن لشکر دوم روسیه تزاری به کلی نابود شد. در تمام صفحات این کتاب، گوشه‌هایی از زندگی شخصی سوئز نیتسین پراکنده است. از تمام شخصیت‌هایی که در این اثر توسط سوئز نیتسین مطرح شده‌اند، فقط یک نفر زنده است، زندایی‌اش ایرینا که اکنون ۸۲ سال دارد. یکی از نویسندگان مجله آلمانی اشترن، به نام دیتر اشتاپز به‌دینار خاتم ایرینا چریاک رفت. این زن در «گورگوسک» قفقاز زندگی می‌کند. این خلاصه‌ای است از دیدار آن نویسنده. ایرینا پیر و فرتوت، تقریباً ناپینا در خانه‌ای دهقانی زندگی می‌کند. اتاقش ۲ × ۳ متر است. روی تختی آهنی خوابیده، بالای سرش صلیبی چوبین آویزان است و زیر تختش سگی درشت خفته. یک کوزه، دو بشقاب و کبسه‌ای آرد زندگی اوست. من روی نردبان کوچک لوزانی می‌نشینم.

یاری خواست اکنون هر دوی آنها معتقدند که زناتی کاملاً شبیه به آن زنان که «فرانسیسکو دو اورلانا» در یادداشت‌هایش ذکر کرده بود، در این نواحی ساکن بوده‌اند، و مدارک زیادی درباره روش زندگی‌شان از خود باقی گذاشته‌اند.

«آلتز سلس» نقش مثلث‌هایی را بر دیوارهای غار ملاحظه کرده که نشانه خاص زنانگی بوده‌است، همچنین نقش ماسک‌هایی را که آنها به‌نگام شکار مردان به‌چهره می‌زدند و آنها را با نوای فلوت هیپنوتیزه می‌کردند. بخصوص سنگی بصورت طشت پیدا کرده‌اند که به‌عقیده «سلس» آمازونها به‌نگام کشتن بچه‌ها خون بچه را در آن جمع می‌کردند و می‌آشامیدند.

بالاخره در چند کیلومتری غارها «سلس» کشف حیرت‌آورتری کرده است. و آن صخره بزرگی است که روی آنرا مسطح کرده‌اند و نقش همان مثلث باخافه نقش دیگری که علامت مردانگی است بر آن دیده می‌شود. مردم‌شناس برزیلی معتقد است که مراسم آمیزش آمازونها با مردان اسیر بر روی این سنگ انجام می‌گرفته است.

نقشی از نبرد آمازونها در موزایک



نقشی که بر دیواره‌های غار دیده میشود.

در آشپزخانه با عشق

آقایان نویسندگان! کوچ‌بهدیه، که از سر بردارید: یک نویسنده به چندان اضافه شده. وقتی از جلوتان گنت اشکالی ندارد که پشت سرش سو، تحسین‌آمیزی هم بکشد. چون ایهمکار تازه نه سیبل‌های موباسان را از دست ریش همینگوی را و نه زینان لال چشم‌های شهبازی‌نابیل سائر را... این نویسنده بانو سوفیا-



تعیف کند، نوشت و برایش فرستاد. و در این میان قضاوتش درباره مادر سوئز نیتسین، جالب است: «وقتی سوئز نیتسین، تمام کرد مدالی طلا گیت، و تصور می‌کرد که خردمندتر از اطرافیان‌اش است. اما در حقیقت ریه‌ای او محافظه‌کار داشت. مغرور و احمق بود».

پدر و مادر سوئز نیتسین در ۱۹۱۷ در جیبیه ازدواج کردند. پدرش افسر بود. در ۱۹۱۸ پدر سوئز نیتسین بمیان خانواده برگشت. جنگ داخلی شروع شده بود، ارتش سرخ مالکان تبعید کرده بود. ایرینا در این مورد برای مجله اشترن می‌نویسد: «در ۱۹۵۶، وقتی سانیا (الکساندر) از تبعید برگشت و به خانه خود رفت، دید که زنش با مردی دیگر زندگی



پونتی (لورن) است. و البته به همان دلیل فقدان ریش و سیبل و چشم چپ، علاقه چندانی به دخول در معقولات ندارد. اثری هم که به عالم ادبیات هدیه کرده، کتاب خاضعانه و بی‌ادعایی است به نام «در آشپزخانه با عشق». یعنی یک جور اقتباس نامراده از کتاب مستطاب «راه دل» سوفیالورن با اهتمام به این مهم و تألیف دستور طبخ غذایی مختلف نشان داد که حقیقتاً از آن ناپلی-های دواتشه شکمو است. خبرگزاریها نوشتند که سوفیا این اثر را در ایام فراغتی که با فراغ بال، انتظار فراغت نوزادش را می‌کشید نوشته است. «در آشپزخانه با عشق» کتابی مصور است. تصاویر آن را کاریکا-توریست معروف فرانسوی، «پینه» کشیده است، همان نقاشی که شخصیت نرم و نازک و احساساتی قرن گذشته هستند و همیشه بالای سرشان چندتا گنجشک و کبوتر و فرشته پرواز می-کنند. در تصویر، نویسنده و نقاش، کتاب‌خود را مشترکاً معرفی می‌کنند.

می‌کند و از این بابت بسیار افسرده شد و به «ریازان» در ۱۸۰ کیلومتری مسکو رفت. و وقتی کار ثابتی به عنوان معلم ریاضی به دست آورد همسرش ابراز تمایل کرد که پیش او برگردد سانیا پیش من آمد که در این مورد مشورت کند. من گفتم زنی زن است که در تبعید هم با شوهرش به‌سر برد، تبعید زنیها، مترس‌اند. اما بالاخره ناتاشا موفق شد سانیا را راضی کند و نزد او برگردد. اینها تا پارسال باهم زندگی می‌کردند ولی عاقبت سانیا زنش را رها کرد و حالا با زن جوانتری به‌سر می‌برد» (که تازگی از او صاحب پسری شده است)

آخرین دیدار ایرینا چریاک و سوئز نیتسین در سال ۱۹۷۰ بود سوئز نیتسین زندایی‌اش را به ریازان دعوت کرد و پول سفر هم برایش فرستاد.

«وقتی از ترن پیاده شدم سانیا و ناتاشا خود را در ساختمان ایستگاه مخفی کردند. چون من با لباسهای مندرم مثل زنی فقیر بودم و آنها شرم داشتند که مرا با خود ببینند. اگر پول داشتم همانجا فوراً برمی‌گشتم.» (احتمال دارد که این «مردم» سوئز نیتسین زانیده تخیل پیرزنی ۸۲ ساله باشد که از آن زندگی تبلمی و اتومبیل رولزرویس، به ماهی ده روبل سقوط کرده است).



۹۳-۶۰-۹۳

کدرمزی نیست، اما رمزی شیرین در دل نهفته دارد. معروفترین اندازه‌های بدن زن است: سینه، کمر، باسن ... و از آن ملکه زیبایی ۱۹۷۲ فرانسه.

فرانسه حدود پنجاه و اندی میلیون جمعیت دارد. نفقش را حساب کنیم زن‌اند، از این ۲۵ میلیون نصفشان را هم حساب کنیم پیر یا کودکتند. می‌ماند ۱۲/۵ میلیون که با توجه به معیارهای موجود زیبایی حساب می‌کنیم یک‌ششم خوشگلند یعنی در حدود دو میلیون. و ببینید، انتخاب خوشگلترین زن از میان دو میلیون خوشگل، چه وظیفه شاق و سنگینی است و چقدر مشکل است. اما قضات با شهادت و سپردل اسباقات ملکه زیبایی فرانسه از این طور مشکلات پیش‌پا افتاده هراسی به دل راه نمی‌دهند چشمشان را می‌بندند و عادلانه قضاوت می‌کنند.

در هر حال دوشیزه «شاتال برویه دولاموت» موطالی، ففده ساله، اول ملکه زیبایی پاریس شد و در فینال، به لقب افتخارآفرین و آبدرد دهان‌انداز ملکه زیبایی فرانسه دست یافت.

قد و بالای این دوشیزه یک‌متر و هفتاد و سه سانتیمتر است. از همانها که شاعرش فرموده: این که تو داری قیامت است نه قامت... و تبسش هم حقا شایسته: وین نه تبسم که معجز است و کرامت.

خاویار و دکانوشابه ایست کاملاً استثنائی



فقط خاویار و دکا با سایر مشروبات مشابه و معروف جهانی رقابت میکند

خاویار و دکا با ۱۴ هزار پوند (کاربن اکتیو) تصفیه می‌شود

خاویار و دکا تنها نوشابه‌ایست که با یکبار نوشیدن مطلوب طبع مصرف کننده قرار می‌گیرد

خاویار و دکا دارای سرپیچ خارجی اطمینان بخشی است که هیچ‌وجه امکان تقلب در آن وجود ندارد

خاویار و دکا ساخت کارخانجات (ایران می) اهواز - مجهزترین کارخانه نوشابه‌سازی در ایران و

خاورمیانه است

خاویار و دکارا در تهران و شهرستانها از نوشابه‌فروشیهای معتبر

در خواست فرمائید

خاویار و دکانوشابه‌ای غیر از آنچه تابحال نوشیده‌اید

بعضی مشکلات اجرایی در این تولید «قدرت سرنوشت» با تکرار اجرا قابل رفع و رجوع است. ولی ضعف ساختمان دراماتیک لیبرتو را کسی نمیتواند جبران کند. وگفته شدن لئونورا بدست برادرش که نتوانسته دشمن اصلی یعنی دون آلوارو بکشد هرگز قانع‌کننده نخواهد شد. از نظر موسیقی بهترین لحظات این اپرا در تاپلوی سوم گفتگوی لئونورا با گواردیان کشیش و در تاپلوی هفتم مرگ لئونورا میباشد.

بعضی مشکلات اجرایی در این تولید «قدرت سرنوشت» با تکرار اجرا قابل رفع و رجوع است. ولی ضعف ساختمان دراماتیک لیبرتو را کسی نمیتواند جبران کند. وگفته شدن لئونورا بدست برادرش که نتوانسته دشمن اصلی یعنی دون آلوارو بکشد هرگز قانع‌کننده نخواهد شد. از نظر موسیقی بهترین لحظات این اپرا در تاپلوی سوم گفتگوی لئونورا با گواردیان کشیش و در تاپلوی هفتم مرگ لئونورا میباشد.

«فی»

لحظات مشکل و در اجرای نت‌های خیلی بالا گاهی دچار تزلزل میشد. میکس کازاتو (در نقش ملیتون) مطابق معمول با مهارت و روانی ظاهر شد. الئونور جبری (در نقش پرتیویزیلا) صدای متزوی گرم و دلپذیری را نشان داد. کار ارکستر در اجرای اورتور اپرا بسیار بد بود. این اورتور یکی از قطعات ارکستری معروف وردی است و از نظری محتوی موسیقی واقعاً دستچینی از بهترین مطالب اپرا را در بردارد. ارکستر اپرا در تالار رودگی برهبری مانزیکودتورا بقدری آنرا بی

تقدی بر

اپرای «قدرت سرنوشت»

اثر: جوزپه وردی

اجرا در تالار رودگی

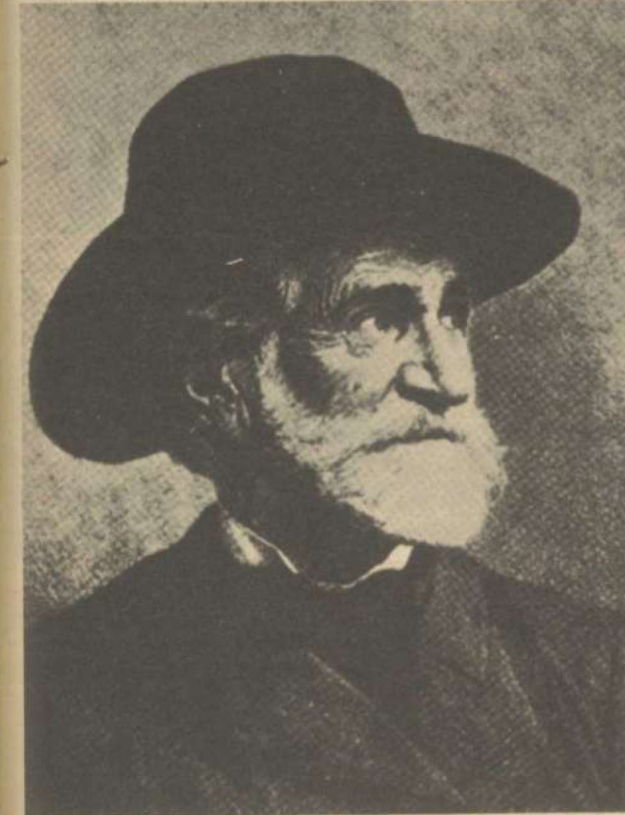
رمق و گسسته اجرا کرد که تحملش مشکل بود. از طرف دیگر کار ارکستر در حین اپرا متعادل و رضایتبخش بود. خاصه اینکه این‌بار ارکستر با خواننده رقابت نمیکرد و اجازه میداد که سداهاشان را بشنویم.

کارگردانی در صحنه‌های اول بسیار ضعیف بود و بطور کلی در طول اپرا چنین بنظر میرسید که تمرین کافی نشده است. چرا بسایر کورا (مستخدم لئونورا) اینقدر پلاتکیف کنار صحنه بایستد؟ چرا نحوه مقابله دون آلوارو با دون کارلو در تاپلوی ششم اینقدر بی‌هیجان است؟ چرا لئونورا موقمی که دون آلوارو را در آغوش میگیرد اینقدر متوجه تماشاگران است؟ و بالاخره چرا صدای فریاد سوفلور را تا وسط سالن می‌شنویم؟

یکی دیگر از جنبه‌های منفی تولید «قدرت سرنوشت» که در تالار رودگی بی‌سابقه بود دکور آن اپراست. بنظر می‌رسید که دکوراتور سعی کرده است شیوه مدرن‌تری را در ساختن دکور دنبال نماید که میتواند هدف مقبولی

بدون شک جوزپه وردی یکی از بزرگترین آهنگسازان اپراتویس در تاریخ بوده است؛ ولی مانند اکثر آهنگسازان دیگر آثار او همگی در یک سطح بالا قرار ندارند. اپرای «قدرت سرنوشت» بین آثار وردی از کارهای نسبتاً ضعیف است. اگر چه از نظر هنر و آواز نوبسی قابل ملاحظه و دارای ملودیهای دلپذیر است ولی بطور کلی فاقد جنبه دراماتیک قوی و قانع کننده می‌باشد. لیبرتو کلا حقیق بوده و معرف رالیزم جانیافته است که سرانجام در کارهای پوچینی محیط بیانی بفرجام رسیده‌ای را می‌یابد.

بین اپراهائی که در چند سال اخیر در تالار رودگی روی صحنه آورده شده ارثه «قدرت سرنوشت» که در دو هفته اخیر روی صحنه آمد از جمله اجراهای ضعیف بنظر می‌رسد. جنبه خوانندگی در این اجرا قابل ستایش است. مخصوصاً نیکلامارتینوچی (در رل دون آلوارو) و حسین سرشار (در رل دون کارلو) مهارت و احاطه وسیع خود را در ادای نقشهای خویش نمودار ساختند. در مرحله بعدی ماریاستویکا (در نقش لئونورا) قرار داشت که با وجود صدای دلنشین و قدرت صدا در بعضی



جوزپه وردی (۱۹۰۱ - ۱۸۱۳)

دنیا در انتظار

بقیه از صفحه ۱۳۱

به «کوتومین تانگ» وادارد. اما جیانکایچک که نیروهای برتری تسلیحاتی داشتند، درصدد برآمد اختلاف با کمونیستها را با تکیه باین برتری، بجای کنار میز مذاکره، در میدان نبرد رفع کند و در اجرای این نقشه به «کالگان» دومین پایتخت کمونیستها یورش برد.

در نوامبر ۱۹۴۶ چون‌لای از ادامه مذاکره سرباز زد و در «ینان» به ماوتسه تونگ ملحق شد.

جیانکایچک بدون توجه به توافقی قبلی یک مجمع ملی بدون شرکت کمونیستها تشکیل داد.

در ژانویه ۱۹۴۷ ترومن تصمیم گرفت مارشال را به آمریکا فرا خواند.

ترومن داد، نوشته است: «کوشش‌های صمیمانه‌ای که برای برقراری صلح بعمل آمد، در اثر افراط‌گرایی هر دو طرف شکست خورد. توافقی که در ۱۹۴۶ در جریان کنفرانس متورنی سیاسی بدست آمد، منشور آزادمشانه‌ای نبود که متوازنیت پایه و اساس برقراری صلح و تجدید بنای چین باشد. با وصف این در درون «کوتومین تانگ» گروه‌های لیج که جز به تسلط فتوادی خود بر چین نمیتوانستند، نمی‌خواهند باین توافقی احترام بگذارند...

کمونیستها با عدم پذیرش مصالحه بنام حفظ منافع ملی، بیشک روی از هم پاشیدن اقتصاد حکومت ناسیونالیست‌ها و سقوط این حکومت حساب میکنند و باین منظور قصد توسعه جنگهای چریکی را دارند...»

منابع این مقاله

پاری ماچ - چاپ پاریس

گزارش‌های روزانه فرانسه پریس

رویتز و آسوشینتد پریس

لوموند - چاپ پاریس

در ۱۹۴۹ بعد از شکست کامل ناسیونالیستها، در آمریکا این سؤال پیش آمد که چه کسی چین را به کمونیستها بآخت؟ جمعی حکومت ترومن را متهم کردند که کورگورانه از حکومت ضعیف و سنت بنیاد جیانکایچک حمایت کرده است و گروهی براو خرده گرفتند که پشتیبانی خود را از یک حکومت وابسته به غرب دریغ کرده است.

«ساموئل مورین» دراسالار تاریخچه نویسی آمریکائی، در آن زمان خطاب باین دو گروه گفت: «هر دو اشتباه میکنند. این جیانکایچک است که چین را باخته است.» جرج مارشال که در ژانویه ۱۹۴۷ وزیر خارجه آمریکا شد و مخالفتش با تقسیم فلسطین چیزی نموده بود که جلوی تشکیل حکومت اسرائیل را بگیرد، در گزارشی که درباره مأموریتش در چین به



گفتگو از این دو عروسك نیست
بحث از « عروس » آسفانهاست
همه جا صحبت از « هُما » ست
« هُما » با شاهبال بلند پرواز خود، پلی مطمئن میان آسیا و اروپا ست.
با « هُما » پرواز کنید

هامبورگ - فرانکفورت - پاریس - لندن - ژنو - رم - استانبول
دهران - دوها - دوبی - کراچی - بمبئی - کابل - بغداد - ابوظبی - کویت



هواپیمایی ملی ایران . هما .

